



سیمای اجتماعی و اقتصادی ولایت غور

از نشرات

مرکز تحقیق و پشتیبانی فنیکی
ادارهء هم آهنگی کمکهای انسانی

سیمای اجتماعی و اقتصادی ولایت غور

از انتشارات مرکز تحقیق و پشتیبانی تکنیکی

Center for Research and Technical Support

(CeReTechs)



معرفی کتاب

نام کتاب:	سیمای اجتماعی و اقتصادی ولایت غور
نویسنده:	پوهنمل خیرالاحد (غوری)
ناشر:	مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکي
اهتمام چاپ:	مرکز نشراتی صبا CHA
صفحه آرایي و کمپوز:	وحید عبدالله
تاریخ نشر:	اکتوبر ۲۰۰۰ میلادی
تیراژ:	۲۰۰ جلد
نوبت چاپ:	اول
زیر نظر:	عبدالناصر (رحیمی)
حق چاپ برای ناشر محفوظ است	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل اول

موقعیت جغرافیایی و پس منظر تاریخی

۱	موقعیت جغرافیایی
۲	وضع اداری
۲	شکل طبیعی و توپوگرافی
۲	هایدروگرافی
۲	خصوصیات اقلیمی
۳	وضع جوی (میترولوژی)
۵	وجه تسمیه کلمه غور
۵	مشاهیر مشهور دودمان غوری
۴۰	نظری به تشکیلات نظامی غوریان
۴۲	تشکیلات
۴۳	اسلحه غوریان
۴۴	مدنیت دوره غوریان
۴۶	بازی ها و سرگرمی های عامیانه در غور

فصل دوم

اماکن، قلاع مشهوره و تاریخچه معماری غور

۴۸	اماکن و قلاع تاریخی
۷۹	منارجام و خطر سقوط آن
۸۲	تاریخچه معماری غور

فصل سوم

کتیبه ها و کتابخانه های غوری

۸۸	کتیبه های غوری
۸۹	کتابخانه های غوری

فصل چهارم

مشایخ و مزارات غور

۹۴	بزرگان، مشایخ و علمای غور
۱۰۵	مزارات غور

فصل پنجم

زیر بنای اقتصادی و وضع امنیتی غور

- ۱۰۶..... زیر بنای اقتصادی
۱۰۷..... وضع قوای بشری
۱۰۸..... سهم زنان در فعالیت های اقتصادی و اجتماعی خانواده های غور
۱۰۹..... وضع امنیتی غور

فصل ششم

نفوس

- ۱۱۱..... خصوصیات نفوس
۱۱۴..... اثرات جنگ بالای نفوس و محیط
۱۱۴..... موقعیت ماین ها

فصل هفتم

تهیه و تدارک مواد غذایی

- ۱۱۸..... وضع تهیه مواد غذایی
۱۱۹..... نرخ مواد غذایی در ولایت غور

فصل هشتم

زراعت و مالداري

- ۱۲۱..... منابع و سیستم های زراعتی غور
۱۲۳..... سیستم های آبیاری
۱۲۶..... تولیدات تریاک
۱۲۶..... تخمیان و کود کیمیاوی
۱۲۶..... طرز برداشت محصولات زراعتی (غله) در غور
۱۳۰..... باغداری
۱۳۲..... مالرداری
۱۳۴..... مارکیت، تجارت و مزد کار در غور

فصل نهم

خطوط مواصلاتی، ترانسپورت و ارتباطات

- ۱۳۸..... خطوط مواصلاتی و ساختمان راه ها
۱۴۰..... سیستم ترانسپورتی
۱۴۳..... وضع وسایل ارتباط جمعی

فصل دهم

ساختمان ها و تأسیسات موجود

- ۱۴۶.....تهیه انرژی و قوه برق
- ۱۴۶.....تهیه آب آشامیدنی
- ۱۴۷.....سرپناه و ساختمانهای عامه

فصل یازدهم

صحت و حفظ الصحة

- ۱۵۰.....حفظ الصحة، محیطی و امراض معمول
- ۱۵۰.....سهولتها و امکانات صحتی در غور

فصل دوازدهم

معارف در غور

- ۱۵۳.....وضع تعلیم زرتبیه در غور
- ۱۵۴.....وضع اداری مکاتب
- ۱۵۶.....خلاصه از موارد مهم پیرامون ولایت غور

فصل سیزدهم

معرفی مختصر ولایت غور

- ۱۶۰.....معرفی مختصر مرکز ولایت
- ۱۶۷.....معرفی مختصر ولسوالی شهرک
- ۱۷۲.....معرفی مختصر ولسوالی تیوره
- ۱۷۶.....معرفی مختصر ولسوالی لعل و سرجنگل
- ۱۹۷.....معرفی مختصر ولسوالی پساوند
- ۲۰۱.....معرفی مختصر ولسوالی ساغر
- ۲۰۴.....معرفی مختصر ولسوالی تولک

امتنانیه

اکنون که کار تحریر و تهیه کتاب "سیمای اجتماعی و اقتصادی ولایت غور" رو به اختتام و به مرحله‌ی نهایی رسیده است، مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی با کمال اخلاص و امتنان از محترم خیرالاحد غوری که در جمع‌آوری معلومات، تحقیق و نگارش این نسخه زحمات فروانی را متحمل شده‌اند و همچنان از تمام برادران و دوستان محترمی که درین راستا و درین امر مهم همکاری داشته و دست اندرکاران این بخش را بطور مداوم مورد حمایت و تشویق قرار میدادند، خاصاً مسئولین و کارمندان دفتر مرکزی و ساحوی که با وصف مصروفیت‌های زیاد شان قسمتی از وقت گرانبهای شانرا وقف پشتیبانی عملی این بخش نموده‌اند، از خلوص نیت اظهار سپاس و تشکر نمایم.

لازم پنداشته میشود تا درین راستا از تمام اعضای دیپارتمنت سروی و در رأس آن محترم دیپلوم انجنیر جمال‌ناصر که معلومات مفید و همه‌جانبه را دلسوزانه در اختیار همکاران گذاشته‌اند و محترم احمدسعید که در بخش ترتیب معلومات در کمپیوتر همکاری و اضافه‌کاری نموده‌اند، محترم میرزبیر حسینی که به‌طور مداوم به مشکلات تخنیکی ناشی از کمپیوتر رسیدگی می‌نمودند، محترم وحید عبدالله که در زمینه اصلاح، صفحه‌آرایی و کمپوز همکاری دوستانه خویش را لطف نموده‌اند، محترمه مینا (غضنفر) که در بخش تایپ همکاری داشتند، محترم سیدمحی الدین هاشمی که یک قسمت از منابع را در اختیار همکاران گذاشته‌اند و همه دست اندرکاران مرکز نشراتی صبا که در نشر این کتاب زحمت فراوان کشیده‌اند از صمیم قلب مراتب امتنان خویشرا ابراز میدارم.

ضمناً قابل ذکر میدانم که مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی درین اواخر شماری از کتب و رسالات را که حاوی مطالب و موضوعات مختلف اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی و تخنیکی میباشد بدست نشر سپرده است، روی این ملحوظ از تمام مطالعه‌کننده‌گان محترم و خواننده‌گان عزیز، اهل خبره و دانشمندان با کمال حرمت انتظار می‌رود تا نظرات نیک، سازنده و اصلاحی خویش را در صورت لزوم در زمینه ابراز نموده بر ما منت گذارند. یقین کامل دارم که نظریات خواننده‌گان محترم در غنای بیشتر کتب و رسالات ما در آینده نقش ارزنده‌ای خواهد داشت که میتوان به آن ارج عظیم گذاشت. آرزو مندم تا در صورت امکان هرگاه خواننده‌گان عزیز منابع و مأخذ در زمینه در اختیار داشته باشند، مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی را یاری نمایند.

با احترام

عبدالناصر رحیمی

مسئول مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی

مقدمه

میهن ما با قدامت تاریخی و مدنی بیش از پنج هزار ساله خود در تاریخ تمدن آسیای میانه موقف شایانی دارد. هرگاه به کانون های تمدن و فرهنگ بشری از لحاظ ارزش تاریخی آن نظر اندازی کنیم در میابیم که این خطه باستانی پنجمین کانون تمدن بشری بعد از مدنیت های بین النهرین و سرزمین کلد، مصر، سواحل شرقی بحیره، مدیترانه، فلسطین و چین محسوب شده و از مدنیت های هند، یونان و روم سبقت تاریخی دارد.

میهن ما از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد دارای زراعت و سیستم آبیاری پیشرفته و شهرهای توانگر و پر نفوس بود و طی هزار سال اول قبل از میلاد صنایع دستی، مسکوکات، طب، نجوم، نساجی و فلزکاری داشت.

از آنجائیکه محیط جغرافیائی در تکامل جامعه اهمیت بسیار دارد و طبیعت برای انسان و ادامه زندگی و فعالیت وی مواد خام فراهم میکند و پهنه است که زندگانی جامعه در آن به پیدایش میآید. کشور ما نیز بنابر داشتن محیط مساعد جغرافیائی و موقعیت حساس سوق الجیشی آن نقش مهم در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و همچنان در انکشاف فرهنگ و سقافت این قسمت آسیا بازی کرده است.

غور امروزی یکی از نقاط مهم و دیدنی سیاحین جهان از لحاظ داشتن آثار گرانبهای هنری و ساختمانهای متنوع فیزیکی - بحساب میرود. به اصطلاح توریزم، راه مرکزی CENTRAL ROUTE که یکی از خط و سیرهای مهم توریستیکی کشور است از ولایت غور میگذرد.

بنابراین در چوکات مطالعات سیمای اجتماعی و اقتصادی غور از جنبه های توریزم، آثار تاریخی و باستانی آن ذکری بعمل آمده است. نشریه، هذا که شامل فهرست اعلام و اسمای روستا های واحدهای اداری نیز میباشد، پیرامون نفوس تقریبی هر قریه که بر اساس معلومات تخمینی از وزارت داخله، وزارت زراعت و آبیاری و دیگر نهاد های علمی و تحقیقاتی بدست آمده معلومات ارایه شده است.

با در نظر داشت اهداف کمک به احیای مجدد در ولایت غور که نخستین شرط موفقیت در مبارزه با فقر اقتصادی بوده و شرط ثانی فراهم نمودن وسایل از طریق طرح و ترتیب پلانهای علمی و عملی و شرط ثالث تطبیق و عملی نمودن پلان ها با اراده، راسخ و تشریک مساعی همگانی میباشد.

بنابراین نشر کتاب (سیمای اجتماعی و اقتصادی غور) قدم نخست در جهت شناخت واقعیت ها و مشخصات اجتماعی و اقتصادی غور در جهت طرح پروژه ها و پروگرام های اصلاحی خاصاً اجرای سروی های زراعتی، صنایع دستی، صحتی، عرفانی و غیره به سویه ملی و منطقوی عاری از ارزش نخواهد بود.

مقصد از نگارش کتاب انکشاف معلومات اساسی راجع به ولایت غور، مطالعه، اثرات جنگ و تعیین حدود آن بالای کمیت و کیفیت زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و معرفی بیشتر ولایت غور بوده است. بمنظور تحریر و تهیه کتاب منابع مختلف ملی و بین المللی تا حدیکه امکان دست میداد مطالعه گردیده که اتکای بیشتر به معلومات تازه و نو، شده است. منابع که از آن در تهیه کتاب استفاده شده صراحت دارد و در اخیر کتاب از آنان ذکر بعمل آمده است.

فصل اول

موقعیت جغرافیایی و پس منظر تاریخی

موقعیت جغرافیائی غور:

ولایت غور در قدیم به علاقه های بالنسبه وسیعی اطلاق می شد که بین هرات و غزنه دره های کوهستانی سلسله کوه بابا و سفید کوه را احتوا میکرد. این نقطه از زمانه های خیلی قدیم مرکز سلاله کوچکی بود که در حقیقت استقلال داشت و فیروز کوه پایتخت آن به شمار میرفت. اما غور امروزی در تشکیلات اداری افغانستان یکی از سه ولایت مرکزی کشور محسوب میشود. مرکز این ولایت شهر چخچران است که بر خط (E ۱۰-۶۵) طول البلد شرقی و (۳۴-۳۱ N) عرض البلد شمالی موقعیت دارد. ساحه مجموعی این ولایت به ۳۸۷۵۷ کیلومتر میرسد و هفتمین ولایت افغانستان از نظر مساحت محسوب میگردد. از نظر نفوس با داشتن ۳۳۹۰۰۰ با شنده در ردیف نهمین ولایت کشور قرار میگیرد، بدین ترتیب کثافت نفوس در آن ۹ نفر در فی کیلومتر بوده یک ولایت متفرق السکنه را تشکیل داده است. شهر چخچران مرکز این ولایت به ارتفاع ۲۲۵۰ متر از سطح بحر بلند افتاده است. ولایت غور از جانب شمال به ولایت جوزجان و فاریاب، از طرف شرق به دو ولایت مرکزی کشور بامیان و ارزگان از طرف جنوب به ولایات هلمند و فراه و قسمتی از ارزگان و از سمت غرب به ولایات بادغیس، هرات و قسمتی از فراه محاط میباشد.

شهر چخچران از شهر هرات ۴۹۷ کیلومتر فاصله داشته و از شهر کابل پایتخت کشور از همین طریق ۱۴۱۲ کیلومتر فاصله دارد.

دائرة المعارف آریانا موقعیت جغرافیائی غور را چنین شرح داده است: غور در تشکیل اداری دولت ولایتیست که بین ۶۴ و ۶۵ درجه و ۳۸ دقیقه و ۴۹ ثانیه طول البلد شمالی واقع و منطقه کوهستانی است که از سلسله کوه های بلند، شيله ها، دره ها و تپه های سنگی تشکیل گردیده که اراضی هموار و قابل زراعت در آن کمتر دیده می شود. محیط این حکومت به چهار حصه تقسیم گردیده است.

اول - حصه شرقی که عبارت از لعل سرخ سرپنک، خواجه و جهادالدین متصل به حکومت پسابند.

دوم - حصه غربی عبارت اند از قریه نوروز، ملا اعلی، آنه و سین.

سوم - حصه شمالی آن به قریه های چشمه میران، سرتای و عاشقان.

چهارم - حصه جنوبی قریه چاردر، دنارک، پشو، ارسپو و غیره می باشد.

غورات در ادوار تاریخی شهرت جهانی دارد زیرا مرکز سلاطین غور و کشور کشایان باستانی بوده مرکز عمومی خراسان، سیستان، بلوچستان، سند، پنجاب الی دهلی و از جانب شمال ولایات مرو، بلخ و تخارستان الی کوه های پامیر و چترال را در بر میگرفت یعنی به قول (هولدر انگلیسی) از شنیدن نام غور سر زمینی به نظر انسان مجسم میشود که از اقصای هندوستان تا ایران و از آمو تا هرمز امتداد داشت. جغرافیه نگاران قرون وسطی این منطقه را به واسطه سلسله کوه های بزرگ منبع دریا های هیرود، هلمند، خاشرود، فراه رود دانسته و حتی منبع دریا های مرغاب را نیز همینجا میدانند.

وضع اداری ولایت غور:

غور امروزی از لحاظ تشکیل اداری دارای واحدهای ذیل میباشد:

ولسوالی شهرک، ولسوالی لعل و سر جنگل، ولسوالی پسابند، ولسوالی تولک، ولسوالی ساغر، ولسوالی تیوره و ولسوالی چغچران تا اواخر سال ۱۳۵۸ واحدهای اداری غور بوسیله مامورین دولت مرکزی اداره میشد.

بعد از تجاوز اتحاد شوروی مردم علیه حکومت کمونستی قیام نموده و به تسلط آنان به جز از شهر چخچران خاتمه داده اند. از آن زمان به بعد واحدهای اداری غور بوسیله قوماندانان جهادی و سران قوم اداره میگردد. از سال ۱۳۷۵ بدین طرف این ولایت بوسیله، تحریک طالبان فتح گردیده و تا کنون تحریک اسلامی طالبان بر آن مسلط است، از لحاظ امنیتی - امنیت در ولایت غور نسبتاً خوب است.

شکل طبیعی و توپوگرافی غور:

این ولایت کوهستانی افغانستان از لحاظ طبیعی و شکل توپوگرافی در جنوب غرب افغانستان بین مجرای علیای هریرود و خاشرود و شروع حاشیه همجوار جلگه سیستان یعنی حواشی هلمند و فراه به نحوی افتاده که ارتفاع آن به صورت فاحش از شمال شرق به جنوب غرب کاسته میشود. در سرزمین غور یک سلسله کوه های بلند و تپه های بی شمار وجود دارد و مردم این دیار به این عقیده بودند و هستند که این کوه پاره ها بلندترین کوه های جهان میباشد.

منهاج سراج جوزجانی مؤرخ عصر غوریان که در قرن هفتم هجری میزیست، این نظریه مردم غور را معتبر دانسته و نوشته است که: "در غور پنج پاره کوه بزرگ و عالیست که اهل غور اتفاق دارند که از رأسیات جبال عالم است.

جنرال فوریه فرانسوی صد سال قبل تحت تاثیر این عقیده رفت و بعد از مشاهدات این کوه ها نظریه داد که قله، چهل ابدان یکی از بلندترین قله های کره، ارض شمرده می شود.

هایدرو گرافی غور:

از لحاظ هایدروگرافی جریان آب های غور عموماً به استقامت جنوب غرب دوام دارد و دریا های مشهور آن عبارت اند از، فراه رود، مرغاب رود، هریرود، ساغر رود، سرپنک رود، خم شور و دیگر دریاچه های کوچک، که بطور شاید و باید از آن استفاده اقتصادی نمی شود. در صورت احداث بندها و دستگاه های مولد برق در زراعت و استخراج معادن آن سطح زندگی درین گوشه کشور ارتقا خواهد کرد.

خصوصیات اقلیمی غور:

قسمت اعظم غور در ناحیه اقلیمی پایین تندرا واقع شده است، که عدم انکشاف خاک، سردی زیاد هوا، سرعت وزش بادهای کوهستانی و ارتفاع ارضی در اکثر نقاط این سرزمین نقطه اقلیمی پایین تندرا بار آورده است. این اقلیم شامل نواهی مانند سنگان، پسابند، یامان، خطیف، کچی گرد، واشک نیلی و زرنی، اور پتو، سرمازو، درزاب تا حصص علیای دره، مژگان میشود. قسمت دیگر غور که دارای ارتفاع کم بوده و اکثراً پوشیده از تپه زارهاست، اوصاف اقلیمی منطقه، ستیپ (Steep) را وانمود میسازد.

وضع جوی (میترولوژی) غور:

ولایت غور که از جمله ولایات مرکزی کشور است دارای آب و هوای بری، خشک، سرد و کوهستانی است. شهر چغچران در (۳۴-۳۲ N - ۶۵-۱۵ E) درجه، طول البلد شمالی و عرض البلد شرقی واقع شده است و ارتفاع آن از سطح بحر به ۲۲۵۰ متر میرسد. در ماه فبروری سال ۱۹۶۸ میلادی یک استیشن میترولوژی جهت رفع ضروریات ترانسپورت هوای ملکی در ولایت غور تأسیس گردید. در ابتدا این استیشن در قله، کوهی که کاملاً مناسب بود ایجاد گردید. کوه متذکره به شهر چغچران نیز دیک و در یک دره در کنار دریای هیرود موقعیت دارد. در سال ۱۹۹۶ این استیشن در چند صدمتری ناحیه، اول بطرف داخل این کوه انتقال داده شد.

دره، مذکور یک ساحه، زارعتی و از سمت شرق به غرب واقع شده است. در ۱۵ کیلومتری شرق این دره کوهی بنام (بمحمود) به ارتفاع ۲۵۷۷ متر قرار دارد و در ۲۲ کیلومتری شمال شرق آن کوه بنام (کوه آسیای بد) به ارتفاع ۳۰۴۹ متر و در ۱۷ کیلومتری جنوب آن سلسله، بندباین به ارتفاع ۳۵۸۰ متر واقع شده است. این ساحه، کوهستانی معرف موقعیت و شرایط خاص وادی چغچران است.

دومین استیشن میترولوژی در ولایت غور در ولسوالی شهرک واقع است. این استیشن در سال ۱۹۶۸ تأسیس گردید. استیشن مذکور در امتداد ساحه یی همواری در قسمت مرکزی افغانستان قرار دارد. این استیشن مانند چغچران، لعل و پنجاب در یک دره، نسبتاً طویل، عریض و هموار که از شرق به غرب امتداد دارد بناء یافته است.

در ۵ کیلومتری شمال شرق آن یک قله، به ارتفاع ۲۷۳۳ متر و به ۱۲ کیلومتری طرف جنوب شرق آن، کوه زاوه به ارتفاع ۳۰۰۰ متر قرار دارد. در نواحی مجاور این استیشن قله های موجود است که ارتفاع کمتر از آن دارند. ارقام و احصائیه های مربوط به اقلیم که از استیشن های چغچران، لعل و پنجاب و شهرک حاصل گردیده انعکاس دهنده، شرایط اقلیمی و میترولوژی خاص دره های افغانستان مرکزی است. استیشن که در ولسوالی شهرک ولایت غور موقعیت داشت تا سال ۱۳۲۸ خورشیدی فعال بود، اکنون این استیشن فعالیت ندارد.

نموداری از وضع میترولوژی در غور

Station : CHAKHCHARAN													
Indicatif: 40942				Alt. 2230m		Lat. 34°32'N		Long. 65°16'E					
1968 - 1970	Janv.	Fév.	Mars	Avril	Mai	Juin	Juill.	Août	Sept.	Oct.	Nov.	Déc.	Année
RR	61	21	20	6	8	1	Tr	0	0	14	12	18	161
Médiane RR	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
Max. RR	73	22	33	7	12	1	Tr	0	0	26	34	30	186
Min. RR	49	20	7	5	5	0	0	0	0	2	Tr	9	154
Max. RR/24h	33	12	9	2	4	1	Tr	0	0	14	9	13	33
t. max. Tx	-1,1	-1,0	10,0	17,6	23,1	28,0	30,8	29,1	25,1	19,1	10,9	4,5	16,3
t. min. Tn	-14,7	-15,1	-2,4	1,6	3,3	4,7	7,2	5,9	-0,3	-0,9	-6,7	-11,3	-2,4
t. moy. T	-8,4	-8,8	2,8	9,0	13,3	17,3	19,1	18,6	11,4	7,0	0,8	-4,6	6,5
t. max. abs.	10,1	9,4	14,8	26,6	30,4	34,0	37,4	35,0	33,0	27,5	19,0	14,0	37,4
t. min. abs.	-39,2	-40,0	-10,7	-4,4	-4,1	-2,7	4,5	-1,2	-7,4	-13,0	-19,4	-34,2	-40,0
Humid. & U	77	78	70	60	50	40	42	36	35	48	63	73	56
Tens. Vap.	2,5	2,4	5,3	6,9	7,6	8,0	9,3	7,8	4,8	4,8	4,1	3,1	5,4
Défic. sat.	0,7	0,7	2,2	4,6	7,7	11,8	12,8	13,6	8,7	5,2	2,4	1,2	4,3
Evap. Pot.	11	10	42	83	132	156	203	219	155	96	44	20	121,1
ETP	-	-	28,7	42,5	75,0	101,6	129,6	107,9	55,6	39,1	2,6	-	582,7
Insolation	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
v. moy. vent	2,7	2,4	3,1	3,2	2,3	1,7	3,1	2,1	1,5	2,2	2,0	2,3	2,4
v. max. vent	28	13	20	32	30	22	25	20	15	20	12	18	32
j. Tx ≥ 30°C	0	0	0	0	0,5	13,5	17	17	5	0	0	0	53
j. Tn ≤ 0°C	29	28	15	11,5	2,5	2,5	0	1	14,5	24	27	31	186
j. pluie	0	0	7,5	6,5	6	1	1	0	0	3	3	1	29
j. neige	9,5	8,5	3,5	0,5	0	0	0	0	0	0,3	1,7	5	29
j. grêle	0	0	1	0,5	0,5	1	0	0	0	0	0	0	3
j. orage	0	0	0,5	2	2	1	0,5	0	0	2,5	0	0	8,5
j. 6-8 oct.	26	21	24	21	15	5	4	3	1	10	15	24	169
h.max.neige	45	44	9	2	0	0	0	0	0	2	11	8	45

وجه تسمیه کلمه غور:

کلمه غور که به حواله برهان قاطع به ضم اول و ثانی بر وزن مور تلفظ شده چنانچه مینویسد (به ضم اول و ثانی بر وزن مور نام ولایتی است معروف، نزدیکی قندهار، قدامت تاریخی زیاد دارد. فرصتیکه شاخه از اروپاییان مقارن دوهزار سال قبل از میلاد نسبت پاره عوامل از یخدی بنای مهاجرت را گذاشته و راه جنوب را در پیش گرفتند و بعد از طی مسافتات در پای کوه پایه های مرکزی افغانستان رسیدند. چون این جا را نسبت داشتن دره های زیبا، علفچرهای سرسبز و ساختمان قشنگ طبیعی برای محیط زیست و فعالیت های روزمره، خویش مساعد دیدند و ازینکه وطن جدید شان کاملاً "کوهستانی بود بنابرین مشخصه طبیعی آنرا غور نامیدند. ریشه باستانی غور در اوستا و سانسکریت به اشکال (گیری) و در زبان باختر قدیم گر (Gar) میباشد که هم مفهوم کوه در دری و (غر) در زبان پشتو را افاده میکند. بدینترتیب (غر) پشتو که به معنی کوه است از کلمات باستانی السنه آریائی محسوب شده که در کتاب اوستا حصه هوم شیت (گیری) آمده است. از فرهنگ های سانسکریت هم ظاهر میشود که در آن زبان گیر یا گیری (Gari) به معنای کوه است. کلمات (غور، غر، غرچه، غرچ، غلچ) همه دارای ریشه واحد بوده که معنی کوه را میدهند، چون غور منطقه تاریخی بوده در اشعار بزرگترین - شعرا و نویسندگان ذکر گردیده است. چنانچه ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه یا بزرگترین اثر حماسی زبان دری از غور و غوریان چنین یاد میکند:

کجا پشت پیل آوردی به زیر

سر غوریان بود بسطام شیر

سعدی طوسی در گر شاسب نامه از غور چنین یاد میکند:

همه از بلخ تا بوم کابلستان

ز رنج و هم غور زابلستان

بدین ترتیب کلمه غور به معنی کوه است. و شاهان غور را بنام ملکجبال یاد کرده اند و دوره سلطنت دودمان غوری افغانستان از اوایل قرن ۱۱ تا اواخر قرن ۱۳ دوام کرد. حدود اربعه افغانستان در دوران سلطنت غوریان از شرق ایران تا دهلی و از مرو تا خلیج فارس بوده است. مشاهیر مشهور دودمان شاهی غور:

درین عصر کتاب های تواریخ مانند زهره و مریخ باسما پیوسته و به مثل عنقاد کیمیا جز نام و نشانی از آنها نمانده که خیلی بندرت و زحمت ملاحظه آن دستگیری می نماید و احتمال میرود از اثر عدم وجود کتب و نبودن استعمال و ملاحظه و مطالعه آن رفته رفته نام آن نامداران با عز و اقتدار که سبب افتخار اینانی این دیار کوهسار است از اذهان همه اینانی وطن محو گردیده و اثری از یاد و بود آنها باقی نماند، بناً از یک قطره عطر هم میتوان دماغ ذوقمندان رایحه این گلستان را معطر ساخت.

قراریکه مولانا منهاج در صفحه (۳۸۱) کتاب طبقات ناصری از قول ملک الکلام مولانا فخرالدین مبارک شاه مروزی بیان فرموده و همه مورخین درین قول موافقت فرموده اند چنین است که، فخرالدین مبارک شاه نسب نامه این سلاطین نامدار را در سلسله نظم کشیده و آن جواهر را در سمت صحت انتظام داده، و سلسله آن لالی را بصدف پادشاهی «ضحاک تازی» باز بسته است، و از عهد این سلاطین تا به آل و دولت «ضحاک تازی» جمله ملوک را «پدریه پدر» ذکر نموده، قدرت کامله و اوتعالی را فدا شوم که از نهاد ضحاک سفاک و بی باک چنین پادشاهان با عدل و دین و داد و پاک بوجود آورد که از اوشان بسی کارهای خیر و صواب در راه اعتلای دین

مبین اسلام بظهور پیوسته، اصحاب تواریخ، چنین روایت کرده اند که ارونداسب، پدر ضحاک بود، پسر پسر تازیویرسد، و به اتفاق اهل تواریخ «تازیویرسد» پدر همه عرب و برادر هوشنگ ملک بود، و عرب را تازی به نسبت او باز خوانند و سیادت و امارت عرب و را اتباع و را بود.

ذکر بسطام ملک هندو سندن:

مولانا منهاج در صفحه (۳۲۱) طبقات ناصری مینگارد که: بسطام بن مشها، بن نریمان، بن افریدون، بن مرساس، بن سبامند، بن سبیداسب، بن سهراب، بن شیداسب، بن سیامک، بن ضحاک، ضحاک رایک ونیم روز کم هزار سال عمر بود، بسطام را در هندو سندن مقرر نموده بود، چون فریدون بر ضحاک غالب گردید، بسطام تاب مقاومت فریدون رانداشت، در جبال شغنان و بامیان رفت و از آنجا هم در جبال شامخ غورات در کوه زار مرغ سکونت گرفت (زار مرغ و مندیش در ساغر غور است و بنام سلطان کوه هم یاد میشود) و قلعه، بنیاد کرد که آنرا زومیندیش نام نهاد و چون سکونت اوقایم گردید اتباع قوم عرب که از نژاد ضحاک تازی بودند در غورات زیاد شدند، اراده، حضرت الهی چنان رفته بود که از آن اصل پادشاهان دیندار و ملوک کامگار بظهور رسند و بران قبایل برکت داد تا بدین مبین اسلام مشرف شدند، و از معدن صلب ایشان جواهر سلطنت در سلک جهاننداری انتظام یافت و هزاران مهرباب و منبر در عوض بتکده های قدیم وضع کردند، شعار اسلام را تا نهایت بلاد هندوستان که به دریای چین متصل است ظاهر نمودند، و این سلاطین را بندگان رسانیدند که هر یک در بسط جهان بساط عدل بگسترانیدند چنانچه ذکر احوال هر یک طور اختصار در مرحله آن خواهد شد.

امیر فولاد غوری شنسی:

امیر فولاد غوری یکی از فرزندان ملک شنسب بن خرنک بوده و شنسب شخصیت که او بنامه ایمان آورده، اطراف جبال غورات در تصرف امیر فولاد بود، امیر فولاد و به نوبه، خود نام نیکوی پدر و پدر کلان خود را زنده ساخت، در زمانیکه صاحب الدعوت العباسیه، ابو مسلم مروزی خروج کرد و امراء بنو امیه را از ممالک خراسان از عاج و اخراج نمود، امیر فولاد چشم غورات را بمدد ابو مسلم برد و در تصرف آل عباس و اهل بیت مطهر جان سپاری و ایثار زیاد نمود و مدت ها عمارات مندیش و فرماندهی بلاد جبال غور در تصرف او بود تا بر حمت حق پیوست و امارت غور برای برادر و فرزندانش ماند.

امیر بنجی نهاران شنسی:

در صفحه (۳۲۴) طبقات ناصری چنین تذکار رفته است که: مورخین عظام امیر بنجی نهاران را از کبار ملوک غور محسوب دارند و جمله سلاطین از فرزندان او بودند، و سلسله نسب او را چنین ذکر نمودند (امیر بنجی) بن نهاران بن امیر فولاد، امیر فولاد بن شنسب، بن خرنک بن بسطام بن درمیش، بن وزن، بن هین، بن بهرام، بن جحش، بن حسن، بن ابراهیم، بن معدل، بن باسد، بن ضحاک، اول شخصیکه از این دودمان در عهد خلافت هارون الرشید بدار الخلافه رفت و عهد و لواء ثانی آورد امیر بنجی نهاران بود، موصوف بسی خوب رو و گزیده اخلاق بود، و همه آثار پسندیده و اوصاف ستوده و حسن صورت موصوف بود، و رفتن او بدار الخلافه بحضور امیر المومنین هارون الرشید بدین جهت بوده که در غور قبیله، بودایشانرا شیشانیان میگفتند، آنها دعوی آن داشتند که در اول پدر آنها اسلام آورده است: در عهد امیر بنجی نهاران دران قبیله مردی بود او را امیر شیش پهلوان و قبیله اش را هم به نسبت اوشیشیان میگفتند و امیر بنجی نهاران را به نسبت آنکه وی از آل شنسب بود قبیله اش را شنسیان میگفتند، هر یک از آنها به نسبت ادعای قدامت اسلام آرزوی امارت را داشتند، تا اینکه موضوع بخصومت کشید، در نتیجه اتفاق هر دو قبیله و سران و اکابر هر دو قوم بر این شد که هر دو نفر با در الخلافه به حضور هارون الرشید بروند، هر یک را عهد و لواء داد

امیر او باشد، بناً هردو تن عازم دارالخلافه شدند، چون امیر شیش مرد پهلوان بود از آداب و طرز لباس و روئیه، حضور سلاطین معلوماتی نداشت. بهمان وضع و لباس پهلوانی عازم گردید و امیر بنجی که خوبصورت و نیکو خلق بود ارثاً هم بوضع ملوک آشنا بود و از یک نفر بازرگان که دوست او بود و به دربار خلیفه رسیده بود آداب نشست و برخاست حضور هارون الرشید را معلومات نموده و بهمان وضع شرفیاب حضور گردید، امیر المومنین هارون الرشید درباره امیر بنجی نظر به اینکه از جمال نصیب کامل داشت و به حسن و طبعیت و تراوت زینت آراسته بود و بر زبان مبارک آورد که (هذا قسیم) این شیخ خوب روی است و آداب امارت و اسباب فرماندهی و حسن صورت را جمع دارد، امارت غور را حواله، باید فرمود و پهلوانی لشکر غور را حواله شیش بن بهرام باید کرد و هردو نفر را نوازش فرموده به این القاب سر فراز فرمود که آل شنسب را لقب (قسیم امیر المومنین) گشت و آل شیش را پهلوان نام شد و قوم پهلوان فعلاً هم در غور زیاد است.

امیر سوری بن محمد:

در صفحه ۳۲۷ و ۳۲۸) طبقات ناصری آمده است که: در عهد حکومت امیری سوری و الشتان علیا و سفلی در شرف دین مبین اسلام مشرف نبودند همواره با غوریان مخاصمت داشتند لیک غوری ها به نسبت اینکه کوشک های بزرگ و عمرانات قوی داشتند و به سبب حصانت جبال راسیات که در غور بود هیچ غیری را بر ایشان استیلا نبود و رئیس بزرگ جمله شنسییان امیر سوری بود و در غور پنج کوه بزرگ و عالیت که اهل غور بر آنند که از راسیات جبال عالم است یکی از آن زار مرغ مندیش است [و چنین تقریر کرده اند] که قصر و دارالملک شنسییان در دامن آن کوه بوده و گویند چنین شهرت داشته که ذال در پدر رستم را سیمرغ در آن کوه پرورده است و بعضی از ساکنان دامن آنکوه در آن عهد چنین تقریر کرده اند که در سنین میان خماسه و ستمانه بود از آنکوه آواز ناله و تعزیت آمد که ذال در گذشت کوه دوم سرغر نام دارد هم قریب مندیش است بحدود تجیز، و کوه سوم در اشک است و بلاد تمران. چهارم کوه ورنی است در بلاد دارور و بالشت و قصر کجوران در شعاب و اطراف اوست، پنجم کوه روئین است در بلاد غور با حصانت و رفعت تمام و نیز در تاریخ گفته شده که پنجم فج خیسه است که طول و امتداد آن از حد زیاد است و شهر سنه تسعین و خمسمانه بر بالای آن کوه یک قصر از تنه، درخت آبنوش یافتند و کیفیت وضع و وقع آنرا هیچ کس درک نکرد.

سرخ غر کوه علاقه ساغر قریب کوه مندیش و زار مرغ است ممکن ساغر در تحریر بنام سرخ غر آمده زیرا در آن عهد کلمه پشتو در غور رواج نداشته، مگر قریه تجزی در ساغر موجود است ولی تجیز نیست شاید تجزی بوده است، کوه تدری هم در ساغر موجود است ولی بنام تجیز کوهی در غور و ساغر نیست، آشک در غور و ساغر چنین کوهی که بنام آشک یاد شود وجود ندارد ممکن در ولایت گزاب و تمران باشد زیرا تمران هم در غور نیست از کلمه، تمران یک نقطه مانده و تمران شده، کجوران، کجران موجود است که بنام کجوران تحریر گردیده، کوه روئین شاید کوه وراتین و آنه باشد، در آنه بالای کوه که بنام قدم گاه حضرت شاه ولایت پناه و در زبان غوری های قدیم بنام جلونگ شاه مردان شهرت دارد فعلاً هم راه زینه، چوب آبنوس موجود است.

ملک محمد سوری:

مولانا منهاج مؤرخ عصر غوریان در صفحه ۳۲۹) طبقات ناصری نگاشته است که: سلطان محمود غزنوی چند مراتب در غور لشکر کشید ولی موفق به فتح نگردید و در نتیجه از در مصالحت پیش آمد و ملک محمد را با شش پسر کهتر او با خود برد و در حدود گیلان ملک محمد بر حمت حق پیوست و بروایت روضة الصفا که در صفحه ۳۶ جلد چهارم بیان داشته ملک محمد از نهایت ضجرت نگیں مسموم مکیده و رحلت نمود و سلطان محمود بعد و پیمان ملک حسن پسر او را نیز در غزنی طلب داشت و محبوس نمود، پس از چندی ملک حسن از حبس فرار نموده و در غور آمد و حکومت غور را دوباره تصرف نمود.

ملک ابوعلی بن محمد سوری:

صاحب طبقات ناصری در صفحه (۳۳۰) اثر خویش مینگارد که: امیر ابوعلی مردنیکو سیرت و گزیده اخلاق بود و بحسن اعتقاد حکومت داشت، در عهدیکه ملک محمد پدرش امارت غور و جبال مندیش را داشت، همه خلق را نظر بر وی بود و محبت اودر مزاج ها مرکب، گرچه پدرش با امیرسبکتگین و سلطان محمود علیه الرحمه سرکشی داشت، اما امیر ابوعلی مداماً مکتوبات مشتمل بر اظهار فرمان برداری و محبت در قلم می آورد، چون سرکشی و تمرد پدرش از حد اعتدال تجاوز کرد، سلطان از غزنی لشکر آورد و بعد از کوشش زیاد امیر محمد سوری را بدست آورد با خود در غزنین برد و امیر ابوعلی پسرش را امارت غورداد، ابوعلی در زمان حکومت خود به تعمیر مساجد پرداخت و ائمه و علما را عزیز داشت، تعظیم ذهاد و عباد را از لوازم خود شمرد و خلق در عهد او بر فاهیت بودند، چون مدتی از حکومت او گذشت و مملکت غزنین از محمود به مسعود رسید، امیرشیش برادر ابوعلی را پسری بود عباس نام در غایت قوت و شوکت، ناگاه خروج کرد و عم خود ابوعلی بگرفت و امارت را ضبط نمود و امیر ابوعلی عم خود را قید و حبس کرد.

ملک امیر عباس بن شیب:

در صفحه (۳۳۰) طبقات آمده است که: امیر عباس بن شیب بن محمد سوری، مرد شجاع و دلیر و بیرحم بود، اودر علم نجوم مهارت تمام داشت ولی ظالم بود، اخیراً عموم مردم از دست ظلم او بستوح آمده و مکتوبات استعانت بجانب غزنین روان کردند، بنابر آن التماس سلطان ابراهیم بالشکر زیاد در غور آمد و تمام لشکریان غور و اکابر قوم امیر عباس را گرفته و به سلطان ابراهیم بن مسعود سپردند و سلطان ابراهیم ممالک غور را برای محمد پسر عباس سپرد. شیب را در قدیم شیش گفتندی بدان ملحوظ در اکثر جا بنام شیش ذکر شده.

امیر محمد بن امیر عباس:

زمانیکه حکومت غور به امیر محمد بن امیر عباس قرار گرفت موصوف به منتهای لطف و عنایت حسن خلق و عدالت و علم پروری حکومت نموده غلظت و ظلم و عدوان پدر را به نیکویی و عدل و انصاف جبریه نمود و جمله اشراف و اکابر غور او را منقاد شدند و او بقدر امکان در احیای مراسم خیر و بذل و احسان کوشید، جد و جهد نمود تا بر حمت حق پیوست.

ملک قطب الدین حسن:

در صفحه (۲۳۳) طبقات ناصری آمده است که: ملک قطب الدین بن حسن بن محمد بن سوری امیر عادل نیکو عهد و خویروی بود آثار عدل و احسان او به همه اهل بلاد غور ظاهر بود، جماعتی که تمرد ورزیدند بقمع و قهر اوشان مشغول گشت، در بلاد غور چون اصل آن قوم از قبایل عرب بود، پرورش آنها در کوه بایه های شامخ غورات و نشوونمای آن قوم بدان آب و هوا صورت گرفته، استبداد و غلظت، استیلا و عظمت، تمرد و گردن کشی، در طبیعت و مزاج تماماً قوم و قبایل غوریان مرکب بود. مدام در بین دو قبیله خصومت و قتال بودی هر سال طرفی از اطراف غور مخالفت نموده از ادای واجبات سرتافتی «وتا بدین عهد که اخیر دولت سلاطین است حال آن طوایف بدین قرار مشاهده میشود» وقتی از اوقات در عهد ملک قطب الدین بن حسن، ساکنان تگاب و جیرستان عصیان ورزیدند، ملک قطب الدین با حشم و امرای غور به پای کوشک آن طایفه آمد و آنها را با طاعت خواند، انقیاد نکردند، ناگاه از قضای آسمانی تیری بر چشم ملک قطب الدین آمد، چون خدم و حشم زخم تیر را بر چشم او مشاهده کردند جان سپاری نموده و جلادت کردند، آن کوشک و

حصار را گرفته و جمله عصات را به قتل رسانیدن، و آن وضع را خراب کردند، چون زخم بر مقتل بود ملک قطب الدین از آن اثر برحمت حق پیوست.

ملک عزالدین الحسین بن حسن:

صفحه (۳۳۴) طبقات تذکار میدهد که: ملک عزالدین حسین بن حسن پادشاه نیکو عهد و خو بروی و نیکو اعتقاد و به همه اوصاف گزیده موصوف و بهمه اخلاق پسندیده معروف بود و جمله ممالک غور در عهد او معمور و زهاد و عباد و سایر رعایا هریک فراخور حال او مقاصد بحصول وصول بود و او را حق تعالی به برکت اعتقاد و حسن سیرت او هفت پسر ارزانی فرمود که ذکر سلطنت و مملکت ایشان در هفت اقلیم منتشر گشت، و از ایشان فرزندان نامدار در جهان، شهریار گشتند. اسماً پسران هفت گانه، او قرار آتست، اول ملک الجبال قطب الدین محمد امیر فیروزکوه، دوم ملک فخرالدین مسعود امیر بامیان و تخارستان، سوم، ملک شهاب الدین محمد (خرنک) مادینی [مادین قرار تاریخ جلالی میدان است که فعلاً هم بنام میدان یاد میشود]، چهارم سلطان بهاو الدین سام، پادشاه غورات، پنجم سلطان سیف الدین سوری، ششم سلطان علاو الدین حسین پادشاه غور و غزنین، هفتم ملک شجاع الدین علی امیر خراسان و غور.

ملک الجبال قطب الدین محمد:

مولانا منهاج در صفحه (۳۳۵) طبقات اینطور بیان میدارد که: از پسران هفت گانه، ملک عز الدین کهنتر ملک فخرالدین مسعود بود که مادر او کنیزک ترک بود، و بعد از او ملک الجبال قطب الدین محمد بود، مادر او حاجبه و خادمه، مادر سلطان دیگر بود و نسب خوب نداشت. شهر فیروزکوه را ملک قطب الدین بنا نمود، و بعد مدتی از تقدیرات الهی میان ملک الجبال و دیگر برادرها مناقشت افتاد، ملک الجبال از دیگر برادرها خشم کرد و به طرف غزنین رفت، در آن وقت عهد، دولت بهرام شاهی بود، ملک الجبال زحسن و جمال نصیب تمام داشت، چون به غزنین رسید دست بذل و مروت بگشاد و محبت او در دل خلق بحکم الاحسان عبید الاحسان جا گرفت و مستحکم شد، خلق غزنین او را دوست داشتند، جماعهء حساد بروی بنای دیسیسه و فساد را گذاشته و بر غلط و کذب بسمع بهرام شاه رسانیدن که به نظر خیانت در حرم پادشاه مینگرد، و اموال بذل میکند تا بر پادشاه خروج کند، بهرام شاه بدون تعمق فرمان داد تا او را در خفیه شربت مهلک دادند و شهید کردند، چون حدیث حادثه او بسمع سلطان سیف الدین سوری برادرش رسید، در غزنین لشکر آورده، بهرام شاه را شکست داده غزنین را بگرفت، اولین کسیکه از دودمان شنسبی بر وی سلطان اطلاق گردید او بود، وی پادشاه بزرگ بود از همه اوصاف بهی و فرشهی بهره و نصیب کامل داشت، چون بهرام شاه از پیش او منهزم شد و بطرف هندوستان رفت، سلطان (سوری) در تخت غزنین بنشست و ممالک غور را به برادر خود سلطان بها والدین که پدر سلطان غیاث الدین و معز الدین بود بسپرد، و چون غزنین را متصرف گردید، جمله امرا و معاریف و حشم غزنین را و را انقیاد کردند و او در حق آن طوایف انعام وافر فرمود، چنانچه رعایای بهرام شاه مستغرق احسان او گشتند، چون فصل زمستان در آمد حشم های غور را بجانب غورات مرخص فرمود و حاشیه و حشم و کارداران بهرام شاهی را با خود نگاه داشته و برایشان اعتماد نمود، تنها سید مجد الدین وزیر خود را با چند تن معدود از خدم سابق و قدیم العهد با خود نگهداشت، چون شدت برف و کثرت سرما صورت پذیرفت و راه های غورات مسدود گشت و امراء بهرام شاهی راییقین حاصل گردید که در شهر غزنین بجز از تنی چند و معدود از لشکر سلطان (سوری) چیزی باقی نمانده و از غورات هم به هیچ وجه لشکر بمدد او رسیده نمیتواند، در صورت خفیه برای بهرام شاه اطلاع و معلومات دادند، و تحریر داشتند که جز خدم آل محمودی، دیگری در غزنه نمانده، فرصت را مجال نباید داد، بهرام شاه که منتظر چنین فرصتی بود از هندوستان آمده و

بنگاه بر سلطان (سوری) حمله ور گردید، سلطان با مجدالدین وزیر و چند تن معدود خدم خویش سواره شده راه غور پیش گرفت، سواران بهرام شاه او را تعقیب کردند و در حدود سنگ سوراخ او را دریافتند، سلطان و رفقاییش با سواران بهرام شاه در جنگ پیوستند و تا ممکن بود سوار اسپ قتال نمودند، چون پیاده شدند بکوه پناه بردند و تا زمانی که تیر در تیر کش داشتند هیچ فردی را مجال نبود که در پیرامون شان گشتی، زمانی که تیر خلاص شد، سلطان و وزیرش را گرفته در شهر آوردند بحکم بهرام شاه دو شتر حاضر کرده سلطان و وزیر او را بر شترها سوار کرده در گرد شهر گردانیدند و از بالای خانه ها خاکستر و خاک در سر مبارک آنها میریختند، تا که بر سر یک طاق غزنین هردو را صلب کردند و از پل پیاویختند (و چنین ظلمی و فضیحتی) بر آن پادشاه خوبرو کردند و آن سلطان ستوده سیرت، عادل و شجاع را با وزیر عالی نسب او شهید نمودند، عموم شهریان غزنین بهرام شاه و ندیمان غدار او را که سلطان سیف الدین (سوری) بآنها اعتماد نموده بود و احسان و نیکوبها کرده بود تقبیح نمودند، در نتیجه حق تعالی سلطان علاء الدین جهانسوز را نصرت بخشید تا آن حرکت را انتقام کرد که در محل خود ذکر خواهد شد.

سلطان بهاء الدین سام:

در صفحه ۳۳۷ طبقات آمده است که: سلطان بهاء الدین سام بن ملک عز الدین حسین از برادران پنجگانه مهتر بود، فرماندهی ملک غورات را او مسلم شد، و ملکه گیلان که او هم از نسب شنسبانیان و دختر ملک بدرالدین گیلان بود در حباله نکاح او بود و حق تعالی او را از آن ملکه بزرگ دو پسر و سه دختر کرامت فرمود، پسران او چون سلطان غیاث الدین سام و سلطان معز الدین سام بودند که معز الدین بنام سلطان شهاب الدین هم شهرت داشته، چون حادثه سلطان (سوری) بسمع سلطان بهاء الدین رسید عزم انتقام اهل غزنین را مصمم گردانید، لشکرهای اطراف و اکناف را جمع کرده رو بسوی غزنین آورد، تا مهم را بکفایت رساند و به استعداد تمام نهضت فرمود، حشم فروان در خدمت رایت او چون دریای خروشان روان شد، چون در خطه گیلان رسید از غایت فکر و غم برادران (و قوت حمیت مردی) مرض غالبش گشت و بهمانجا بر حمت حق پیوست، در وقت حرکت از غورات تختگاه ممالک غور را تحت فرماندهی سلطان علاء الدین گذاشته، اتباع و فرزندان و امراء و اشیا را بدو باز گذاشت، چون سلطان بهاء الدین بر حمت حق پیوست و آن خبر بسمع علاء الدین رسید در عزاداری و تعذیت مشغول نگشت و بر سبیل تعجیل عزیمت غزنین نمود که عنقریب ذکر میشود.

ملک شهاب الدین محمد:

در صفحه ۲۳۹ طبقات ناصری و ۲۱۹ روضة الصفا جلد چهارم ذکر شده که: ملک شهاب الدین محمد بن ملک عز الدین حسین است که برادرها متفقاً ولایت مادین را بدو سپرده بودند، او را دو پسر بود، یکی را ملک ناصر الدین حسین نام بود و دیگری را بنام برادر خود ملک سیف الدین نام نهاده بود و اکثر این دودمان آل شنسب را عادت این بود که پسر را بنام برادر و کاکا و پدر نام نهاده رعایت تخلصی فامیلی را داشتند، ملک سیف الدین پسرش را سه فرزند بود یکی دختر و دو پسر، دختر را سلطان معز الدین غازی به نکاح داشت که از آنها یک دختر شده و در عین بکارت فوت نمود و آن دو پسر ملک سیف الدین، یکی شهاب الدین علی مادینی بود و دیگری ناصر الدین ابوبکر، شهاب الدین علی بر دست تُرکان خوارزم در عهد استیلای آنها بشهادت رسید و ناصر الدین ابو بکر در ولایت گزاب و تمزان بود، چنانچه مولانا سراج میگوید که در ولایت گزاب در سنه ثمان و عشر و ستمائه به حضور او مشرف شدم، در آنوقت یکی از دختران اکابر قوم خود را در

حواله، نکاح خود می آوردم، از حضور ناصر الدین ابوبکر علیه الرحمه اسپى التماس نموده و کیفیت عروسی را اظهار کردم در جواب آن قصه و نظم این رباعی را گفته و بقلم خود ثبت نموده بدستم داد

رباعی

وان در گرانبهای توسفته شود

انشاءه الله غم زدلت رفته شود

با آن اسپسى عذر دگر گفته شود

اسپى که زمن خواسته عذرى نیست

بعدها اسپى با زین و لگام و اسباب و هدایای گرانبها بمن ارزانی داشت، همدران سال چنگیز خان ملعون از آب جیحون عبور کرد و بجانب خراسان و غور و غزنین عزیمت نمود و از قدم شوم آن بوم بسى مرز و بوم که ویران و معدوم گردید، و در آن عهد علاء الدین محمد بن ابی علی شنسبى ختم الملوک هم خاتمه یافت و ناصر الدین ابوبکر و پسرش شمس الدین محمد ابوبکر که از دختر ملک رکن الدین عمر مرغنى بود و بنام ملک شمس الدین محمد ابوبکر شهرت یافت، پدر و پسرش که هنوز به سن رشد نرسیده بود در دهلى نزد سلطان شمس الدین التمش رفتند ملک ناصر الدین ابو بکر در سنه، عشرين و ستمانه در همان دیار بر حمت حق پیوست و دفن گردید و شمس الدین محمد ابی بکر در کورت غور نزد ملک رکن الدین عمر مرغنى که جدی مادری او بود آمد، چنانچه شرح احوال او بصفحات مابعد و بمرحله اش ذکر میگردد. بروایت دیگری چنین ذکر گردیده که ناصر الدین ابوبکر، شمس الدین ابوبکر پسر خود را نظر به صغر سن او در دهلى نبرده و در نزد عمر مرغنى که جد مادری او بود در کورت غور گذاشت و خودی او در دهلى رفت.

ملک شمس الدین علی:

صفحه ۳۴۰ طبقات میگوید که: ملک شجاع الدین بن عزالدین حسین در اول جوانی از دنیا نقل کرد و در عنفوان شباب حیات او انقراض پذیرفت، و از وی پسری ماند او را علاء الدین ابوعلی نام داشت، برادران در وقت قسمت بلاد غورات ولایت جرماس را بدو مفوض کردند، چون شجاع الدین علی بر حمت حق پیوست ولایت جرماس را به پسرش علاء الدین ابوعلی ارزانی داشتند، ابوعلی دختر ملک الجبال قطب الدین را در حباله، نکاح داشت، حق تعالی ایشان را پسری داد که هم حاجی و هم غازی گشت اسم شریفش ملک ضیاء الدین محمد ابوعلی بود، پس از آنکه ملک علاء الدین ابوعلی در گذشت و آن پسر بزرگ شد، مادرش را حق تعالی توفیق بخشید تا عزیمت سفر قبله کرد و از ملوک غور در آن وقت هیچ یک را این سعادت دست نداده بود، ملک ضیاء الدین محمد بخدمت والده همراه براه هرات و نیشاپور بسفر بیت الله شریف رفت، در آن وقت سلطان تکش خوارزمشاه در نیشاپور بود، ملک ضیاء الدین در لباس سیادت دو گیسو بافته در بارگاه او رفته شرف ملاقات حاصل کرد، بعدها عازم گردیده حج اسلام را با شرایط و آداب تمام ادا نمود و در مکه معظمه، مکرمه خانقاهی بناء نمود و تماماً لوازم آن عمارت را مهیا کرد و معتمدان مقرر نمود، بعد ها بخدمت والده همراه در غور باز آمد و نام والده اش بی بی حاجی شد، در غورات مساجد و مدارس زیاد بناء نمودند، حق تعالی از ایشان قبول فرماید آمین.

جرماس در گرشاسب نامه سدی بنام جرماسن به جیم چنین آمده

تگر گان سپاه بود چه کرد از بلا

بخاقان و جرماسن و جنگی قلا

اما در تاریخ جلالی جرماس را بنام جراس و جنگی قلا یاد نموده است، جراس در بین میمنه و فیروزکوه موجود است که فعلاً هم به همین نام یاد میشود.

سلطان علاءالدین حسین:

شرح حال این سلطان بزرگ و سپهسالار نامدار غور در صفحات ۳۴۱ طبقات ناصری و ۲۱۱ روضه الصفا چنین آمده است که: چون سلطان بهاء الدین سام بن عز الدین حسین بغرض حصول انتقام با لشکرگران عزیمت غزنین نمود و در حصه گیلان بر حمت حق پیوست، سلطان علاء الدین برادرش که از واقعه فوت برادر خود خبر یافت لشکرهای غور و غرjestان و اطراف ممالک غور را جمع نموده و عزیمت غزنین را مصمم نموده و قبل از رسیدن در غزنین نامه منظومه که از اثر طبع خودش بود بر سیل اعلان حرب برای بهرام شاه فرستاد او را از عزم خود مطلع ساخت.

نظم

فروز ندهد مشعل ماه و مهر
به مهد محمد علیه اسلام
که از چرخ گردان نه بیند گزند
شهنشاه غزنه شه راستین
همایون همایان یک دولتیتم
دو باغیم یکرنگ پیراسته
چمن پرور فیض یک نو بهار
که بر کین خود خود به بستی میان
بخون دلیران دلیر آمدی
که بر مهد شیران نماید شکار
ز آئین مردانگی دور کرد
ز مردان فولاد بازوی من
مهرین بازوان مهربان مرا
ازان برز و بازوی زیبای شان
پناهندگان را نگیرد به بند
در آئین شاهان پیشین نبود
مرا نیز داده فر و فرهی
بفیروزه کاخ و بفیروزه کوه
به شمشیر خود پشت دشمن شکن
خراج از شه روم و از چین ستان
شکوه مرا تکیه بر کوه داد
ز گردون شود بر به پرازها
بشیران جنگی دلیری کنند
سپاه مرا چشم بر راه باش
سرپای غزنه بخون تر کنم
بشویم بخون نخت مسعود را
نه آن پرچم آسمانی پرند
بناهای بر جسته و ازون کنم

بنام خداوند گردان سپهر
بارض مقدس به بیت الحرام
بغور بلند و حصار بلند
سپس بر تو ای پادشاه گزین
نه ما و تو فرزند یک رعیتیم
دو سرویم از یک چمن خواسته
دو آهو چمیده بیک مرغزار
دریغ آیدم بر تو شاه جوان
بیازی به پیکار شیر آمدی
بدان شیر سوزد دل روزگار
ترا نخت محمود مغرور کرد
ترسیدی از فر و نیروی من
بکشتی دو شاه جوان مرا
دریغت نیاز بالای شان
شه پاک دل خسرو هوشمند
پناهده کشتن در آئین نبود
جهان گر تو را داد شاهنشاهی
سپهر برین داده یکسان شکوه
تو گر مردی ای شاه دشمن شکن
ز بیگانه کان ملک پیشین ستان
ترا چرخ پیلان انبوه داد
ز کهسار من کمترین بازها
غذالان من کاری شیری کنند
کنون ای شهنشاه آگاه باش
چو آهنک خون برادر کنم
در آتش کشم ملک محمود را
بغزنه نمایم ز کاخ بلند
شبهستان فیروزه گلگون کنم

جنگ جهانسوز و بهرام شاه از اثر طبع صدرالدین خطیب فوشنجی که (ریبعی) تخلص داشته در کتاب کُرت نامه سلاطین کُرت آل شنسب بیان نموده که از ملاحظه تاریخ جلالی درینجا تحریر گردید در دیوان استاد خلیلی هم دیده شده که شاید از ملاحظه تاریخ جلالی درج کتاب خود نموده باشد.

دو سیل خروشان بهم در شتاب	یکی سیل آتش یکی سیل آب
دوپر چم عیان چون دو سرو بلند	به دیبای گلگون به مشکین رنند
دو بیرق جهنده بهم در سستیز	یکی آتش افشان یکی شعله ریز
بیرون جسته از دیگان دو شاه	رو دارای دولست دو دادار گاه
شه غزنه بهرام شاه دلیر	بیاراسته تن بگردار شیر
بسر بر نهاده فروزنده تاج	ز هر گهرش کشوری را خراج
همان تاج محمود کیتی ستان	شه شرق فرمان روای جهان
جهانسوز سلطان جنگ آزمای	چو تند ازدهای ستاده بجای

به گلگون قبا پیکر آراسته

هیون سرخ بر سرخ و دیباج سرخ	سر نیزه و درت التاج سرخ
که گر خون روان گردداز پیکرش	نه افتد به آن دیده لشکرش
شتابنده اسبان صحرا نورد	بگردون گردان بر افشانده گرد
زگرد سواران شده ناپدید	سپهر فروزان و روز سپید
فضا چون یکی خیمه قیر گون	بدامان او بر شده نقش خون
نجیب جوانان چو غرنده رود	گهی از فراز و گهی از فرود
یکی بانگ میزد که هان ای سپاه	نگهدار آئین و تیغ و کلاه
شتاب که سیلاب خارا گذار	زهم بشکند پایه این حصار
دریغا که ایوان محمود را	سرا پرده گاه مسعود را
دلیران غوری بخون تر کنند	همان کاخ با خاک همسر کنند
یکی میخروشید چون تندشیر	که هان ای سران ای سپاه دلیر
بخون سپه دار برنای خویش	بجنبید یکباره از جای خویش
به بنیاد دشمن شکست آورید	سری چهره دستان بدست آورید

سلطان علاءالدین در سال ۵۴۴ هجری وارد غزنی گردید.

چون یمین الدوله بهرام شاه را عزیمت سلطان علاءالدین معلوم شد، لشکر از غزنین و هند مهیا و مرتب گردانید و به بلاد گرم سیراز رخ و تگین آباد روی بطرف زمینداور آورد، سلطان علاءالدین و لشکر قیامت اثر او هم قریب به زمینداور رسیدند، بهرامشاه رسولان خود را نزد سلطان علاءالدین فرستاد که باز گردد و به ملک اسلاف خود قرار گیرد که ترا طاقت و مقاومت حشم من نباشد که من پیل می آورم، چون رسولان بخدمت سلطان علاءالدین آمده و خدمت رسالت بجا کردند، سلطان علاءالدین جواب داد که اگر تو پیل می آوری من خرمیل می آورم مگر ترا نصرت نباشد، زیرا برادران مرا بیموجب هلاک نمودی و من هیچکس از تو هلاک نکرده ام، مگر نشیندی که حق تعالی میفرماید (ومن قتل مظلوما فقد جعلنا الولیه سلطانا فلا یسرف فی قتل انه کان منصورا) چون رسولان مراجعت کردند، هردو لشکر استعداد قتال و مصاف مهیا نمودند، سلطان علاءالدین دو پهلوان خود را که سران لشکر و مبارزان نامدار ممالک غور بودند

بخواندو آن هردو را (خرمیل) نام بود، یکی خرمیل سام حسین، دوم خرمیل سام بنجی و هردو تن در شجاعت عدیل و نظیر نداشتند، سلطان علاءالدین بایشان گفت که بهرامشاه را چنین جواب داده ام و شما را امروز خدمت آنست که هر یک از شما یک پیل را بر زمین افکند، هردو پهلوان زمین ادب را بوسیده باز گشتند چون مصاف قایم شد و هردو لشکر رو برو گردید، در وقت مصاف هردو پهلوان پیاده گردیده و دامن های زره را در میان باز نمودند و بمصاف در آمدند، چون پیلان بهرام شاهی حمله آوردند هریک ازان هردو پهلوان دویده و در زیر برگستوان پیل ها در رفتند و به دشنه شکم پیل بر دریدند، خرمیل سام بنجی در زیر پای پیل بماند و پیل بالای او افتاد، او با پیل هلاک شد و خرمیل سام حسین پیل را بینداخت و بسلامت بیرون شد چون مصاف راست شد، سلطان علاءالدین فرمود تا قباى اطللس معدنی برایش حاضر آوردند، در زیر، زره بالای لباسها پوشیده، مقربان سوال کردند حکمت در پوشیدن آن چیست، فرمود اگر تیر یا شمشیر یا نیزه اندامم را مجروح سازد بواسطه سرخی قباى سرخ خون معلوم نشود تا لشکر من دل شکسته نگردند: لشکر غور را ترتیبی بود که در روز جنگ پیاده چیزی میساختند از خام گاو و در هردو روی آن از پنبه و کرباس در کشیده بخیه میکردند و نام آن لباس (کاروه) است، چون پیاده گان غور آنها بر کتف مینمودند سر تا پا پوشیده میشدند، منهاج سراج گوید: آنها چون صف زنند مانند دیوار باشند که هیچ سلاح از بسیاری پنبه بر آن کار نکند، چون صف کاروه راست شد دولت شاه بن بهرام شاه با یک فوج سواران و پیل حمله کردند، سلطان علاءالدین فرمود پیاده گان صف کاروه بکشایند تا دولت شاه و فوج او در آیند، دولت شاه در بین صف در آمد، فوراً رخنه صف را دیوار به بستند و دولت شاه و جمله فوج او را با پیل بکشتند، سلطان علاءالدین لشکر بهرام شاه را در حالیکه رو بهزیمت نهاده و بشکسته بودند، تعاقب نمود تا به موضع رسیدند که آنها (جوش آب گرم) گویند که نزدیک نگین آباد است، در آنجا بهرام شاه عطف نمود و بار دیگر مصاف را ساخته گشت و آنچه از لشکر او باوی جمع شده بودند دو مراتب صف راست نمودند، بعد از مصاف بار دیگر بشکستند و رو بهزیمت نهادند و سلطان علاءالدین به قهر تعاقب نمود، بهرام شاه سوم مراتب نیز آماده مصاف گشت و باز هم بشکست، سلطان علاءالدین شهر غزنین را بگرفت و تا هفت شبانه روز غزنین را آتش زد و بسوخت و مکابره فرمود، و آنچه قبلاً گفته بود که: در آتش کشم ملک محمود را - بشویم بخون تخت مسعود را بگفتار خویش جامه عمل پوشید و فرموده بود که قبور سلطان محمود و سلطان مسعود و سلطان ابراهیم را مزاحم نشوند بعد از آن امر کرد که دو صندوق مرتب کرده اجساد ملک الجبال و محمد سوری را برداشته و در غور نقل دادند و سلطان علاءالدین مطریان را طلب داشته و در مدح خود این ابیات را گفت تا در جنگ و چغانه بنواختند.

نظم

جهان داند که من شاه جهانم
علاءالدین حسن ابن حسینم
چو بر کلگونه دولت نشینم
همه عالم بکرم چون سکندر
بر آن بودم که از لمقان بغزین
ولیکن گنده پیرا اند و طفلان
به بخشیدم بدیشان جان ایشان

چراغ دوده عباسیانم
که باقی باد ملک جاودانم
یکی باشد زمین و آسمانم
بهر شهری شه دیگر نشانم
به تیغ تیز جوی خون برانم
شفاعت میکند بخت جوانم
که بادا جان شان پیوندد جانم

و بفرمود که باقیه اهل غزنین را بخشودم، بر خواست و بحمام رفت و بعدها هفت شبانه روز جامه، عزا پوشید در ختم کلام مجید و خیرات و عزاداری برادرها مصروف گردید و صدقات داد و تابوت های برادران را در غورات رسانیده در جوار اسلاف دفن نمود و در وقت حرکت از غزنین فرموده بود که چند تن از سادات غزنین را حاضر آوردند و عموم سواران لشکر را امر کرد که فی نفر یک توبه خاک از قصر غزنین با یک تعداد محبوسین و سادات که به قصاص سید مجدالدین وزیر سلطان سوری گرفته بوده همه را در غور آوردند و در قلعه، خیسه کوشکی از آن خاک و خون اسیران غزنی بنا نموده آن قلعه و کوشک را بنام قلعه، خونساز یاد میکردند تا در اثر کثرت استعمال و مرور و گذشت زمان خونساز به خنسار و خیسه و اخیراً بنام قلعه قیصار مبدل گردیده که فعلاً هم اکثر برج و باره و دیوار حصار آن موجود و از شکوه آن عصر گواهی میدهد و از کوشک خاک غزنی که در پایان قلعه و قریب راه بوده بجز توده خاک اثری نمانده، ولی بهمان نام شهرت دارد: زمانیکه سلطان علاءالدین در غور آمد و چنین انتقامی گرفته بود، پس از نزول اجلال در مقام فیروز کوه بعثت نشست و ندیمان و مطربان را جمع کرده روی بر نشاط آورده این قطعه بگفت!

قطعه

آنم که هست جور ز بدلم خزانه را	آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را
انگشت دست خویش بدنان کند عدو	چون برزه کمان کنم انگشتوانه را
چون جست خانه خانه کمیتم میان صف	دشمن زکوی باز ندانست خانه را
بهرام شه بکینه من چون کمان کشید	کندم به نیزه از کمر او کمانه را
پستی خصم گرچه همه رای و رانه بود	کردم بگرز خود سر رای و رانه را
کین توختن به تیغ در آموختم کنون	شاهان روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع جو فارغ شدی و چنگ	گوی قول را و بزن ایمن چغانه را
دولت جو بر کشید نشاید فرو گذاشت	قول مغنی و می صاف مغانه را

سلطان علاءالدین پس از نشستن در تخت فیروزکوه هردو برادرزاده، خود غیاث الدین محمد سام و معزالدین محمد سام پسران سلطان بهاءالدین را در قلعه و جیرستان محبوس کرده و برای آنها وظیفه و معاش تعیین نمود و با سلطان سنجر مکاوت پیش گرفت، تا کار بجائی رسید که سلطان سنجر لشکر خراسان را جمع کرده عزیمت بلاد غور را مصمم گردانید و سلطان علاءالدین لشکر غور را در حدود هریارود فرود آورده امر فرمود: زمین پس پشت لشکر را آب داده و منادی کردند که پس پشت زمینها پرآب شده است هرکس واپس گریزد در گل خواهد ماند، چون مصاف شد هردو لشکر مقابل شدند از دست راست لشکر غور شش هزار سوار که از اقوام خلج و ترکان و غزان بودند بگشتند و در لشکر سنجر شاه پیوستند، هزیمت بر لشکر غور افتاده و جمله مبارزان و معاریف لشکر غور در آن زمین های خلاب ویرنی و گل بماندند، برخی اسیر و بعضی شهید شدند و سلطان علاءالدین گرفتار گردید، سلطان سنجر فرمان داد تخته بند آهن حاضر آوردند تا در پای او نهند، سلطان علاءالدین گفت که با من آن کن که من با تو پسندیده بودم و تخته بند زر با تو مهیا کرده بودم تا مقدار و حرمت سلطنت تو محفوظ و موفور باشد، سلطان سنجر همان تخته بند بر پای خودش نهاد و مراجعت کرد، چون لطافت طبع و شهامت عقل علاءالدین حسین در آن عصر مذکور و مشهور بود و آن معنی بسمع سلطان سنجر رسیده بود، بعد از چند روز سلطان علاءالدین را طلب نموده و اعزاز کرد

و مخلص گردانید، و یک طبق گوهر شمین پیش مسند نهاده بود بدو بخشید، سلطان علاءالدین بر بدیهه این رباعی بگفت.

رباعی

هر چند بدم کشتنی از روی یقین
بخشایش و بخشش چنان بودو چنین

بگرفت و نکشت شه مرا در صف کین
بخشید مرا یک طبق در نمین

سلطان سنجر او را حریف و ندیم خویش تعیین کرد، چنانچه هیچ مجلس عشرت بی حضور او نبود، تا در نتیجه، الفت به اخوت کشید و سلطان سنجر او را برادر گرفته باعزاز و اکرام با گله های اسپ و رمه های گوسفند و خدم و حشم فراوان در غور فرستاد: در آوان غیبت سلطان علاءالدین اکابر جبال غورات اتفاقاً ملک ناصر الدین حسین مادینی را از مادین آورده و بر تخت فیروزکوه بنشانند و جماعت متمردان ولایت "کشی" که از دیگر خلق غور به استکبار و استبداد از همه راحج بودند، فساد بسیار کرده بودند خزاین و اموال سلطانی را بغوغا از ملک ناصر الدین در لباس انعام و صدقات تشریفات در تصرف آورده بودند، سلطان علاءالدین که با آن خزاین و حشمت و مواشی از خراسان در غور آمد ابتدا در کیشی رفت و جمله کوشکها و عمارات شانرا خراب کرد و بعد از انتقام متمردان در فیروزکوه آمد و قبل از رسیدن او ناصرالدین حسین را هلاک کرده بودند، چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد، سلطان علاءالدین پس از اشغال تخت فیروزکوه روی به فتوحات بلاد دیگر نمود، چنانچه بامیان، تخارستان، جرم، داور، بست، این بلاد را تصرف کرد و از خراسان قلعه، تولک را که در جبال هرات است بگرفت، شاعری بود در حصار تولک، او را عمر سراج میگفتند، در وقت آخر جنگ و فتح قلعه، تولک این بیت بگفت.

مقصود تو تولک است اینهم تولک

بر اسپ نشسته و رلک و فورلک

و از آنجا در غرجستان آمد و آنرا بگرفت و دحره نور ملک را که دختر شاه ابراهیم بن آرد شیر شاه پور بود بحواله، نکاح خود آورد، و صحن رود بار مرغاب و قلاع آنرا در تصرف خود آورد، و مدت زیاد در حصار و قلعه، (سبکجی) جنگ نمود تا تصرف کرد، اخیراً با سفرای ممالک غیر که از ملاحه بودند ارتباط سیاسی را قایم نموده دخول آنها را در ممالک متصرفه، خود اجازه داد و این موضوع غبار بد نامی او را آورد پس از اندک وقتی بر حمت حق پیوست.

ملک ناصرالدین حسین:

طبقات ناصری در صفحه ۳۴۹ شرح حال ملک ناصر الدین را چنین بیان داشته است که: چون سلطان علاءالدین حسین در مصاف سنجر گرفتار گردید مملکت غور و جبال آن مهمل ماند، گردن کشان و متمردان غور ترمذ آغاز نمودند و بایکدیگر مکاوت کردند، اکابرشان ملک ناصر الدین حسین بن ملک شهاب الدین محمد مادینی را از مادین آورده بر تخت فیروزکوه بنشانند و خزاین سلطان علاءالدین را تصرف کرد و جمله نفایس و اموال و ضرایف را چه به ضرورت و چه به اختیار بامراء و اکابر و اراذل داده ممالک غور را تصرف نمود، تماماً تحریک و قوت دادن و مدد او از جانب متمردان کیشی بود، ملک ناصرالدین بر زنان و جواری ایلاع تمام داشت، بعضی از جواری سلطان علاءالدین را در خدمت خود آورده بود، چون سلطان علاءالدین از نزد سنجر با عزازو اکرام وافر عازم غور گردید و خبر وصول رایت او را در فیروزکوه آوردند، رعب و سیاست او همه دلها را در ورطه، خوف انداخت، جمعی که در اخلاص دولت عالی مخصوص بودند در خفیه آن کنیزکان سلطان را که در خدمت ملک ناصرالدین بودند تحریص کردند تا فرصت

جستند و بوقتیکه که ملک ناصرالدین بر بستر خفته بود، بالش را بروی او نهادند و در چهار طرف بالش بقوت جمعیت فرو گرفتند تا هلاک شد.

سلطان سیف الدین محمد:

در صفحات ۳۵۰ طبقات ناصری ۲۱۲ روضه الصفا مذکور است که چون سلطان علاء الدین از دنیا نقل کرد باتفاق عموم ملوک و امراء و اکابر قوم سلطان سیف الدین محمد بن جهانسوز بر تخت سلطنت فیروزکوه بنشست، موصوف پادشاه دین پرور و علم دوست و باذل و رعیت پرور و رضا طلب و چاکر نواز و صاحب جمال بود، چون بر تخت پدر نشست اول رد مظالم کرد و هر تعدی و ظلم و جور که پدرش کرده بود باز طلب فرمود و بر قاعده انصاف و جاده معدلت بآخر رسانید، و آن نماینده ها و سفرای ملاحده که در عهد پدرش سفارت آمده بودند و هرکس را بر بطلان و بدعت و ضلالت دعوت میکردند، جمله را فرمان داد تا بزییر تیغ آورند و بر دین مبین اسلام و سنت حضرت محمد، محبت او در دل های عموم اهل غور و ممالک جبال راسخ گشت و یکی از آثار خیر او آن بود که هردو پسر عم خود سلطان غیاث الدین محمد سام و سلطان معزالدین محمد سام "تاب ثراهما" را از قلعه و جیرستان مخلص گردانید و بنواخت و مطلق العنان ساخت و خلق را در عهد او خصب و فراغ و امن بیشمار روی داد، اما آن پادشاه جوان بخت خوب سیرت کوتاه عمر افتاد، دوام سلطنت او یکسال و چند ماه بیش نبود، سبب انقراض عمر او این بود که روزی در بین سرا پرده خود بآماج تیر می انداخت و امراء غور در خدمت او موافقت نمودند، سپهسالار در پیش برادر ابوالعباس شیش نیز در خدمتش بود و رسم امراء و ملوک جبال غور آن بود که در عصر آن هر که را تشریف دادندی او را دستوانه زر و مرصع به جواهر بخشودی، چنانچه در عهد مولانا منهاج سراج کمر بند مرصع می بخشودند و درین عصر جام زرین داده میشود: در دست این سپهسالار درمیش بن شیش دستوانه زر و مرصع بود که آنرا ملک ناصر الدین حسین مادینی در زمان حکومت خود و در عهد غیبت جهانسوز و سیف الدین بدو داده بود و ملک سیف الدین محمد آن دستوانه را بشناخت که از حرم و جوار و خزانه خود او بوده، غیرت ایمانداری و حمیت سلطنت در باطن او شعله زدن گرفت و نایره آتش قهر و غضب برآمد، فرمود که درمیش برو تیر مرا از آماج باز آر، درمیش بحکم فرمان روی بآماج نهاد، چون پشت او بجانب سلطان شد، تیری در کمان نهاد و تا بند گوش کشیده بر پشت درمیش چنان زد که براه سینه وی بیرون رفت بر جای هلاک شد، بعد از چندی چون دوره دولت سنجر شاهی بآخر رسیده بود امراء غز استیلا آورده بودند و اطراف ممالک خراسان را ضبط نموده فساد و تاراج ایشان به اطراف رسیده بود و زحمت فساد آنها بحوالی ممالک غور و حواشی جبال غزنین و غرجستان و اصل می شد. سلطان سیف الدین چون مملکت پدر را حفظ کرد لشکرها جمع کرده و روی بدفع غزها نموده و بحدود غرجستان و از آنجا به ولایت قادس رفته و از آنجا روبرو طرف مرو نهاد و با غزها مصاف داد سپهسالار ابوالعباس که پهلوان نامدار غور بن شیش از خاندان شیشانیان بود، کینه قتل برادر خود سپهسالار درمیش را در دل داشت و فرصت می طلبید در روز مصاف غزها پس پشت سلطان سیف الدین در آمد و نیزه بر پهلوی سلطان زد از اسپش در انداخت و گفت که مردان را بروی آماج نکشند، چنانچه برادر مرا کشتی چنین بکشند. سلطان چون بیفتاد لشکر غور منهزم شد و سلطان را به همان جا بگذاشتند، یکنفر از غزها بالائی او رسید او هنوز زنده بود، چون جامه و کمر بند شاهانه دید خواست تا کمر او خلاص کند چون کمر به آسانی گشاده نمی شد، کاردی کشید، بقوت بفشرد سرکارد بر شکم سلطان فرو رفت و بدان اثر شهید شد.

سلطان غیاث الدین محمد سام:

صفحات ۳۵۳ طبقات و ۲۱۲ روضۃ الصفا میگوید که: ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین و معز الدین هر دو از یک مادر بودند و سلطان غیاث الدین سه سال از معز الدین بزرگتر بود و مادر ایشان دختر ملک بدرالدین گیلان بود هم از اصل بنجی نهاران و تخمه شنسبانیان، چون پدر او شان سلطان بهاء الدین سام در گیلان بر حمت حق پیوست و سلطان علاء الدین بر تخت فیروزکوه نشست هر دو برادر زاده خود را در قلعه و جیرستان حبوس کرد پس از آنکه سلطان علاء الدین از دنیا نقل کرد پسر او سلطان سیف الدین ایشانرا رها کرد و مطلق العنان گردانید، غیاث الدین بموافقت سلطان سیف الدین در فیروزکوه بود و معز الدین در بامیان بخدمت عم خود ملک فخرالدین مسعود رفت، تا اینکه قضای آسمانی در رسید و سلطان سیف الدین از تخت حیات سلطانی به تخته تابوت فانی نقل کرد، باتفاق عموم اکابر غورات سلطنت به غیاث الدین محمد سام قرار گرفت، قبل از سلطنت لقب او شمس الدین محمد بود و لقب برادرش شهاب الدین محمد بود و او بعد از فتوحات معز الدین شد.

معز الدین هم از خدمت عم خود از بامیان مرخص گردیده در فیروزکوه آمد و از جانب برادر خود سرجاندار مقرر شد چون سرپرآز فیروزکوه به جانب غور بیرون آوردند متمردان غور مخالفت آغاز نمودند و سپهسالار ابوالعباس که در آنوقت نهایت در تمکین بود و خود ستائی داشت، متمردان غورالتجا بدو کردند و هر دو سلطان کین کشتن سلطان سیف الدین پسر عم خود سلطان علاء الدین را در خواطر نهفته داشتند و با هم مشورت نموده یکی از ترکان خواص را مقرر کردند، که چون ابوالعباس در بارگاه آید و میان بارگاه بخدمت بایستد، هر زمانیکه سلطان دست بر کلاه خود برد آن ترک سر ابو العباس را بیندازد و همچنان هم کردند چون ابوالعباس کشته شد، فتنه کم گردید و سلطان غیاث الدین قوت گرفت. ملک فخرالدین مسعود کاکایش که در بامیان حکومت داشت و او برادر مهتر سلاطین هفت گانه بود و از آن هفت برادر تنها او باقی مانده بود طمع ملک غور و تخت فیروزکوه نمود از ملک علاء الدین قماج سنجری و ملک تاج الدین یلدوز از هرات مدد طلبیده و از بامیان، بلخ و اطراف با لشکرگران رو بسوی فیروزکوه نهاد و بعضی از امرای غور نیز با ملک فخرالدین عم ایشان همراه بودند ملک فخرالدین مسعود میراث طلب تخت فیروزکوه بود و پیشتر روان شد و به تمکین می آمد ملک علاء الدین قماج از راه غرجستان بالا آمد و ملک تاج الدین یلدوز از هرات که نزدیکتر بود به طمع آنکه فتح فیروز کوه شاید بدست او باشد تعجیل نمود و هر دو سلطان هم از غور با لشکر غیور و همراهان خود بر آمده در موضعی از مواضع بین غور و هرات با هم مقابل شدند دو نفر از مردان مبارز غور از بین لشکر بر آمده و بروی میدان از اسپ پیاده گردیدند و بخدمت سلطان غیاث الدین زمین ادب بوسیله اجازت گرفتند که ما هر دو نفر انشاء الله لشکر هرات را بسنده و کفایتیم، پس از حصول اجازه بچابکی تمام، برق آسا سوار گردیده و شمشیرها بر کشیده مرکب ها را بر انگیختند و چون بادپران و ابردمان آواز میدادند که یلدوز کدام است، ما او را می طلبیم، در حالیکه تاج الدین یلدوز بسوار اسپ در زیر چتر خود ایستاده بود و انتظار داشت کدام یک از مبارزان لشکر او در مقابل مبارزان غور بیرون خواهد شد آن دو مبارز مردان میدان را که معلوم گردید، یلدوز کدام است چون شیر غران و پیلان مست دیوانه وار و بصورت سرسام آور مستقیماً بر او حمله برده و بر ضرب شمشیر از بین همه مردم ملک یلدوز را از اسپ بر زمین افکنده و به سرعت بر گشته در نزد سلطان آمده زمین ادب را بوسه کردند چون لشکر هرات آن شجاعت و چابکدستی و جلالت و عیاری مبارزان غور را دیدند درهم شکستند و منهزم گشتند، چون حق تعالی آن هر دو سلطان را ظل رحمت خود گردانیده بود، چنین یک فتح و نصرتی کرامت ایشان گردانید: روز دیگر چند هزار سوار مبارز و کاردان نامزد کردند تا پیش روی لشکر قماج ملک بلخ رفتند، ناگاه بر لشکر او شبخون زدند و او را نیز دستگیر نموده بکشتند و سر قماج را بخدمت هر دو سلطان آوردند، سلطان غیاث الدین امر فرمود سر

علاءالدین قماچ را در نیزه گرفته ذریعه سوار چابک باستقبال عم اوشان ملک فخرالدین که نزدیک بفیروزکوه رسیده بود بردند و خود هم از عقب آنسوار حرکت کردند، زمانیکه سوار سر قماچ را نزد ملک فخرالدین برد ملک عزیمت بمراجعت کرد، سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین و سوار غور هم در رسیدند و در حال دو سلطان پیاده گردیده عم خود را تعظیم نمودند و عرضه داشتند که خداوند را باز باید گشت و او را در لشکر خود باز آوردند و هردو برادر دست بر سینه بسته و با ادب در حضور عم خود بایستادند، ازین وضع و حرکت آنها حیا و شرم و ندامت بر ملک فخرالدین غالب گردید ازین جهت بر آنها کلمات زشت و درشت گفته برخاست و گفت شما بر من می خندید، هردو برادر در خدمت عم خود عذر بسیار نمودند، قبول نکرده حرکت نمود آنها تا یک منزل مشایعت کرده باز گشتند، ملک غورات سلطان غیاث الدین را از اغیار پاک گردید، سلطان غیاث الدین در ابتدائی عنفوان جوانی به شکار میل و رغبت زیاد داشت در شهر زمینداور باغی ساخته بود که آنرا باغ ارم نامیده بودند.

ملک علاءالدین محمد بن شجاع الدین بن ابی علی:

ملک علاء الدین پسر ملک شجاع الدین ابی علی بود و پسر عم هردو سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین و از هردو سلطان در عمر بزرگ بود و تعظیم او را می نمودند ماه ملک دختر سلطان غیاث الدین که از دختر سلطان علاء الدین جهانسوز بود به حباله نکاح علاء الدین بود چون سلطان غیاث الدین برحمت حق پیوست سلطان معز الدین تخت فیروزکوه و ممالک غور و غرjestان و زمینداور بملک علاء الدین پسر عم خود داد و در خطبه خطاب او ملک علاء الدین خوانده شد و اخیراً در غور او حشم الملوک واقع گردید که در ثانی ذکر ختم الملوکی او بیان میگردد.

سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد:

در صفحه ۳۶۹ طبقات نگاشته شده است که: سلطان غیاث الدین محمود بن محمد بن ابو الفتح سلطان غیاث الدین محمد سام بود چون سلطان ابو الفتح برحمت حق پیوست او را طبع آن بود که عمش سلطان معز الدین غازی تخت پدر بدو سپارد، اما آن توقع به وفا نه پیوست سلطان غازی تخت فیروزکوه را به ملک علاءالدین داد چنانچه فوقاً ذکر شد و بلاد بست و فراه و اسفزار به غیاث الدین محمود برادرزاده خود داد در زمانیکه سلطان غازی شهادت یافت غیاث الدین محمود از بست عزیمت فیروزکوه نمود، زمانیکه در زمینداور رسید امراء غور و امراء خلیج و گرم سیر با حشم زیاد بدو پیوستند و در سنه شهر سنه اثنین و ستمانه بفیروزکوه آمد و تخت پدر بگرفت و ممالک غور را در تصرف خود آورد، ملک علاءالدین از فیروزکوه بطرف غرjestان رفت و در آنجا گرفتار گردید و در قلعه اشیار محبوس شد، چون اطراف ممالک غور، غرjestان، تالقان، گرزوان، قادس و گرم سیر و غیره در تصرف سلطان غیاث الدین محمود آمد سلطان تاج الدین یلدوز و قطب الدین ایبک و دیگر ملوک و امرای ترک که از بندگان معزی بودند هریک معروضی بخدمت او فرستادند و ازوی خط عتق و فرمان حکومت هند و غزنین التماس نمودند، برای تاج الدین یلدوز چتر و مثال فرستاد و ممالک غزنین در تصرف او آورد و منال هندوستان به سنه خمس و ستمانه با چتر لعل به ملک قطب الدین داد جمله ملوک غور و غزنین و هندوستان خطبه بنام او کردند، چون وارث ملک پدر او بود، جمله سلاطین و ملوک آن مملکت او را تعظیم و مطاوعت نمودند، چون یک سال از ملکداری او بگذشت، رکن الدین ایرانشاه محمود پسر علاءالدین از غزنین به جانب غور آمد و سلطان علاءالدین محمود از غور بیرون آمده او را منهزم نمود و به قدری پنجهزار مرد غوری را در زمین داور زدند، بعد از مدت دو و نیم سال علاء الدین اتسز پسر سلطان علاء الدین جهانسوز که پسر عم پدر سلطان غیاث الدین محمود بود از بلاد بامیان به خوارزم آمد و از سلطان محمد خوارزمشاه به جهت ضبط

ممالک غور طلب استمداد نمود، ملک الجبال اُلغ خان ابی محمد را با ملک شمس الدین اتسز حاجب که از ملوک بزرگ ترکان خوارزمشاهی بودند نامزد مدد او نمود و از راه تالقان بالشکرهای بلخ و سرخس و رودبار عزیمت غور کردند، سلطان غیاث الدین محمود از فیروزکوه لشکر آورد و محدود میمنه و فاریاب بموضع که آنرا سالوره گویند، میان ایشان مصاف شد، حق تعالی سلطان غیاث الدین محمود را نصرت بخشید، علاءالدین اتسز و امراء و ملوک خوارزمشاهی و لشکر خراسان منهزم شدند، چون از ملکداری چهار سال بگذشت، ملک علاءالدین علیشاه پسر سلطان تکش خوارزم شاه از خدمت برادر خود مکدر شده به سلطان غیاث الدین محمود پناه جست، چون سلطان محمد خوارزمشاه را معلوم شد، معاریف بفیروزکوه فرستاد و در عهد سلطان غازي معزالدین محمد، میان غیاث الدین محمود و سلطان محمد تکش خوارزم شاه عهده بود که در بین جانبین موافقت و موافقت باشد و با دوست همدیگر دوست و با دشمن دشمن باشند، درین وقت سواد آن عهد نامه را بخدمت سلطان محمود فرستاد که ملکشاه دشمن من است او را باید گرفت، غیاث الدین محمود بحکم آن عهدنامه، علیشاه خصم او را بگرفت و در قصریکه آنرا (برکوشک) گویند محبوس کرد و آن قصر عمارت است که در هیچ ملک مثل آن در ارتفاع و تدویر و ارکان و منظرها و رواقات و شرفات هیچ مهندسی نشان نداده است و بر بالای قصر پنج کنگره، زرین (مرصع) نهاده است هر یک در ارتفاع سه گز و چیزی و در عرض دو گز و دو همای زرین هر یک بمقدار شتر نهاده، آن شرفات زرین و هما را سلطان غازي محمد سام از فتح اجمیر بر وجه تحفه حضرت سلطان غیاث الدین محمد برادر معظم خود با بسیاری تحف دیگر فرستاده بود، چنانچه حلقه، زرین را (با زنجیر زرین و جریزه) که دایره، آن پنج گز بود با دو کوس زرین که در گردون آورند، سلطان غیاث الدین آن حلقه و زنجیر و جریزه ها را در پیش مسجد فیروزکوه بفرمود تا بیاویختند، چون مسجد جامع را سیل خراب کرد، آن کوسها و زنجیر و جریزه را به شهر هرات فرستاد تا مسجد جامع هرات را بعد از آنکه بسوخته بود و از همان وجوه آباد کردند.

سلطان غیاث الدین محمود پادشاه کریم و عادل و باذل بوده که از بذل وجود و سخای او شرح مفصلی را مولانا منهاج سراج در کتاب طبقات ناصری به صفحه ۳۷۶ اظهار بیان فرموده که تکرار آن سبب طوالت کلام و عدم گنجایش این بخش است. در تاریخ مذکور است که چون به حکم التماس سلطان محمد خوارزمشاه سلطان غیاث الدین محمود علیشاه برادر او را بگرفت و محبوس کرد اتباع علیشاه چند مراتب بسطان محمود پیام فرستادند که ما جمله در خدمت علیشاه به پناه سلطان آمده و خود را در سایه دولت او انداخته ایم ما را بدست خصم نباید داد و الا خود را فدا خواهیم کرد و مبادا که سلطان را خوف جان باشد، چون قضاء و اجل در رسیده بود این سخن را که عرضه میداشتند تاثیری نداشت، در نتیجه جمعی از آنها شبها در کوه آزاد که مقابل قصر برابر خوابگاه سلطان بود برآمده و مخفی نشسته بودند چون راه آن موضع را در نظر آورده بودند شب سه شنبه هفتم ماه سفر سینه سبع و ستمائه از آن جماعت چهارتن بر بام قصر سلطان برآمدند و سلطان را شهید کردند و رفتند، فردای آن جنازه سلطانرا در گازرگاه شریف برده دفن کردند.

سلطان بهاءالدین سام:

در صفحه ۳۷۷ طبقات نوشته شده است که: سلطان بهاءالدین سام بن سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد سام قسیم امیر المومنین بود، که امراء غور بعد از فوت و شهادت پدرش او را در تخت فیروزکوه بنشانند، مادر سلطان بهاءالدین دختر ملک تاج الدین تمرانی بود، بندگان ترک او را بکشتن خصمان سلطان اغرا کردند و از آن طایفه یکی ملک رکن الدین محمود پسر علاءالدین محمد بن ابی علی بود او را شهید کردند و ملک قطب الدین تمرانی را قید کردند و ملک شهاب الدین علی مادینی را هم قید کردند، و امرای ترک و غوری کمر بخدمت بستند، بعد از پنج روز چون متابعان علیشاه دیدند که شهر آرام گرفت و

علیشاه محبوس ماند، فتنه، دیگری تدبیر کردند، مردی بسیاری در صندوقها بنشانند، بنام آنکه خزانه از بیرون در شهر میآورند، یکی از آن میان این خبر را رسانید، صندوقها را بر در شهر بگرفتند چهل و پنج مرد از ایشان بدست آمد، سه تن از همان اشخاص بود که سلطان را شهید کرده بودند آن هر سه تن را مثله کرده و بکشتند، دو تن را از کوه به زیر انداختند، چهل کس را در پای پیل انداختند و بغوغا بکشتند. دیری نگذشت که علاءالدین اتسز بن جهانسوز با لشکر گران که سلطان محمد خوارزم شاه باو مدد داده بود بفیروزکوه تاخته روز جمعه منتصف جمادی الاولی سنه سبع وستمائه شهر را بگرفت و دولت خاندان سلطان غیاث الدین محمد سام منقضی شد، امراء که نامزد سرکوه بودند بسلامت ماندند، علیشاه و ملک حسام الدین از دروازه، ریک بست برون رفتند و هر یک به سمتی رفت و علاءالدین اتسز بر تخت فیروزکوه بنشست، سلطان بهاءالدین و برادر کوچک او را با والده و همشیره ها و عمه، ایشان ملکه جلالی دختر سلطان غیاث الدین محمد سام جمله را بخراسان بردند و به خوارزم نقل دادند و تا بعد از حادثه کفار چین در خوارزم بودند و به اعزاز نیکو داشت میشدند. بعضی چنین روایت کرده اند که چون حادثه مغل ظاهر گردید مادر محمد خوارزم شاه آن هردو شهزاده را در جیحون غرق نمود.

سلطان علاءالدین اتسز:

صفحات ۳۷۹ طبقات ناصری و ۲۱۴ روضة الصفا حکایت از آن دارند که: علاءالدین اتسز بن سلطان علاءالدین جهانسوز بود، او از پدر خورد مانده و به خدمت سلطان غیاث الدین محمد سام و سلطان معزالدین بزرگ شده بود و بیشتر ملازمت او در غزنین بخدمت سلطان معز الدین بود، راوی چنین گوید که وقتی سلطان غازي معزالدین را عارضه قولنج افتاد، چنانچه امید خلق از حیات او منقطع گردید امراء درین کار با هم اتفاق کردند که اگر سلطان فوت کرد، علاءالدین اتسز را بر تخت غزنین بنشانند چون حق تعالی از دارو خانه "و اذا مرضت فهو یشفین" شربت صحت بسلطان معز الدین فرستاد و صحت یافت، منهیان ازین حال و تدبیر بخدمت سلطان انها کردند، سلطان فرمود که علاءالدین باید از غزنین نقل نماید مبادا مکروهی به نسبت غضب انسانیت بدو واصل شود، علاءالدین در بامیان نزد بنو عمان خود رفت، در آنوقت تخت بامیان به سلطان بهاء الدین سام بن سلطان شمس الدین بن ملک فخر الدین مسعود رسیده بود، چون اتسز بدانجا رفت او را اعزاز کردند و ولایتی را بدو مفوظ فرمودند و بعد "چندرودی" دختر او را برای یکی از فرزندان خود داد که اسم او علاءالدین محمد بود، چون حوادث ایام بساط مملکت هردو سلطان نامدار سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین را درنوشت و سلطان بهاءالدین سام هم برحمت حق پیوست، علاءالدین اتسز به مددگاری محمود خوارزم شاه و امراء خراسان اخیراً تخت فیروزکوه را اشغال نمود سلطان علاءالدین اتسز هم پادشاه عالم، عادل و عالم پرور بود، کتاب مسعودی در فقه محفوظ او بود هر کرا از ابنای علما مجتهد میدید به نظر عاطفت خودش مخصوص میگردانید، مدت چهار سال ملک راند و اخیراً بمصاف ملک نصرالدین حسین امیر شکار که از غزنین آمده بود بدست او بشهادت رسید و ترکی از لشکر غزنین هم گریزی بر سری او زد، جنازه اش را در سنگه و جوار اسلاف او دفن کردند.

سلطان علاءالدین محمد بن ابی علی:

در صفحه ۳۸۲ طبقات ناصری در ذکر حال این سلطان چنین آمده است که: سلطان علاءالدین محمد بن شجاع الدین ابی علی بود، او را در اول عهد ملک ضیاء الدین میگفتند، چون سلطان غیاث الدین محمد سام بر تخت فیروزکوه بنشست لقب او علاءالدین شد. پس از شهادت سلطان علاءالدین اتسز فیروزکوه و ممالک غور در ضبط امراء لشکر غزنین و غور آمد با اتفاق همدیگر ملک حسام الدین حسین، عبدالملک سبزواری به فیروزکوه بنشانند و قلعه، فیروزکوه را عمارت کرده و درمیان شهر و کوه و حصار برکوشک را در بند آهنین

نهادند و باره کشیدند و مقاتله در میان نهادند و ملک علاءالدین را از حصار اشیار بیرون آوردند و به طرف غزنین بردند و این حوادث در سنه ۵۰۰ و یا ۵۰۱ هجری و ستمانه بود: چون ملک علاءالدین در غزنین رسید سلطان تاج الدین یلدوز او را اعزاز وافر کرد و فرمان داد تا چتر سلطان معز الدین را از سر روضه او برگرفته و بر سر علاءالدین محمد نهادند و او را اسم سلطانی داد و در فیروزکوه فرستاد، چون در غور باز آمد و مدت یک سال و چیزی سلطنت کرد و سکه بنام او شد و لقب سلطانی در خطبه اطلاق کردند، بعد از آن سلطان محمد خوارزمشاه عهدنامه که در نیشاپور از وی گفته بود که هرگز بروی تیغ نکشد در نزد او فرستاد، در شهر سنه ۵۰۱ هجری و ستمانه سلطان علاءالدین محمد شهر فیروزکوه را به معتمدان سلطان خوارزم شاه تسلیم کرد و او را در خوارزم بردند و اعزاز و اکرام زیاد کردند و در همان دیار برحمت حق پیوست، در عهد امارت خود معتمدان خود را فرستاده بود تا در جوار حضرت سلطان بایزید بسطامی موضعی حاصل کرده و مقد او را معین نموده بودند، چون برحمت حق پیوست بر حسب وصیت او را از خوارزم در بسطام بردند، در همان شب شیخ بایزید را در خواب دید که فرمود فردا مسافر مهمان میرسد باید که شرایط استقبال را بجای آری، خانم خانقا بامداد از بسطام برون آمد بقدر یک پاس از روز گذشت که از طرف خوارزم محفه سلطان علاء الدین محمد رسید با عزاز تمام او را در بسطام دفن کردند و ملوک و سلاطین اهل شنسب در آن عهد بانقراض ملک او آنچه در غور بودند تا مدتی خاتمه یافتند.

در طبقه ۱۸ طبقات ناصری به صفحه ۲۱۴ در مورد سلاطین شنسبانیه ولایت تخارستان و بامیان شرحی را مولانا منهاج سراج بیان فرموده که عین آن را تاریخ جلالی در صفحه ۲۱۱ یاد آور گردیده است که تکرار مشروح آن سبب طوالت کلام است، اما نظر به اینکه سلاطین بامیان، تخارستان، غزنین و غور و هند همه از شاخ و برگ یکشجر اند و همه مورخین عظام از یاد آوری عموم آنها فروگذاشتن فرموده اند، بناً بطور اختصار شمه از ذکر احوال اوشان درین جا نیز لازم است یادآوری گردد و همچنین یک سلسله سلاطین عمده و نامدار که از آل شنسب و این دودمان بعد از عصر مولانا منهاج سراج بروی کار آمده اند که تاریخ روضه الصفا و تاریخ جلالی هر یک بنوبه خود از آنها بنام سلاطین کرت یاد آوری کرده اند، ضروریست که از هر یک به مرحله آن ذکر و یادآوری گردد تا سلسله دودمان آل شنسب بصورت اختصار در قید قلم آمده و شجره این دودمان از ملاحظه اسناد تکمیل گردد.

طبقات ناصری در صفحه ۳۸۴ طبقه ۱۸ جلد اول چنین بیان نموده که چون حق تعالی از دودمان شنسبیان که ملوک جبال غور بودند، سلاطین بزرگ در رسانید و چندگاه مملکت را از دیار عجم و هندوستان در قبضه تصرف و فرمان ایشان آورد یکی از آن مملکت ها تخارستان و بامیان بود که به همه اوقات قدیم الدهر ملوک آن سر زمین به عظمت مکان و کثرت اموال و خزاین و وفور معادن و دفاین معروف و موصوف بوده اند و در بعضی اوقات ملوک عجم را چنانچه قباد و فیروز را مقهور کرده اند و آن دیار بمعادن زر و نقره و لعل و بلور و پیچاده و غیر اندر اقصای عالم ممالک دنیا معروف و موصوف بوده است، چون آفتاب دولت ملوک و سلاطین غور و مشارق اعلی طالع گردید، سلطان علاءالدین جهانسوز که از انتقام اهل غزنی فارغ گشت رو به فتوح آن دیار آورد و برادر مهتر خود ملک فخرالدین مسعود را در آن مملکت بعد از فتح نصب کرد و از اولاد کبار و گرام در رسیدند، آثار عدل و احسان و وصیت بذل و امتنان ایشان در تمام ربع مسکون نشر گردید.

ملک مسعود بن حسین شنسبی:

صفحات ۳۵۸ طبقات ناصری و ۲۱۴ روضه الصفا بیان داشته است که ملک فخرالدین مسعود بن ملک عزالدین حسین و از شش برادر دیگر مهتر بود، مادر او ترک بود و موصوف پادشاه بس بزرگ بود، چون

از مادر سلاطین نبود او را به تخت ممالک غور جای ندادند، به نسبت آنکه پنج برادر دیگر هم از پدر و هم از مادر شنسبانی بودند و ملک الجبال قطب الدین که در غزنین شهادت یافت از زن دیگر بود که خادمه، مادر سلطان بود و ملک فخرالدین از مادر کنیزک ترک بود، چون جهانسوز از انتقام اهل غزنین فارغ گردید از لشکر غور مهیا کرد و به طرف بلاد تخارستان رفت و در فتح آن بلاد و قلاع جلالت بسیار نمود و امرای غور در آن لشکر چندان شجاعت و مبارزت نمودند که اگر رستم دستان حاضر بودی داستان مردی ایشان را خواندی و چون آن بلاد مسلم شد ملک فخرالدین مسعود را به تخت بامیان بنشانند و آن ولارا پدو سپردند، چون ملک فخرالدین به تخت بنشست اطراف بلاد و ممالک و جبال شغنان و تخارستان تا به درواز و بلوروا و اطراف ترکستان تا حد و خش و بدخشان همه را در ضبط آورد و ملک فخرالدین مسعود قراریکه قبلاً مذکور گردید، در زمان ابتدای دوره، سلطنت برادرزاده خود غیاث الدین ابوالفتح قصد غور رانمود و از قماج بلخ و یلدوز هرات مدد طلبید و حق تعالی غیاث الدین را فتح بخشید و یلدوز کشته شد و سر قماج را بخدمت ملک فخرالدین عم خود فرستادند و بعدها ملک فخرالدین را در فیروزکوه برده بر تخت سلطنت بنشانند، در غضب شد و هردو سلطان را جفا گفت که شما تمسخر میکنید و لفظش این بود که (شما روسپی ها) بر من میخندید، مولانا منهاج درینجا تحریر میدارد که این لفظ به جهت آن آورده شد که ناظران و خوانندگان را صفات حمیده، آن پادشاهان معلوم شود که رحم و شفقت و حرمت و تعظیم عم خود را تا چه اندازه محافظت فرموده اند و جفاي او را تا چه حد تحمل کرده اند چون هردو سلطان از مراسم به جا آوردن تعظیم فارغ شدند استعداد مراجعت عم خود مهیا نمودند ملک فخرالدین مسعود بطرف بامیان باز گشت در آنجا قوت تمام گرفت و مدام ملوک غور و سلاطین او را خدمت کردند و حالش در امور پادشاهی به سر رسید مدتها بخوبی ملک راند و درگذشت و پسرهای شایسته داشت، سلطان شمس الدین محمد و ملک تاج الدین زنگی و ملک حسام الدین علی.

سلطان شمس الدین محمد بن مسعود:

در صفحات ۳۸۶ طبقات ناصری و ۲۱۴ روضة الصفا آمده است که: چون ملک فخرالدین مسعود برحمت حق پیوست، پسر مهتر او شمس الدین محمد بود، او را بر تخت بامیان بنشانند و یک خواهر سلطان غیاث الدین در جباله، او بود که لقب او (حره، جلالی) بود و از هردو سلطان مهتر بود، چون سلطان شمس الدین به تخت بامیان بنشست، سلطان غیاث الدین او را تشریف، تبریک و تهنیت فرستاد و اعزاز وافر واجب داشت، ممالک تخارستان و بامیان و غیره ممالک مورثی پدر او همه در ضبط او درآمد و در سالی که سلاطین غور و غزنین بدفع سلطان شاه خوارزمی به ولایت رودبار مرو لشکر کشیدند، سلطان شمس الدین محمد بفرمان سلطان غیاث الدین و سلطان معزالدین غازی لشکر بامیان و تخارستان را بخدمت ایشان در فیروزکوه آورد و چون سلطان شاه منهزم شد، ملک بهاء الدین طغرل هرات که بنده، سنجر بود و از هرات منهزم به سلطان شاه پیوسته بود درین مصاف بدست لشکر بامیان افتاد و او را بکشتند و سر او را بخدمت سلطان غیاث الدین آوردند، سلطان را دفع طغرل موافق طبع افتاد و درین روز لقب سلطانی و چتر سیاه به شمس الدین محمد داده شد و سلطان خطاب گردید، و از هردو سلطان که بنی اعمام او بودند اعزاز بسیار یافت و حق تعالی او را شش پسر کرامت کرد و مدتها حکومت بدست فرزندانیش ماند، سلطان شمس الدین محمد علم دوست، عالم پرور بود با رعایا عدل و احسان و نیکوئی داشت بعد از او ملک و دوره سلطنت به ملک بهاء الدین محمد سام رسید.

سلطان بهاء الدین محمد سام:

صفحات ۳۸۷ طبقات ناصری و ۲۱۴ روضة الصفا حکایت از آن دارند که: سلطان بهاء الدین محمد سام بن سلطان شمس الدین محمد بن ملک فخرالدین مسعود بامیان از هردو طرف شنسبانی بود، مادر او حره جلالی دختر سلطان بهاء الدین سام و خواهر سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین بود. سلطان بهاء الدین نیز عالم و عادل و عالم پرور بود، قاضی تاج الدین زوزنی که ملک الکلام عصر خود بود در بامیان سرای او عقد تذکیر نمود، در اثنای دعای سلطنت گفت چه کلوه گری کنم عروس ملکی را که روی سلطنت او دو خال باشد، یکی غیاث الدین و دیگر معز الدین، فلجمله حسن عاطفت آن پادشاه در حق علمای اسلام زیاده از آن بود که در دایره، تحریر گنجد، علامت الدنیا جناب «فخرالدین محمد» رازی رحمة الله علیه، رساله بهایه را باسم او تألیف کرده است و مدت ها در ظل رافت و حمایت او بود، شیخ الاسلام ملک العلماء جلال الدین و رسل در عهد او بمنصب شیخ الاسلامی خطه، بلخ رسید و مولانا منهاج را در فیروزکوه طلب کرد و انگشترین «نگین فیروزه» که نقش سام بر آن ثبت کرده بودند به نزد مولانا فرستاد و مولانا را با اعزاز تمام طلب فرمود. منهاج سراج در کتاب خود که درین وقت خودم در سن سه ساله بودم، علم و دستار و نگین همه در خریطه، امثله واعیست.

سلطان بهاء الدین پادشاه بزرگ بود و مملکت او عرض و بسط گرفت، تمام ممالک تخارستان و مضافات آن و ممالک دیگر چنانچه از شرق تا حد کشمیر، غربی تا حدود ترمذ و بلخ، شمالی تا حد کاشغر و جنوبی تا حد غور و غرjestان، جمله خطبه و سکه بنام او شد و عموم امراء و ملوک از غزنین و غور و ترک همه را بعد از هردو سلطان نظر بر او بود، چون سلطان غازی معز الدین شهادت یافت، ملوک و امرای غور و غزنین و ترک او را طلب کردند، چون سلطان بهاء الدین سام در اثر درخواست امراء و ملوک از بامیان با لشکر و حشم عازم غزنین گردید، در بین راه بمرض قولنج گرفتار گردیده نزده روز بعد از شهادت سلطان غازی برحمت حق پیوست ۱۴ سال سلطنت کرد.

سلطان جلال الدین علی بن بهاء الدین محمد:

طبقات ناصری در صفحه ۳۹۰ و روضة الصفا در صفحه ۲۱۴ مینویسد که: چون سلطان غازی معز الدین محمد سام شهادت یافت و سلطان بهاء الدین نیز برحمت حق پیوست، وارثان مملکت دو فریق ماندند از تخمه شنسبانیان یک فریق سلاطین بامیان و دیگر فریق سلاطین فیروزکوه، غور، چون مرقد سلطان غازی معز الدین شهید را از درمیک روان کردند، ترکان [بندگان سلطان ملوک] و از امراء بزرگ و خزانه، دواق و کارخانه ها از دست امراء غزنین بیرون کردند و امرای غور را که در لشکر هندوستان بودند میل بجانب پسران سلطان بهاء الدین بود و امرای ترک رامیل بطرف سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد سام بود که وی برادرزاده سلطان غازی بود و امرای غور آنهایکه در غزنین بودند مانند سپهسالار (خروش) و سلیمان شیش و غیره بخدمت علاء الدین و جلال الدین پسران سلطان بهاء الدین مکتوبات نبشتند و استدعا کردند و بدان اثر ایشان در غزنین آمدند و جلال الدین برادر خود علاء الدین را بر تخت غزنین بنشاند و خودش به تخت بامیان بازگشت، راوی ثقه چنین روایت کرده که خزانه غزنین را قسمت کردند، قسم جلال الدین دوپست و پنجا (حمل) زر عین و مرصعینه آمد که آن زر و سیم را در بامیان آورد و باردیگر از بامیان و اطراف لشکر کشیده بطرف غزنین آمد و گرفتار شد و باز خلاص گردید و در بامیان رفت، عم او سلطان علاء الدین محمد بن شمس الدین محمد در آوان غیبت آنها تخت بامیان را گرفته بود، جلال الدین که باز گشت به اندک نفری و سواری که با او بود سحر گاهی بمغافصه بر عم تاخته و عم خود را گرفته شهید کرد و صاحب را که وزیر او پدرش بود پوست کرد و مدت هفت سال سلطنت نمود بعد هفت سال

محمد خوارزم شاه از لب آب (خوار) عبور کرد و ناگاه بر جلال الدین تاخت و او را بدست آورده تماماً خزاین که از غزنین آورده بود با خزاین بامیان همه را بگرفت و جلال الدین را شهید کرد و باز گشت، سلطان جلال الدین پادشاه وزاهد و شجاع و صاحب جلالت بود و در جولیت بحدی بود که هیچ پادشاه زاده شهنشانی در قوت و دلاوری و سلاح او نبود، دو تیر بیک شست در میدان جنگ انداختی و هردو تیر خطا نگشتی و هیچ صید و خصم از تیر او نجستی، در وقتی که ترکان غزنین او را تعقیب کردند در حصه (هزار درخت) غزنین یک تیر بر تنه درختی زده بود و ترازو کرده بود (رابرتی انگلیس ترجمه کرده که ترازو کردن تیر، جسمی را یعنی سوراخ کردن جسمی را که یک قسم از یکطرف و دیگر قسم آن دیگر طرف باشد و شکل ترازو پیدا کند، چنانچه صاحب اصفحانی فرموده نیمه گاه از زلف بلندش . انقدر دانم که از دلها ترازو گشت مژگان رسای او)، هر ترک مبارز که بدان درخت رسید تعظیم کرد و باز گشت و آن تیر زیارت گاه گشته بود، سلطان جلال الدین با این همه جلالت و شجاعت حلیم و کریم و علم پرور و عالم نواز و فقیر دوست بود.

سلطان علاء الدین مسعود:

منهاج سراج در صفحه ۳۹۱ طبقات ناصری نگاشته است که: علاء الدین مسعود بن سلطان شمس الدین محمد برادر سلطان بهاء الدین سام بود، زمانی که جلال الدین و علاء الدین برادرزاده هایش در امور غزنین گرفتار شدند، او به تخت بامیان بنشست و وزارت را برای (صاحب) بامیانی ارزانی داشت، ممالک تخارستان را در ضبط آورد، چون جلال الدین از غزنین خلاص شد روی بطرف بامیان آورد در حصار (کنارنگ) یکی از علمای ربانی که صاحب کشف و کرامت بود و او را امام شمس الدین ارشد گفتندی، جلال الدین برای تفاعول و تبرک به زیارت او آمد و عالم ربانی و بعد از تحصیل کل علوم شرعی از دنیا اعراض کرده بود و به عبادت حق تعالی مشغول گشته و روی بدرگاه خدای بزرگ آورده صاحب کشف و کرامت شده بود، چون جلال الدین او را زیارت کرد و از باطن مبارک او طلب استمداد نمود، فرمود که تخت بامیان را بگیرد لیکن زینهار که عم خود را نکشی که بازت کشند، سلطان جلال الدین زیارت او کرد و باز گشت، زمانی که او پشت بگردانید بزبان مبارک امام ربانی رفت که بیچاره جلال الدین عم خود را بکشد و او را هم بکشند و عاقبت همچنان شد که به لفظ یگانه، روزگار رفته بود چنانچه قبلاً ذکر شد.

سلطان سیف الدین محمد سوری:

صفحات ۳۹۳ طبقات ناصری و ۲۱۱ روضة الصفا حکایت از آن دارد که: سلطان سیف الدین سوری پادشاه بزرگ بود، و از شجاعت و جلالت و مروت و عدل و احسان، منظر بهی و فرشهی نصیب کامل داشت، اول کسی که ازین دودمان بروی اسم سلطان اطلاق کردند او بود، چون خبر حادثه، برادر بزرگ او ملک الجبال بدو رسانیدند، روی به غزنین نهاد و از ممالک غورات لشکر زیاد مستعد گردانید و بهرام شاه را شکست و غزنین را بگرفت، بهرام شاه منهنم گردیده در هندوستان رفت و سلطان سوری در تخت غزنین بنشست و قراریکه قبلاً تذکر داده شد با وزیرش در غزنین به شهادت رسیدند.

سلطان معز الدین محمد:

ثقات چنین روایت کرده اند که چون سلطان علاء الدین جهانسوز از دنیا نقل کرد سلطان سیف الدین پسرش بر تخت غور بنشست هردو سلطان غیاث الدین و معز الدین را که در قلعه و جیرستان محبوس بودند مخلص فرمود چنانچه در ذکر سلطان غیاث الدین تقریر یافته است، سلطان غیاث الدین در فیروزکوه بخدمت سلطان سیف الدین آرام گرفت و سلطان معز الدین در بامیان بخدمت عم خود ملک فخر الدین مسعود رفت، چون بعد از حادثه، سلطان سیف الدین، سلطان غیاث الدین به تخت فیروزکوه نشست و این خبر به بامیان رسید ملک فخر الدین مسعود روی بجانب معز الدین کرد و گفت «برادرت کاری کرد تو چون خواهی کرد آیا بر

خود خواهی جنبید» معز الدین پیش عم رو به زمین نهاد و از بارگاه برون آمد و به همان روز عازم فیروزکوه گردید، چون به خدمت سلطان غیاث الدین رسید بحضور او سر جاندار مقرر گردید، یکسال بخدمت او بود، مگر بچیزی خواطر مبارکش منقسم شد و در سنجان نزد ملک شمس الدین سنجانی رفت، یک زمستان در آنجا بود، سلطان غیاث الدین معارف را فرستاد و او را باز آورد ولایت و قصر کجوران و استیه بدو تفویض کرد، چون بلاد گرم سیر تماماً در ضبط آمد شهر تکیین آباد که از اعظم بلاد گرم سیر بود حواله، او فرمود و این تکیین آباد موضع است که سبب بر افتادن آل محمود سبکتگین به منازعت و ضبط آن شهر بوده است، بدست سلاطین غور و سلطان علاء الدین مسعود رباعی گفته به نزد خسرو ملک فرستاد که او بن بهرام شاه بود:

رباعی

تا خلق جهان جمله به بیداد افتاد
سراسر آل محمود به باد

اول قدرت نهاد کین را بنیاد
هان تا ندهی ز بهر تکیین آباد

چون سلطان معز الدین ملک تکتآباد شد لشکر امرای غزنه که ز پیش لشکر خطا منهزم شده بطرف غزنین آمده بودند و مملکت غزنین را ۱۲ سال از دست خسرو شاه و خسرو ملک بیرون کرده در ضبط آورده بودند» (سلطان معز الدین از تکیین آباد بطرف غزنین مدام می تاخت و بر غزها میزد و آن بلاد را زحمت میداد تا در سنه، شهر تسع و تسعین و خمسیایه گردیز را فتح کرد و سوم سال بسمت ملتان لشکر کشید و از دست قرامطه ملتان را خلاص کرد و هم درین سال بود که منقران عصیان ورزیدند و فساد بسیار کردند، در شهر سنه، اتنی و سبعین و خمسیایه، فتنه و عصیان آنها را خاموش و اوشانرا سیاست فرمود و سال دیگر از راه اچه و ملتان بطرف نهرواله لشکر کشید» (رای بهمیدو) اگرچه به سال خورد بود اما لشکر و حشم و پیلان بسیار داشت، چون مصاف شد لشکر اسلام منهزم گشت و سلطان بدون حصول مراد مراجعت کرد، این حادثه در شهر اربع و سبعین و خمسمائه بود و دیگر سال که شهر ثمان و سبعین و خمسمائه بود سلطان غازی لشکر بطرف (دیول) برد و تمام آن بلاد کنار بحور را در ضبط آورد و اموال فراوان بستند و مراجعت فرمود و در شهر سنه ثمانین و خمسمایه لشکر بطرف لوهور آورد و جمله آن ولایت و ملک را نهیب کرد و در وقت مراجعت حصار سیالکوت را عمارت فرمود و حسین خرمیل را در آنجا نصب کرد و چون سلطان مراجعت کرد، خسرو ملک لشکرهای هندوستان و حشر قبایل (کوکهران) جمع کرد و بدر سیالکوت آورد و مدتها توقف کرد و بمراد مراجعت نمود، بعد از آن سلطان در شهر اتنی و ثمانین و خمسمائه بدر شهر لاهور آمد، چون کار دولت آل محمود به آخر انجامیده بود و آفتاب دولت سبکتگین بغروب رسیده بود و دبیر قضا پروانه، عزل خسروی و ملکی در قلم قدر آورد، خسرو ملک طاقت مقاومت نداشت بوجه صلح پیش آمد، تا با سلطان ملاقات کند بیرون آمد، بمحض بیرون آمدن به ملاقات نارسیده ماخوذ و محبوس گشت، ولایت لاهور سلطان را مسلم گشت، ممالک هندوستان در ضبط در آمد سپهسالار علی کرماخ که والی ملتان بود او را به لوهور (لاهور) نصب فرمود، و پدر مؤلف کتاب طبقات ناصری قاضی لشکر هندوستان گشت و خلعت و تشریف سلطان را پوشید و در گاه مجلس علم عقد کرد، دوازده شتر جهت نقل دادن کرسی او نامزد شد. بعد از آن سلطان به طرف غزنی مراجعت فرمود و خسرو ملک را با خود برده و از غزنین او را بخدمت سلطان غیاث الدین در فیروزکوه فرستاد و او را از آنجا به غرجستان به قلعه، بلروان حبس کردند و پسر او شاه بهرام را در قلعه، سیفرو باز داشت نمودند، چون در سبع و ثمانین و خمسیایه عصیان آورد و فتنه، سلطان خوارزمی ظاهر شد آنها را شهید کردند و بعد از آن سلطان لشکر اسلام را مستعد نموده بطرف قلعه، تبرهنده آمد و آن قلعه را فتح نمود به قاضی عبدالسلام نساوی تولکی سپرد و یک هزار دویست مرد تولکی و غوری بدو داد مشروط بر اینکه مدت هشت ماه قلعه را نگهدارد، تا سلطان از غزنین باز آید اما (رای کوله پهورا) نزدیک آمده بود

سلطان پیش روی او رفت، چون به موضع (تراین) رسید جمله راجگان بارای کوله بودند، زمانیکه مصاف راست شد سلطان غازی نیزه بستدو بر پیلی که (رای گویند رای) دهلی بر آن سوار بودود روی مصاف جرات میکرد، حمله کرد سلطان غازی که حیدر زمانی و رستم ثانی بود (گوبندرای) را در نیزه بالایی پیل بر دهان او چنان زد که دودندان آن ملعون در دهان فرو رفت و هر دو لب او چاک شد و آن ملعون بگریزان از بالایی پیل در با زوی سلطان زخم محکم زد سلطان سر اسب باز گردانید و عطف فرمود و از شدت آن زخم بیش طاقت بر مقاومت نماند، هزیمت بر لشکر اسلام افتاد، نزدیک بود که سلطان از پشت اسب درافتد خلجی بچه (عیاری) مبارزی سلطان را بشناخت نو ردیف او شد و او را در پشت اسب در کنار گرفت و بانگ بر اسب زده از میان مصاف بیرون کرد، اهل اسلام چون سلطان را ندیدن نفیر از خلق بر خواست، تا به منزلیکه لشکر شکسته در آنجا از تعقیب کفار ایمن شدند، ناگاه سلطان برسید، جماعت امراء و غوریها و معاریف که سلطان را با آن خلج بچه شیر مرد دیدند بشناختند و جمع شدند، فوراً نیزه ها را بشکستند و محفه و مرقد ساختند و سلطان را بر سر و دیده نهاده در منزل رسانیدند و خلق آرام گرفت و دیگر بار دین محمدی به حیات او قوت گرفت و روی بدیار اسلام آوردند و رای پهورا در قلعه تبرهنده با قاضی تولکی مدت ۱۳ ماه جنگ کرد، سال دیگر سلطان غازی بانتقام آن سال گذشته روی به هندوستان نهاد و لشکر فراوان جمع آوری نمود که عدد سواران قرار روایت راوی که منهاج سراج از قول آن بیان داشته صد و بیست هزار برگستوان بود، چون سلطان با چنین استعداد نزدیک (رای کوله) رسید و او قلعه تبرهنده را به صلح گشوده بود در حدود (تراین) لشکرگاه کرده، تعبیه لشکر نمود و قلب بنه، وریات و علامات، چتر و پیلان و همه اشیای ثقیل را در عقب بقدری چند گروه بگذاشت و چون صف راست کرد آهسته می آمد و از احتیاط کار می گرفت. سلطان معزالدین در منزل "دمبک" به شهادت رسید از فتوحات این سلطان میتوان چنین ذکر کرد، فتح کالیور، مالوه، بهار، لکهنوتی، کالنجر، کوکران، تراین، بنورای، نوراک کوکر، مرد، طوس، جناباد، نسا، باورد، سبزووار، شارسن، پنجه، لاهور، گردیز، سترقان، ملتان، قرامطه و وچه، سیالکوت، گبرهنده، اجمیر، احمد، هانسی، سرستی، کهرام، میرت، دهلی، کول، بنارس، تهنگر، نهرواله، بدوان، سوالک و هند.

سلطان علاء الدین محمد بن بهاء الدین بامیانی:

چون سلطان معزالدین محمد سام به (دمبک) شهادت یافت نژاد سلاطین دودمان شنسبانی دوفریق باقی ماندند، یکی در غور و دیگری در غزنین و بامیان، مرقد سلطان غازی را بنویدالملک وزیر محمد عبدالله سنجر با چند تن معارف امرای ترک و دیگر ملوک غور در غزنین رسانیدند و ملک تاج الدین یلدوز که مهتر و بزرگتر ملوک ترک و از بندگان سلطان بود به کرمان مقیم گردید، پس از دو روز که مرقد سلطان در غزنین رسید علاء الدین محمد و جلال الدین علی پسران بهاء الدین بامیانی در اثر خواهش و درخواست ملوک غور و غزنین در غزنین رسیدند و علاء الدین را در تخت غزنین بنشانند، امرای غور و غزنین و ترک آنچه در غزنی حاضر بودند همه به وی بیعت کردند، بعد از چندی که از شهادت سلطان غازی گذشت آنچه از ملوک مقتدر غور در غزنی به عزاداری آمده بودند واپس رفتند، جز چندتن شنسبانی که از اقارب و پیوندان سلطان علاء الدین بامیانی بودند دیگری نماند و همه ملوک ترک در اطراف او بودند، نامه ها نوشته و از ملک تاج الدین یلدوز که مهتر و بزرگ ملوک ترک بود استدعا نمودند که در غزنین بیاید، تاج الدین یلدوز بدان اثر عازم غزنین گردید، علاء الدین که در مقابل او بر آمد، نظر به اینکه همه اطراف هایش از ملوک ترک بودند و بیشتر هم با ملک تاج الدین اطمینان داده بودند، بنا علیه سلطان علاء الدین منهنم و گرفتار گردید، ملک تاج الدین جمله شنسبانی ها را اجازت داد که به طرف بامیان رفتند، بعدها سلطان جلال الدین با لشکرگران از بامیان به مددبرادر خود آمد و تخت غزنین را در تصرف خود آورده و علاء الدین را بر تخت باز

نشاندن و خودش در بامیان رفت، ملک تاج الدین یلدوز باردیگر لشکر آورده علاء الدین را گرفتار نمود و محبوس کرد، چون خبر به سلطان جلال الدین رسید باز هم از بامیان آمدلیک درین مراتب جلال الدین هم گرفتار گردید. بعد از چهار ماه ملک تاج الدین یلدوز از هردو برادر عهد گرفته و آنها را جانب بامیان فرستاد. پس از چندروز در بین برادرها تفاوت حالی ظاهر شد و علاء الدین با سلطان جلال الدین موافقت نکرد و در خوارزم نزد سلطان محمد خوارزم شاه رفت، زمانیکه سلطان محمد خوارزمشاه بامیان را تصرف نمود علاء الدین هم برحمت حق پیوست.

سلطان تاج الدین یلدوز:

در صفحه ۴۱۰ طبقات و ۲۱۵ روضة الصفا آمده است که: سلطان معز الدین پسری نداشت. یکی از مقربین در بار روزی بعرض حضور او رسانید که چون تو سلطانی را، پسران بایستی تا وارث مملکت بودند، سلطان فرمود دیگر سلاطین را یک یا دو فرزند باشد و مرا چندین فرزند است که مملکت من میراث ایشان خواهد بود. بعد از من خطبه ممالک باسم من نگاه خواهند داشت یعنی (بندگان ترک) و همچنان هم شد که سلطان غازی فرموده بود. سلطان تاج الدین یلدوز پادشاه کریم طبع و صاحب حلم و اعتقاد نیکو بود. تاج الدین به اثر فرمان سلطان غیاث الدین محمود در غزنین آمد و ملوک بامیان را بگرفت و تخت را تصرف نمود، دو مراتب از غزنین ترک افتاد و باز تصرف نمود. یک مراتب با قطب الدین ایبک که داماد او بود مصاف نمود و منهزم گردید، مدت چهل روز قطب الدین به غزنین در عیش و عشرت مشغول بود تا اینکه تاج الدین یلدوز باتفاق ترکان غزنین و ملوک ترک معزی بار دیگر غزنین را ضبط کرد و یک مراتب به مدد سلطان غیاث الدین محمود لشکر برد و حسین خرمیل را که به سلطان محمد خوارزمشاه پیوسته بود شکست داد و بعد ها به طرف سجستان لشکر برد و مدتی در آنجا بود و تا شهر هرات رفت و اخیراً با ملک تاج الدین حرب صلح نمود، در نتیجه در لاهور با سلطان سعید شمس الدین جنگ نمود گرفتار و شهید شد.

سلطان قطب الدین ایبک:

صفحه ۴۱۵ طبقات ناصری و ۲۱۵ روضة الصفا میگوید که: سلطان قطب الدین ایبک گرچه از بندگان سلطان غازی بود لیک خدای بزرگ او را بصفات مردانگی وجود و سخا و شجاعت و کرم موصوف گردانیده بود، چنانچه ملک الکلام بها الدین اوشی (فرغانی) در مدح این پادشاه کریم فرموده:

کان را کف تو بجان آورده

پس لعل بهانه در میان آورده

ای بخشش تو لک در جان آورده

از شرم کف تو خونگرفته دلکان

قطب الدین را در اول بار که از ترکستان بیاوردند، در شهر نیشاپور افتاد، قاضی القضاة فخر الدین بن عبدالعزیز کوفی که از اولاد حضرت امام اعظم کوفی بود و او حاکم نیشاپور و مضافات آن دیار بود او را بخیرید و با فرزندانش کلام مجید را بخواند و تیر اندازی و سواری را بیاموخت، پس از آنکه در آوان شباب رسید تجار او را در غزنین آوردند و سلطان غازی او را بخیرید، قطب الدین گرچه به همه اوصاف حمیده موصوف بود، اما ظاهراً جمال نیکو نداشت و انگشت حنصر او هم شکسته بود که بدان سبب او را ایبک (شل) می گفتند، یک شب سلطان معز الدین محفل جشن، عیش و طرب بیاراست و در آن شب به همه بندگان از نقود زر و سیم انعام زیاد فرمود و آنچه از انعامات سلطان به قطب الدین رسید بیرون رفته همه را به ترکان و بندگان سلطان و دیگر خدمت گاران بخشید که به خود او هیچ باقی نماند، از او پرسیدند که انعام و بخشش سلطان را افتخار محفوط باید داشت، چگونه به دیگران بخشیدی گفت ما بندگان سلطانیم وجود سلطان بر

ما کافیت زر و سیم را بدیگران باید داد تادر طول عمر سلطان دعا نمایند، چون این خبر بسمع سلطان رسید مرتبه اش را بلندتر ساخته او را به نظر عنایت و قربت در حضور خود اختصاص داد و همواره بدین قرار در ظل حمایت سلطان تضاعف می‌پذیرفت تا اینکه از جانب سلطان غازی درامارت دهلی تعیین گردید و در اثر فرمان فتوحات زیاد نمود و در دهلی قطب‌مینار را بافتخار نام سلطان غازی اعمار نمود تا اینکه پس از وفات سلطان غازی سلطان غیاث الدین محمود بن قسیم غیاث الدین محمد سام برای قطب‌الدین چتر سیاه بخشوده لقب سلطانی ارزانی داشت و قطب‌الدین شهرت پیدا کرد و در شهر سنه سبع و ستمانه در میدان کوی زن از اسپ بر زمین افتاد و اسپ در بالای او غلطید و کوه زین بر سینه اش فرو رفت و بر حمت حق پیوست.

ملک ناصرالدین قباچه:

طبقات ناصری در صفحه ۴۱۱ و روضة الصفا در صفحه ۲۱۵ نوشته است که: ملک ناصرالدین قباچه پادشاه بزرگ و از بندگان سلطان غازی بود در غایت کیاست و کاردانی و تمیز و دانائی بحضور سلطان غازی مدتها خدمت کرده بود و در امور لشکر داری و ملک پروری و قوف تمام داشت و در اکثر محاربات پیش رکاب سلطان غازی مبارزت ها کرده و مدام میان او و سلطان سعید شمس الدین (التمش) منازعت می‌بود، فتح قلعه، اچه از افتخارات اوست ایام ملک داری او در زمین سند و اچه و ملتان ۲۲ سال بود.

بهاالدین طغرل:

در صفحه ۴۲۱ طبقات آمده است که: ملک بهاالدین طغرل بغایت منصف و غریب نواز بود و او از بندگان خاص سلطان غازی بود و از قدیم او را تحت تربیت خود بزرگ نموده بود حصار تهنگر را که ولایت بهیانه بود سلطان غازی پس از فتح بدو تفویض فرمود و او آن بلاد را معمور گردانید و از اطراف هندوستان و خراسان تجار و معارف روی بدو آوردند و جمله را خانه و اسباب بخشید و ملک ایشان گردانید و از وی در آن دیار آثار زیاد مانده و بر حمت حق پیوست.

ملک اختیارالدین محمد بختیار خلجی:

صفحات ۴۲۲ طبقات و ۲۱۶ روضة الصفا حکایت از آن دارند که: ملک اختیارالدین محمد بختیار خلج بدیار لکهنوتی یکی از بندگان سلطان غازی بود، ثقات چنین روایت کرده اند که محمد بختیار از خلج گرم سیر غور بوده است و موصوف مرد جلد و تازنده و دلیر و شجاع بود. او فتوحات و غزوات زیاد نمود و اخیراً در حال مریضی بدست علی مردان خلجی شهید شد.

ملک عزالدین محمد شیران خلجی:

در صفحات ۴۳۲ طبقات ناصر و ۲۱۶ روضة الصفا چنین بیان شده است که: محمد شیران و احمد شیران هر دو برادرها از امرای خلج تراکمه و در خدمت محمد بختیار بودند. میگویند شیران مرد شجاع، جلد و نیکو اخلاق بود زمانیکه محمد بختیار شهر نودیه و رای لکهمینه را نهب کرد و حشم و پیلان او متفرق شدند، حشم اسلام در عقب مال غنیمت رفتند، محمد شیران مدت سه روز از لشکر غایب بود بعد از سه روز خبر آمد که شیران در فلان جنگل بیست پیل را با پیل بانان گرفته، و مراقبت آنها را دارد و لیک تنهاست، فوراً سوارهای چالاک را فرستادند محمد شیران بیست پیل و پیل بانان را حاضر نمود در نتیجه محمد شیران هم در مکسیده و سنطوشن به شهادت رسید.

ملک علاء الدین علی مردان خلجی:

در صفحات ۴۳۴ طبقات و ۲۱۶ روضة الصفا چنین آمده است که: علی مردان خلج قاتل محمد بختیار بود، او شخص قاتل و خون ریز و بیباک بود، محمد شیران او را در ناکوتی نزد بابا کوتوال صفاهانی محبوس کرده بود، از محبس گریخته نزد سلطان قطب الدین رفت در نتیجه روزگار به او موافقت کرد پس از فوت سلطان قطب الدین خطبه را بنام خود خواند، چون مرد قاتل و خون ریز بود همه از او اندیشمند بودند و بعد از اندک زمانی از دست او بستوح آمدند و اتفاقاً او را کشتند.

ملک حسام الدین عوض حسین خلجی:

صفحات ۴۳۵ طبقات و ۲۱۶ روضة الصفا نگاشته شده است: حسام الدین عوض از خلج گرم سیر غور بود و در خدمت محمد بختیار بود، چون ظاهر و باطن خوب داشت خدای بزرگ از برکت انفس دوستان خود او را بجائی رسانید که خطبه و سکه بلاد لکهنوتی بنام او شد و او را سلطان غیاث الدین ثانی خطاب کردند، سلطان حسام الدین عوض خلجی پادشاه صاحب کرم و صاحب جود و سخا بود، صدقات و اعمال حسنه زیاد داشت، در سنه اربع و عشرين و ستمائه شهید شد.

سلطان شمس الدین التمش:

در صفحه ۴۳۹ طبقات و ۲۱۶ روضة الصفا آمده است که: ملک شمس الدین از بندگان خاص سلطان معز الدین غازي بود، بمقام سلطنت و علو مرتبت رسید و از یمین و نیت آل شنسب شکوه و افتخار ابدی حاصل کرد. ملک شمس الدین که از روز اذل تاج و تخت هندوستان را در بغل داشت، او اصلاً از قبایل البری ترکستان و پسر ایلخان ترک بود، پدرش قبایل و اقارب و اغنام زیاد داشت و شمس الدین از حسن و صورت هم بهره کافی داشت. در طول مدت ۲۶ سال سلطنت خویش فتوحات زیاد کرد و دایره فتوح شمس الدین التمش، فتح بدوان، هزیمت رای مانی، بنارس، حصار نپهور، حصار مندور، خراج دیبل، بهکر، ملتان، اچه، سیوستان، دیول، بهار، اجین، بیلستان، کالیور، بر، لوهور (لاهور)، تبرهنده، سرستی، کهرام، لکهنوتی، نزهت، و فتح قنوج.

ملک ناصر الدین بن سلطان شمس الدین:

بملاحظه صفحات ۴۳۵ طبقات و ۲۱۸ روضة الصفا: ملک ناصر الدین محمود پسر مهتر سلطان شمس الدین التمش بود، او پادشاه فرزانه و صاحب عقل و بذل و احسان بود، ابتدا سلطان او را در خطه هانسی تعیین نمود و بعد از مدتی که حسن کارروائی او را مشاهده نمود خطه (اوده) را بدو مفوض داشت و در آن دیار آثار خیر از او زیاد است. بعد از سلطان شمس الدین وارث تاج و تخت پدر او بود، اما چون عمر کوتاهی داشت زود بر حمت حق پیوست.

سلطان رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین:

در صفحه ۴۵۴ طبقات و ۲۱۷ روضة الصفا آمده است که: سلطان رکن الدین فیروز شاه پس از ناصر الدین محمود مهتر پسران التمش بود، پس از فوت ناصر الدین محمود سلطان رکن الدین بر تخت نشست، در خزاین را گشوده در بذل اموال بیت المال به نا موضع و بیهوده شروع کرد، عیش و عشرت را پیشه خود نمود و مصالح امور مملکت مهمل ماند، سلطان رضیه که بر تخت نشست فوجی از ترکان در کیلوکهری فرستاد تا رکن الدین را گرفتار نموده در دهلی آوردند و او را حبس نمود، در همان حبس بر حمت حق پیوست شش ماه حکومت نمود.

سلطان رضیه بنت سلطان شمس الدین:

در صفحات ۴۵۷ طبقات و ۲۱۷ روضة الصفا تذکار است که: سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین التمش بود، او همه اوصاف حمیده، که شاهان را باید موصوف بود، ولی افسوس که از حساب مردان بیرون بود، رضیه سلطان تمامت ایام سلطنت خود را که عبارت از سه سال و شش ماه بود در زد و خورد بسر رسانید در نتیجه بدست ملک التونیه که مقطع تبرهنده بود گرفتار گردید و ملک التونیه رضیه را در حباله نکاح آورد و اخیراً رضیه و ملک التونیه بدست هندو ها به شهادت رسیدند.

سلطان بهرام شاه بن سلطان شمس الدین التمش:

در صفحات ۴۶۲ طبقات و ۲۱۷ روضة الصفا آمده است که: بهرام شاه گرچه قاهر و خون ریز بود، اوصاف حمیده هم داشت، باشرم و باحیاء و بی تکلیف بود. در زیب و زینت و زیور و خلل ذوق نداشت و در نتیجه به شب شنبه ۲۳ ماه ذیقعد سنه ۲۳۰ تسع و ثلاثین و ستمایه بدست سلطان بهرام شاه شهید شد.

سلطان علاء الدین مسعود بن رکن الدین فیروز شاه:

صفحات ۴۶۸ طبقات و ۲۱۷ روضه الصفا آورده است که: سلطان علاء الدین مسعود شاه، پادشاه زاده نیکو سیرت و پاک طینت بود در سنه ۲۳۰ تسع و ثلاثین و ستمایه سریر مملکت دهلی بوجود او نوین شد جمعی از ندیمان سلطان علاء الدین مسعود شاه که ذاتاً جنس پاک داشتند در مجلس او راه یافته و اخیراً طبع مبارک او را از جاده صواب منحرف گردانیدند و در عیش و نوش و شرب و شراب متوجهش ساختند و از همین جهت اختلال عظیم به احوال مملکت او راه یافت. بروز یک شنبه ۲۳ ماه محرم سنه ۲۳۰ اربعین و ستمایه بود که سلطان علاء الدین از اثر ناجنسان در محبس رفت و به همانجا برحمت حق پیوست چهار سال حکومت نمود.

سلطان ناصر الدین محمود:

صفحات ۴۷۱ طبقات و ۲۱۸ روضة الصفا مینگارد که: سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش است. چون پسر بزرگ التمش، ناصر الدین محمود نام داشت و طرف توجه سلطان بود و زمانی که برحمت حق پیوست، سلطان را اضطراب زیاد دست داد. بعد از چندگاه خدای بزرگ او را فرزند دیگری عطا نمود از غایت محبت که به فرزند مرحوم خود داشت، این فرزند کوچک خود را همان نام نهاد، جلوس این سلطان بن سلطان بر تخت دهلی در اوایل شهر سنه ۲۳۰ اربع و ستمایه بوده است.

ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین محمد کرت:

در صفحات ۲۱۹ تاریخ جلالی و ۲۲۲ روضة الصفا آمده است که: چون ملک شمس الدین محمد کرت برحمت حق پیوست رکن الدین پسرش در دیار عراق بود، لایذی زیست می نمود و مجال باز آمدن در غور و هرات را نداشت، شهر هرات هم در اوقات غیابت آنها رو به ویرانی نهاده بود، در شهر سنه ۲۳۰ سبع و سبعین و ستمایه یکی از امرای ابا قان که او را (تبشین آغل) میگفتند او را گذر در دیار هرات افتاد، چون به شهر هرات رسید آن شهر زیبا را ویران و بی سر و سامان دید و مویه را پرسید، اکابر هرات اظهار نمودند که پس از فوت ملک شمس الدین و عدم وجود اولاد او شهر هرات روبه ویرانی نهاده است، سوال نمود آیا از فرزندان او شخصی هست که بتواند این شهر را دوباره آباد نماید همه گفتند ملک رکن الدین در عراق به امر شاه نظر بند است، چون درین اثنا ابا قان در دیار هرات رسیده بود (تبشین آغل) که در حضور او تقرب زیاد داشت، بوقت لایحه بعد چند روز به عرض رسانید که اگر رکن الدین پسر ملک شمس الدین را طلب فرموده و دست عطوفت را در سر او کشیده او را بنوازد کمال بزرگواری و شهامت شاه ابا قان بوده از آئین معدلت دور نیست، ابا قان

پیشنهاد (تبشیر آغل) را قبول نموده امر داد تا رکن الدین حاضر دارند، ایلچی در عراق رفته رکن الدین را بحضورش آوردند، اباقآن پس از لطف و نوازش زیاد او را بنام پدرش شمس الدین = شمس الدین کهین نام نهاد و او را طبل و علم و منشور و خلعت فاخر بخشیده جانب هرات فرستاد، رکن الدین در اندک فرصت ولایت هرات را مثل اول آباد و معمور نمود، در شهر سه‌سنة، تسع و تسعین و ستمایه بغور رفته حصار خنसार را که مقام ابا و اجداد او بود و بعضی ویرانی‌ها و شکستگی‌ها داشت ترمیم و آباد کرده و رعایا را در عمارت و زراعت ترغیب و تحریص کرد و حصون و قلاع غورات را به کوتوالان مبارز و لایق سپرده و خودش برای فتح قندهار در آن دیار رفت و قندهار را در چهار روز فتح نموده واپس در غور آمد. بعد از چندی اباقآن فوت کرد، ملک رکن الدین که بنام شمس الدین کهین یاد میشد پس از فوت اباقآن، جلال الدین پسر خود را به نیابت خویش در هرات فرستاده و خودش در حصار خنसार مقیم گردیده و در همانجا برحمت حق پیوست.

ذکر ملک فخرالدین ابن ملک شمس الدین کهین:

تاریخ جلالی در صفحه ۲۲۱ جلد دوم و تاریخ روضة الصفا در صفحه ۲۲۲ جلد چهارم چنین بیان داشته که: ملک شمس الدین کهین را سه فرزند بود اول علاء الدین که او را گاهی جلال الدین هم می‌گفتند، دوم فخرالدین و سوم غیاث الدین. علاء الدین پس از فوت پدر در خنसार حکومت داشت و ملک فخرالدین که از علاء الدین کوچکتر بود، در هنر و کاردانی موصوف و در شجاعت و پهلوانی معروف بود، در رزم و سخا بر رستم و حاتم رجحان داشت و در انشا و اختراع و نظم و نثر از ابناء ملوک غور امتیاز داشت، ملک فخرالدین در قلعه، امان کوه که بنام دیوان دهر یاد میشود برحمت حق پیوست.

ذکر ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین:

صفحات ۲۲۴ روضة الصفا و ۲۲۳ جلالی حکایت از آن دارند که: ملک غیاث الدین بن رکن الدین است که رکن الدین بنام ملک شمس الدین کهین شهرت داشت، غیاث الدین برادر ملک فخرالدین است، در زمانی که دانشمند بهادر در هرات آمده و هرات را محاصره نموده بود، ملک فخرالدین در هرات بود. غیاث الدین در قلعه، خنसार از برادر خود ملک علاء الدین رنجیده بعزم اردوی ایلجایتو سلطان که او را سلطان محمد خدا بنده می‌گفتند از غور برآمده و به ایلجایتو سلطان پیوست، پس از فوت ملک فخرالدین ایلجایتو سلطان ملک غیاث الدین را به ولایت هرات فرستاد، امرای چنگیز خان که در هرات بودند از آمدن ملک غیاث الدین متأثر گردیدند، زیرا آنها در هرات هر چه می‌خواستند می‌کردند و ملک غیاث الدین در هرات بنویه، خود آبادیهای نمود و دست تجاوز متجاوزها را کوتاه کرد، اخیرا امراء در نزد ایلجایتو سلطان اخبار کذب و غلط دادند که ملک غیاث الدین با اکابر هرات یکجهت و همدست گردیده اراده یی بغاوت دارند و استحکامات حرب برج باره، شهر هرات را طور خاطر خواه تکمیل نموده است، ایلجایتو سلطان قول امرای خود را صدق پنداشته ملک غیاث الدین را نزد خود طلب داشت، ملک هم از این اطلاع غلط آنها واقف بود بدون درنگ نزد ایلجایتو رفت و مراسم حرمت و تعظیم کاکمان بجا آورد، ایلجایتو سلطان را بعد از چند روز حقیقت احوال مکشوف گردید که اطلاع منهای و امراء غلط بوده، دو مرتبه با اعزاز تمامتر ملک غیاث الدین را در هرات فرستاد، ملک غیاث الدین در هرات بیش از ایام پیش در اعمار مساجد و ترویج امر شرع شریف و تقویت علما و فضلا کوشیده کارهای خیر را زیاد انجام داد و مردم را بعبادت و دیانت تشویق نموده و برادرزاده، خود را در اسفزار والی مقرر نموده قطب الدین را که در آنجا بود گرفتار نمود و در سنة عشرين و سبع میاه حصار با خرز را فتح کرد و بهمین سال قلعه، تولک را نیز تصرف نمود، و در سنة احدی و عشرين و ستمائه ملک شمس الدین پسر خود را به نیابت خود در هرات تعیین نموده با دو صد تن از سپاهیان و یکعده اکابر غور و هرات و اسفزار عازم بیت الله شریف شد، بعد از زیارت بیت الله شریف در

مدینه یی منوره رفته و به زیارت روضه مطهر و تربت مقدس مستعد گشت، و در وقت آمدن بعضی تحف و تبرکات برای ایلجایتو سلطان آورد، بعد از اندک عمری برحمت حق پیوست. ملک غیاث الدین را سه پسر بود. ملک شمس الدین، ملک حافظ، و ملک معزالدین حسین.

ذکر ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین:

در صفحات ۲۲۵ روضه الصفا جلد چهارم و ۲۲۴ تاریخ جلالی جلد دوم آمده است که: شمس الدین در شهور سنه، تسع و عشرين و سبع میانه قایم مقام پدر گردید، او چون جوان خوش محاوره بود و هم دلیر و مردانه، اما در شرب شراب مائل بود، پدر مرحوم او مداما او را از معاشرت بام الخبث منع میفرمود، چون بعد از پدر صاحب اختیار گردید، مجلس بزم آراسته و بجز از شراب خوشگوار و ساقیان سیمین عذار در امور ملک سر و کاری نداشت، بدین ملحوظ روزگارش بعد دو ماه خاتمه یافت، لفظا خلد تاریخ جلوس او بود.

ذکر ملک حافظ ابن ملک غیاث الدین:

در صفحه ۲۲۵ روضه الصفا جلد چهارم و ۲۲۴ تاریخ جلالی جلد دوم چنین بیان شده است که: پس از ملک شمس الدین ملک حافظ برادرش در سریر حکومت بنشست، و او جوانی بود خوش منظر و خط خوش مینوشت. تاریخ جلالی و تاریخ روضه الصفا مؤلفه یی خواند شاه هروی در یکنوع عبارت و بدون تغییر و تفاوت تحریر داشته اند که او را در امر و نهی زیاده اختیاری نبود، غوریان بروی مسلط گشته تحکیمات میکردند، و به رای و اندیشه یی خود فیصله مهمات را می نمودند تا در شهور سنه اثنین و سبعمائه در ممر حصار او را شهید کردند.

ذکر ملک معزالدین حسین ابن ملک غیاث الدین:

در صفحه ۲۲۵ روضه الصفا و ۲۲۴ تاریخ جلالی جلد دوم آمده است که: پس از آنکه ملک حافظ در ممر حصار شهید شد، اشراف و اعیان هرات باتفاق امرای غورات ملک حسین ابن ملک غیاث الدین را با وصف صغر سن او بر سریر سلطنت پدرش بنشانند چون او استعداد وافر و تربیه ذاتی و فامیلی داشت و از نژاد واقعی سلاطین نامدار غورات بود، و از پدر و مادر از نژاد آل شنسب بود، بدون راه نمایی دیگران از حسن اقبال و بخت جوان خود و لطف الهی کارگرفته در اندک فرصت همه شکسته گی های دوره، اخوان خود ملک شمس الدین و ملک حافظ را جبیره نمود و انحرافات و خرافات را بدرجه اعتدال باز آورد، اعیان مملکت که در سلوک مناهج عبودیت متفرق و مختلف گردیده بودند بهمین التفات و حسن اهتمام او بصوب جاده استقامت متفق و موثلف گشتند در اعتلا و رونق شرع شریف و بلندبردن پایه علوم دینی سعی کامل داشت، در تاریخ جلالی مذکور است که در وقت حکومت او جناب مولانا نظام الدین علیه الرحمه در تبلیغ امور دین و امر معروف و نهی از منکر مبالغه میفرمود و ملک معزالدین حسین در تحت نظریات و راهنمایی های متشرعانه آن بزرگوار در توسعه علوم و عرفان میکوشید، و سالار جلال الدین غوری که از بنایر سپاه سالار عباس بود و بکمال صداقت در پیش برد امور سلطنت او میکوشید، در وقت حکومت معزالدین حسین هرات آبادان گردید، و رونق ابتدائی خود را کسب نمود، در شهور سنه ست و ثلاثین و سبعمائه سلطان ابوسعید خدا بنده برحمت ایزدی پیوست، پس از فوت او هرج و مرج در عراق و خراسان پدید آمد، بسیاری از اعیان بلدان وصیت عدل و احسان ملک معزالدین حسین را شنیده، رو بدار السلطنه هرات آوردند، و آن سلطان عادل همه را در ظل عاطفت و عنایت خود جا داده و دست شفقت و مرحمت بروی همه کشیده نوازش فرمود، بعد از آنکه امرای خراسان طغا تیمورخان را بر سریر حکومت نشاندند، ملک حسین عموما آنها را با اموال و منال بطریق آبرومندی مرخص فرموده، ابواب الفت و محبت را با طغا تیمور خان مفتوح ساخت تا اینکه در نتیجه، دختر

طغا تیمور خان را درسک از دواج کشید و اسباب سلطنت مرتب گردانید، و اخیراً خطبه هرات بنام او خوانده شد و درین اوقات طایفه که آنها را تاریخ جلالی و تاریخ طبقات ناصری و روضة الصفا بنام (سر بداران) یاد کرده بنابر آنکه در خراسان پادشاه با استقلال نبود قوی حال گشتند، چنانچه تاریخ جلالی در صفحه (۲۲۵) و تاریخ روضة الصفا در صفحه ۲۲۶ جلد چهارمین موضوع را شرح و ار توضیح نموده اند و درین جا طور اختصار یاد آوری میشود، ملک زین الدین و امیر وجیه الدین مسعود باتفاق شیخ حسن صدری از حکومت طغاتیمور خان سرباز زده و با مذکور محاربه نموده او را منهزم گردانیدند، چون این خبر بملک معزالدین حسین رسید، با سه هزار سوار به کمک طغا تیمور خان رفت، چون سربداران پنجهزار سوار بودند، عموماً مرد جنگی، لشکر ملک را منهزم ساختند و ملک بالای پشته با تعداد اندک از سواران خود بلا شده و اراده بر آمدن از معرکه را داشت، ناگاه شخصی که او را نصرالله جوینی، میگفتند زخم مهلکی بر شیخ حسن صدری زد که بدان اثر هلاک گردید، و هلاکت او سبب فتح و موفقیت ملک معزالدین حسین گشت و در عین حال مغلوبیت، باریگر غالب گردیده سربداران را منهزم ساخته بسیاری آنها را به قتل رسانیدند و با این فتح و فیروزی ملک حسین شهره آفاق گردید، زیرا تعداد لشکر او کم و از سربداران زیاد بود، تاریخ جلالی در فتح او از قول شاعر غوری که او را (نصیر غوری) میگفتند این رباعی را درج صفحه تاریخ خود نموده:

رباعی

در تیغ بلی گردن ایشان نزدی
یک ترک دگر خیمه بایران نزدی

گر خسرو گرد بر دلیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر

این حادثه در سیزدهم ماه صفر سنه ثلاثه و اربعین و سبعمانه رو نمود، و همچنین ملک قرغن که از نژاد چنگیز خان بود در اثر تحریک بعضی کسانی که قلباً هوا خواه او نبودند و ظاهراً لباس دوستی او را در بر داشتند، عزم تسخیر هرات را نمود، پس از مقاتله و مقابله طولانی که از طرفین تلفات زیاد صورت گرفت و شهر هرات در آنوقت آباد و استوار بود به آسانی مسخر نمیشد، اعیان ملک قرغن بحضور او معروض داشتند که بهتر آنست جنگ را در سال دیگر معطل نمائیم و با لشکر فراوانتر باز آئیم، چون ملک قرغن بنابر ستوح لشکری ها و زحمت و رنج رعیت پشیمان شده بود گفت واقعا از جانبین بسا اشخاص که هلاک و پایمال شدند و ما بنابر گفته اشخاص مغرض درین دیار آمدم، ورنه ما را با ملک حسین مخاصمه جدید و مناقشه قدیم نبود و گفت!

دل از کین ایران بپرداختیم
ز تنگی بکام نهنگ آمدند
نه کشته درد کردن و بختن
بجنگ هرات آمدن نیست رای

بد اندیش از دوست نشناختیم
رعای مسکین به تنگ آمدند
نه کاریست پیکار خون ریختن
سمرقند چون قندمشتن بجای

در نتیجه طرفین بصلح راضی گردیدند و ملک حسین بدست سفیر و میانجی ها بعضی تحفه های لازمه برای امیر قرغن فرستاد و وعده نمود که در سال آینده در دیار امیر قرغن و سمرقند خواهد رفت، امیر قرغن هم بهمین متارکه خورسند گردیده، به ماورالنهر معاودت نمود، و در شهر سنه ثلاث و خمسین و سبعمانه، ملک معزالدین حسین بر حسب وعده ایکه با ملک قرغن نموده بود متوجه ماورالنهر گردید، چون قریب شهر رسید امیر قرغن با معدود چند در شکارگاه رفته بود، با ملک حسین هم پنجاه کس بیش نبود، چون چشم امیر قرغن بر ایشان افتاد، پرسید چه کسان اند، معلوم شد که ملک هرات است و ملک حسین هم

زمانیکه قریب رسید و بجا آورد از اسب فرود آمده و تعظیم نمود امیر قرغن هم فرود آمده او را در بغل گرفته و به تازه روئی تمام گفت دشمنی تو مردانه بود و دوستی تو نیز مردانه است، بعدها ملک حسین را با اعزاز تمام با خود در شهر برد و با چشم قدر و عطوفت بدو مینگریست. - لیک امرای امیر قرغن همواره میکوشیدند که باید به ملک حسین آسیبی برسانند زیرا در سال گذشته از اقارب هر کدام آنها بقتل رسیده بود اما امیر قرغن قبول نمیکرد، تا اینکه مجبور گردید و ملک حسین را از قضیه آگاه نموده گفت که در نیم شب جانب هرات معاودت نماید زیرا کار از دست رفته است، ملک معزالدین حسین همچنان کرده و ناگاه وارد هرات گردید، غوریها ملک باقر را در ایام غیبت او بر مسند سلطنت بنشانده بودند، ملک حسین او را قهراً در محبس فرستاده و خودش در سریر سلطنت نشسته دو مراتبه امنیت را در هرات قایم ساخت و همچنین دیگر بار در حدود نواحی سرخس ستمش بیک و امیر محمد خواجه با ملک معزالدین حسین مصاف نمودند، از مقدرات آن هر دو سر لشکر در ابتدای معرکه در میدان تاختند و به تیر اجل چنان کشته شدند که بجز ایشان به دیگری آسیب نرسید، "نصیرتایمن" در نسخه جنگ نامه، ملک حسین در اینجا گفته:

نه خاکی بخون کس آغوشه شد نه یکمور در زیر پا کشته شد

ملک حسین را صبح بهروزی از مطلع فیروزی دمیدن گرفت و نسیم سعادت از مهب عنایت در وزیدن آمد، و سالماً بجانب دارالنصر هرات معاودت نمود و در تاریخ آن واقعه گفته اند:

و هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود ربیع الاول آن ماه خجسته
که شد روز دوشنبه اول ماه ستمش با محمد خواجه کشته

تاریخ جلالی تحریر داشته که مریضی ملک معزالدین حسین در شهر سنه، احدی و سبعین و سبعمانه صورت گرفت و دانست که دست ماوای طبیب های حاذق از مداوای او کوتاه است و آثار ضعف و علامات ارتحال را در ناصیه، خویش مشاهده کرده فهمیده که مرغ روح از قفس بدن بهوای کنگره عرش در طیران است مشاهیر و اعیان دولت را با غیاث الدین پیر علی پسر بزرگ خود طلب داشته از وضع و شریف و اعیان و ارکان مملکت برای غیاث الدین پیر علی بیعت گرفت و ولایت سرخس را بملک محمد پسر خورد خود که او را امیر خورد میگفتند، سپرد و بغیاث الدین پیر علی آنچه لازم توصیه، پدری بود ادا فرمود، چنانچه "ناصر تایمن" به نظم آورده است:

بدر گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادکار
بفرزانیگی کـــردم و داوری در انگشت تو همچو انگشتری
تو نیز آنچه آئین حزم است و رای بجا آر تا دیر مانی بجای

پس از آن مکتوب عمرش بختام اجل مختوم گشت و مرکب حیاتش از صدمات حوادث ایام بسر آمد:

تاریخ وفات آن شاه اسلام پناه سلطان جهان معزالدین ظل الله
چون بر خوانی و نالت ذیقعه معلوم شود ز طبیب الله نراه

در گنبد مسجد جامع که گنبد ملکان اشتها داشت و مرقد سلطان غیاث الدین محمد سام و باقی ملکان غور و اجداد او بود مدفون شد، شاعر غوری گفته است:

تو گفتی که آنشاه والا نژاد خود از مادر دهر هرگز نژاد
چنین است آئین گردنیده دهر که بخشد بر غیبت ستاند بقر

ذکر ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معزالدین حسین:

در صفحه ۲۲۹ روضة الصفا و ۲۲۷ تاریخ جلالی چنین بیان شده است که: بعد از فوت ملک معزالدین حسین ملک غیاث الدین پیر علی بر سریر سلطنت نشسته و خط سرخس را بموجب توصیه پدر به ملک محمد برادر خود تفویض نمود و خودش در امور ملک داری طور لازمه رسیدگی داشت و مدتی از هرگونه تشوشات فارغ بود. آخر الامر اثر افساد مفسدین و اغوای نفس و تقویت قول مغرضین ملک محمد برادرش بروز جمعه خطیب را گفت نام غیاث الدین پیر علی را از خطبه محو کرده و خطبه را بنام ملک محمد خواند و رشته اتحاد و اخوت را به نفاق و نخوت مبدل ساخت، غیاث الدین پیر علی بعد از استماع این خبر طور برادری نامه فرستاد و توصیه اش نمود ملک محمد قبول نکرده مخالفت کرد، بعد ها غیاث الدین در ایام سردی زمستان لشکر فراوان گرد آورده عزیمت سرخس نمود، ملک محمد در حصار داری مشغول شد، اما در اثر سرما و کثرت یخ و برف از جانبین تلفات زیاد دست داد، در نتیجه ملک محمد از حصار بر آمده و به برادر خود بیعت کرده در حصار رفت و غیاث الدین پیر علی باز گشت.

ذکر مصاهرت ملکزاده پیر محمد بن غیاث الدین پیر علی نسبت بصاحبقران:

در تاریخ روضة الصفا در صفحه ۲۳۰ و تاریخ جلالی در صفحه ۲۲۷ چنین بیان شده است که: در شهر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه ایلچی صاحبقرانی انارالله برهانه، در هرات نزد ملک غیاث الدین پیر علی رسیده مکتوب دوستانه آورد که مختصر مضمون رسالت امنیت، میان ما و ملک دوستی قدیم است و در تضییع محبت قدیم کوشیدن خود را در معرض اعتراض آوردن است، اکنون اراده است که صداقت بقربابت تبدیل یابد، ملک غیاث الدین در جواب گفت ما همه ارادتمندان آن حضرتیم، اگر فرزندان پیر محمد را بعودیت قبول فرمایند شاید، چون ایلچی معضی المرام باز گشت، صاحبقران "سونج قتلغ آغا" را با تجمل و زینتی که چشم بیننده مثل آن ندیده بود به خراسان فرستاد و امرای بزرگ مثل امیر داود و امیر موندالملک را ملازم او گردانید، چون خبر وصول او بملک غیاث الدین پیر علی رسید، فرمان داد تا اسباب طوی و لوازم و مایحتاج عشرت را مهیا گردانیدند و از سر پل جوی نو تا سر چهارجو طاقها نصب کردند و در دیوار شهر را به دیبای رومی و زر بفت چینی آئین بستند و چند روز متعاقب بسور و سرور گذرانیده و ملک غیاث الدین پیر علی هر روز بنوع و طریق دیگری امراء را انعام و خلعت های شاهانه و باقی نوکران و متعلقان را به تشریفات مخصوص ممتاز مینمود، چون ایام جشن منقضی شد ایشانرا بخوشدیی تمام مرخص فرمود. پس از فوت ملک غیاث الدین پیر علی، پسرش پیر محمد سلطان در سریر سلطنت نشست و از جانب صاحب قرآن تقویت کامل یافت.

پیر محمد سلطان:

پیر محمد سلطان زیاده تر اوقات در غورات و غرجستان بسر می برد و در شکار و عیش مشرور مایل بود. باغ ارم را که سلطان غیاث الدین محمد سام در زمیند اور جهت شکار، جای زمستانی خود آباد نموده بود آنرا دومراتبه آباد کرده و در ایام زمستان بدانجا میرفت، مدتی به نیکوئی و عدل و انصاف حکومت نمود تا برحمت حق پیوست، از پیر محمد سلطان فرزندان و بازماندگان نامدار بودند که ذکر احوال آنها را تاریخ روضة الصفا در جلد ششم یاد آوری نموده، ولی از عموم آنها نژادی باقی نمانده است.

سلسله سلاطین غوری افغان که در خارج هم سلطنت کرده اند



سلطان شهاب الدین غوری شهنشاه افغان
۵۶۹ هجری قمری



سلطان قطب الدین ایبک
۶۰۲ هجری قمری

سلطان شمس الدین التمش
۶۰۷ هجری قمری



سلطان رکن الدین فیروزشاه
۶۳۴ هجری قمری



ملکه رضیه
۶۳۴ هجری قمری

دایرة المعارف آریانا در جلد پنجم مشاهیر دودمان غوری را قرار آتی معرفی مینماید :

- ۱- شنسب بن خرنک (حدود ۴۰-۸۰ هجری)
- ۲- امیر پولاد بن شنسب (حدود ۱۳۰ هجری)
- ۳- امیر کروړ بن پولاد (۱۳۹-۱۵۴ هجری)
- ۴- امیر ناصر بن کروړ (حدود ۱۶۰ هجری)
- ۵- امیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۷۰ هجری)
- ۶- امیر سوری بن...؟ (حدود ۲۵۳ هجری)
- ۷- امیر محمد سوری (حدود ۴۰۵ هجری)
- ۸- امیر بوعلی بن محمد سوری (حدود ۴۲۵ هجری)
- ۹- عباس بن شیش برادر زاده بو علی (۴۵۰ هجری)
- ۱۰- امیر محمد بن عباس (حدود ۴۵۰ هجری)
- ۱۱- قطب الدین حسن بن محمد (حدود ۴۶۰ هجری)
- ۱۲- ملک الجبال عز الدین حسین بن قطب الدین حسن (حدود ۵۱۰ هجری)
- ۱۳- قطب الدین محمد بن عز الدین (مقتول ۵۴۱ هجری)
- ۱۴- بهاء الدین سام بن عز الدین (۵۴۴-۵۵۴ هجری)
- ۱۵- ملک شهاب الدین خرنک بن عز الدین (حدود ۵۵۰ هجری)
- ۱۶- ملک شجاع الدین بن عز الدین (حدود ۵۵۰ هجری)
- ۱۷- سلطان علاء الدین حسین جهانسوز بن عز الدین (۵۴۴-۵۵۱ هجری)
- ۱۸- سلطان سیف الدین بن عز الدین (۵۴۳-۵۴۴ هجری)
- ۱۹- ملک فخر الدین مسعود بن عز الدین (حدود ۵۴۰ هجری)
- ۲۰- سیف الدین محمد بن جهانسوز (۵۵۱ هجری)
- ۲۱- سلطان غیاث الدین محمد سام (۵۵۸-۵۹۹ هجری)
- ۲۲- سلطان معز الدین محمد سام (۵۶۹-۶۰۲ هجری)
- ۲۳- سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد (۵۹۹-۶۰۷ هجری)
- ۲۴- سلطان بهاء الدین سام بن محمود (۶۰۷ هجری)
- ۲۵- علاء الدین اتسز بن جهانسوز (۶۰۷-۶۱۱ هجری)
- ۲۶- علاء الدین درغور (۵۹۹-۶۱۲ هجری)
- ۲۷- ملک ناصر الدین گزیو بن شهاب الدین خرنک (حدود ۶۱۸ هجری)
- ۲۸- سلطان شمس الدین محمد بن فخر الدین مسعود (حدود ۱۵۰ هجری)
- ۲۹- سلطان بها والدین سام بن شمس الدین محمد (۵۸۷-۵۶۲ هجری)
- ۳۰- جلال الدین ابو علی بن بها والدین سام (۶۰۲-۶۱۲ هجری)
- ۳۱- علاء الدین مسعود بن بها والدین سام (۶۰۲-۶۱۲ هجری)
- ۳۲- علاء الدین مسعود بن شمس الدین محمد (حدود ۶۱۰ هجری)

بعضی از مؤرخین امیر فولاد را ابن امیر کرور گفته اند، لیک ثابت است که امیر کرور و امیر فولاد هر دو از فرزندان ملک شنسب بن خرنک بوده اند. ملک شنسب بن خرنک در سال (۳۶) هجری بدر بار خلافت و محضر خلیفه چهارم باز یافته و عهد و لوا ستده است. بعضی از مؤرخین ماهوی سوری را گفته که آنها از همین قبیله ونژاد بوده ولی اتفاق بر شنسب است.

امپراطوری غزنوی در عهد بهرام شاه غزنوی مورد تاخت و تا ز علاوالدین جهان سوز قرار گرفت و غزنی که از شهرهای بزرگ شرقی در قرون وسطی بود طعمه حریق شد. علت اصلی مخالفت دولت غوری با دولت غزنه از حملات سلطان محمود بر غور و کشتن امیر محمد سوری الهام گرفته و با کشتن ملک الجبال قطب الدین و سیف الدین بواسطه بهرام شاه غزنوی که در عین حال خسروی هم بود آتش غضب انتقام جوئی علاوالدین حسین را برافروخت و راه خرابی غزنه را در پیش گرفت و تراژیدی غزنه را بار آورد.

از بزرگترین شاهان غوری یکی سلطان غیاث الدین و دیگری سلطان معز الدین ملقب به شهاب الدین می باشد.

سلطان غیاث الدین از بزرگترین سلاطین غور و شرق است که شخص علم دوست، مهربان و عادل بود. در عصر وی آخرین حکمرانان غزنوی سقوط کرد و فتوحات دولت غوری به هر طرف انکشاف یافت از فتوحات این سلطان میتوان فتح ملک هرات، قماچ، داور، فارس، کالیور، فروار، سیف برد، غرجستان، تالقان، خردوان، جروم، تکنابار، نیشاپور، لوهور، فتح و کشتن خسرو سلطان، فتح سلطان شاه، مروالرو، پنجده، فاریاب، خجند، نیمروز، سجستان، فوشنج، زابل، غزنی، کابل و فتح بها والدین طغرل هرات. این سلطان بزرگ که دولت غوری را به یک امپراطوری بزرگ تبدیل کرده به سال ۵۹۹ هجری فوت کرد و در محوطه مسجد جامع هرات که خود آنرا تعمیر کرده است دفن گردید.

سلطان بزرگ دیگر دوره غوری ها برادر سلطان غیاث الدین یعنی سلطان شهاب الدین غوری می باشد. این شخص حدود شهنشاهی غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا رسانید و هم هند را به نور اسلام روشن گردانید. شرقاً مملکت وی تا سواحل گنگا و غرباً تا اقصای خراسان خوارزم و باورد امتداد داشت و جنوباً به بحیره، عرب می پیوست.

بالاخره دولت مستحکم و مقتدر غوری به اثر حملات محمد خوارزم شاه رو به اضمحلال گذاشت و اندکی بعد مورد هجوم چنگیزیان قرار گرفت.

نظری به تشکیلات نظامی غوریان:

سلاطین غوری افغانستان که خلف دود مان غزنوی و جانشین مدنیت آنها میباشد در پالیسی های نظامی خود بعضی چیزها را از آنها آموخته و به همان شیوه رفتار کردند. در ضمن نگارشات مؤرخین درین دوره باز هم بعضی اصطلاحات نظامی دوره، غزنویان دیده می شود و از روی آن چنین فهمیده میتوانیم که اصطلاحات مذکور به همان شکل و یا معادل آن در دستگاه نظامی غوریان موجود بوده اند. غوری ها قبل از تشکیل سلطنت بزرگ در کوهساران شامخی زندگی میکردند که دفاع از سرزمین اجدادی، عنوان بزرگ قاموس حیات آنها را تشکیل میداد. آن همه روایاتی که مؤرخین در مورد اسلحه و قلاع مشیده، غور از خود به یادگار گذاشته اند دلیل واضحی بر حس جنگجویی، رزم آوری و آزادمنشی قبایل غور میباشد.

هنگامیکه این طایفه به تشکیل دولت مقتدری نایل شدند، قبایل مختلف را تحت لوا و فرمان خود میدیدند. در آنصورت پالیسیهای جدید نظامی عرض اندام کرد که رنگ دودمانهای ماضی در آن بی دخالت نبود زیرا برای اداره، بسط قلمرو و پیشبرد زندگی اجتماعی گذشته از قابلیت های قبیلوی به اتحاد قبایل

واقوام متعددی ضرورت احساس می شد، از همین نگاه روز به روز مانند دودمانهای پارینه تنوع نژادی در اردوی غوریان بمیان آمد.

غوریان در تشکیلات نظامی خود از قبایل مختلفه چون ترک، خلجی، غوری، خراسانی و غیره افراد را شامل خدمت نمودند. ولی توجه سلاطین بزرگ غور به غلامان ترکی که به تعداد معتناهی از آنها شامل اردوی غوری بودند سبب شد تا میراث فتوحات و مستعمرات وسیع آنها بایشان برسد.

سلطان شهاب الدین غوری به خریدن غلامی ترکی نژاد علاقه مفراطی داشت و شاید یگانه سبب آن احساس ضرورتی بود که دودمان های گذشته را نیز به تعقیب همین پالیسی مجبور می ساخت. سلطان غور در وقتیکه تاجری در قیمت شمس الدین التمش که بالاخره سلطنت یافت با وی به موافقه نرسید امر داد تا هیچکس غلام مذکور را نخرد تا اینکه تاجر مذکور به فیصله سلطان راضی شده غلام را بعد از چندی به وی فروخت. این شخص در آینده مقام بزرگی کمایی کرد. حقیقت سخن درینجاست که سلطان غور نیز بیباکی و دلیری غلامان ترکی را درک نموده می فهمید که در اثنای جنگ قوتی کوه پیکر و جنگجو بوده و به تمام معنی به سلطان وفادار می باشد. سلطان تاج الدین یلدوز، که وقتی غلام ترکی زرخریدی بود و بعد از ابراز لیاقت و کفایت اداری از طرف سلطان شهاب الدین غوری بر تمام غلامان ترکی سروری یافت، بر خریدن غلامان ترک ایلاع تمام داشت و تعداد معتناهی ازین گروه خرید و شامل خدمت عسکری ساخت و این دسته ها بجلادت و مبارزت و فداکاری در تمام ممالک غور شهرت زیادی یافتند و روزی تاج الدین به آنها پسر خطاب کرده گفت ممکن پس از من سلطنت میراث شما باشد. این گفته مافوق تصور تاج الدین جامه عمل پوشید چنانچه بعد از مرگ شهاب الدین متصرفات هندی وی از طرف غلامانیکه به امارت رسیده بودند مستقل شد و یک سلسله و ممالک در هند تأسیس گردید. سلطان شهاب الدین غلامان ترکی را که خریده بود بعد از ابراز لیاقت کافی خط آزادی نوشته و به مناسب عالی میگماشت چنانچه شمس الدین التمش بعد از ابراز جلادت در جنگ کوه کران خط آزادی حاصل داشت.

در زمان غوریان موضوع نگهداشت گارد غلامان هنوز به اهمیت خود باقی بود. صاحب طبقات ناصری در جمله ادارات مهم یکی (سر جاندار) را می شمارد، چون معنی لغوی جاندار، جبه خانه رسان می باشد از آنرو بعضاً این وظیفه را بنام آمر اسلحه پنداشته اند، در حالیکه حقیقت آن مشکوک است زیرا شخص دیگری در تشکیلات اداری غوریان بنام (سر زراد) ذکر شده که بدون شبهه متکفل امور اسلحه و جبه خانه (زرادخانه) بوده است. گذشته از آن جاندار بمعنی محافظ، گارد، نگهبان و شبیه آن نیز در فارسی معمول است. در تشکیلات سلاطین مصر جاندار لقب یک تعداد افسرانی بوده است که وظیفه آنها حراست درگاه و محبس مخصوصی بوده که عموماً امرای بزرگ در آن محبوس می شدند. همچنین امیر جاندار که درینجا با سر جاندار مرادف است قوماندان این افسران بوده است، پس به این دلیل چنین معلوم میشود که سر جاندار بحیث قوماندان گارد دربار غوریان یاد می شده. فرشته میگوید که جاندارها خاصه خیل یعنی غلامان بودند ولی اینکه سر جاندار را نیز غلام دانسته اند، تا اندازه مسامحه آمیز است، حقیقت سخن درینجاست که گارد مذکور (جانداران) بدون شبهه دسته های غلامان بوده ولی سر جاندار همیشه غلام نبوده چنانچه بروایت طبقات ناصری هنگامیکه سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه به سلطنت رسید برادر خود معز الدین (شهاب الدین) غوری را از بامیان احضار و به وظیفه سر جاندار گماشت.

اردوی غوریان از بدو تشکیل تا مرگ شهاب الدین روز به روز بزرگتر شده و به اقتدار سلاطین غور تشکیلات متکاملی را حایز گردید. صاحب طبقات ناصری خصوصاً در وقتیکه حکومت غوریان از طرف دو برادر سلطان غیاث الدین و شهاب الدین اداره میشد، قشون عمومی قلمرو غوریان را بنام لشکر غور، بامیان و غزنین به اسمای جداگانه یی ذکر میکند. تصنیف را که منهاج السراج در مورد دودمان غوری بنام

حکومت های غور، بامیان و غزنین قابل شده در حقیقت موضوعات اداری و سپاهداری را مدنظر داشته است زیرا این حکومت سه گانه بهمان طوریکه تحت لوای فیروزکوه حکومت واحدی را تحت نظر سلطان غور تشکیل میدادند، دارای تشکیلات جداگانه ای نیز بودند و بعضاً ایجاب میکرد که در محاربات بزرگ قوای او این حکومت سه گانه جمع شده به یک جبهه سوق گردند. شمار سپاهیانیکه در محاربات میدان استخدام میگرددند بصورت واضح معلوم شده نمیتواند. منهاج السراج و فرشته تعداد اردوی سلطان شهاب الدین غوری را در یکی از محاربات وی در همد تا ۱۲۰ و ۱۰۷ هزار نفر ذکر میکنند.

تشکیلات:

اردوی غوریان از دسته های مختلف پیاده، سواره، فیل سواران و انجیران عسکری تشکیل میافت و درین تشکیلات خودبا داشتن بعضی قابلیت های محلی از نگاه اسلحه و تکتیک پیرو مدنیت های سلف خویش بوده اند. در ابتدا غوریان با فیل چندان آشنایی نداشتند، بهرام شاه غزنوی، علاء الدین حسین غوری را از فیل های خود بوضع تهدید آمیزی اخطار داد و نامبرده نیز در مقابل پیلان وی پهلوانان غور را خاطر نشان کرد. ولی همینکه غوریان بصفت جانشین دودمان غزنوی در خاکهای افغانستان تمرکز یافتند آنگاه از آن همه انکشافات و پیشرفت هایی که سلاطین غزنه در ساحه نظام حاصل داشته بودند استفاده شایانی نمودند، خصوصاً بعد از فتوحات هند اردوی غوریان دارای تعداد کافی فیل شده بود.

در قسمت تشکیلات نظامی و رتبه های عسکری غوریان نمیتوان، فعلاً بصورت واضح صحبت کرد زیرا به همان اندازه بی که موجودیت تشکیلات معینی در اردوی غوریان محتمل است به همان پیمانۀ تعیین حدود رتبه ها و مسولیت های مذکور ناممکن میباشد. مأخذهای دست داشته تا حدی از رتبه ها تذکر میده ولی در مورد رتبه های مذکور تفصیلاتی ندارند. تنها اینقدر میتوان اظهار نظر کرد که افراد نظامی به مرور زمان در نتیجه ابراز لیاقت به مراتب عالیتر میرسیدند. شمس الدین التمش غلام زر خرید سلطان شهاب الدین غوری بود که بعد از چندی سر جاندار شد و بعد از آن در نتیجه لیاقت و ابراز کفایت اداری به رتبه امیر شکار، امیری ملک بدوان و بعد از آزادی در جنگ کوه کران مرتبه به مرتبه بمقام امیر الامرای رسید.

سرقوماندان عمومی قوای غور شخص سلطان بود که در سفرهای بزرگ راساً سوق و اداره اردوی سفری را به عهده میگرفت. در وقت حضر نیز امور مربوطه نظامی را ذریعۀ امرای مادون خود نظارت میکرد. گذشته از سلطان، اداره امور نظامی را اشخاصی به عهده داشتند که بنام های جداگانه، مثل عارض، نایب لشکر و سپهسالار یاد شده اند.

عارض، در رأس دیوان عرض شخصی بود که از امور رسانیدن، معاينه، توزیع معاش و احتیاجات اداری اردو مسؤل بوده در هنگام جنگ حیثیت رئیس نقلیه و لوازم را به عهده میگرفت.

نایب لشکر به شخصی که نایب لشکر خوانده میشد تفویض میگردد. این شخص در ایجاب حال بصفت وکیل سلطان، امور لشکری را بعهدۀ میگرفت. طبقات ناصری و اکبری درین مورد اشاراتی دارند.

سپهسالار در حقیقت در داخل چوکات رتبه های نظامی حیثیت قوماندان جبهه را میداشت. زیرا به جزء از شخص سلطان به مفهوم سرقوماندان شخص جداگانه در تشکیلات نظامی غوریان سراغ نمی شود، فقط نام سپهسالار بر آنها بی اطلاقی میشد، که در رأس امرای نظامی قرار میداشتند. سپهسالار ویا یکی از امرای نظامی بعضاً از طرف سلطان به رتبه اعزازی و امتیازی امیرالامرای برسد. در جمله رتبه های اداری غوریان امیر حاجب نیز ذکر شده، ولی این امر درین وقت زیادتیر به امور ملکی و تشریفات بصفت مشاور نزدیکترین سلطان گماشته میشدند. در جمله رتبه های معاونه دیگر در تشکیلات نظامی غوریان مقام میرآخور

موجود بوده و وظیفه نظارت و امارت حیوانات اردو را بعهدہ داشت. در محاربات شخصی دیگری بنام علفچی احتیاجات اردو را از نگاه علوفه، اسپان رفع مینمود.

اردوی غوریان از خود تشکیل جداگانه قضایی داشت و امور مربوطه آن از طرف قاضی لشکر نظارت میشد، صاحب طبقات ناصری درین مورد اشاراتی دارد. امرای نظامی در پاداش خدمات خود از سلطان حقوق جاگیر و اقطاع حاصل میداشتند. در زمان غوریان امرای نظامی بحیث والیان و یا حکمرانان ولایات داخل کشور و یا مستعمرات مقرر میشدند این امر مسؤول اداره و امنیت، جمع خراج و بعضاً توسعه دادن فتوحات دولت غور بودند، چنانچه امرای غلام غوریها همینکه در ولایات مختلف هند، سمت حکمرانی یافتند هر کدام به نوبه خود به توسعه قلمرو غوری و تبلیغ اسلام کوشیدند از همین نگاه با فتوحات تمام عمال غوریان در هند قسمت اعظم هند قبول اسلام کردند. روی این موضوع یک سلسله حکومتات عسکری در ولایات مختلفه بوجود آمده که سپاهیان آنها هر کدام از خود تشکیلات خاصی داشتند، که کیفیت آن امروز به صورت درست تعیین شده نمیتواند.

اسلحه غوریان:

غور از قدیمترین عصر در ساختن اسلحه و تجهیزات حربی شهرت زیادی داشته است. پسانتر وقتی این منطقه مرکز سلطنت و تختگاه یک سلسله امرای غوری قرار گرفت، در تجهیز و تسلیح اردوی دولت ازین سلاحها کار گرفته میشد. صاحب حدود العالم من المشرق والمغرب که اثر وی قدیمترین کتاب جغرافیای فارسی محسوب میشود، در مورد غور تذکر میدهد که درین ناحیه پرده (سپر) زره و جوشن و سلاح های نیکو ساخته میشود. جرجی زیدان در (تاریخ تمدن اسلام)، قسمتی از اسلحه اردوی اسلام را از ناحیه خراسان معرفی میکند و بدون تردید اسلحه غور درین جمله سهم بارزی داشته است. مخالفت هائیکه بین امرای غور و سلطان محمود غزنوی واقع گردید سبب شد که امرای غور از پرداخت سلاح و خراج ابا ورزند. صاحب طبقات ناصری مینویسد سلطان محمود غزنوی غور را شامل قلمرو غزنی ساخت ولی ملک محمد بن سوری بعضاً خراج و سلاح مقرر را نمی پرداخت. ازین موضوع واضحاً معلوم میشود که دولت غزنه از اسلحه ساخت غور استفاده شایانی میکرد، چنانچه درین مورد بیهقی نیز اشاراتی دارد. در سال ۴۰۱ هجری همینکه سلطان محمود غزنوی به فتح غور رفت ابوالحسین خلف یکی از مقدمان غور هدایایی چون سپر و زره و آنچه از بابت غور باشد، بوی طور پیشکش تقدیم داشت. بهمین ترتیب بعد از فتح این منطقه درده فرسنگی هرات از غور هدیه و سلاحی که پذیرفته بودند به سلطان غزنه تسلیم دادند. از جمله امرای غور ملک عزالدین حسین که به لقب ابو سلاطین معروف است با سلطان سنجر سلجوقی روابط خوبی داشت و هر ساله بدربار سنجر تحفی از پیداوار غور از قبیل زره، جوشن، خود (کلاه آهنی) و دیگر تجهیزات حربی میفرستاد و ممکن در چنین عصری در کوهستانات غور معادن آهن کشف و برای ساختن اسلحه بکار افتاده باشد.

از اشارات فوق برمی آید که غور از زمانه های بسیار قدیم در ساختن اسلحه و تجهیزات جنگی در مشرق زمین شهرتی داشته و صادرات عمده آنرا اسلحه تشکیل میداده است. ناحیه غور که بعضاً بصورت ولایت مستقل از خود حکمرانی داشته پالیسی تدافعی را از نظر دور نداشته. این پالیسی تدافعی سبب شده که امرای غور به استحکامات طبیعی تکیه کرده تحکیمات صناعی را بوجود آوردند، در تاریخ غور هر آن به قلاع مشیده و سنگرهای قوی بر می خوریم که برای تأمین امنیت و تمامیت خاک غور ساخته می شدند. لشکر اسلام چندین مراتب از پای حصارهای مرتفع غور بدون نتیجه بازگشتند، سلطان محمود غزنوی تا زمانی که غوریان را از مواضع مستحکم ایشان به اراضی باز بیرون نکشید، نتوانست بر آنها غلبه نماید. در زمان ملک عباس بن شیت تکامل قلعه سازی را از آن فهمیده می توانیم که نامبرده در دیوارهای قلعه ترتیباتی

بوجود آورده که به یکنوع چتری شباهت داشت و حساب روز و ماه را از روی آن می فهمیدند. سلطان بهاولالدین سام یکی از امرای دیگری غوری میباش که در ساختن قلعه های نظامی توجه زیادی داشته است، نامبرده بعد از تکمیل شهر فیروزکوه امر داد تا چهارقلعه، مستحکم در سرحدات غور در علاقه های گرمسیر، غرجهستان، کوهستان قریب هرات و قصر کجوران، آباد نمایند و این نقاط مراکز بزرگ دفاعی غور به شمار میرفتند. از روی موضوعات فوق فهمیده میشود که در غور توجه زیادتر به استفاده از وسایط دفاعی موجود بوده و بدون تردید تجهیزات دفاعی کسب اهمیت نموده است. تاریخ فرشته ۱۰۷ هزار لشکر سلطان شهاب الدین غوری را که به هند سوق کرد اکثراً با خودهای فلزی و جوشنهای محلی ملبس میداند. به احتمال قوی در علاقه های غور با بکار افتادن کدام معدن آهنی به پیمانه، بزرگی اسلحه و تجهیزات حربی میساختند. سپاهیان غور نوکهای تیر را از فولاد درست میکردند و در هنگام تیر اندازی زه کمان را تا گوشه کش کرده تیرهای مذکور را به مسافت دور پرتاب میکردند. زره یکی از تجهیزات فوق العاده معمول و معروف اردوی غور بود. علاء الدین حسین مقابل بهرام شاه غزنوی صف های محاربوی خود را بشکل تام زره دار ترتیب داده بود و موجودیت همین اسلحه، خصوصی تاکتیک های خصوص را بوجود می آورد چنانچه صاحب طبقات ناصری درین مورد چنین می نویسد: "لشکر غور را ترتیبی است در استعداد جنگ پیاده که چیزی می سازند از یک تا خام گاو و بر هردو روی وی پنبه، بسیار زکریاس منقش درکشند، بشکل تخته، نام آن سلاح کاروه باشد و چون پیادگان غور آنرا بر کتف نهد از سرتاپای ایشان تمام پوشیده شود و چون صف زنند، مانند دیواری باشد و هیچ سلاح از بسیاری پنبه بر آن کار نکنند).

از اشارات فوق چنین معلوم می شود که موجودیت سپر مخصوص کاروه Karawa یکنوع تکنیک خاصی را در جنگ پیاده بوجود می آورد.

سلاطین غوری پس از تأمین مرکزیت در غور برای توحید خاک های افغانستان و بسط دادن قلمرو غور به محارباتی مجبور گردیدند که در اطراف هسته مرکزی قلمرو ایشان به عمل آمده. در جمله، این سوقيات لشکر کشی هایی در خاک هند نیز به پیروی از شاهان سلف و مفکوره، نشر دین اسلام خصوصاً در وقت شهاب الدین غوری پیشبرده شده است. سلطان شهاب الدین غوری که قسمت اعظم فتوحات خوار در وقت حیات برادر خود غیاث الدین غوری بصفت گماشته، وی انجام داده است، نقشه های مكملی برای فتح هند طرح کرده بود، زیرا شهاب الدین که امارت غزنین را یافته و به خاک هند نزدیکتر بود میتواند بصورت مكمّل در آن سو سوقياتی بعمل آرد در حالیکه سلطان غیاث الدین در فیروزکوه اداره، مملکت را بدست داشت. بنا برآن در عهد شهاب الدین غوری سر زمین هند نسبت به گذشته زیادتر مورد تاخت و تاز قرار گرفت و دین اسلام در حوزة های وسیعی نشر شد. مشهورترین محاربات که در دوران غوری ها به وقوع پیوست جنگ زمیندور بین بهرام شاه غزنوی و علاء الدین حسین غوری است که سبب انقراض دولت غزنوی گردید و سفر تراوری در سال ۵۸۸ هجری مطابق ۱۱۹۲ میلادی لشکر غور به هند است. راجع به درک خصوصیات و ممیزات این محاربات رجوع شود به کتاب: مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری جلد اول تالیف علی احمد (جلالی).

مدنیت دوره غوریان:

در عصر غوریان مدنیت دوره غزنویان به درجه کمال رسید. ادبیات زبان دری به ذریعه فاتحین غوری تا دهلی توسعه یافت و زبان پشتون نیز در خانواده سوریان پرورده و زبان شعر و ادب شد دین اسلام را در تمام افغانستان و قسمت اعظم هند نشر کردند، صنعت و عمران که نمونه آن مسجد جامع هرات، منار جام غور و منار قطب دهلی است، خیلی ترقی کرد، علوم و فنون نیز در مملکت فسیح غوریان با علما و شعرای نام

آور، پرورده شدند و مدنیت اسلامی (افغان وهند) که لودیان وغزونیان اساس آنرا نهاده بودند، به مراتب یختگی رسید. امام فخر الدین رازی، نظامی سمرقندی، احمد میدانی نیشاپوری (صاحب مجمع الامثال) علی باخرزی (صاحب دمیتة القصر) قاضی منهاج سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) قاضی وحید الدین شافعی مرو رودی، صدرالدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروی، شیخ الاسلام جلال الدین ورساد، مولانا سراج الدین جوزجانی، ابونصر فراهی، محمد عوفی (صاحب لباب الاباب) اسعد سوری، شیخ تیمن، تایمنی، ملکیار غرشین، قطب الدین یختیار، شکارندوی (شعراي پشتو) ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه (صاحب نسب نامه منظوم غوریان) و غیره از علما و شعراي معروف دوره غوریان اند.

زبان درباری غوریان دری و پشتو بود و چون غوریان از طایفه سوری پشتون اند، لذا در عصر شان اقوام پشتون از کوه های غور و جبال سلیمان به وادی های ترنک و ارغنداب، هیرمند و کابل و هریرو سرازیر شدند و در لشکرهای شاهان نیز در فتوحات هند اشتراک کردند و بسی از قبایل و افراد و سران قبایل با شهنشاهان و جانشینان شان در هند باقی ماند، که بقایای آنها تاکنون هم در سرتا سری هند فراوان اند: از قبیل لودیان، سوریان، نیازیان، مهمندان، شیرانیان، بهر یچان که اکثر آنها در هند به نام های روهیله یا پتان یاد می شوند، و این مردم حتی تاکنون هم در مناطق مختلف هند حکومت های خاص و مناطق، ریاست و نفوذ دارند.

سلاطین غوری گرایش خاصی به هنر و ادب داشته و شعر دوستی شان بر احساسات کین توزی و قساوت قلبی و غریزه رزمی آنان غلبه داشت. این مطلب از گفتار سرپرسی سایکس بخوبی آشکار میگردد از آنجا که در باره علاءالدین می گوید: "او ازینجا لقب مذبور را دارا شد که تمام کاخهای مجلل و عالی و زیبای محمود و جانشینان او را با کمال قساوت منهدم و ویران نمود و با خاک همه را یکسان کرد و با وجود این چکامه و اشعاری که در توصیف این ابنیه و عمارات با شکوه گفته شده بود، همه را با طلا خرید و در کتابخانه خویش ضبط کرد." همین تمایل فطری و احساس هنر پروری و ادب دوستی آنان بود که با وجود همه ناراحتی ها و نا امنی ها که در اثر جنگهای مداوم به آن مواجه بودند، باز هم در رشته های مختلف فرهنگی مانند خطاطی، شعر، موسیقی، پیکر تراشی و غیره آثار ارزنده بی به وجود آمدنیک عده علما و ادبا و هنرمندان و نویسندگان تربیت یافتند که در فوق ذکر شد.

اهمیت شعر و شاعران و شعر دوستی و هنر پروری غوریان بدان پیمانه بود که حتی شعرا و علما سعی میکردند تا معروضه ها و گفتنی های خود را در کسوت شعر بیارایند و بدین ترتیب بر تاثیر آن بیفزایند. چنانکه منهاج سراج جوزجانی هنگامی که می خواست، دختری یکی از اکابر خانواده خود را بزنی بگیرد عریضه بی نزد ملک ناصرالدین ابوبکر پسر معزالدین سام میفرستد و التماس می کند تا اسپیشی برایش داده شود و ملک اسپ مورد نیاز او را با قطعه جوابیه بی پیشکش مینماید. به قول داکتر (نصری) او این حکایت را در (طبقات ناصری) صفحه ۴۰۱-۴۰۰ چاپ اول کلکته بدینسان نقل کند که: "...القصه از خدمت ملک ناصرالدین ابوبکر علیه الرحمه داعی اسپیش التماس کرد و حمال تزویج یکی از اقربای خویش به نظم بر رای او عرضه داشت، در جواب آن قصه و نظم این رباعی بگفت و بقلم خود ثبت کرد و پشت قصه بدست داعی داد. رباعی این است:

رباعی

وان در گران بهای تو سفته شود
با اسپ بسی عذری دیگر گفته شود

انشاء الله غمت ز دل رفته شود
اسپی که زمن خواسته ای عذری نیست

داعی دولت را اسپ زرده فرستاد سه ساله تنگ بست ...» در اثر همین قدردانی ها و ادب دوستی ها بود که شعر وهنر در دیار غور رونق پرارچی یافت و تعدادی از شاعران وهنر وران بدانجا روی آوردند و بدین ترتیب خلایق در تاریخ زرین ادب و فرهنگ ما برجا نماند.

نظامی عروضی که سالیان درازی در دیار غور می زیست از وضع ادبی وهنری وعلم دوستی دودمان غوری حکایتها دارد که آئینه تمام نمائی است از اوضاع کلی فرهنگی ایندوره که داکتر (نصری) در مقاله اش تذکار داده است، چنانچه مینویسد. او گوید: «... در آن تاریخ که منی بنده در خدمت خداوند ملک الجبال بودم در آن وقت مرا در خدمت سلطان طبعی فیاض وظاهری وهاج واکرام وانعام آن سلطان مرا بدانجا رسانیده بود که بدیهیه من رویت گشته بود» و همو گوید که مهترزاده بلخ در محضر ملک الجبال نظامی را به سرودن شعری با البدیه تکلیف می کند و او در برابر پنج بیتی که در آن محفل میسراید مورد عنایت وانعام واقع میشود و می گوید: «و مرا تحسین کرد وگفت کان سرب ورساد ازین عیدتا عیدگوسفندکشان بتو دادم عاملی بفرست، چنان کردم ... در مدت هفتاد روز، دوازده هزار من سرب از آن خمس بدین دعاگوی رسید.» (چهار مقاله ص ۱۰۸)، قالب های شعری که درین عهد متداول بوده ونمونه های آن وجود دارد عبارت انداز: قصیده، غزل، قطعه و رباعی. علاوه بر انواع شعر که در بالاتذکار رفت شاعران غور اغلب به زبان عربی یا بطور ملمع ((عربی وفارسی)) نیز شعر میسرودند. رو آوردن علما وفقها و وزراء به شعر وشاعری، بیشتر ناشی از تبعیت ملوک وامرای غورهست که اکثر آنان خود شاعر، سخنور و باذوق و با دانش بوده اندویکی ازبهترین وسایل تقرب به دیار وعامل ذی نفوذ در امور اجتماعی وسیاسی همین شعر بوده است. چنانکه قطعات علاءالدین غوری یکی از بهترین مثال این امر در زمینه شعر واهمیت شاعری روزگار غوریان بوده است.

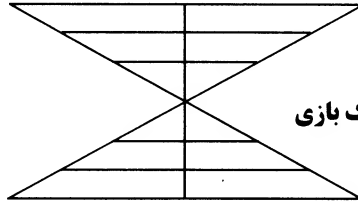
بازی ها و سرگرمیهای عامیانه در غور:

به گواهی تاریخ در سر زمین غور باستان وتاریخی مردم این دیار به ورزش علاقه ودسترسی داشتند. هرگاه تمام بازی ها و سرگرمی ها به تفصیل تشریح وتوضیح گردد سخن به درازا می کشد و ایجاب تحریر فصل جداگانه یی را می نماید، غرض جلوگیری از درازای کلام فقط از مروجترین بازیهای مشهور قدیم و امروز این سر زمین چنین یادآوری میکنیم:

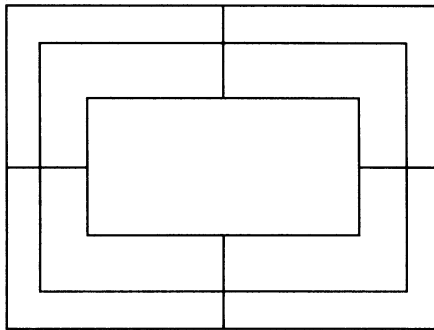
اسپ سواری، آب بازی، پهلوانی وکشتی گیری، شکار، کلاه زنی، نیزه بازی، چوگان بازی، بازی تیر وکمان، خنجر بازی، شمشیر بازی، سپربازی، چوب بازی، اتن ملی، ریسمان بازی، توپ دنده، چشم پتکان، شیرملخ، قُسی بازی، دُرَه بازی، چَل بازی، پیچه کُنگ بازی، کلاه بازی، کلاه پس پرتو، کلاه بردارک، گال بازی، بوجل بازی، سه تک بازی، نُه تک بازی، قطار بازی، بازی جنگ کلان، کچه بازی، جفت وطاق، ریگچه بازی، توپ چو، کلاغک بازی، اشته بازی (تُشله بازی)، پربازی (قطعه بازی)، ملا چرگگ، سنگ اندازی، تفنگ زنی (نشان زنی)، گنده برفی جنگی (برف بازی)، سنگ غلطان، کوت کوتک بازی، خانه بچینک بازی، یخمالک، سر برفی گشتی، خرم بارک، فرفرک بازی، خانه غُچلی، کوله بازی، اسپ تازی (بشکل پایگه، جوغک ودوسره تازی).

همچنان بعضی مصروفیت های دیگر از قبیل سگ جنگی، مرغ جنگی، کبک جنگی، کرک جنگی (بودنه جنگی)، گاو جنگی، قچ جنگی، تخم جنگی و غیره شامل بازیها و سرگرمی های عامیانه می باشد. علاوه بر بازی های فوق الذکر که تا هنوز در غور مروج است، بازی های چون والیبال و دوش نیز مردم را سر گرم نگهداشته است.

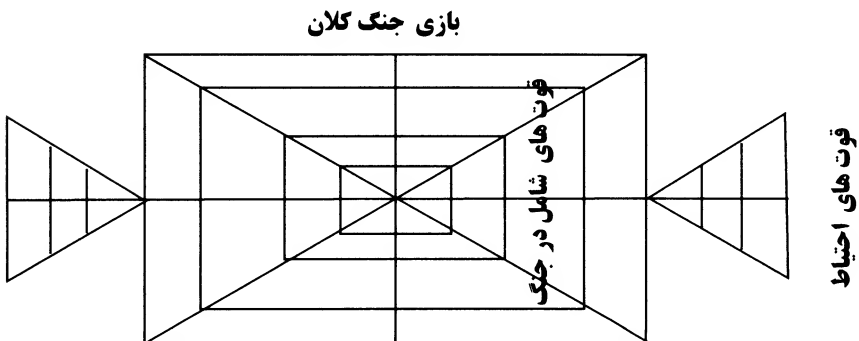
قصه خوانی، غزل خوانی، شب نشینی، افسانه وچستان گویی، بارانی گشتی، چهاردهی گشتی، نقل گویی (حکایت وداستان گویی) کتاب خوانی و نعت خوانی از عرف و عادات غوریان قدیم و امروز به حساب می آید.



نمونه یی از میدان نه تک بازی



شکل میدان قطار بازی



بازی جنگ کلان

فصل دوم

اماکن، قلاع مشهوره و تاریخچه معماری غور

اماکن و قلاع تاریخی:

اینک چون راجع به غور نظر اجمالی پیدا شد، پس می‌خواهیم بصورت جداگانه تا جاییکه مآخذ یاری کند یک یک بالای بعضی از اماکن وقلاع مشهوره غور روشنی اندازیم تا از یک طرف از خلال آن بصورت ضمنی شکوه وجلال شاهان و سلاطین غور به نظر جلوه نماید و حشمت و دیدبه ایشانرا مشاهده کنیم و از جانب دیگر زمینه برای برخ دوم این رساله یعنی وقایع و حوادث تاریخی هموار گردد و خواننده در درک اماکن وقلاع غور که ضمن واقعات تاریخی بارها از آن نام برده خواهد شد متردد نماند.

۱ فیروزکوه:

چنانچه از آثار مورخین و جغرافیه نگاران برمی آید فیروزکوه از جمله معروفترین و مستحکمترین و همچنان معمورترین شهرهای غورباستان بوده است که مرکز بود و باش و پایتخت سلاطین و امرای اصلی آن ناحیت به شمار میرفت.

منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری از فیروزکوه یاد میکند، چنانچه در شرح سلطنت ملک الجبال قطب الدین محمد بن حسین مینگارد که چون ملک عزالدین حسین که پدر سلطان بود درگذشت، سلطان سوری بجای پدر نشست، ولایت میان برادران قسمت کرد و درین قسمت ولایت ورشاد (ورساد) به ملک الجبال داد و دارالملک خود ملک الجبال آنجا کرد و بعد از آن او را چنان اتفاق افتاد که موضعی طلب کرد تا قلعه حصین و موضع شگرفی بنا کند که آنحضرت را شاید به اطراف معتمدان فرستاد و تا رای او بر موضع فیروزکوه قرار گرفت و قلعه و شهر فیروزکوه را بنا فرمود.

فرشته نیز قول فوق رادر باره عمران فیروزکوه تایید میکند و علاوه میکند که چون ملک الجبال فیروزکوه را بنا نهاد و دارالملک خود ساخت و جهت شکار قریب دو فرسنگ از دو طرف دیدار کشید، قصر ملوکانه ساخته و روش سلاطین بزرگ پیش گرفت. چنانچه از سطور طبقات ناصری برمی آید، فیروزکوه دارای قلعه ها و کشک های عالی و کاخهای مجللی بوده است که هم از نقطه نظر متانت و بلندی و هم از لحاظ تجمل و زیبایی نظیری نداشته اند و ما هریک رادر جای آن یاد آور خواهیم شد چون کشک سلطانی و امثال آن. صاحب معجم البلدان هم از فیروزکوه ذکر کرده است. اما به کمال اختصار چنانچه مینویسد: " فیروزکوه قلعه حصینی است و آبش از چشمه است."

صاحب نزهت القلوب هم محض قول فوق یاقوت را نقل میکند و چیزی بدان نمی افزاید.

بارتولد در کتاب جغرافیای تاریخی خود در باره فیروزکوه و موقعیت آن از قول منهاج سراج جوزجانی مینگارد، که شهر فیروزکوه در زمان سلطه و اقتدار سلاطین و شاهنشاهان غوری در قرن ۱۲ که بر غزنی و هرات و خراسان و تمام افغانستان کنونی و قسمتی از هند مسلط بودند، از پایتخت ایشان به شمار میرفت و فیروزکوه در قسمت علیای هریرود و ظاهراً در نزدیکی آهنگران واقع شده جای این شهر که در اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ یکی از پایتخت های دولت مقتدر غور و مزین به عمارات و ابنیه عالی بوده دقیقاً معلوم نشده زیرا هنوز راجع به قسمت های علیای هریرود چندان تحقیقاتی نکرده اند.

محترم عثمان صدقی در رساله شهرهای آریانای خود در باره فیروزکوه معلومات ذیل را ارایه میدارد:

فیروزکوه حصار کوهی است در سر زمین غور که از طرف قطب الدین محمد معروف به ملک الجبال در ناحیه

موسوم به "ورشاده" بنا یافته بود بهاء الدین سام که در سال ۵۴۴ هجری جانشین برادر گردیده به تعمیر آن افزود و به اینصورت فیروزکوه در تمام مدت سلطنت شاهان غوری مرکزیت داشت و پایتخت بود و در دوره کشورکشایی معزالدین محمد بن سام دولت غوری ترقی زیادی نموده فیروزکوه خیلی مزین و زیبا شد، ارگ و قصر آن خیلی باشکوه و جلال بود. اگرچه فیروزکوه موقعیت مستحکم خود را در دوره های قبل از سلطنت غوری نیز داشت، چنانچه در موقع لشکرکشی، اعراب این منطقه مستحکم بدست ایشان نیفتاد، درحالیکه سایر مناطق را اعراب فتح کردند اینجا همچنان مستقل ماند اما قبل ازینکه مرکز سلطنت غوریان قرارگیرد سلطان محمود بزرگ به آن راه یافت و مدت ها مطیع در بار غزنی ماند و در ۶۱۹-۶۲۰ در اثر حملات جهانسوز چنگیز از دست او کتای پسر چنگیز بکلی خراب شد و اکنون محل اصلی فیروزکوه مشکوک است.

فیروزکوه بر کنار دریایی بنا یافته بود که شاید قسمت های بالای هریود یا بالا مرغاب باشد، اما هولج که در سال ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ آن مقامات را دیده، خرابی های وسیع تیوره را که نزد اهالی به غور معروف و در کنار معاون فراه رود واقع است، عبارت از فیروزکوه می داند. چون موقعیت تیوره طور بست که با هرات و فراه و وادی بالای هریود به آسانی می تواند مراد شده نماید لذا می توان گفت که موضع اصلی فیروزکوه همینجاست.

لین پول مینویسد که ولایت غور... مرکز سلاله، کوچکی بود که در حقیقت استقلال داشت و قلعه، فیروزکوه قرارگاه افراد آن محسوب میشد.

چنانچه در بالا دیده شد موقعیت فیروزکوه در حصص بالای هریود بوده است، با وجود نظریات فوق راوتری هم در ترجمه طبقات ناصری با این نظریه موافقه دارد.

۲ آهنگران:

آهنگران همان قلعه، مستحکم و حصین غور بود که چون مناسبات بین سلطان محمود کبیر و محمدسوری بهم خورد و سلطان محمود در سال ۴۰۱ هجری با سپاه گرانی رو به آن دیار نهاد، محمدسوری را در آنجا محاصره نمود. چنانچه از محتویات تذکره "پته خزانه" برمی آید شیخ احمدی سوری شاعر دربار محمدسوری (که در جنگ محمد سوری با سلطان غزنی در رکاب شاه اول الذکر حاضر و ناظر واقعات بوده) آهنگران را هنگام امارت محمدسوری از عدل آن امیر آباد و معمور خوانده است. البیرونی در کتاب قانون خود شهر (رف) را مرکز آهنگران خوانده و شهر مذکور در بین جبال غور تعیین موقع می نماید و این شهر آهنگران را از مستحکمترین قلاع غور می شمارد که در سال ۴۰۱ هجری از طرف سلطان محمود فتح گردید.

حمدالله مستوفی در نزهت القلوب از آهنگران چنین یاد میکند که غور ولایتی است مشهور و شهرستان آنرا رود آهنگران خوانند. شهر بزرگیست و گرم سیر و آب و هوایش در سازگاری و سلامت و از میوه هایش انگور و خربوزه نیکوست و موقعیت آنرا بین خطوط ۹۹ طول البلد و ۳۵ عرض البلد تعیین میکند.

مینورسکی در حواشی حدود العالم می نویسد که نام پایتخت قدیم غور در کتب جغرافیه نویسان غرب به مشاهده نرسیده اما آهنگران در زمان فتوحات سلطان محمود و هم چنان حملات مغل یکی از بلاد بزرگ آن ناحیت خوانده شده است و قول نزهت القلوب راجع به آهنگران با موقعیت امروزی آن شهر یکیست و آهنگران امروزی در ۲۶۰ کیلومتری بطرف شرق هرات افتاده...

محترم حبیبی مینویسد که آهنگران اکنون هم به همین نام مشهور و آثار آن پدیدار است و در قسمت علیای هریود در جنوب کاسی بر کنار آن دریا افتاده... و در نقشه وراثیل (نقشه ۳۴) نیز تعیین موقع شده است.

بارتولد محقق روسی هم در جغرافیای تاریخی خود بعد از آنکه از افتخار محمدسوری سخن میراند مینویسد که قریه، آهنگران شاید همان دیهی باشد که حالیا به این اسم در سمت علیای هریود واقع است.

راورتنی در ترجمه طبقات ناصری در مورد تعیین محل آهنگران سخت به غلط رفته و آنرا دیهی یا محله، که در قرب نهر آهنگ غزنی واقع است و به محله آهنگران مشهور است قیاس نموده است. محترم صدقی مینویسد: آهنگران شهری از ولایت غور و پایتخت آخرین پادشاه محلی غور بود که در قرن یازده بدست غزنویان منقرض گردید و امروز بصورت قریه‌یی در سمت علیای هریرود باقی است. بدینتر تیب دیده میشود که تقریباً اکثر مورخین از آهنگران غور نام برده و حصان و استحکام آنرا توصیف نموده اند که شمه از آن قبلاً ذکر شد.

احمد علی کهزاد در سفرنامه خود به ایالت غور شرح مبسوطی از مشاهدات خود را در باره قلعه آهنگران تحریر داشته است که جهت معلومات مزید اینک حصه از آنرا در اینجا نقل میکنیم چنانچه می نویسد: آهنگران اولین نامی است از قلعه های تاریخی غور که اسم آنرا سری راه خود شنیدم. قلعه آهنگران به ۲۲ کیلومتری غرب و جنوب غرب کاسی در وسط وادی روی تپه خاکی با فاصله ۵۰ متری سواحل چپ هریرود افتاده و دو پارچه دیوار شکسته روی سخره بزرگ سنگ در هوا بلند رفته است. از دور او بالای کمری که متذکر شدم تپه خاکی و سخره بزرگ و پارچه های دیوار قلعه قدیمه پهلوی آب های شفاف هریرود و دو مزارع سر سبز و خرم هنوز هیبتناک معلوم میشود. از برجستگی های پیرامون دو دیوار شکسته واضح معلوم می شود که نفس قلعه از خود یک حصار و محوطه اطرافی آن از خود حصار خارجی دیگری داشته و همین استحکامات بود که در سال ۴۰۱ هجری سلطان محمود غزنوی با قوای محتشم غزنه مدت مدیدی آنرا کشاده نتوانست... از حصار داخل و خارج و قلعه آهنگران همان دو پارچه دیوار شکسته نمایندگی میکند. گل و خشت خرابه های حصاریک خط برجسته و مدور دورادور قلعه و خط دیگر در اطراف محوطه آن کشیده و فاصله میان هر دو را زراعت سرسبز ساخته است.

آهنگران غیر از قلعه و حصار مربوطات دیگری هم داشته و خرابه های آن بصورت غندی ها بطرف شرق و جنوب قلعه منبسط است و هوای وادی آهنگران نسبتاً گرم است... آهنگران از شمالی ترین قلعه های غور بوده باشندگان اینجا فیروز کوهی هستند، در پشت خرابه های قلعه در زاویه یی جنوب شرقی عقب شاخسار درختان دیوارها و خانه های دهکده موجوده آهنگران معلوم می شود.

۳- شهرک:

شهرک نیز که زمانی مسکن و مرکز شاهان و امرای غوری به حساب میرفت امروزه نیز همچنان براسم سابق خود باقی مانده است. جنرال فوریه در سیاحت نامه خود مینویسد که شهرک زمانی شهر پر نفوس و زیبایی بوده و اینک از وسعت آن خیلی کاسته شده است و ایماقها در آن زندگانی میکنند. شهزاده سعادت ملوک که حکمران این منطقه بود بمن گفت که بنابر عقیده او این شهر در سالیان قدیم پایتخت سلطنت غور بوده است. اما با در نظر داشتن این نظریه باید گفت که شهرک برای مدت کمی حایز درجه مرکزیت امرای غوری بوده است زیرا جمیع روایات و همچنان تاریخ کتبی مملکت متذکر است که زرنی ماوای اصلی شهزادگان غوری بوده که بعداً به ملوک کرت انحراف یافته است.

بارتولد نیز در جغرافیای تاریخی خود می نویسد که در سال ۱۸۴۵ که جنرال فوریه وارد سر زمین غور گردید یکی از شهزاده های بومی بوی گفته بود که شهر قدیم شهرک واقع در نزدیکی دولتیار پایتخت سابق غور است. محترم خلیلی در آثار هرات خود می نگارد که شهرک حکومت درجه سوم و فراه رود علاقه داری مربوط آنست در حدود بین راه چخچران و هرات واقع است. طرف شرق شهرک بجنوب دریا در حدود مسجد نگار آثار تعمیرات گذشته موجود است. در موضع غوک مابین شهرک و گنج معدن نمک است. اهالی برای

احتیاج خود از آنجا نمک می برند و در بعضی از حصص سنگ های که بر معدن سرب دلالت می کند، پیدا می شود. علاقه فراه رود به جنوب شرقی شهرک است اهالی شهرک و فراه رود هر دو تایمنی هستند.

از نوشتجات کهزاد در سفر نامه اش چنین بر می آید: "شهرک در موضعی افتاده که آنرا کته چشمه گویند زیرا چشمه بزرگ در آنجا واقع است. قشلاق و دهکده در نزدیک این محل نیست ولی موقعیت این نقطه سبب شده است که مرکز همینجا باشد، چون شهرک سر سرک و تقریباً میان چخچران و چشت و تیوره افتاده و موقعیت خوبی را حایز است آبادی های شهرک در اطراف کته چشمه مخصوصاً به طرف جنوب و جنوب شرق در شیله های کوه (بور) افتاده، به طرف شمال دهکده بی است موسوم به برخول که نه کیلومتر از مرکز شهرک فاصله دارد و مرکب از ۳۰-۴۰ خانه می باشد.

بعضی از شیله های بندبور بنام های شیله (خاریز) شیله (فالیزک) شیله (شورابک) موسوم اند. کان نمک به فاصله ۳۶ کیلومتر از شمال شرق شهرک در میان نقطه، اخیر الذکر و گنج در ناوه، غوک افتاده و اطراف آن قریه های زیاد است که دهلیز این معدن تا ۵۰۰ متر بطور مایل در کوه پیشرفته است. در شهرک و اطراف آن سه طایفه زندگی دارند: تیمنی، پهلوان و چشتی. در خود شهرک تیمنی و پهلوان بیشتر است و پهلوان را شاخه، کاکری میدانند.

۴- مندیش:

چنانچه از آثار نویسندگان برمی آید، مندیش از مشهورترین حصص غور بوده است و بسا از مورخین در آثار خود از اینجا نام برده اند. بیهقی در ذکر احوال امیر محمد سوری از قول استاد عبدالرحمن قوال در موقعیکه امیر محمد بن محمود به امر شهزاده مسعود در قلعه، کهیتز توقیف شد و از آنجا او را به قلعه، مندیش بردند می نویسد: چون از جنگل ایاز برداشتند و نزدیک گور والشت رسیدند از چپ راه قلعه، مندیش از دور پدید آمد و راه بتافتند و من و این آزاد مرد با ایشان میرفتیم تا پای قلعه، قلعه، دیدیم سخت بلند و نردبان پایه های بیحد و اندازه چنانچه رنج بسیار رسیدی تا کسی بر توانستی شد و امیر محمد به زیر آمد و بند داشت با کفش و کلاه ساده و قبای دیبای لعل پوشیده... و یکی بود از ندمای این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتمی بگریست و بس بدیهه بی نیکو بگفت:

دشمنت هم از پیرهن خویش آمد
از ملک پدر بهر تو مندیش آمد

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد
از محنت ها محنت تو بس پیش آمد

منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری در ذکر بسطام غوری می نویسد که امیرسور را دختری بود و سپه سالار سام را پسری و هر دو عمزادگان از خوردی نامزد همدیگر بودند و عاشق. سام وفات کرد و بعد از مرگ او پسرش را حاسدان پدید آمدند و اول پیش امیر سور سعایت کردند. عم را دل بر وی گران شد و عزم کرد تا دختر را به ملکی دهد از ملوک اطراف، چون عمزادگان آگاهی یافتند خود را بر سبیل تعجیل به کوه پایه های غور انداختند و آنجا مقام ساختند و گفتند زو میندیش و آن موضع را مندیش نام شد و کار ایشان آنجا استقامت یافت.

صاحب طبقات ناصری اگر چه تنها بنام مندیش از دیهی ویا شهری ویا ناحیتی نام نمی برد اما از زارمرغ مندیش ذکر میکند. چنانچه در ذکر امیر محمد سوری بن محمد مینگارد: "...در غور پنج پاره کوه بزرگ عالیست که اهل غور اتفاق دارند که از راسیات جبال عالم است. یکی از آن زارمرغ مندیش است که قصر و دارالملک شنسبانیان در دامن آن کوه است و چنین تقریر کنند که سیمرغ، ذال در را که پدر رستم بود در آن کوه پرورده است و بعضی از ساکنان دامن این کوه چنین تقریر کنند که در سنینیکه میان خمسمائه و ستمائه

بود ازان کوه آواز تعزیت وناله آمد، که ذال ذر در گذشت وکوه دوم سرخ غر نام دارد هم در ولایت مندیش است بحدود تجریس استنباد میشود که مندیش نام ناحیتی بوده است اندر غور که قلاع و قصور آنجا را نیز عقب این نام قلعه ویا قصر مندیش می گفتند و مردم آنرا مندیشیان:

صاحب طبقات ناصری باز در ذکر امیر عباس می نویسد که: "امیر عباس در ولایت مندیش به خطهء سنگه Sangah آن قلعهء اصل را که بسطام بنا کرده بود به تجدید آن عمارت فرمان داد و اوستادان کامل از اطراف حاصل کرد و دیوار ها برسم باره ازان قلعه بر دو طرف شیخ زار مرغ برکشید و در پای آن کوه بر بالای تلی قصر بنا فرمود به دوازده برج و در هر برج بصورت برجی از فلک سی دریچه نهاده، شش برج شرقی و شمالی و شش برج غربی و جنوبی و هر برج بصورت برجی از فلک بنگاشت و وضع آن چنان کرد که هر روز خورشید از یک دریچه به نسبت آن دریچه که مطلع آن بودی در تافتی، چنانچه او را معلوم گشتی که آنروز آفتاب در کدام درجه از کدام برج است و آن وضع دلیل است بر خداقت و استادی امیر عباس در علم نجوم و در عهد او قصر های غور مبنی شد و کثرت پذیرفت."

عبدالحی گردیزی هم در زین الاخبار قلعهء مندیش را در جملهء قلاع محسوب میدارد که خزاین و گنجینه های شاهان در آن محافظت میشد چنانچه در ذکر ولایت مسعود بن یمین الدوله محمود نویسد: "...وامیر ایزدیار را سوی کوه پاره های غزنین فرستاد که آنجا افغانان و عاصیان بودند و بفرمود تا همه خزینه ها و گنجها که امیر محمود گذاشته بود اندر قلعه ها و جاها به غزنین آوردند چون قلعهء دیدی او و مندیش و پای لمان" محمد هوتک صاحب پنه خزانه هم ضمن شرح حال امیر کرور جهان پهلوان از قصر مندیش نام می برد چنانچه نویسد: "گویند که امیر کرور به موسم تابستان در زمینداور می بود و در آنجا قصر داشت که مانند قصر مندیش بود."

داکتر ناظم، صاحب کتاب حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی جاییکه حملهء شاهنشاه غزنه را بر غور شرح می دهد در حاشیه می نگارد که عتبی و طبقات ناصری کدن را در راه بامیان و غزنه قرار داده اند و من این موقعیت او را از مقایسهء طبقات ناصری (ص ۳۲۴، ۴۳۱ و ۴۳۲) که در چندین جا از کدن نام برده تعیین می کنم و موقعیت کدن به شمال غرب غور خیال موقعیت مندیش را در دماغ انسان تولید می کند. قرار مقاله محترم کهزاد که در شماره نهم سال نهم مجلهء ژوندون نشر شده مندیش قدیم را میتوان در علاقهء ساخر یا ساغر امروزی تعیین نمود زیرا زار مرغ بلند ترین کوه مندیش که در طبقات ناصری ذکری از آن شده هنوز هم به همان نام تاریخی خود موجود است و قلهء بلند پر برف آن از نقاط دور دست دیده میشود. از نوشتجات فوق بر می آید که مندیش ناحیهء بوده است مشهور در غور که مسکن بود و باش امرای غوری به حساب می رفت و قصور و ابنیهء عالی و مستحکم در آنجا بر پا بوده است.

۵ - برکوشک:

برکوشک چنانچه از نوشته های طبقات ناصری بر می آید از عالیترین کاخها و قصر های غور بود که در فیروز کوه بر پا بوده است. منهاج سراج جوزجانی از شکوه و عظمت این کاخ در چندین جای سخن می گوید چنانچه در شرح سلطنت سلطان غیاث الدین بن محمود بن محمد سام شنسبی می نویسد: "...وآن قصر بر کوشک عمارتی است که در هیچ ملک و حضرت، مثل آن قصر به ارتفاع و تدویر و ارکان و منظره ها و رواقات و شرفات هیچ مهندسی نشان نداده است. بر بالای آن قصر پنج کنگره زرین مرصع نهاده اند هر یک در ارتفاع سه گز و چیزی و در عرض دو گز و دو همای زرین هر یک به مقدار شتر بزرگ نهاده، آن شرفات زرین و همارا سلطان غازی معز الدین از فتح اجمیر به وجه خدمتی و تحفهء به حضرت سلطان غیاث الدین محمد سام

فرستاده بود با بسیار تحف دیگر چنانچه حلقه زرین با زنجیر زرین و جریزه که دایره او پنج گز در پنج گز بود..."

مؤرخ مذکور سطری چند بعد باز می نگارد: "... در سال دوم از ملک او غیاث الدین محمود پسر عمه او که خواهر زاده سلطان بود چون برحمت حق پیوست اموال و خزاین او از نقود و زرینه به خدمت سلطان آوردند سلطان فرمود تا بر قصر بر کوشک که در میان فیروز کوه بود جشنی و مجلسی و بزمی مهیا کردند... و آن نقود را از درهم از دریاچه های قصر بیرون ریختند..."

مؤرخ فوق الذکر باز در ذکر اعمارت علاءالدین محمد بن ابی علی می نویسد: "... و قلعه فیروز کوه را عمارت کردند و در میان شهر و کوه حصار بر کوشک را در آهن نهادند و باره کشیدند..."

چنانچه دیده شد بر کوشک یکی از مجلل ترین کاخهای فیروز کوه بوده که در دوران سلطنت چندین تن از شاهان و سلاطین غور مسکن ایشان قرار داشته است، تا آنکه بالاخره در اثر تهاجمات و خراب کاری های چنگیز ویران و منهدم گردید.

محمد هوتک هم در ضمن ذکر امارت جهان پهلوان امیر کرور پسر امیر فولاد سوری غوری از قصر بر کوشک نام برد.

محترم حبیبی در تعلیقات پته خزانه راجع به بر کوشک شرحی نگاشته که حصه یی از آنرا در اینجا نقل میکنیم چنانچه مینگارد: " کلمه کوشک به ضمه اول و واو معدوله و سکون یا فتحه سوم به معنی قصر و بنای بلند و فوقانی است. که در دوره بعد از اسلام استعمال این کلمه در پارسی زیاد بوده و قصر احف را که در مرو از طرف احف بن قیس ساخته شده عجمها کوشک احف میگفتند و قصور را که در بین جبال بلند عمران میشد کوشک می نامیدند چنانچه منهاج سراج در احوال باشندگان جبال غور گوید: " و کوشکی با کوشکی جنگ داشتی."

این کلمه در بیهقی هم به نظر می آید مثلاً در هرات از کوشک مبارک نام برده اما بر کوشک از جمله قصور معروف دوره سلاطین غوری بود که در نسخ طبقات ناصری بدو صورت بز کوشک به زای هوز و در برخی از نسخ قلمی بر کوشک برای قرشت ضبط شده و هم در پته خزانه بر کوشک آمده است چون بز کوشک معنی ندارد باید بر کوشک صحیح باشد چه (بر) به فتحه اول در پشتو به معنی بلند و بالا است که همواره در مقابل (لر) که به معنی پست و سفلی است در اسمای اماکن و قبایل آمده و کلمه (بر) در فارسی سابقه هم به همین معنی بود چنانچه در کتاب الفهیم البیرونی دیده میشود و در تاریخ سیستان هم (برزره) آمده (ص ۴۰۴) که بلوکی بوده از دریاچه زره و زره علیا معنی میدهد. از مطالب فوق و همچنان نظر به نوشتجات طبقات ناصری بر می آید که چون بر کوشک به معنی کوشک و یا قصر علیا است لذا تسمیه یی آن یا از سببی است که کوشک مذکور برفعت و بلندی نظیری نداشته و یا آنکه نسبت به آنکه قصر مذکور در فیروز کوه بر کوهی واقع بوده آنرا بر کوشک خوانده اند، تعبیر دوم اصح می نماید.

۶- زرنی:

نام زرنی بصورتیکه آنرا در عنوان فوق ضبط نمودیم هرگز در مآخذ قدیم تا جاییکه در دست است به نظر نخورده است، شاید از آن ذکری شده باشد یا خیر.

جنرال فریه، صاحب منصب فرانسوی که در سال ۱۸۴۵ وارد این سر زمین شده است و به قول اکثر نویسندگان اولین اروپایی است که به جبال و نواحی صعب المرور غور داخل گردیده، در سفر نامه خود از زرنی نام می برد و آنرا پایتخت سابق غور می خواند. یکی در جاییکه به شهرک میرسد و یکی از شهزادگان آنجا که سعادت ملوک نام داشت به وی میگوید که شهرک در قدیم مرکز امرای غور بوده، راجع به این گفتار

شهزاده مذکور فریه می نویسد که با وجود اعتراف به نظریه فوق شاید شهرک برای مدت کوتاهی مرکزیت داشته است. چه شهر زرنی از روی تاریخی کتبی و هم از روی روایات این مملکت ماوای اصلی شهزادگان غوری به حساب می‌رود که ما بیشتر هم از آن ذکر کردیم.

دوم هنگامیکه به زرنی وارد می‌گردد و از آن دیدن می‌کند. چنانچه مینگارد: "زرنی طوریکه قبلاً متذکر گردیدم پایتخت قدیم مملکت غور بود. درینجا خرابه‌ها یکی روی دیگری قرار دارد مساحت شهر کوچک بوده و با حصار سنگی و خشت پخته که در بسیار حصص درهم ریخته محاط می‌باشد. در این وادی موقعیت خوبی برای این شهر انتخاب کرده شده، تپه‌های اطراف آن با درخت پوشیده، بوده که بالای شاخه‌های آن تاکها چنان به زیبایی درهم پیچیده اند که چون برگ واحد سبزی می‌نماید. جویبارهای قشنگی که در آن تعداد زیادی ماهی خالدار بمشاهده می‌رسد در پیچ و خم‌های این منطقه دلکش سرازیر می‌گردد.

زرنی، چهل فرسخ از هرات فاصله دارد و نفوس آن از دوازده صد تجاوز نمی‌کند که عبارت است از سوری‌ها و تایمنی‌ها. چند فامیل گبر که برای اولین بار در افغانستان به آن مواجه گردیدم نیز در اینجا سکونت دارند...

باید گفت که اکثر نویسندگان دیگر هم زرنی را در نوشتجات خویش پایتخت قدیم غور دانسته اند که هنگام جلال و شکوه غوریان در جنوب کوهستان غور شهری بوده آباد و معمور، اما سخن درینجاست که هرگز درینمورد به مأخذی اشاره نفرموده اند و یا آنکه کوه وزنی و یا ورنی را که صاحب طبقات ناصری در ضمن شرح پنج پاره کوه غور که آنرا راسیات جبال می‌خواندند بدون ذکر سند و مأخذ زرنی خوانده و مسئله را همچنان تاریک باقی گذاشته اند.

عین عبارت طبقات ناصری چنین است: "و چهارم کوه وزنی است که بلاد داور و والشت کجوران در شعاب و اطراف اوست..."

به هر تقدیر نمی‌توان عجالتاً وزنی (ورنی) طبقات ناصری را محض بنابر شباهت، رسم الخط با زرنی که امروز هم نام جایی است در غور و آنرا نویسندگان متعددی در نوشتجات خود ذکر کرده و پایتخت غور محسوب داشته اند یکی خواند و مطمئن بود. زرنی یی که فریه و هولدرج در کتب خود از آن نام برده اند و نویسنده دومی بر سیاح اولی استناد ورزیده امروز هم در نقطه شاداب و خرمنی در غور بطرف جنوب کوهستانات آن به همان نام موجود و مسکون می‌باشد قرار نوشتجات محترم کهزاد که از آن نواحی دیدن کرده و بعد از سرمژگان وارد آن ناحیه شده است زرنی نام دهکده بزرگی است که به جنوب تیوره افتاده و از راه (آنه) (دورودی) ۶۰ کیلومتر از مرکز امروزه غور فاصله دارد و زرنی روی تپه‌ها افتاده و از شرق و جنوب غرب کوهها آنرا احاطه کرده به طرف شرق آن کوه پنج شاخ به طرف جنوب آن کوه غکه و به طرف غرب کوه غچه گک واقع است زرنی و نیلی و دره مژگان جنوبی ترین حاشیه غور می‌باشد که بالای علاقه‌های کندالان و بالشتان و گلستان و زمینداور و گرمسیر مجاورت دارند.

نویسنده فاضل بازم به تعریف کوه ورنی طبقات ناصری که فوقاً ذکر شده اشاره کنان می‌نویسد که: "جم قلعه موجود از مقر کجوران نمایندگی میکند. جم قلعه یکی از قلعه‌های نهایت حصین و مرتفع غور بوده و در افق غربی زرنی روی اولین بوزه کوه پنج شاخ بر زرنی و تمام داور و نواحی آن حاکمیت دارد و راجع به خزاین مدفونه آن داستان‌ها نقل میکنند پس با آنچه که شرح یافت گمان می‌رود نام اصلی این کوه زرنی بوده و وزنی با موقعیت و کوه‌ها و خرابه‌ها و جم قلعه خود تمام شرایط طبقات ناصری را پر میکند. " همچنان محترم نعیمی می‌نویسد که اگر نظری به جغرافیه غور بیاندازیم شهر و ناحیه یی موجوده زرنی را که هولدرج و فوریه مفصلاً از آن حرف می‌زنند، عیناً در همان موقعیت می‌یابیم که منهاج سراج از موقعیت وزنی تعریف میکند مگر با وجود آن نمی‌توانیم حکم کنیم که زرنی عبارت از ورنی طبقات ناصری است.

به هر تقدیر این مسئله نیازمند تفحصات مزیدی است و می توان امکاناتی را که در تحریف این دو نام وجود آمده در صورتی که یکی باشند به نحو ذیل مختصر نمود:

- ۱ آنکه در قدیم و حال نام این ناحیه زرزی بوده و نسخ طبقات ناصری آنرا غلط قید کرده است.
- ۲ به مرور زمان انحراف درین نام رخ داده است.
- ۳ در صورت عدم توحید این دو نام شاید ورنی یا وزنی نام دیگری وزنی نام دیگری باشد که اول الذکر از صحنه خارج و فراموش گردیده و نام دومی برعکس تا ایندم زنده می باشد.

۷- تولک:

تولک یکی از شهرهای قدیم غور و غرjestان بوده که امروز نیز منحصراً دهکده کوچکی به همان نام قدیم خود یاد میگردد که به سمت جنوب غربی هرات در حصه کوهستانی واقع می باشد و چنانچه از خلال اوراق تاریخ بر می آید در هنگام شکوه و جلال سلاطین و کشورکشایان غور این قلعه آباد بوده و مردان دانشمند و سرکردگان عیار پیشه، این ناحیه همیشه در رکاب سلاطین مذکور مصدر خدمات گردیده اند. مؤرخ شهر وطن ما ابو سعید عبدالحی گردیزی در اثر مشهورش زین الاخبار که شاید آنرا در حدود سال ۴۴۰ تالیف نموده است در ضمن شرح وقایع السدید ابو صالح منصور بن نوح از قلعه تولک نام می برد چنانچه نویسد:

"سرهنگی از ولایت هرات که اورا ابوعلی محمد بن العاس تولکی گفتندی عاصی شد و حصار تولک آبادان کرد و قومی بر وی گرد آمدند پس امیر ابو الحسن مر ابو جعفر زبادی را نامزد کرد تا به حرب تولک رفت و او را در حصار تولک بیافت... تا به زنهار آمد و او را به نیشاپور آورد و همین ابو جعفر زبادی به غور شد و چند حصار از غور فتح کرد."

مؤرخ دیگری وطن ابو الفضل بیهقی هم ازین حصار نام برده است.

از مؤرخین شهر وطن منهاج السراج بارها از حصار تولک و خدمات عیاران تولکی به سلاطین غور ذکر نموده است، چنانچه در ذکر معزالدین و فتوحات هند، آن سلطان غازی از قول معزالدین که یکی از معاریف تولک و در جنگهای هند ملازم و همکاب سلطان بوده برخی از وقایع را حکایت میکند و باز در ذکر سلطان علاءالدین حسین می نویسد: که چون علاءالدین حسین به فیروز کوه رسید و به تخت بنشست روی به فتوح دیگر نهاد... و از خراسان قلعه تولک را که در حوالی جبال به نزدیک هرات است، بگرفت و در حصار تولک که اورا عمر سراج گفتندی و قتیکه جنگ به آخر رسید و قلعه تولک را به صلح فتح میکرد این بیت بگفت:

بر اسپ نشسته و رلک و فورلک مقصود تو تولک است اینک تولک

به زبان اهل غور با لادوانیدن و نشیب دوانیدن اسپ را رلک و فورلک گویند. از منسوبین تولک شخصیت های دیگری را نیز منهاج السراج در حصه فتوحات سلطان معزالدین در هند نام می برد چنانچه می نویسد:

بعد سلطان غازی با لشکر به طرف قلعه سرهنده آمد و فتح کرد و به ملک ضیاء الدین قاضی تولک محمد عبدالسلام نسای داد و آن قاضی ضیاء الدین کاتب این ذکر را پسر عم جدی مادری بوده قاضی مجدالدین تولکی از لشکر هندوستان و غزنین به الیاس او یک هزار و دویست مرد تولکی اختیار کرد و جمله را در خیل او فرمود و دران قلعه نصب کرد.... مقصد از نقل سطور فوق محض این بود تا واضح گردد که تولک در عهد غوریان آباد و معمور و نفوس زیادی در آن سرزمین مسکون بوده، چنانچه از نوشتجات محترم خلیلی در آثار هرات برمی آید تولک امروزی به سمت جنوب غربی شهر هرات به فاصله چهل کرور تخمیناً واقع است و در پهلوی قلعه که فعلاً مرکز حکومت در آنجاست پیشتر قلعه بزرگی بوده که بنام تولک یاد میشده

وازیں حیث تمام توابع وملحقات آنرا تولک می نامند. تولک در کوهستانات پر سنگی واقع است و بر دره های کوچک و بزرگ تقسیم می شود آبی که از کوهستانات خود تولک تشکیل می یابد تولک را آب میدهد. رود آنرا رود کبکان خوانند آثار عتیق و نشان معمورات گذشته سوای همان قلعه، خراب در دیگر جاهای تولک کم به نظر می آید. در سمت غربی تولک غاری است که به نام غارگوش اشتهاار دارد وبا وضع عجیبی ساخته شده و در راه داخل شدن آنرا می گویند از چاهست... اهالی تولک اکثراً تایمنی وبرخی تیموری و زوری هم می باشد.

۸- خیसार:

نام خیसार در نوشتجات وآثار اکثر مؤرخین وجغرافیه نگاران برده شده است. یاقوت خیसार را بین غزنه وهرات تفر خوانده ومی نویسد که خیसार در تالیفات جغرافیه نویسان قرن دهم در بین راه هرات به غور به فاصله دو روزه راه از هرات ذکر می شود. مؤرخ بزرگ وطن بیهقی چندین جای از خیसार در کتابش نام برده است چنانچه ضمن شرح لشکر کشی شهزاده مسعود از هرات به غور می نویسد: "ومنزل نخستین باشان بود ودیگر به خیसार" وباز در پایان این بحث به لشکر کشی سامانیان به دیار غور اشاره کنان می نگارد: وبسیار جهد کرد وشهامت نمود تا خیसार وتولک پیش نرفتند، اصطخری خیसार را به فاصله، راه دو روزه از هرات ذکر میکند. منهاج السراج جوزجانی در طبقات ناصری جاییکه در باره پنج پاره کوه مشهور غور که آنرا راسیات جبال عالم می خوانند می نویسد: وگویند که پنجم کوه فج خیसार است که طول و امتداد و رفعت او از حد وهم درک فهم وذهن بیرون است. محترم گویا اعتمادی در رساله (ملوک کرت) در باره قلعه، خیसार از قول سیفی هروی معلومات خوبی نقل میکند چنانچه نویسد:

سیفی هروی در تاریخ خود از قلعه خیसार بدین صورت یاد کرده است: قلعه محروسه، خیसार که به حصانت و اعتدال هوای روح پرور وعذوبت آب خوشگوار و طیب خاک مشک آمیز وکثرت اشجار مشمره والوان فواکه وخضارت ریاحین معطره ونزاهت بساتین مثال او در شرق وغرب کوش هیچ واصف وواقف نشنوده وشبیه اودر بر وبحر چشم هیچ سیاه و سپاح ندیده:

نی چشم عقل دیده نظیرش به هیچ جای

نی گوش دل شنیده بشبش ز هیچ کس

چنین شنیدم از ثقات هرات که چون چنگیز خان قلعه های جبال وحصار های امصار خراسان را فتح کرد چون کار به محاصره، قلعه، خیसार رسید عزیمت آن کرد که از ابنای خود یکی را با سپاهی به ولایت غور فرستد تا قلعه، محروسه، خیसार را بگیرد رؤس سپاه او عرضه داشتند که در کتب پیشینیان چنین خواندایم واز پیران جهان دیده چنین شنوده که هیچ پادشاه و شهر یار و شهنشاه را بر قلعه، محروسه، خیसार دست تصرف نبوده الا ملوک اسلام غور را، چه آن قلعه در غایت محکمی و بلندیست قلل کوه های آهن نمای جوانب او بر بلندی تند ایوان کیوان است وشرف قصر های او بر فرق فرقدان وسر سرطان وذخایر آن تا ظهور نفخ صور امکان سپری شدن نیست. هوای جان فرسای او از باد شمال عنبر بار خوشتر است ومیاه کوثر جاه او از چشمه، حیوان بهتر. لشکر به محاصره، آن قلعه فرستادن و ولایت غور را خراب کردند از مصلحت بعید می نماید. چنگیز خان فرمود که نقاشان مانی دست که آن قلعه را دیده باشند وطول وعرض وبلندی وپستی او را مشاهده کرده حاضر گردانید، تا هیاکل اماکن وصور مواضع غور را با قلعه، محروسه، خیसार بر کاغذی بر کشند. چون نقش بندان ماهر و چهره کشان حاذق به نامه، قدرت و پرکار حکمت و اقلام بدایع و ارقام صنایع و رنگ آمیزی دل انگیز قلعه، خیसार را بر کاغذی منقش کرده، پیش چنگیز خان آوردند چنگیز خان یک

زمانی از سر تعجب و تفکر در آن صورت دلپذیر و نقش بینظیر نگه کرد و بر مداخل و مخارج و عقبات و هفتاب جبال غور واقف گشت صعوبت مناہج و ضیق طروق اطراف و اکناف یمین و یسار و اوج و حضیض قلعه، محروسه خیसार را بدید روی به امرای سپاه و مقربان درگاه کرد و گفت:

کس ندیده است و کس نخواهد دید

مثل اینجا و این مکان سیدید

محمد هوتک نیز در اثر مشهورش در ذکر فتوحات جهان پهلوان امیر کرور سوری غوری ازین قلعه نام می برد و می نویسد: که قلاع غور و قصور بالشتان و خیसार... همه را فتح کرد. مستر فوریه هنگام سیاحتش به بلاد غور در چند فرسنگی تیوره از خرابه ها و بقایای قلعه، خیसार که توصیف آنرا از قول سیفی هروی فوقاً مشاهده کردیم در پیچ و خم های کوه ها دیدن کرده است که مطابق نوشتجات سیفی در حاصل خیزترین و زیباترین حصصی قرار داشته چنانچه مینگارد: شهر خیसार ازینجا فاصله زیاد ندارد ولیکن در آن جز ارگی کوچکی که از خشت پخته بنا یافته و بالای تپه، خوردی قرار دارد چیزی دیگری باقی نمانده است اطراف تپه به اندازه نشیب دارد که به مشکل میتوان روی آن بالارفت در سمت شمال مجرای آبی که فعلاً ویران شده موجود است که آب توسط آن از چلپ دالان به شهر انتقال می یافت و چند طاق آن هنوز پا برجاست... قرار قول مستر فوریه این قلعه به امر سلطان غیاث الدین ابو الفتح بنا گردیده بود.

محترم کهزاد که هنگام سفر از قلعه، خیसार و خرابه های آن دیدن کرده در سفر نامه، خود چنین مینگارد: قلعه، خیसार که ادبای غور بنام (خونسار) و (قیصار) و عوام به اسم قلعه، دختر هم یاد میکنند، یکی از قلعه های نهایت حصین و مستحکم و بلند غور بوده و بلندی زیاد آنرا نسبتاً از خراب کاری های دست بشری محافظه کرده و یگانه قلعه ایست که تا امروز آنقدر از حصار داخلی و خارجی و بروج آن شواهدی باقی مانده، که شکل و استحکام و ابهت زمان آبادی آنرا به خوبی می توان تصور کرد. خیसार به فاصله ۲۳ کیلومتری پرچمن افتاده. فاصله آن از تیوره اگر از راه (دورودی) و آنه و راه یخن سفلی که ما حین مراجعت تعقیب نمودیم تخمین شود ۵۰ کیلومتر می شود. خیसार به صورت خط مستقیم بطرف جنوب غرب تیوره واقع است. در طبقات ناصری بصورت واضح از کدام قلعه به صفت و اسم خیसार یاد نشده بلکه در جمله پنج پاره کوه بلند و عالی یکی هم خیसार و یا (فج خیसार) بشمار آمده است این کوه را امروز جهان قلعه گویند و یکی از زیباترین و قشنگترین و بلند ترین کوه های غور است، که از حوالی قریب زرنی تا کوتل (لخت) انبساط دارد و میان دره، مژگان و توتلی و خیसार حایل می باشد و بقایای قلعه قدیم روی یکی از پوزه های بلند آن موجود است... اگر چه قلعه از پای کوه هم بلند معلوم میشود ولی ارتفاع آن بعد از طی مسافه های دامان کوه خوبتر محسوس می شود نزدیک به سخره، که فراز آن بقایای قلعه موجود است حصه، عمودی سنگ می آید که بالاشدن بر آن مشکلتر است ازین حصار بالاتر قسمتی است خاکی و باز صخره، عمودی به ارتفاع تقریباً ۲۵ متر می آید. بالاشدن درین حصه هنوز هم مشکلتر است، روی این پوزه سنگ هایی که از دیوار های دو برج قلعه معروف بر پاست از گوشه، شمال غربی بالاشده از روی سنگ هایی که از دیوار های دو برج یکی از مدخل های قلعه جدا شده داخل محوطه، حصار شدیم یک مدخل در دیوار شمال قلعه گذاشته بودند دو طرف آن دو برج ضخیم آباد بوده که هنوز بقایای آن به ارتفاع ۶ متر ایستاده است میان این برج ها خالی است. بعد از عبور از میان دو برج مذکور بطرف غرب متوجه شدیم. اینجا صفحه، ضلع شرقی قلعه پیش رو می آید در وسط این دیوار بلند، کمائی مدوری بوده که حصه، از سمت جنوبی انحای آن هنوز دیده می شود. دو برج نسبتاً باریک در دو طرف کمائی مدخل ساخته شده بود.

برج جنوبی آن هنوز به ارتفاع هشت متر موجود است. بعد ازین برج طرف جنوب گفته به عرض تقریباً چهار متر صفحه، هموار دیوار محوطه، اصل قلعه آباد است و از بلند ترین نقطه، موجوده آن تا خاک های

باران آورده پای دیوار یک کمر بند بر جسته از پلستر دیده می شود، در حصه، بین برج متصل مدخل و این کمر بند دریچه، کوچکی است. پلستر خاکی رنگ دیوار بر اصولی که تا حال در تمام قلعه ها و عمرانات حصص مختلف غور مشاهده نموده ام با خطوط افقی که فاصله، آنها از هم ۲۰ سانتی متر میباشد تقسیم شده و فرورفتگی های مثلث نما که از زاویه، فوقانی آن نسبت به دو زاویه، دیگر کوچکتر است از ته، دیوار تا حصه، فوقانی آن لوز بزرگی تشکیل داده است. این پارچه، دیوار منتهی به برج بزرگتری میشود که در زاویه، جنوب شرقی قلعه هنوز پا برجاست. در بعضی شق خوردگی های دیوار، باران، پلستر گل زرد را از بین برده و سنگ کاری اصل دیوار کم و بیش ظاهر شده است، از مدخل دومی که در ضلع شرقی قلعه کشیده شده داخل شدیم، محوطه، مربعی پدیدار شد که هر ضلع آن ۹ متر طول دارد. در میان دیوار های محوطه، داخلی و دیوار های محوطه، خارجی فاصله ایست تقریباً به عرض ۴ متر. در دو ضلع جنوبی و شمالی سه سه اطاق کشیده شده و در ضلع غربی که رخ آن بطرف افق وسیع و کشاده باز است نظر به وضعیت صخره، که قلعه روی آن بنا یافته بود، یک اطاق طولانی و در هر زاویه، دو برج بنا کرده بودند و هر برجی منفذی داشت. از ضلع دیوار محوطه، داخلی سه منفذ کوچک به دهلیز کشیده شده بود که متصل به اطاق غربی بود خارج از محوطه اصل قلعه مقابل جدار شرقی چهار دیوار مستطیل شکل دیده می شود که در ضلع غربی آن منفذی به شکل محراب باز است و بعضی از رفقای ما آنرا مسجد تعبیر کردند. قدری بالاتر در گوشه، شمال شرقی برج، مربع بزرگی آباد بوده که سنگ کاری و حصه، از پلستر کاری های دیوار های آن معلوم می شود. ازین بالاتر قطار بروج و حصار خارجی قلعه می آید که شش برج آن به ارتفاع عمومی تقریباً هفت متر هنوز باقی است و از گردنه، که قلعه روی آن واقع است در خمی بغل کوه خم شده رفته و باز دوری بطرف غرب زده است.

از خط این دیوار بیرون تر بقایای سه برج دیگر دیده می شود که پلان یکی آن شش ضلعی است و رویهمرفته در قلعه، خیسهار مخصوصاً در اصل خود قلعه سنگ پارچه های طبیعی زیاد استعمال شده و خشت خام و پخته دیده نمی شود. سنگها را با گل زرد بهم محکم کرده اند و پلستر کاری هم تماماً از گل زرد خود کوه است، خیلی محکم می باشد. حصار و برجی خارجی تا یک اندازه سنگ کاری شده و بالاتر خشت خام بکار رفته در قطار حصار دومی خارجی باز خشت خام با سنگ استعمال گردیده... چشم انداز این قلعه مانند بروج و حصار مستحکم آن حیرت بخش و ترس انگیز است. (ده بالا) و (ده پایین) آبادی های موجود، خیسهار کمی دورتر بنظر می خورد نزدیک به پای کوه بر جستگی گنبد شکلی معلوم می شود و گویند که بقایای یکی از بروجی است که در اثر امر علاءالدین جهان سوز از مخلوط خاک غزنه و خون سادات غزنی آباد شده بوده... اینست آنچه بیننده، امروز از منفذ های نیمه ویرانه واز کنگره های حصار متروک خیسهار می بیند این قلعه و موقعیت و سبک آبادی آن ذوق و سلیقه و احساسات و افکار و روحیات ملکان و سلاطین غور را در نظر مجسم می کند. کوه نشینان آزاد و راد مردان آزادی منش کوه پایه های غور که هیچگاه به اسارت تن در ندادند.

۹ - قلعه، سنگی و فخرآباد:

قلعه، سنگی که هم نزدیک قریه، خیسهار واقع است و آنرا به جهتی قلعه، سنگی گویند که سراپا از سنگ بنا یافته است خرابه های این قلعه هم تا حال مشهود می باشد. مستر فوریه در چند فرسنگی شمال شرق تیوره خرابه، سه قلعه، تاریخی را مشاهده نموده بود که عبارت اند از: قلعه، خیسهار، قلعه، سنگی و فخر آباد. و چنانچه گفته آمدیم خیسهار به امر غیاث الدین ابوالفتح و قلعه، سنگی به امر شاه سلطان حسین غازی و فخر آباد چنانچه از نامش برمی آید به امر امیر فخرالدین آباد شده است.

فوریه می نویسد که قلعه، سنگی با قلعه، خیسار نزدیک افتاده و آنرا از لحاظ سنگی گویند که از سنگ اعمار گردیده است این قلعه نیز دارای برجهای بلند می باشد احاطه آن از سنگهای بزرگ و درشتی صورت گرفته که بدون استعمال سمنت روی یکدیگر قرار داده شده اند و خیلی مستحکم می باشد زیرا در مقابل حوادث زمان پایداری نموده از بین نرفته است قسمت های این خرابه ها با نباتات پوشانده شده و فاقد مسکونین بوده بجز حیوانات وحشی انسان در آنجا دیده نمی شود. از ساختمان این قلعه چنان معلوم می شود که زمانی توسط دو مجرای آب که از نوع مجرای آب قلعه خیسار است به آن آب رسانیده می شد و آب در یک تانک (حوض) بزرگی که در مرکز قلعه وجود داشت ذخیره می گردید، قرار معلومات فربه در اطراف این قلعه ستون های در گذشته وجود داشته که این آثار باقیه نشان میداد که قبلاً بواسطه ایوان محاط شده بود در قسمت شمال شرقی سرکی به نظر می خورد که روی آن پارچه های سنگ بصورت مضبوط فرش شده است و گفته می شود که این سرک همچنان تا غزنی ادامه داشت چنین سرک در آسیای مرکزی چیز نیست غیر معمول که در قلعه، سنگی به مشاهده رسید. مستر فوریه می نویسد که یارمحمدخان از وجود این خرابه ها وحشت داشت که مبادا خرابه های مذکور مورد استفاده و پناه گاه باغیان قرار گیرد لذا به سردار امر کرده بود که آنرا با خاک یکسان کرده منهدم سازد.

از شرح که فوریه در باره، قلعه، سنگی می نویسد چنان بر می آید که این قلعه هم مانند قلعه، خیسار از جمله، قلاع برجسته و مستحکم غوریا ن بشمار میرفت که آثار باقیه و ویرانه های آن از هنگام عمران آن حکایت می نمود.

فخرآباد:

فوریه می نویسد که فخرآباد به فاصله، دو ساعته راه بطرف جنوب وقوع دارد و باشندگان آن مغل اند که حالا جز یک قریه، بزرگ بیش نمی باشد و در آنجا نیز خرابه های زیادی وجود دارد و گفته می شود که سکه های بسیار طلا و نقره در طول ایام از آنجا بدست آمده است.

۱۰- بشلنگ:

قلعه، بشلنگ یا فشلنگ از قلاع جنگی و مستحکم غور بوده که در حصص کوهستانات شمال زمینداور یعنی در وادیهای جنوب غور وقوع داشته است. قرار برهان قاطع کلمه بشلنگ به ضم اول و فتح لام قلعه، را گویند که بر قلعه، کوهی واقع شده باشد. اما اصطخری (پ) آنرا به (ب) عربی تبدیل کرده و در عوض ضمه کسره داده است. سلطان محمود شهنشاه کبیر غزنه در سنه ۴۰۱ هجری شخصاً به نفس خویش آنجا رفت و با غوری ها در کوه بشلنگ حرب سخت کرد و بسیاری از مسلمین کشته شدند چنانچه فرخی سیستانی این محاربه، سلطان را چنین توصیف میکند:

آنکه بکشاد به یک تیر در ارگ زرنگ

به زمانی درو دیوار حصار بشلنگ

آنکه بر کند به یک حمله در قلعه طاق

آنکه زیر سم اسپان سبیه خورد به سود

ولی ابن اثیر و حتی دکتور ناظم، صاحب کتاب سلطان محمود درین جنگ از حصار بشلنگ که تاریخ سیتان و شعر فرخی شاهد آنست نامی نبرده و به عوض آن از قلعه، آهنگران که آنهم بذات خود از قلاع معروف غور بشمار میرفت ذکر می نمایند.

۱۱- خوابین:

ایالتی بوده در قسمت جنوب غور که سلطان محمود کبیر در حدود ۴۰۵ هجری از راه بست و زمینداور بدانجا لشکر کشید و چندین قلاع مستحکم آنرا فتح کرد و موقعیت آنرا در بین سرحدات شمالی کوهستانات زمینداور و حصه جنوبی غور قرار میدهند بیهقی میگوید: خوابین ناحیتست از غور پیوسته به زمینداور و آنجا کافران پلیدتر و قوی تر بودند و مضایق بسیار و حصارهای قوی داشتند. در زمان سلطان محمود و لشکر کشی های او حکومت این ناحیه متعلق به ابوالحسن خلف بود که در لشکر کشی های شهزاده مسعود بر غور سنه ۴۱۱ هجری شرکت داشت.

۱۲- حصار سیفرو:

از محکمترین حصار کوهستان غور بوده که بنای آنرا سلطان بهاء الدین محمد سام بن عز الدین حسین نهاده و از مقابله های سختی که در زمان حمله چنگیز خانی درین قلعه به وقوع پیوسته شهرت و اهمیت آن دو بالا شده است. صاحب طبقات ناصری یکی از جنگهای این قلعه را در مقابل عساکر مغل چنین ذکر می کند: چون سلطان محمد خوارزم شاه از طرف بلخ بطرف مازندران رفت فرمان داد تا ملک قطب الدین آن قلعه را عمارت کرد و فرصت اندک بود و بر بالای قلعه یک حوض بیش عمارت نتوانست، بعد از آن فرمان بدوماه لشکر مغل در آمد و بیش مجال عمارت نماند و در آن حوض به قدر چهل روز آب به جهت اهل قلعه جمع کرد، لشکرگاه مغل به اطراف غور در تاخت و جمله مواشی غور از همه اجناس بدست کفار افتاد و اهل غور از درمی چهار دانگ شهادت یافت، ملک قطب الدین بالشکر خود در آن قلعه پناه جست.

(منکوته نوین) و (فراجه نوین) و (البر نوین) را با لشکر انبوه به پای آن قلعه آمدند و چون ایشان را معلوم شد که اهل قلعه را آب اندک است در پای سیفرو لشکرگاه نصب گردانیدند و جنگ در آغازیدند و مدت ۵۰ روز بر آن قلعه جنگ های سخت کردند، قلعه سیفرو بالاخره ازین محاصره خلاص گردید و مجدداً بسال ۶۱۷ هجری سپاه مغل بر آن حمله و وحشیانه آورده و محو و فنایش ساخت.

۱۳- خلیج:

خلیج یکی از بلاد کوهستانی و محکم غور است که در تاریخ افتخارات کشور ما مقام ارجمندی را دارا می باشد. موقعیت آن قراریکه نامه نگاران عربی مینگارند، باید در جنوب و یا جنوب غرب مرکز کوهستانات غور بوده باشد. این شهر تاریخی از بس شهرت فوق العاده داشته تا کنون به آن نام مشهور است و هنوز هم درست بجانب غرب غور کوه و وادی نی بنام کوه پیر خلیج اشتها دارد. خلیج از آن نقاط کشور است که تا ابد اسم آن از صفحات تاریخ محو نخواهد شد، زیرا سلاله معروفی خلجی های افغان در هند از مردمان با شهامت و غیور همین نقطه کوچک بوده اند. محترم کهزاد در مقاله مختصری راجع به خلیج می نویسد: در هند یک خانواده دیگر افغان بعد از موالی به سلطنت رسید و از سال ۶۸۷ تا سال ۷۲۱ پنج تن از ایشان بر تخت دهلی نشسته اند که به سلسله دودمان خلجی معروف اند و مؤسس آن ملک جلال الدین فیروز شاه خلجی است. بعضی از مؤرخین از خارج قلم برداشته و در اطراف تاریخ ملی ما نگارشات به عمل آورده اند و بدون تأمل محض به ملاحظه اینکه یکی از طوایف ترکی ماوراءالنهر به اسم خلجی یاد شده سلاطین خلجی افغانستان را خلجی دودمان ترکی خوانده اند بعضی مؤرخین خود ما هم در تحقیقات خود راه افراط پیموده و از دلسوزی زیاد از خلجی خلجی ساخته اند که معرف کتله معروف غلزائی است حال آنکه حقیقت به گمان من غیر ازین هر دو است چه خلجی ها باشند خلیج اند و خلیج از نقاط آبادان و معروفی

افغانستان مرکزی است که به صورت دقیقتر میتوان آنرا به اصطلاح امروز در غور و قرار تعبیرات جغرافیون عرب در جمله تخوم زمینداور قرار داد و اصطخری زمانیکه از بلاد داور صحبت می کند موقع غور و بغین و خلیج ویشلنک را اسم می برد پس خلیج یکی از شهرهای آبادان ومانند بغین ویشلنک از قلعه های مستحکم غور بوده، خلاصه طوریکه از غور مردمانی بر خاسته در دهلی بنام سلاطین غوری ویا موالی غور سلطنت کرده اند از خلیج هم کشور کشایانی سربلند کرده و به تعقیب وطنداران سلف خود در هند حکمرانی نموده اند.

۱۴- روزگان:

وادی روزگان که سلاسل جبال بلند آنرا احاطه کرده در زمستان سرد و برفگیر ودر تابستان هوای آن نسبتاً گرم است. روزگان دره های پوره سرد سیری دارد که با جرستان (وجیرستان تاریخی) منتهی می گردد وجیرستان از مناطق سرد سیر (هرودعرب) بشمار می آید.

به دوران سلطنت غزنویان و غوریان وجیرستان شهرتی بسزا داشت و مرکز ثقل اداره روزگان بدان سوی بود. منهاج السراج در مورد متعدد این منطقه تاریخی را ذکر می کند ولی روزگان که مرزایان اورزگان نویسند، نیز شهرتی داشت وطوریکه مورخ مذکور اشاره می کند در حیات سلطان غیاث الدین بست و وجیر وگرمسیر ودرمشان و روزگان وغزنین از اقطاع ملک الحساجی علاءالدین محمد بن ابی علی بوده است.

وجیر همین اجرستان موجوده است که متعلق است به حکومت کلان روزگان، قندهار و گرمسیر همان جروم عرب است که البلاذری در فتوحات مسلمانان ذکر کرده اما درمشان تا کنون به همین نام موجود و مربوط است به زمینداور وروزگان ازهمه مشهورتر و مرکز حکومت کلان است ودر آن منطقه در بسا از جاها آثار قلاع وعمرانات قدیمه پدیدار است.

۱۵- گزیو:

مردم آنرا گیزو بکسر اول وفتحیه ما قبل آخر خوانند ودفتریان گزاب نویسند و موثرخان آنرا گزیو ضبط کرده اند این منطقه کوهستانی بطرف شمال غربی روزگان واقع است ودر بین آن دریا هیرمند می گذرد ودارای دره های صعب المرور و جنگلهای وسیع ارچه، چنار و غیره درختان کوهی است... شهر کهنه، گزیو که در بین موثرخان مشهور است و وقتی مطاف منهاج السراج جوزجانی بوده نیز در وادی بین این کوهسار واقع بود وتا کنون آثار باقیه آن نمایان است گزیو در بین آل شنسب شهرت داشت و به سال ۶۱۸ مقرر حکم داری ملکزاده ناصر الدین ابوبکر یکی از شهزادگان غور بود و منهاج السراج مؤلف طبقات ناصری را همدین سال گذری به گزیو افتاده بود و خدمت ملک موصوف را دریافته.

۱۶- تمزان:

به طرف غرب گزیو در سلسله جبال جنوبی غور افتاده واز مناطق خوش آب وهوای کوهستانی است دره های شاداب و سر سیزی دارد واین ناحیت را اندر زمان قدیم نیز شهرتی بوده است مؤلف نامعلوم حدودالعالم بسال ۳۷۳ هجری این ناحیت را تمازان ضبط کرده و گوید که مهتر آنجا را تمازان قزنده خوانند وازین بر می آید که پیش از نهضت غوریان نیز این مناطق شهرتی داشت واز ناحیت خراسان بشمار می آمد واکنون مردم آنرا به فتحات ثلاثه می خوانند.

۱۷- تمران:

بکسر اول وسکون دوم ناحیتی است معروف که بطرف غرب گزیو و تمزان افتاده... تمران و کجران متصل یک دیگرند وپوره در ناحیت جنوبی غور واقع اند، تمران نیز پیش از سلطنت غزنویان و غوریان شهرت

داشت و مؤلف حدود العالم آنرا از ناحیت های خراسان می شمارد و گوید که تمران و تمتازان دو ناحیتی است به حدود رباط کروان نزدیک، اندر کوه ها و مهتر ایشان را تمران قزنده و تمتازان قزنده خوانند.

منهاج السراج ناحیت تمران را در ردیف گزیو می نویسد. جای دیگر گوید که یکی از پنج باره کوه بزرگ غور که (اشک یادرشک یا ورشک) نام دارد در تمران واقع است که عظمت و رفعت آن زیادت از همه بلاد غور است. و بلاد تمران در شعاب و اطراف آن کوه است.

از ملاحظه وضعیت کنونی تمران نیز بر می آید که درین ناحیت وسیع کوهستانی بلاد و شهرهای موجود بود زیرا در موقع متعدد آن ناحیت آثار و علائم قلاع کهنه دیده می شود. تمرانیان بدوران سلطنت غوریان شهرتی بسزا داشتند و از بین آنها رجال بزرگ لشکری و اداری بر آمد که بزرگترین مردان دربار سلطان غیاث الدین محمد سام بودند مانند ملک قطب الدین یوسف تمرانی، ملک سیف الدین مسعود تمران، ملک تاج الدین تمرانی، ملک تاصر الدین تمرانی، ملک موالدین مسعود تمرانی و غیره هم.

به قول منهاج السراج دختر ملک تاج الدین تمرانی مادر سلطان بهاء الدین سام و ملک شمس الدین محمد از سلاطین آل شنسب غور بود که ملکه معزیه نام داشت و این ملکه بعد از شهادت شوهر خویش سلطان غیاث الدین محمود مصدر کارنامه های بر جسته گشت و در عصر آل کرت نیز تمرانیان مشهور بودند که از آنجمله حسن بزرگ تمرانی از رجال نامدار آن عصر است.

به عقیده محترم عتیق الله پژواک تمران خطه بود که بیشتر مردم بنام تمرانی در آن ساکن بودند و اکنون آنها را تیموری گویند که شاید اصلاً تمرانی باشد، تیموری های موجوده در حصصی تولک و فرسی غور و حوالی غربی مملکت به جنوب هرات سکنی دارند.

۱۸- والشستان یا بالشتان:

مردم، بالشتان گویند و اکنون شهرت زیاد ندارد و از مناطق جنوبی غور است که بعد از تیری و دهرات در بین کهسار نشیب جنوبی غور افتاده و از ناحیتهای است که مقارن ظهور اسلام نیز وجود داشت مهمترین کتابی که وجود قدیم این ناحیت را به ما نشان میدهد تاریخ سوری محمد بن علی البستی است و بدو واسطه روایت ذیل از آن کتاب به ما رسیده که پسر امیر پولاد سوری در حدود ۱۳۹ هجری تمام قلاع غور را که از آن جمله بالشتان است گرفت. این روایت را صاحب کتاب لرغونی پشتهانه (یعنی افغانان باستانی) که در حدود ۷۵۰ هجری زندگی داشت از تاریخ سوری نقل کرد و به ذریعه پته خزانه به ما رسید و همین نویسنده لرغونی پشتهانه تاریخ سوری را در بالشتان دیده بود و ازین بر می آید که تا حدود اواسط قرن هشتم هم بالشتان معمور و مشهور بود. در کتب تاریخی بالشتان کنونی را والشستان ضبط کرده اند که ابدال (و) به (ب) همواره در اسمای اماکن مطرد است مانند زاول و زابل، کاول و کابل و غیره.

در دوره غزنویان نیز از بالشتان = والشستان نامی می شنویم. بیهقی در ردیف بلاد غور و گوروالشت را می آورد و همین گوروالشت است که در طبقات ناصری نیز دیده میشود و در یکی از نسخ قلمی آن که در پترسبرگ بود غوروالشت نوشته شده و طوریکه از ضبط بیهقی بر می آید بین تکیاناباد و مندیش غور واقع بود که در موقع کنونی بالشتان عیناً همین غور والش است.

در تاریخ سیستان هم در ردیف زمینداور و بست والشستان مذکور گردیده که بلاشبته همین بالشتان است و ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق نیز والشستان را ناحیه از بست می پندارد که مرکز آن دیهی بود سیوار نام و این همه اسناد تاریخی دلالت دارد بر اینکه والشستان = بالشتان از بلاد معروف غور بود. منهاج السراج هم والشستان را از غور شمرده و به سفلی و علیا تقسیم می کند و گوید: که اهالی آنجا در عهد امیر سوری مسلمان نبودند، اما باید این نام را با والس = والشستان = الستان که بیهقی در ردیف مکران

و فصدار و طوران ضبط کرده و مقدسی بالش آورده و حدود العالم والس نوشته و البیرونی در قانون مسعودی والصدیلده بالش و والشتان و الیعقوبی نیز هم چنین ضبط کرده مورد اشتباه نشود زیرا والشتان = والس = بالش در بلوچستان و سند موجوده واقع بود، که اکنون از سیو تا سیون سند در آن شامل است و البیرونی هم در قانون مسعودی سیوای و مستنگ را که اکنون در بلوچستان داخل اند و سیوان کنونی است از بلاد والشتان می نویسد.

۱۹- کجوران:

از ناحیت های جنوبی غور است که بعد از تمران بطرف غرب آن منطقه افتاده و رود ساخر آنرا سیراب می سازد و کوهستان نیست سرد سیر و شاداب ... کجوران را امروز کجران گویند به فتح اول و سکون دوم و ساکنان آنرا کجرانی خوانند. البیرونی دانشمند معروف دوره غزنویان نیز آنرا بصورت کجران ضبط کرده و گوید: کجران للغور بین جبالهم، زکی و لیدی توغان یکی از دانشمندان تورک در حاشیت قانون البیرونی می نویسد که در مراجع و منابع دیگر جغرافی این نام را نیافتیم.

از منابع مهم تاریخی که کجوران را در آن می یابیم طبقات ناصری منهاج السراج است و بعد از آن هم پته خزانه از آن ناحیت تاریخی ذکری دارد که من درینجا از هر دو منبعی که مستند و موثق است راجع به کجوران معلومات ذیل را بر میدارم:

منهاج السراج گوید: که از جمله کوه های بزرگ غور کوه چهارم ورنی (زرنی) است که بلاد داور ووالشت و قصر کجوران در اطراف و شعاب اوست. ازین تصریح منهاج السراج بر می آید که کجوران به دوران سلطنت غزنویان دارای قصر معروف بود که در جای دیگر بنای این قصر را از جمله قلاع اربعه غور به سلطان بهاءالدین سام بن حسین غوری منسوب میدارد که بعد از ۵۴۴ هجری به امر سلطان موصوف عمارت پذیرفته بود و این ناحیت با استیه که به قول یاقوت از شهر بلاد غور بود. در عصر سلطنت سلطان غیاث الدین حوالث برادرش ملک شهاب الدین شده بود و در مناطق حکمداری آن ملک داخل بود. کجران در ادبیات پشتو نیز شهرتی دارد و مدتها مطاف ادبای قدیم این زبان بود چنانچه یکی از مشاهیر ادبی کجران شیخ تیمن کاکر است که به قول بستان الاولیا تألیف شیخ بستان برینج ۹۵۶ هجری شخص عابد و زاهد بود این شاعر عابد از غور و ژوب به کجران شد و در آنجا سکونت اختیار کرد، وی معاصر سلطان علاءالدین حسین سام غوری بود (۵۵۴-۵۵۰ هجری).

یکی از مؤرخین و مؤلفان پشتو دوست محمد کاکر که کتاب غرغشت نامه رانوشته است بسال ۹۱۲ هجری به کجران رفت و در آنجا دیوان زرغون خان نورزی (متوفی ۹۲۱ هجری) را دریافت و ازین روایت پدید می آید که کجران همواره مسیر و مطاف ادبا و اهل دل بوده است.

۲۰- قره باغ:

قره باغ غور هم قرار معلومات مستر فوریه یکی از پایتخت های سابق غور بوده است. مشارالیه در سفر نامه خود می نویسد که شهزاده سعادت ملوک که حکمران منطقه شهرک بود، بمن گفت که شهر قره باغ که آنطرفتر وقوع دارد شهر قدیم بود و با خرابه های زیادی محاط گردیده و فعلاً هم باشندگان زیادی دارد و چنان سکه های طلا و نقره در آنجا بدست آمده است که سکه به آن بزرگی در زمانه ما کمتر دیده می شود زیرا بنا بر بیانات او قطر آن قریب سه و نیم انج تخمین شده است، شهزاده مذکور یکی از آن سکه ها را به میجرناد نشان داده بود و میجر مذکور گفته بود، که بالای آن سکه ها صورت اسکندر کبیر نقش شده است.

وجود خرابه ها در مرکز حاصل خیز مملکت نشان میدهد که قره باغ همانا شهر نساء بوده و امروز بنابر برک و کرک خود مشهور می باشد.

بارتولد در جغرافیای تاریخی خود از قره باغ نامی برده بر اقوال فوریه که فوقاً نگارش یافت استناد می ورزد اما چیزی بدان نمی افزاید.

۲۱- دولتیاری و چغچران:

دولتیاری شرقی ترین آبادی مربوط ولایت غور است و میتوان آنرا دروازه غربی حصار کهستانی هزاره جات خواند، رباط دولتیاری از "پنجو" مرکز دهننگی ۱۵۳ کیلومتر و "ماهی" ۱۵۸ کیلومتر فاصله دارد. اهالی آن تایمنی و در حدود ۲۰۰ خانوار می باشند. دولتیاری از نقطه نظر اداری مربوط به حکومت درجه سوم چغچران است که مرکز آن کاسی نام دارد.

چغچران از طرف شمال محدود است به (بند سیاه توپ)، در دامنه های جنوب کوه مذکور چارصده و در دامنه های شمالی آن ماغ علاقه، مهمند افتاده است بطرف جنوب چغچران بند بایان واقع است. (یک مناره، بسیار بلند و باشکوهی در موضع پیدان به کناره، شمالی دریا باهیت عجیبی بر پاست. این مناره به حصه، اندرونی خود هم راه داشته و از آن راه تماشائی ها به نقطه، آخرین آن برای تماشا میروند روی منار با الوان مختلف رنگ داده شده و در آن بعضی از آیات کریمه و احادیث شریفه نوشته شده است) بند بایان دامنه بند و اخان است که افق جنوبی را محدود ساخته است، بعضی ها آنرا فیروز کوه یا فیروزه کوه هم می نامند، بطرف شرق چغچران دولتیاری و به جانب غرب آن شهرک واقع است و شمال غرب آن آقا گنبد - الله یار و کورج و قادس واقع می باشد.

اهالی چغچران عموماً فیروز کوهی می باشند، بعضی ها تصور کرده اند که جد آنها فیروز نام داشته ولی چنین نیست، بلکه شاخه، از باشندگان اصیل و اصلی غورانند. خود شان خود را احفاد ملکان غور دانسته و سلاله، نسب خود را به غلجی ها پیوست می کنند.

فیروز کوهی اسمی است نسبتی از روی شهر (فیروز کوه) مرکز سلاله های غوری یا از روی نام کوه (فیروز کوه) بمیان آمده.

بیلو در کتاب (تجسس در باب نژادهای افغانستان) تعداد ایشان را در حدود بیست هزار خانه نوشته و آنها را بدو حصه، بزرگ تقسیم میکند یکی (درازی) یا (دروزی) و دیگری (محمودی) و می گوید که دروزی شاخه، مهمی آنست که تقریباً ۱۲ هزار خانه می باشد خود مردم فیروز کوهی خود را به دسته های ذیل تقسیم می کنند: سلطان یار - الله یار و خدایار اولاد یک پدر و شاخه، یک قبیله اند. زای رضا، زای حسین، زای حاکم، دسته اخیرالذکر خود را اچکزائی میدانند، یار فولاد شیخ ادهم مرکز عمده رهایش فیروز کوهی های چغچران است.

تایمنی ها بیش از ۲۰۰ خانه در نقطه، اخیر الذکر نمی باشند و مرکز ثقل رهایش آنها جنوب غرب غور است و جمعیت تیوره مرکز حکومت کلان غور عموماً از ایشان تشکیل شده است.

فیروز کوهی ها و تایمنی ها باشندگان اصیل کوهسار غور اند و بلا شبهه در دوره، جلال و عظمت (فیروز کوه) به حاشیه، اطراف چغچران و دولتیاری و بعضی نقاط دیگر هم پراگنده و متمرکز شده اند و قراریکه خود شان اظهار میکنند به کنله، غلجی پشتهان مربوط می باشند هرودت پدر مؤرخین تیمنی های ما را به اسم تهامنی یاد کرده یک دفعه ایشان را بین زرنجی ها (اهالی زرنج حوزه، و هیرمند) و یوتی ها قرار میدهد و دفعه دیگر با زرنجی ها، پارتی ها، هیرکانی ها و خوارزمی ها یکجا نام می برد. از مؤلفین قدیم استفنی که او هم در حقیقت گفته های هرودت را تکرار میکند از آنها یادآوری میکند: تهامنی متذکره، هرودت با مختصر

تحریری تا امروز به صورت تیمنی باقی مانده و به شرحی که نوشته شد عده مختصری از ایشان در دولتیار و عده کثیری در کوه پایه های غور زندگی دارند.

فیروزکوهی قراریکه گفته شد اسمیست نسبی و وضعی و نسبتاً جدید (اوتی های) متذکره هرودت ایشان باشند. تیمنی ها را به دو شاخه بزرگ تقسیم میکنند که یکی قیچاق و دیگری را درزائی گویند و احتمال دارد، عبارت از همان درازی یا دروزی باشد که بیلو آنرا یکی از دو شاخه فیروزکوهی خوانده. به هر حال این شاخه خواه جزئی از فیروزکوهی خواه قسمتی از تیمنی باشد. هرودت از آنها بنام دروسوئی یاد کرده و شهر معروف آنها را تیباره خوانده و این شهر همان تیوره ویا تیواره مرکز غور است که بعداً از آن ذکر خواهد شد.

۲۲- کاسی:

چنانچه قبلاً اشاره شد مرکز چغچران است و از دولتیار ۶۷ کیلومتر فاصله دارد. کاسی و قشلاق های مربوطه آن اصلاً در شمال مجرای هریروود واقع است، ولی مرکز حکومت چغچران با محوطه بزرگ مربع آن در دهن (کندیوال) تقریباً به ۳۰۰ متری سواحل جنوب رود خانه آباد شده است بطرف شرق کاسی (قطس) بطرف غرب آن (سونک) و (الند) بطرف شمال آن غلمین و به جنوب آن هریروود جریان دارد. از مربوطات آن یکی شیله (کندیوال) است که از وادی کاسی به دامنه و داخل رشته (بند بایان) پیش رفته است و (اخته خانه) یکی از دهکده های مهم آنست. روی هم رفته دره کاسی را به سه حصه سفلی و وسطی و علیا تقسیم میکنند. تقریباً ۳۰۰ خانه در آن آباد است و باشندگان آن فیروزکوهی و از شاخه های خدایار و شیخ و ادهم می باشند.

۲۳- غرجستان:

غرجستان همانند غور یکی از آشیانه های سنگی کشور ماست که داخل شدن در آن از اشکال خالی نیست و در اسمای غور و غرجستان کلمات (غر) و (غرج) هردو به معنی کوه است و این خود نشان میدهد که سلاسل جبال در تشکیل اراضی این دو جا چقدر دخیل است. غرجستان و غور دختران کوو خواهران همدیگرند و هردو ولی تقریباً شبیه بهم در تاریخ افغانستان بازی کرده اند. این دو علاقه دشوار گذار مامن آزادی و کا (شار غرجستان) و (غورشاه) نون حریت و استقلال بوده و در مواقع بسیار مشکل تاریخ امرای محلی این دو جا به عنوان پرچم آزادی را فراز قله های بلند جبال نگهداشته و تهاجم بیگانه گان را با ضربات سخت جواب گفته اند.

غرجستان یکی از قطعاتی است که مانند غور معلومات ما در اطراف آن خیلی محدود می باشد. غرجستان از طرف شمال محدود است به بند سیاه توپ و بند سر درخت تا بالا مرغاب بطرف جنوب آن گنبد افتاده شرق آنرا رود مرغاب محدود ساخته و بطرف غرب آن (دهن کوچه) مربوط (تاوس) حکومت درجه سوم قلعه نو واقع است. غرجستان از دره های ذیل تشکیل شده:

۱- دره قیاق

۲- دره لغرا، آب این دودره به اشپار یکجا شده و به رودخانه مرغاب میریزند.

۳- دره سر تور، که آب آن بادخانه (ده تور) به رودخانه مرغاب یکجا میشود.

۴- دره کودیان آب آن با آب چوند ملحق شده مجموع آن در نقطه موسوم به چارچاق به رودخانه مرغاب میریزد.

۵- دره یولن تاغ، آب آن بدهن کوی به رودخانه مرغاب یکجا میشود.

صده ، چارصده و نوصده:

اهالی غرجستان صده دره، میوه دار را گویند و از چهار آن:

۱- صده، مرغاب

۲- صده، ملمیخ و گنداغ

۳- صده، فلاخرو

۴- صده، خفک می باشد که علاقه، بنام چارصده تشکیل و معروف گردیده و علاقه ایست گرم سیر و اشجار میوه دار زیاد دارد.

پنج صده دیگر عبارت است از فیاق، سرتور، کوریان، جوند و لغرا و یولن تاغ و عبارت است از دره، های پنج جاییکه از مجموع آن غرجستان تشکیل گردیده است. نا گفته نماند که غرجستان تاریخی مجموع چارصده و پنج صده هردو را در بر گرفته و از نوصده تشکیل شده ولی امروز چارصده، آن بنام یک علاقه، مهم شهرت دارد. اهالی غرجستان تاجک و فیروزکوهی می باشند.

۲۴- تیوره:

معمولاً اهالی محلی امروزی کلمه، غور را در مورد تیوره استعمال میکنند اما همه میدانند که غور از خود مفهوم جغرافیایی و تاریخی و اداری جداگانه داشته. تیوره مرکز حکومت کلان غور به ۱۲۸ کیلومتری گذر پام بین نقطه، انشعاب سرک غور و هرات و به ۱۸۵ کیلومتری کاسی مرکز چغچران واقع است، تیوره در قسمت وسطی دره، افتاده که آنرا دره، یخن گویند و از شمال شرق به جنوب غرب ممتد است، تیوره محوطه کوهستانی است و زمین آن سراسر تپه زار است. پیشتر گفتیم که تیوره در حصه، وسطی دره، یخن واقع است از گوشه، جنوب شرقی دره، دیگری در اینجا باز می شود موسوم به خواجه غار، آب های خواجه غار و یخن یک کیلومتر پایا ن تر از مقر حکومتی باهم یکجا می شوند در مثلثی که میان سواحل راست و چپ رود خانه خواجه غار و حصه، علیا و سفلی رود خانه، یخن واقع است تپه هایی افتاده این تپه ها به رشته، کوه های پنج شاخ در افق جنوبی و به کوه سفید در افق شرقی متکی می باشد چون این تپه ها از ته دره، خواجه غار و یخن بلندتر و از تهدید سیلاب ها در امان بود آبادی های قدیمه روی آنها و متصل به کوه های عقب آن آباد بود.

دو رشته کوه بلند در شمال و جنوب تیوره واقع است که عبارت اند از کوه تنگی چکهک و کوه پنج شاخ. تنگی چکهک کوه مذکور را شق کرده و دره، تنگی تشکیل داده که آنرا دره، سور یا سوری گویند و به پای قله، بلند چهل ابدال منتهی میشود، گردنه، کوهی که میان پنج شاخ و کوه تنگی چکهک افق مشرقی تیوره را گرفته آنرا کوه سفید خوانند و از آخر دره، خواجه غار تا کویان منبسط است.

چهل ابدال:

یکی از بلندترین قله کوهسار غور است که به شمال تیوره عقب جدار شمالی دره، یخن فراز دره و علاقه، سوری مانند مخروط گلابی در هوا بلند رفته این قله را جنرال فوریه تقریباً صد سال قبل دیده و به نام چلپ دالان یکی از بلندترین قله های روی زمین یاد نموده است ؟...

هولدر در کتاب خود موسوم به دروازه های هند این قله را به تلفظ صحیح آن چهل ابدال یاد می کند و می گوید که راه مرتفع و خوبی بطرف خواجه، چشت رفته و این راه بعد از تپه های میان زرنی و تیوره در زیر سایه، کوه، قابل ملاحظه عبور می کند موسوم به چلپ دالان یا چهل ابدال که روایات و اسرار زیاد اطراف آنرا

فرا گرفته ارتفاع این قله همان طوریکه هولج نوشته از ۱۲۷۰۰ فوت یعنی از ۴۰۰۰ متر تجاوز نمی کند، در قله این کوه زیارتی است و تمام کوه و قله، آن بواسطه همین زیارت به چهل ابدال شهرت یافته است. چهل ابدال و چهل ملنگ در تسمیه بعضی از کوه های غور مدخلیت دارند، چنانچه در حصه سفلی دره، یخن بالای تیغه، کوهی که میان دره، یخن و وادی آنه افتاده کوهیست موسوم به کوه مزار و یکی از قله های آنرا چهل ملنگ گویند و آنجا هم زیارت می باشد. مقر حکومت کلان غور در تیوره قلعه، بسیار بزرگ مستطیل شکلی است که از عمران آن هم دوصد سال می گذرد. تپه که این قلعه روی آن آباد شده از نقطه نظر وسعت و موقعیت بهترین نقطه تیوره است و قراریکه اهالی می گویند، پیش از تعمیر قلعه، بزرگ بقایای آدایهای زیاد درینجا وجود داشت.

هنوز هم در جنوب قلعه، بزرگ بطرف کوه پنج شاخ آثار بعضی عمرانات پخته معلوم می شود. در خودی تیوره و در دره، یخن مخصوصاً در قسمت سفلی آن از عمرانات قدیم و دوره، اعتلای غور شواهدی باقی مانده در خود تیوره با آبادی هاییکه تازه از دوصد سال به اینطرف شده خرابه های قدیم از بین رفته معذالک روی تپه های شرقی و جنوبی هنوز دیوار های نیمه ویرانه و بعضی برجهاست. یکی ازین دیوارها از دور چنین معلوم می شود که از خشت پخته آباد شده باشد، اما چون از نزدیک دیده شود عبارتست از لوحه سنگ های (سلیت) طبیعی که از دامان کوه جمع شده و باگل محلی آباد گردیده این گل که با لوحه های سنگ کار شده بر مراتب از گچ و چونه امروزه سخت تر و محکمتر است و فهمیده می شود که بطور با برف و بارانهای قرون متمادی مقاومت کرده است. در پای همین تپه های شرقی علاوه بر شواهد برجها، غندی هایی هم معلوم می شود، سر های سنگهای روی تپه معلوم میشود که شاید قبرستان قدیمه بوده و تحقیق این مسایل بسته به حفریات است.

۲۵- چاردر:

چاردر ۱۲ کیلومتر از تیوره فاصله دارد. چاردر راهی است که آنجا چهار دره به چهار سمت رفته:

۱- به طرف شمال دره، پشکران

۲- بطرف جنوب دره، پشوره

۳- بطرف شرق دره، جوز

۴- بطرف غرب دره، خرنک

دره، جوز:

دره شرقی را جوز گویند. دهکده چاردر در زمان قدیم هم آبادی داشته و موقعیت مهم سوق الجیشی آن متقاضی است که اینجا آبادی بوده باشد. برجها و خرابه ها به شکل غوندی بار اول درینجا دیده شد از روی تپه ها و بقایای برجها معلوم می شود که آبادی های متراکم درینجا وجود داشت بطرف راست متصل براه دهکده ایست و یک پارچه دیوار قشنگ با تزیینات مخصوص لوزی دیده می شود ... بعد از حصه دره خشک و سناخ است و این وضعیت تا (کچی گرد) و از آن گذشته تا گردنه خطیف که حدود اداری میان تیوره و علاقه، پسابند، پایان و کاکری می باشد و ۲۱ کیلومتر از تیوره دور است ادامه دارد از گردنه خطیف بطرف شرق، افق وسیعی مدنظر گسترده می شود، از گردنه خطیف ببعد در امتداد پای تپه هاییکه در سایه کوه بلند (کلپی) افتاده غوندی های خورد خورد بسیار است. هکذا شواهد و بقایای خرابه، بعضی قلعه ها مشاهده می شود.

خطیف دهکده ایست بسیار کوچک و اهالی آن تیمنی است حدود شمالی را کوه (پسنگان) و افق شرقی آخر صحنه را سلسله کوه بلند و زیبای (سنگان) گرفته است در دامنه های کوه پسنگان بقایای برج ها و آبادی های

قدیمه (سیبک) بصورت خط مستقیم بطرف یکی از گردنه های کوه مذکور بالا رفته از خطیف تا دهکده یامان ۵ کیلومتر است و در امتداد راه، سلسله غوندی های یعنی بقایای آبادی های قدیمه چندین بار قطع و باز شروع می شود.

۲۶- یامان یا یمن:

در سمت شمال غربی یامان، خرابه زار هائی موجود است که ساحه وسیعی را فرا گرفته است اما به خرابه های شهری نمی نماند. زیرا بهم پیوست و متصل نیست بلکه واضح بقایای قلعه های مستحکم و منفرد را نمایندگی می کند، که به فاصله ۱۰۰ و ۲۰۰ متری یکدیگر بدون کدام ترتیب و پلان معین افتاده اند. مجموع آنرا اهالی تیمنی به علت کثرت بقایای دیوارهای نیمه ویرانه (گله دیوال) گویند. خرابه های گله دیوال شکل معینی دارد، عموماً روی تل خاک مخروطی دو پارچه دیواره ارتفاع ۸ و ۹ متر دیده می شود از روی بقایای دیوارهای موجوده معلوم می شود که برج های بعضی قلعه ها پلان مربع و بعضی دیگر پلان مدور داشته و کمان های کلان ساده در آنها کشیده بودند، که مدخل قلعه را تشکیل میداد، مواد عمرانی عموماً خشت است تهداب و قسمتی از دیوار ها سنگ کاری هم داشته است.

۲۷-علاقه پسابند:

یامان یا یمن که راجع به خرابه های قدیم آن صحبت کردیم جزء علاقه ایست موسوم به پسابند یعنی (پشت کوه) این علاقه را از طرف غرب گردنه خطیف و از طرف شرق کوه بلند (سنگان) و علاقه های سپین بز، اوف، تلمستان، بیلنو، خوینه، دایکندی هزاره گرفته و شمال آنرا دره، علیای یخن و کوه پسنگان گرفته و از طرف جنوب به قریه های کندالان، خواجه باز و پیرک زمینداور متصل باشد. در گرد و نواح دهکده اشجار کم و عبارت از چند دسته درخت بید است، به شهادت اهالی در زمانه های گذشته جنگل بید تمام این علاقه را از دره سیبک تا یامان فرا گرفته بود. آب باریکی که از طرف وسط وادی بطرف شرق جاری است به رود یا جوی الماس مشهور است، اهالی دره سیبک را کرسی (کرسیاه) و باشندگان مجاور خرابه های یامان و پای کوه غارک را حسنجان گویند. بطرف غرب و شمال غرب آبادی های شیله، سیبک به جانب شکال سرخ نو و بطرف جنوب سرخ نو بالای غندی ها بقایای آبادی های قدیمه برجستگی نی است که آنرا تخت ملک انتر گویند، و ازینجا تا سه کیلومتر دورتر به طرف شرق خرابه های شهر یامان دامنه دارد. در حصه کچی گرد سه راهی نی موجود است که یکی به طرف غرب به چاردر رفته و دیگر بطرف شرق به یامان میرود و سوم هم راهی است که به طرف جنوب غرب از فراز گردنه بطرف (ورشک) و (زرنی) ونیلی میرود و در کچی گرد قلعه قدیمی ایست و در آن پارچه دیواری که خیلی قشنگ است تا حال محافظه شده است کارها و پارچه های بروج و دیوارهای این قلعه ها و حتی تزئینات بالای تیرکشها از بین نرفته و هیأت فنی به کمال خوبی پلان و تزئینات و سبک عمرانی آنها را مطالعه می تواند.

۲۸-ورشک:

ورشک ۱۳ کیلومتر از یامان فاصله دارد. ورشک موجوده بالای پوزه کوهی عبارت از چند خانه دهاتی و جوی باریک آب و چند درخت بید است، اینجا روی پوزه کوه خرابه های چندین قلعه مربع شکل با دیوار های کلفت و ضخیم وجود دارد سنگ های خیلی بزرگ در تهداب های این قلعه ها کار شده و تا ارتفاع سه متر سنگ کاری منظم معلوم می شود، بقیه دیوار ها را پلستری از گل زرد پوشانده خانه های امروزی دهکده از مواد عمرانی قلعه های قدیم آباد شده، بطرف جنوب قلعه کوهی است که آنرا (گردن یمن شاه) گویند و محل مشق پهلوانان داستانی شاه مذکور می شمارند. ۵۰۰ متر پایاتر از ورشک بطرف غرب قلعه ایست سنگی

موسوم به قلعه (ملک انتر) این قلعه فعلاً مربع معلوم می شود، دیوارهای آن هنوز ده متر بلندی دارد. تزیینات ماریچ هنوز در اطراف تیرکشیهای دیواری سمت شرقی و شمالی آن دیده می شود. از اینجا بعد در راست و چپ دره روی پوزه ها و برجستگی ها بقایای چندین قلعه دیگر موجود است.

۲۹- بشوره (بشوره):

به فاصله ۱۶ کیلومتری یامان دهکده آباد دیگری موجود است. منبسطتر موسوم به بشوره، اینجا هم چهار راهی است که یکی بطرف ورشک و دیگری آن به شمال غربی بطرف چاردر می رود. موسومی در گوشه جنوب غربی کشیده شده و به طرف سرمازود و چهارم آن بزایوه، جنوب شرقی بطرف (ارپتو) رفته است. در بشوره مخصوصاً به جانب غرب بقایای آبادی های قدیمه زیاد دیده می شود که به شکل غندی های زردگون در میان کشتزارها جلب نظر می کند.

این خرابه ها به عقیده اهالی محلی آثار عمرانات پیش از اسلام است. دهکده موجوده بیش از ۳۰ خانه نیست، از روی کثرت بقایای عمرانات گذشته گفته می توانیم که جمعیت در نقاط آبادان غور در دوره اعتلاي آن نسبت به امروز خیلی زیادتر بوده و در هر جایی که امروز دهکده کوچکی موجود است در قرن ۵-۶ هجری قلعه های مستحکم و باشکوهی وجود داشت قلعه های که تا حال در چاردر و یامان و خطیف و کچی گرد و ورشک و بشوره موجود است، همه تقریباً به یک سبک ساخته شده اند تنها تزیینات اطراف تیرکشیها کمی باهم اختلاف دارند. از نقطه نظر معماری قلعه، کچی گرد از نظر عظمت موجوده، قلعه ملک انتر در ورشک قابل ملاحظه است، تزیینات هم بیشتر در همین قلعه ها محافظه شده.

در حدود ۲۵ کیلومتری یامان درزآب واقع است و اینجا را شروع دره نیلی می خوانند. از (سرمازود) به بعد دره نیلی می آید و ۱۱ کیلومتر دورتر درزآب است. درزآب از یامان ۳۶ کیلومتر فاصله دارد و سبزترین نقطه دره نیلی است. بطرف جنوب در دامنه کوه خرابه ها به شکل غندی ها دیده می شود مردم درزآب تیمنی هستند یک هیکل کوچک برنجی، سوار بالایی شتر و یک دیگ چودنی و یک جام کار غزنی نزد اهالی درزآب پیدا گردید که اینک در موزیم هرات محفوظ است.

بعد از درزآب اولین قلعه، دم راه قلعه، ملاها و بعد از آن سنگ لچ است در افق جنوب غربی قله بلند و تیز جهان قلعه به هوا بالا رفته نقطه سبزی که دورتر معلوم می شود زلرگه (زلرگ) نام دارد بطرف شمال سنگ لچ کوه سیاه جلب نظر می کند و یک قله آن به شکل گنبد منار است و آنرا کوه مزار گویند، از اینجا گذشته زرنی می آید که در امتداد دره مژگان واقع است. به فاصله ۱۶ کیلومتری درزآب سنگ مزار واقع است و یک کیلومتر دورتر از اینجا چشمه سنگ مزار در ۵ کیلومتری آن کوتل فرنگی می باشد در حدود ۴۲ کیلومتری زرنی چشمه ایست بنام چشمه ملکی یا ملکان که به یاد ملکان غور تا حال یاد می شود.

۳۰- سرمژگان:

مژگان را اهالی محلی اصلاً (مشکان) تلفظ می کنند، ولی تلفظ صحیح آن مژگان است. وجهه تسمیه آن بریدگی های تیز تیغه کوه های دو طرف دره است که مانند صدها سوزن پهلوی هم قطار و بشکل تیرمژگان صف کشیده خود این دره را مژگان و قسمت علیای آن را سرمژگان و قسمت سفلی آنرا پای مژگان گویند اصلاً این دره از حدود چشمه ملکان شروع می شود. دره مژگان جنوبی ترین دره غور است و بعلاقه های نوزاد، زمینداور و گلستان فراه تماس دارد. دهکده های سرمژگان عبارت اند از: ده آبشو، قریه شبن جبین، ده نصر، ده نرغان و دهکده های پای مژگان ده خرم جان، ده خرامان، ده بالا، ده ترسان و ده سواران نام دارد از اینجا تا دلآرام سه منزل راه است. این علاقه غور قدیم، امروز مربوط ولایت فراه می باشد.

۳۱- لرونډ:

لرونډ اسم ایست پشتو واصل آن لارېنډ یعنی راه بند بوده، لرونډ محوطه، است کوهستانی که چارطرف آنرا کوه های بلند حلقه کرده، کوهی را که بطرف جنوب شرقی افتاده کوه، بلومه گویند سمت جنوبی لرونډ را کوه بلندی گرفته با قله، مخروطی و آنرا (اله زنگی) می نامند، که قله ایست خیلی بلند رشته، کوهی که از طرف جنوب غربی لرونډ را محدود ساخته به کوه (ختبنه) موسوم است و کوتلی دارد موسوم به (آب سیب) که میان راه لرونډ وفراه واقع است. کوه سمت غرب (غرق آو) و کوه سمت شرقی (بالازنگ) و (سو) نام دارد. کهسار شمال غربی در حدود مختلف بنام های داعنه- (غربالک) یاد می شوند به طرف شمال شرق کوه ناودان افتاده و کوتلی را که سر راه لرونډ و پرچمن واقع است کوتل سرخ گویند. لرونډ چنانچه از اسم آن معلوم می شود حقیقتاً محوطه، است که کوه ها از چارگرد افق آنرا در میان گرفته و سه راه بسیار باریک آنرا به علاقه های مجاور وصل می کند:

۱- راه کوتل لخت به طرف دره، مژگان

۲- راه کوتل سرخ به طرف پرچمن

۳- راه کوتل آب سیب و کوتل بودک به طرف فراه

لرونډ از جمله، نقاط گرم سیر غور است و حلقه، کوه ها از چار طرف آنرا گرم تر ساخته و قریه های آن عبارت است از قریه، ده دره، قریه ورغمن، قریه رباط، ده میدان، ده برهنه، ده ترکان، صد رباط و قریه، میدان ریز. این ساحه باستانی غور قدیم اکنون از جمله واحد اداری ولایت فراه شمرده می شود.

۳۲- دره، حصار و مغاره، مسکوکات:

دره، حصار از ده ترکان در حدود ۷ یا ۸ کیلومتر دورتر قرار دارد و دره ایست تنگ و نهایت دشوار گذار سه کیلومتر دورتر از دهن دره طبقه، مدوری است موسوم به (تخت) و در اطراف آن آثار دیوارها و آبادی قدیمه معلوم می شود. می گویند که دورادور آن باغی بود. اهالی موقعیت مغاره، مسکوکات را در دره، حصار قرار میدهند و گویند غاریست در جدار کوه که از بالا و پایان بدان رسیده نمی شود. زیرا از هردو طرف فاصله زیاد است و اگر فرضاً کسی را به ریسمان هم آویزان کنند چون دهن غار در فرو رفتگی صفحه کوه است بدان رسیده نمی شود اهالی در تیوره و هرات نقل می کنند که پرندگان حینیکه از غار مذکور بیرون می آیند بعضی سکه ها از آنجا پایان می افتد. این قصه نه تنها در زبانها حتی در بعضی کتب هم دیده شده که یکی از غورشاهان دارائی خود را در آنجا مخفی ساخته است. این غار بر فراز قله، کوهی قرار دارد. بالای قله کوه بعضی پارچه های خشت پخته و تیکر شکسته که علایم آبادی هست وجود داشت. در این کوه شق طبیعی ئی وجود دارد که در امتداد شق مذکور مدخل دو غار طبیعی معلوم می شود. میرگنی که ذریعه، ریسمان بدان شق پایان رفت در هیچ یکی از غار های متذکره به جز، چنگال کبوتر چیزی دیگری نبود، اما باید گفت که به این ارتفاع زیاد قله، متذکره که حتی برای یک دفعه هم بالاشدن بر آن حوصله می خواهد، زمانی آبادی بوده عجیب و حیرت آور است.

مسجد سنگی :

این مسجد اولین بنای سنگی و تقریباً آبادی کاملیست در غور. پلان آن مربع و هر ضلع آن دو نیم متر طول دارد، ارتفاع دیوارهای آن هم سه متر است. سقف آن هشت ضلعی. پلان مربع و مضمن سقف را به این اصول ترکیب کرده اند، که برابر ثلث طول، ضلع یک یک خشت بزرگ در هر زاویه، مربع گذاشته و پلان مربع را به مضمن تبدیل کرده اند. بعد از خشت های مذکور به یک قطار خشت دیگر، لر مدور شروع سقف را به میان آورده است. قسمت وسطی سقف حالا افتاده و آنرا چوب پوش کرده اند چنین می نماید، که اصلاً گنبد کوچکی در وسط سقف بوده و هنوز هم حصه، مرکزی آن که افتاده در پای محراب مسجد گذاشته شده و عبارت از سنگ مدوری است به قطر ۶۰ سانتی کمربندی دارد به ارتفاع ۱۰ سانتی و در آن رخیهای کشیده اند و باز به کمر بند دیگر ۱۰ سانتی منتهی می شود. بعد از کمر بند دوم قسمت استوانه ای می آید که شکسته. این سنگ قسمت مرکزی گنبد را تشکیل میداد. یک اطاق و یک کلکین مستطیل در دیوار شمالی و یک کلکین در دیوار جنوبی باز است دروازه در مقابل محراب در دیوار شرقی کشیده شده، صفحه، خارجی ضلع شرقی مسجد از یک کمان بزرگ و دو کمان کوچک اطرافی تشکیل شده در میان کمان به عمق ۴۰ سانتی چوکات دروازه از سنگ تراشیده شده. دروازه در دو طرف خود دو ستون سنگ دارد، بالای ستونها رفی است. بالای رف در سه جا در وسط و در دو گوشه یک یک جوره مرغابی کوچک روبرو نول به نول تراشیده شده است، خود چوکات دروازه تزئینات ماریچی دارد، پله های دروازه معلوم نیست که از چوب یا از سنگ بوده، بالاچوکات دروازه سه - چهار قطار تزئینات دیگر است و احتمال دارد که در یک قطار آن نوشته های هم بوده باشد، که متأسفانه در اثر نفوذ آب باران خوب تشخیص نمی شود. این مسجد از خشت های سنگی و پارچه های تراشیده، سیاه رنگی ساخته شده، از سوراخی که در وسط سقف تولید شده و آنرا با چوب و گل پوشانیده اند آب باران تراوش کرده و به سقف و حصه، بالای دیوار کمی تاثیر نموده است. تزئینات و سبک معماری آن به اصول متداول عصر شکوه غوری سر نمی خورد، همین قسم تزئینات آن روح اسلامی هم ندارد. وضع مجسمه های مرغابی ها بالای دروازه، مسجد چیز خارقه و عجیب است خوردی مسجد هم سوالی را در خاطر تولید می کند. چیزی که راجع به این مسجد می توان قیاس کرد آنست که این مسجد از آبداد قبل از اسلام بوده و آنرا بعدها به مسجد تحویل داده اند و محرابی در آن کشیده اند و یا اینکه مسجد ذریعه، کدام معمار هندی بدست غوری ها ساخته شده است. اینجا را زیارت ملکان هم گویند و احتمال می رود که مدفن کدام یک از ملکان غور بوده و قبر به کدام مناسبت در کدام موقع هموار شده باشد و کوچکی محوطه، مسجد هم این نظریه را تائید می کند.

از ملکان تا پرچمن ۱۴ و نیم کیلومتر فاصله است اما راه آن سخت و دشوار می باشد پرچمن وادیست که بیشتر سه طرف شرق، شمال و جنوبی آنرا کوه ها گرفته و به طرف غرب که آبهای غورسیر می کند و به فراه رود می ریزند، هموار تر است. به طرف شمال غربی پرچمن به فاصله ۳۰-۴۰ کیلومتر کوهی است موسوم به "بخدا به" بطرف جنوب آن کوه تیغه و بطرف شرق کوه نیل و بطرف شمال شرق کوه دیگرست موسوم به کوه شوره.

در میان سادات اینجا شخصی روشناس موسوم به سید محمد هاشم آقا پنج عدد سکه، نقره بی آورد که به موزه، هرات محفوظ است و سکه های مذکور عبارت از قران و روپیه، امیر تیمور گورگانی بود. پرچمن غربی ترین نقطه، غور است و خیسار به طرف شرق آن واقع است در یک گروهی قلعه، خیسار چشمه، اذان واقع می باشد و یکی از جاهائی است، که در زبان اهل غور و حتی در بعضی مأخذ قلمی هم از آن ذکری رفته. آب آهکی وقتی از چشمه خارج می شود آهک آن منجمد شده و یکنوع فلس تشکیل میدهد.

در ۲۷ کیلومتری قلعه خیسار دورودی واقع می‌باشد و از دورودی به فاصله ۴۰ کیلومتری تیوره واقع است در بین راه آبی است، بنام آب‌آنه از مدخل دره‌آنه یک سلسله برجها و قلعه‌های قدیمه می‌آید و در مدخل دره دو برج، مانند دروازه آباد بوده و در سواحل چپ رود خانه در بالای پوزه تپه قلعه دیده می‌شود، با بروج مختلف الشکل در کنار راست رود خانه میدان وسیعی است، که پهای کوه مزار منتهی می‌شود و درین قسمت در زمانه‌های قدیم آبادی‌های متراکمی وجود داشته که هنوز شواهد و بقایای آن از بین نرفته. در دهات آنه خرابی‌های زیادی به مشاهده می‌رسد و در تیوره تیمنی‌ها به تعداد زیادی سکونت دارند.

۳۳- بامیان:

غور به مفهوم عمومی خود چنانچه از خلال اوراق تاریخ بر می‌آید در حصص شرقی خود شامل بامیان و حصص اطراف آن نیز بوده است... که امراء و سلاطین غوری چنانچه فیروزکوه و غزنین و هرات را در مرور زمان پایتخت خود قرار داده بودند، دسته‌ای از ایشان در بامیان نیز بنام دودمان شنسبانیه و یا ملوک شنسبانیه بامیان حکمرانی داشته، این دسته حکمرانان سوری غوری را ملوک تخارستان نیز خوانند. چه ایشان هنگامیکه بامیان را مرکز حکومت و امارت قرار دادند آهسته آهسته بر جمیع تخارستان که شامل بود، بر علاقه‌های جنوب آمو دریا و سمت شرقی بلخ و حصص جنوب هندوکش دست یافتند. لذا بامیان و شهرهای مشهور دیگر آن ناحیت که بعداً به ذکر آن خواهیم پرداخت از جمله شهرهای مشهور غور شرقی بوده، که هنگام جلال و عروج ملوک شنسبانیه بامیان مرکزیت علمی، ادبی، دینی و بالاخره مرکزیت سیاسی را دارا بوده‌اند. درینجا باید ملتفت بود که اگر چه تاحال در حصص غور وسطی و غربی هرگز تحقیقاتی به عمل نیامده است، اما حفاریات و تحقیقاتی که در غور شرقی صورت گرفته است و تا اندازه‌ای حتی از آن رهگذر تاریخ دوره اسلامی آن هم روشن گردیده می‌توان از آن راجع به غور وسطی و غربی نیز حدسی زد و انتظار بسا چیزها را در زیر سنگ و خاک آن کشید. اما اینکه حصص وسطی و مشرقی غور خصوصاً در حصص وسطی خود و همچنان حصص مشرقی بعد از حملات و هجوم مغل موسوم به هزاره و هزاره جات گردید.

اسم بامیان در بندهش پهلوی بامیکان است و (موئیزدو خوانین) مؤرخ ارمنی هم این قطعه را به عین نام یاد کرده است.

در ادبیات و مأخذ چین بامیان به اسماء و تلفظ‌های مختلف آمده چینی‌ها در قرن پنجم مسیحی اینجا را بنام فان یانگ Fan-yang خوانده‌اند و به اسمای (فان یان) Fan yan و (وانک یان) و (بانک یان) هم یاد نموده‌اند. هر کدام از این اسماء به تلفظ موجوده (بام-یان) - بامیان نزدیک است. هیوان تسنگ زائر مشهور چینی این دوره مشهور را (فان-ین-تا) خوانده است، پروفیسر هاکن با نقل و قول از دانشمندان چون ژاک مار، کوارت و پول پلیو به این عقیده است که حرف (ک) در دوره‌های تازه ترمبدل به (ی) شده و اسم بامیان از بامیکان تشکیل اختیار کرده است. اسم بامیان در مأخذ اسلامی هم بهمین ضبط و تلفظ که الان معمول است بسیار دیده شده است... هنگامیکه بین دودمان بزرگ و قوی این سرزمین یعنی غزنویان و غوریان آتش کینه و نزاع شعله زدن گرفت و این دو خاندان شاهی کشور در اثر علل ناچیزی کمر به امحای یک دیگر بستند و خساره‌های زیادی اعم از مالی و جانی بر یکدیگر وارد ساختند. همان بود چنانچه در تاریخ مشهور است که علاءالدین غوری در پی انتقام خون برادران رو به غزنه نهاد و درین هنگام دولت مقتدر غزنی هم دارای آب و تاب سابق نبوده و رو به زوال میرفت، چون علاءالدین بهرام شاه غزنوی را در چندین مقام شکست و بر غزنی قبضه نمود، دامنه فتوحاتش را تا بامیان ادامه داد و برادر بزرگ خود را که در تاریخ بنام ملک فخرالدین مسعود بامیانی مشهور است، منحیث ملک بامیان و تخارستان در آنجا نصب کرد. پس ملک مذکور را میتوان بدین ترتیب اولین ملک سوری و قافله سالار ملوک شنسبانیه بامیان حساب کرد.

چنانچه از نوشتجات منهاج السراج ومؤرخین دیگریکه از او نقل می کنند برمی آید، ملک فخرالدین مسعود بامیان بر تمام تخارستان قبضه نمود و شغنان و بلور سرخس و بدخشان و نواحی آنرا تحت نفوذ آورد و تا سال ۵۵۸ در ایالات مقبوضه حکمرانی داشت. این ملک باری با وجود ایالات متصرفه طمع تسخیر فیروزکوه و غور نمود، اما در مقابل شهادت و مروت برادر زاده های خود شهاب الدین و معزالدین مجبور شد واپس به بامیان برگردد، بعد از او پسرش ملک شمس الدین محمود بر تخت بامیان جلوس کرد و بلخ و جرم و درخش و چغانیان همه در قبضه او درآمد. این ملک را با پسران عم که ایالات غور را در تصرف خود داشتند مناسبات نیکو بود و در اثر خدماتی که در رکاب عم زاده گان اجراء فرمود از طرف سلطان غیاث الدین لقب سلطانی یافت و تا حدود ۵۸۶ حیات بود.

بعد از او ملک بهاءالدین سام مدت ۱۴ سال سلطنت کرد و به قول منهاج السراج مملکت او عرض و بسط گرفت و تمام ممالک تخارستان و مضافات آن با ممالک دیگر از مشرق تا حد کشمیر و از غرب تا حد ترمذ و بلخ و از شمال تا حد کاشغر و جنوب تا حد غور و غرجهستان جمله خطبه و سکه بنام او شد.

چهارمین پادشاه سلسله، شنسبانی بامیان سلطان جلال الدین علی بن سام بود که بعد از چندی عمش سلطان علاء الدین مسعود در غیاب او تخت بامیان را از او تصاحب کرد و بر سر این مسأله بدست برادر کشته شد. این ملک بعد از هفت سال بدست محمد خوارزم شاه کشته شد. بدین ترتیب امرای شنسبانی تقریباً مدت ۶۹ سال کم یا بیش بر بامیان و تخارستان و اطراف و نواح آن دیار حکمفرما بودند بعد از ملوک شنسبانی بامیان بدست خوارزم شاهیان افتید تا آنکه ایشان هم در اثر حملات و حشیانه، چنگیز و چنگیزیان منقرض گردیدند. بامیان امروزی یکی از جمله، سه ولایت مرکزی کشور به حساب می آید.

۳۴- شهر غلغله و شهر ضحاک:

قرار نوشتجات محترم کهزاد در مقابل جدار کبیر پیکرهای بودائی تپه، زرنیخی رنگ نیمه مخروطی در سواحل راست آب باریک بامیان جلب توجه میکند، که عبارت از بالا حصار شهر غلغله است. دامنه شهر بمراتب از احاطه، بالا حصار وسیعتر بوده شواهد آبادی های سواد شهر روی اراضی زراعتی فلات در میان کشت زارها و به طرف دهکده، سید آباد کم و بیش باقی مانده است. اسم غلغله در مأخذ دیده نشده بلکه قلعه، بامیان یا قلعه های بامیان به این حصار و حصارهای دیگر از قبیل ضحاک و سرخشک اشاره شده است. شهر غلغله بعد از تأسیس سلطنت شنسبانی، غوری بدست سلطان علاء الدین محتملاً در جریان سلطنت اولین امیر شنسبانی ملک فخرالدین برادر بزرگ علاء الدین حسین بمیان آمده و مرکز بزرگی یافته است. باشندگان این شهر در بین قرن ۶ و در اوایل قرن ۷ هجری در سموچ و آبادی های مستحکمی که با باره و بروج از خشت خام و پخته و سنگ تعمیر میشد زندگانی میکردند. بعد از اینکه علاء الدین محمد خوارزم شاه بین سالهای ۶۰۷ و ۶۱۱ هجری اردوی غوری و غزنوی را شکست داد، پسرش جلال الدین منکبرنی در شهر غلغله مرکزیتی قایم کرد، تا اینکه هجوم و حشت ناک چنگیز از صفحات شمال به جنوب هندو کش سرایت کرد.

چنگیز به اکثر احتمال از راه دره، شکاری وارد شد و در شهر ضحاک که خرابه های آن در ۱۷ کیلومتری قبل از بامیان وقوع دارد در نقطه تقاطع آبهای بامیان و کالو با سالخوی شهر مواجه شد و چون موتی جن پسر چفته بی نواسه، چنگیز به قتل رسید قسم یاد کرد، که در شهر آینده زنده جانی را اعم از انسان و حیوان امان ندهد. شهر غلغله بعد از مقاومت بسیار شدید در سال ۶۱۸ هجری قمری مطابق ۱۲۲۲ مسیحی با خاک یکسان شد. فاتح مغل شهر را آتش زد و آنانی که از شعله آتش جان بدر بردند از دم تیغ خلاصی نیافتند و بالاخره حصار آزادگان و کانون علم و فضل پادشاهان علم دوست و ادب پرور شنسبانی و

خوارزم شاهي را به زبان و اصطلاح خود (ما اوبالغ ويا ماو باليغ) يعنى شهر مغضوب ونحس لقب دادند. بطرف جنوب شرق خرابه هاى غلغله در داخل دهكده، سيد آباد بدنه، قلعه، مستطيل شكلى با ديوار هاى بلند موجود است كه در زبازد اهالى به قلعه دختر مشهور مى باشد. از دامان ارگ غلغله تا ايندم هم مردم ضمن بردن خاك مسكوكات و بعضى اشيائى خورد و ريزه و بعضى ظروف تيكرى و فلزى مى يابند. حفریات مختصرى هم برای دو سه روز در سال ۱۹۳۱ از طرف پروفیسر هاكن درینجا صورت گرفت ودر نتیجه بعضی پارچه های گلی سبز رنگ با نوشته های كوفی ویک عده اسناد خطی روی كاغذ پیدا شد كه در اطاق بامیان در موزه، كابل تا چند سال قبل محفوظ بود.

پرو فیسور مینورسكى قسمتی از اسناد مذکور را در طى مقاله، كه در سال ۱۹۴۳ در مجله انجمن شاهى برطانیای كبیر و آیرلند نشر شده مطالعه كرده و تاریخ آنها را رویهم رفته ۶۰۷ هجرى قرار میدهد (۱ مسیحی) ۱۲۱ در سال مذکور علاء الدین محمد خوارزم شاه متوجه سرحدات قلمرو غور و غزنه مى شود و ده سال بعد عملیات تهاجمی مغل به بامیان میرسد بنا بر این اسناد مذکور مربوط به آخرین سالهاى سلطنت دودمان شنسبانی غوری در بامیان مى باشد و حتى دریكى از اوراق اسم سلطان جلال الدین علی بن سام كه چهارمین پادشاه شنسبانی بامیان است هم خوانده مى شود كه به امر محمد خوارزم شاه كشته مى شود.

علاوه بر اسناد مذکور دو یادگار دیگر هم از حصار غلغله در موزیم كابل موجود بود، یكى يك دروازه چوبی كه در سمت علیای پله هاى آن به رسم الخط كوفی الملك الله نوشته شده و دیگر يك جلد كتاب خطی معروف به فال نامه كه مجموعه، مركب از چندین رساله میباشد و بعضی یادداشتهاى هم دارد، كه یكى آن در سال ۵۸۳ تحریر شده و مصادف به زمانى دومین پادشاه شنسبانی ملك شمس الدین محمود پسر ملك فخرالدین است كه تا سال ۵۸۶ حیات و سلطنت داشت.

شهر ضحاک:

به فاصله ۱۷ كيلومترى شرق بامیان در نقطه، التصاق آبهاى بامیان به آب دره، كالو روى پوزه، هاى بلند و سرخ رنگ كوه برجها و ديوارها و تپه هاى قلعه افتاده كه یكى از مستحكمترین قلاع جنگی بوده. حفریات علمى تا حال در خرابه هاى شهر ضحاک صورت نگرفته و از مطالعه، بعضی از تيكرها و مختصر كاوش هاى مقدماتى حدس زده مى شود، كه اینها قبل از دوره اسلام هم آبادی هاى بوده كه تا عصر تركان غربی هم میرسید. در دوره شنسبانی هاى غوری بامیان، طبعاً اینجا حصار مستحكمی عرض وجود كرده و از مقاومت آن در مقابل چنگیز خاطره، فراموش ناشدنى ئى به یادگار مانده است. موتی جن نواسه، چنگیز در همینجا در سال ۶۲۸ هجرى (۱۲۲۲ مسیحی) كشته میشود و ویرانى آنها در همین تاریخ آغاز مى یابد چنگیز قلعه را ویران مى كند و باشندگان آنرا سراسر هلاك ميكند. این مناطق غور قدیم اکنون ملحق به ولایت بامیان است.

باغ ارم:

امراء و سلاطین غوری چنانچه در ساحه، علم و ادب، پرورش علما و ادبا، صنعت و حرفت و همچنان در مورد فتوحات و كشور كشائى، تصاحب خزاین و گنجینههای پربها و غیره اسباب تجمل و امثالهم از شاهان و سلاطین آنروزه عقب نمانده، بلكه در بسا موارد به مراتب از دیگران پیش رفته بودند، چنانچه در سطور گذشته مطالعه نمودیم ایشان در ساحه، عمرانات و بناهاى مجلل و قصور با شكوه و قلعه هاى مستحكم نیز شهره آفاق بودند، كه مى توان درینمورد قصر كجوران و روئین، قلعه، خیसार، قلعه، مندیش، قصر

شورسنگ، قصر بندار و قصر فیوار و کوشک سلطانی را بطور مثال یاد آور گردید، صرفنظر از عمرانات و آبادی هائی که توسط شاهان این سلسله در شهر هرات، غزنه و حوالی آن و همچنان بامیان صورت گرفت از جمله تفرجگاه های سلاطین این دودمان، همانا یکی باغ ارم در زمينداور است. ناحيت زمينداور در آنزمان چه از نقطه نظر سوق الجیشی و چه از رهگذر سرسبزی و شادابی ونقاط دیگر دارای شهرت عظیمی بوده است و تقریباً جميع مورخين و جغرافیه نگاران در آثار خود از آن ناحيت نامبرده اند. بنأ علیه این ناحيت بين سلاطین غزنی و امرای غوری از جمله نقاط به شمار ميرفت که جانبين می خواستند به هر قيمتی که میسر میشد بر آنجا و نواحی آن قبضه نمایند ... و ازینجاست که به تناسب قوت و اقتدار نظامی امراء و سلاطین این دودمان بزرگ شاهنشاهی وطن، این ناحيت گاهی در قبضه یک جاتب می بود و زمانی از جمله متصرفات جانب دیگر محسوب می گردید، بهر تقدیر پیش از آنکه در باره باغ ارم، شهرت و بزرگی آنکه محور این میث را تشکیل میدهد، از اقوال نویسندگان چیزی نقل کنیم، بهتر است راجع به قصر و همچنان آمد وشد جهان پهلوان امیر کرور سوری در آن ناحيت معلوماتی را که توسط پته خزانه (گنج پنهان) محمد هوتک به ما رسیده است متذکر گردیم.

محمد هوتک در اثر فوق الذکر در ذکر جهان پهلوان امیر کرور پسر امیر فولاد سوری غوری بعد از معرفی شد، مشارالیه و سلسله فتوحات او مینگارد: "...گویند که امیر کرور به موسم تابستان به زمينداور می بود ودر آنجا قصر داشت که عیناً مانند قصر مندیش بود و در آنجا به شکار و عشرت می پرداخت." در اصل متن پشتوی پته خزانه که ترجمه آن عیناً از صفحه ۳۲ کتاب مذکور در بلاضبط شد در جای کلمه، تابستان (دوبی) قید گردیده است. مدون فاضل کتاب مذکور در حواشی آن مینگارد که شاید دوبی غلط باشد زیرا زمينداور دارالملک زمستانی سلاطین غور بود و (دوبی) معنی تابستان را میدهد (ص ۳۱ و ۳۲ پته خزانه) پس معلوم می شود که امراء و شاهان غوری از قدیم به زمينداور رفت و آمد داشته و ناحيت مذکور به استثنای برخی از اوقات در تصرف ایشان بوده و آنجا را منحيث دارالملک زمستانی خود بکار می بردند و چنانچه از لوازم سلطنت بود در هنگام سرما ناحيت مذکور را مرکز قرار داده ودر عمارات عالیه آن به سر می بردند. در تفرجگاه های که خود ساخته و پرداخته بودند به شکار و عیش و همچنان تمرينات حربی و امثال آن می پرداختند، اینک میرویم بالای شرح باغ ارم واقع در زمينداور:

تایمینی شاعر مشهور زبان پشتو که بدبختانه از آثار و اشعار او جز بيتی چند در مدح وستایش سلطان غیاث الدین غوری چیزی دیگری در دست نیست ضمن بیت چند که بما رسیده است، در زمينداور باغی را بنام باغ ارم توصیف می کند و آنرا مانند فیروزکوه آبادان می خواند که ما عیناً ابیات او را از جلد اول (پشتانه شعرا) درینجا نقل می کنیم:

ما د ((داور)) په مخکه ولید ((ارم))	دا دجنت په خیر وو بڼه خورم
د ((فیروزکوه)) به دور ودان دنیا	ښکلی هر گل څه بڼه خندان دنیا
دلته کرونگی دی غږونه کوی	اوبه بهیږی سرودونه کوی
هر سړی گوری چې ولاړوی حیران	کړی ننداری د خداوند د بستان (۲)

یعنی من در زمین داور ارم را دیدم (مقصد باغ ارم است) که چون جنت خرم و شاداب به نظر می خورد. مانند فیروزکوه آبادان است و هر گلی زیبا و قشنگ آن تا چه خوب و خندان است درینجا آبشارهای هستند و نوحه میکنند، آبها جریان دارند و سرود می سرایند، هر کس را ببینی که حیران به پا ایستاده و خداوند بستان را تماشا میکنند. چنانچه از سیاق کلام شاعر موصوف درک می شود، مشارالیه این باغ را به چشم سر

مشاهده کرده است. فرشته در ذکر امارت ملک الجبال قطب الدین محمد بن حسین مینگارد که چون فیروز کوه را بنأ نهاد و دارالملک خود ساخت و جهت شکار قریب دو فرسنگ از دو طرف دیوار کشیده جابجا مقرر ملوکانه ساخت و روش سلاطین بزرگ در پیش گرفت....

قاضی منهاج السراج در طبقات ناصری در طی ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین غوری در باره این باغ معلومات مفصلی مینگارد که قسمتی از آنرا درینجا نقل می کنیم:

ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود و شکار دوست و از حضرت فیروز کوه که دارالملک او بود تا به شهر زمینداور که دارالملک زمستانی بود، هیچ آفریده را مجال نبودی که شکار کردی و میان آن دو شهر چهل فرسنگ بود و هر فرسنگ را میلی فرموده بود تا بر آورده بودند. در زمینداور باغی ساخته بود آنرا باغ ارم نام نهاده و الحق در میان دنیا مثل زهت و تراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او به قدر دو میدان و از زیادت بود و جمله چشمه های آن باغ به درختان صنوبر و ابهل و انواع رباحین آراسته و سلطان فرموده بود تا در جوار آن باغ میدانی ساخته بودند، طول و عرض آن میدان مثل طول و عرض آن باغ بود و هر سال یک کرت فرمان دادی تا زیادت از پنجاه و شصت فرسنگ از شکاریان بره کشیدندی و مدت یکماه بایستی تا هر دو سر بره ترک شکار به هم پیوستی زیادت از ده هزار شکاری از وحش و بهایم و سباع از همه اجناس در آن میدان آوردندی. در روزگار شکار سلطان بر قصر باغ بر آمدی و مجلس بزم مهیا فرمودی و بندگان و ملوک یگان یگان سوار در آن میدان برفتندی و شکار میکردندی در نظر مبارک او طاب ثراه وقتی خواست تا در آن صحرا به شکار رود فخرالدین مبارکشا به پای خاست و این رباعی بگفت، سلطان عزیمت شکار، فسخ کرد و به عشرت مشغول شد و آن رباعی اینست:

رباعی

به زان باشد که در شکار آویزی

اندر بزی کوهی به چه شکار آویزی

اندر می معشوق و نگار آویزی

آهوی بهشتی چو به کام تو درست

محترم عبدالروف بینوا طی مقاله، راجع به داور یا زمینداور درباره موقعیت امروزه این باغ مجلل چنین اظهار نظر میکند: (فعلاً در داور موجوده باغی به این نام وجود ندارد و نه درخت های صنوبر است ولی کمی دورتر طرف سرحد غور علاقه کوهستانی و شادابی بنام (باغران) وجود دارد که هر شیله کوه و هر دره سرسبز و پر از هنوع درخت آن یک باغ ارم را تشکیل میدهد. آبشارهای طبیعی، گلهای رنگارنگ خود روی کوهی تمام دامنه های کوه های بلند را مزین گردانیده و آوازهای دلکش مرغکان آزاد فضای آنجا را به احتزاز آورده است و شکار خوبی هم دارد. ممکن که در همین علاقه کدام باغی بنام ارم مسمی گردانیده و رفته رفته از حیث اهمیت باغ شاهی اسم تمام علاقه (باغ ارم) و به مرور زمان باغران حالیه شده باشد.)

آقای کهزاد در سفرنامه اش در امتداد کوه بابا و هریرود درین باره مینگارد که شکار بز کوهی در دوره اعتلای غور یکی از مشغولیت های بزرگ شاهی بود و مخصوصاً سلطان شهاب الدین غوری یکی از شیفتگان این شکار بود و ایام شباب و جوانی را در کهسار جنوب غور به شکار حیوانات کوهی می گذرانید.

قرار شرح طبقات ناصری.... بین حضرت فیروز کوه و شهر داور... کسی را اجازه شکار نمی داد و این علاقه را که کهسار مژگان در میان آن می آید مخصوص شکار گاه شاهی ساخته بود. مرغهای شکار مخصوص در هر ناحیه داشت، علاوه برین در زمینداور باغی ساخته بود نهایت بزرگ و قشنگ موسوم به باغ ارم، که از خود میدان شکار وسیع و قصر مجلل مخصوص تماشای شکار داشت.... و هزاران تن شکاری حیوانات مختلف مخصوصاً بز کوهی را از شاخ های کوه ها از حدود (اریتو) گرفته تا کوتل (لخت) منتهاالیه غربی دره، مژگان به طرف زمینداور می بردند.

سوری طایفه و قبیله مشهوری بوده است که از ازمئه، باستان در جبال غور حکمرانی داشته و در طی ده‌ها رجال و سلاطین بزرگی از بین ایشان قد علم نموده که بر افغانستان و هم چنان هند و نواحی دیگر این سرزمین حکمرانی نموده و شاهنشاهی بزرگی تشکیل داده اند.

تقریباً ۴ هزار سال قبل هنگامی که مهاجرت و کوچ آریائی‌ها از باختر شروع گردید از ایشان قبایلی در امتداد هریرو و فراه رود در حرکت افتادند، تا آنکه جبال شامخه، هوای دلکش و آبهای فراوان و جاری کوهستان غور ایشان را شیفته، خود ساخته و در آن سرزمین متمکن گردیدند. به قول اکثر نویسندگان قبیله، مطلوب همانا سوری‌هاست که از آن آوان به بعد در غور روبه ازدیاد گذارده در آن سرزمین به مدارج اعتلا و ترقی نایل گردیدند.

صاحب طبقات ناصری واضحاً از بسطام و دو پسرش سور و سام نام می‌برد، تا جاییکه مدارک تاریخی واضح می‌سازد ایشان عبارت اند از اجداد سوری‌های غور. فردوسی نیز چنانچه پیشتر متذکر گردیدیم بسطام را در شاهنامه، خود سر غوریان می‌شمارد و از سوری‌ها توصیف می‌کند. در باره، آنکه کلمه، سور یا سوری چطور بمیان آمده اندکی اختلاف نظر موجود است که شمه، از نظریات را ذیلاً نقل می‌کنیم:

آقای کهزاد می‌نویسد: هنگامیکه تقریباً ۴ هزار سال پیش در اثر مهاجرت قبیله، از آریائی‌ها حرکت و به سرزمین کهسار و هزار چشمه واصل شد و کوه پشت کوه ایشان را مجبور ساخت، که اینجا را به تلفظ اولیه خود گیری یا غیری یعنی کوه یا کوه‌ها بنامند و غور همان نام قدیم است که با مفهوم صحیح و اصلیه، خود تا حال باقی مانده. این قبیله، آریائی همان قبیله، (سوری) است که در ترکیب اولیه، اسم آنها کلمه، (سوریا)، آفتاب دخیل است و معنی سرخی که در کلمه، (سور) پشتو محافظه شده هم در اول وهله از حرارت و سرخی سوزان آفتاب نمایندگی می‌کند. و اگر کسانی در غور (زوری) یاد می‌شوند، عبارت از سوری‌ها باشند آنوقت گفته می‌توانیم که تا موقع ورود عربها در حصص غربی غور در (جبالزور) دارای بزرگترین و مجللترین معبد آفتاب بودند.

محمسی فاضل پته خزانه در تعلیق ۱۱ تحت عنوان سوری و امیر پولاد مینگارد که سوری طایفه، معروف بوده در غور که اکنون هم موجود بوده و زوری نامیده می‌شود این نام نهایت قدیم است و مورخین و جغرافیه نگاران عرب هم آنرا بصورت (زور و زوری) ضبط کرده اند. اولین مورخی که در دوره اسلامی نامی از (زور) می‌برد، احمد بن یحی الشهیر به بلاذری است (حدود ۲۵۵ هجری) که در ضمن فتوحات سجستان و کابل از آن یاد آوری می‌کند.

مورخین مابعد مانند ابوزید احمد بن سهل بلخی متوفی (۳۲۲ هجری) که کتاب الاشکال یا صور الاقالیم خود را در (۳۰۹ هجری) نوشت و بعد از او اصطخری معروف در (۳۴۰) هجری آنرا به نام المسالك والممالك تهذیب کرد نیز ذکر از بت و معبد جبلزور آورده اند که یاقوت در معجم البلدان خود از قول آنها عین روایت بلاذری را نقل و کوه و صنم مذکور را بدو صورت (زور) و (زون) ضبط می‌کند و بصورت خلص در یک کتاب دیگری خود گوید: (زور) بضمه و سکون دوم بتی بود در بلاد داور... اسم (زور) در عصر بعد از اسلام توسیع می‌یابد و به صورت سور و سوری تبدیل می‌شود. و به این نام قبایل و بلادی معروف می‌گردد. مثلاً زورآباد شهر معروفی بود که اکنون هم به همین نام در جنوب سرخس و اقاصی گوشه، شمال غربی سرحدات افغانی ولایت هرات موجود است و یاقوت بصورت (زورآباد) از نواح سرخس ضبط کرده ولی از قدیم مربوط به هرات بوده و ابوبکر عتیق بن محمد السور آبادی الهروی از مشاهیر علمی این شهر تاریخی وطن ماست که در عهد الپ ارسلان (۴۵۵-۴۶۵) هجری می‌زیست و تفسیر السور آبادی از آثار جاوید علمی وی است.

به هر تقدیر میتوان نظریات فوق را که اگر چه در ظاهر مخالف یکدیگر می نمایند آشتی داد. و از آن نظریات و همچنان نظریات و اقوال نویسندگان دیگر این حقیقت را به اثبات رسانید که سوری های غوری برخلاف نوشتجات برخی از نویسندگان که قبلاً از ایشان متذکر گردیدیم دارای اصل و نسب خالص آریائی می باشند، نه آنچه ایشان ساخته و پرداخته اند. صاحب پته خزانه (گنج پنهان) به استناد تاریخ سوری در ذیل شرح حال امیر کروړ بن امیر فولاد سوری غوری به ملوک غوری اشاره کنان می نگارد که این امراء از قرن های زیادی در غور و بالستان و بست بودند و از اولاد همان سور نامی اند که از نژاد سیماک بود. نا گفته نماند که برخی از محققین و نویسندگان غرب که در مورد مطلوب، تفحصات و تحقیقات بیشتری کرده و محض به نقل اقوال پیشینیان اکتفا نه ورزیده اند نیز در آثار خود این حقیقت را که باشندگان کوهستانات غور افغان بوده و نسب آریائی دارند واضحاً بیان داشته اند. چنانچه کلونل جی لی ملسن در اثرش که راجع به تاریخ افغانستان نوشته است در قسمت غوری ها می نگارد:

در باره نسب و شجره خاندان غوری پروفیسور دورن و مونت ستارت الفنستون ودی گنگویس و غیره مطالعات زیادی کرده اند و از توازن و شنجش تحقیقات ایشان برمی آید که غوری ها دارای نسب خالص افغان می باشند. همچنان الفنستون در اثرش موسوم به تاریخ هند به وضاحت می نگارد که در باره اصل و نسب خاندان غوری بسا تحقیقات و تتبعات بدست می آید، اینست که خاندان غوری و همچنان رعایا و تابعین ایشان افغان بوده اند. مؤلف مذکور باز هم در اثر دیگرش موسوم به (شرحی در باره سلطنت کابل) این معنی را بار بار می پروراند.

ازین قبیل نویسندگان متعددی وجود دارد که چون در مورد غور می نگارند بدون آنکه در باره اصل و نسب غوریان به ایشان ترددی دست دهد، ایشان را بنام افغان یاد می کنند، مثلاً ستانلی لین پول که از مشاهیر مستشرقین است، در کتابش موسوم به طبقات سلاطین اسلام می نویسد که ولایت غور بین هرات و غزنه از خیلی قدیم مرکز سلسله کوچکی بوده که در حقیقت استقلال داشته. محمود غزنوی در سال ۴۰۱ هجری (۱۰۱۰ع)، این ولایت را تحت اطاعت خود آورد و این در موقعی بود که (افغانان غوری) تحت ریاست محمد بن سوری بسر می بردند. چنانچه... مسٹر برون و ولیم بیل و فوریه وعده دیگری از مؤرخین غوری ها را به وضاحت افغان می شمارند.

در آغاز فتوحات عرب در ضمن اسمای طوایف افغانستان در غور از قبیل سوری و غوری و گاهی از قبایل بنام بنی افغان نیز در تاریخ های مسلمین ذکر شده است. به هر تقدیر نمی توان درین مورد از جمیع نویسندگان نام برد و از ایشان نقل و قول کرد.

منار جام و خطر سقوط آن:

در ۶۲ کیلومتری شمالشرق ولسوالی شهرک ولایت غور در قریه، موسوم به جام جائیکه دریای جام به دریای خروشان هریرود میریزد در زاویه یی تلاقی آن دو دریا منار قشنگ و با عظمت به ارتفاع ۶۳،۳ متر واقع است. منار جام از حیث عظمت معماری، تزئینات و نوشته های کوفی خود بعد از منار قطب دهلی که دارای ۷۳ متر بوده از عجایب هفت گانه دنیا محسوب میشود. این منار در سال ۱۲۰۲-۱۱۹۳ میلادی اعمار گردیده است. اولین کسی که به کشف منار جام در قرن بیستم موفق شد عبدالله ملکیار والی هرات بود کشف دوباره، منار جام توسط اندری موریک دانشمند بلژیکی در ۱۷ اگست ۱۹۵۷ اتفاق افتاد. اندره ماریک در رساله اش راجع به منار جام نوشت که، منار بواسطه، تمایلی که پیدا کرده است مشرف به سقوط میباشد.



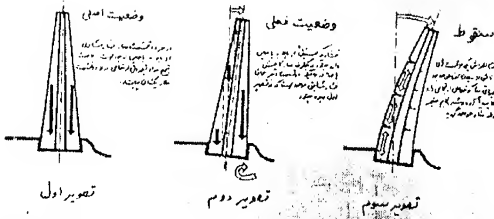
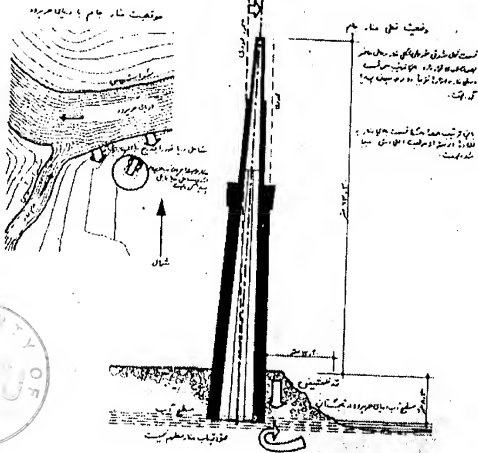
منار سلطان غیاث الدین محمد سام غوری در جام که بعد از منار قطب دهلی به ارتفاع ۶۳،۳۰ متر از بزرگترین منار های جهان محسوب می شود (۱۹۸۰/۱۷)

اندريو برنو مهندس ايتالوی ۸ رسم تخنيکی منار جام را با جزئیات آن ارائه نمود. اندازه گیری و تحقق معماری که کورت شمیت و ورنر هببرگ در سال ۱۹۷۱ در پای منار جام انجام دادند، همین نظریه را مبنی بر سقوط منار جام تانید کردند اما خوشبختانه این اثر تاریخی کشور تا هنوز پا بر جاست. درین اواخر روز نامه سهار به قول از اژانس خبری آریانا در قسمت اعمار مجدد دیوار محافظوی منار جام نگاشته است که دیوار محافظوی و بند آب حفظ و نگهداشت منار تاریخی جام از خطرات ناشی باران و سیلاب ها، مجدداً اعمار گردیده است. ... روز نامه علاوه می نماید که کار اعمار دیوار محافظوی توسط موسسه، باز سازی پیام غور با همکاری مردم منطقه تکمیل گردیده است.



و اینهم یک تصویر دیگر از منار جام در کنار دریای خروشان هریرود (اول اکتوبر ۱۹۹۸ میلادی)

خطر سقوط منار جام



نقشه شماره (۹): نقشه فوق وضعیت فعلی منار جام و احتمال سقوط آنرا نشان می‌دهد. توسط مهندس المانی و در زیر نظر مهندس ارشد تهیه شده است.

(اقتباس از مجله آریانا، شماره، اول، ۱۳۵۲)

تاريخچه معماري غور:

در نيمه دوم قرن دوازدهم ميلادي حكومت غوريان به وجود آمد و در مدت كمى يكي از قدرتهاى عمده آسيا گرديد. از سالهاى ۱۱۶۲-۱۱۶۳ قدرت ايشان رو به فزوني گذاشت. در اين زمان سلطان غياث الدين محمد بن سام حاكم وقت بود. در سال وفات غياث الدين پهنه سر زمين غوريان از غرب خراسان را در بر مى گرفت و از شرق تا نواحى خليج بنگال ميرسيد.

و اما در سال ۱۲۱۱ حكومت غوريان منقرض شد و سر زمين غور كه مركز كشور كشاييها بود و پايتخت افسانوي آن فيروزكوه نام داشت به دست خوارزم شاه فتح شد. بطوري كه موخ غوريان، جوزجاني مى نويسد: فيروزكوه در سال ۱۲۲۲ با حمله اوكتاي (اكتاي) پسر چنگيز خان از صفحه روزگار محو و باخاك يكسان شد.

امروزه در نواحى مركزي افغانستان چهار نقطه وجود دارد، كه ياد آور هنر معماري غوريان است. اين آثار عبارت اند از دو ساختمان گنبد خشتي، بقايای مجتمع مسكوني بزرگ و مدرسه علميه شاه مشهد، مناره جام و مسجد كوچك سنگي لاروند. معماري و مصالح بكار رفته در مسجد سنگي كاملاً با آثار ديگر عهد غوريان كه آجر نما هستند فرق ميكند. طبق نظر ماكس كليمرگ كه مسجد لاروند از كشفيات اوست اين مسجد از كار هاي هنر مندان آجر كار هندي است كه در عهد غوريان بدین منطقه آورده شده بودند.

گزارش هاي را آندره مريك از منار جام كه معروفترين اثر معماري دوره غوريان است، تهيه كرده است. آندره مريك كه در سال ۱۹۵۹ اين بناي تاريخي را معرفي كرده است، بر اين باور است كه مناره ياد شده تنها يادگاري است كه از پايتخت نا بود شده غوريان، فيروزكوه، بر جای مانده است، و نشانگر وجود اين پايتخت است. البته با وجودي كه با اين نظر مخالفت هاي شده است ولي هنوز و بطور كلي بر قوت خود باقي است. جوزجاني با وجودي كه مفصل از اين شهر نام مى برد ولي تذكراتي در زمينه ويژگيهاي جغرافيايي اين محل ندارد. احتمال دارد جوزجاني نشانه هاي جغرافيايي را امر بديهي براي دانشمندان همزمان خود دانسته باشد.

مريك بقايای دژ نسبتاً بزرگي را در بخش شمالي مناره، دليل بر قصر شهر فيروزكوه در آن زمان ميپندارد. دلايل متقني كه حاكي از واحه شمردن جام با فيروزكوه باشد، هنوز در دست نيست. دژ محل و بازار كم عرضي كه وجود داشته، بعيد است از جاذبه هاي صدر صدر شهر فيروزكوه بوده باشد. موقعيت جغرافيايي جام در كنار شهر غور كه تنها راه ارتباطي آن كوره راه بوده است، كه در تمام ايام سال از آن استفاده نمي شده است اين فكر را تقويت ميكند كه اين محل از نظر سوق الجيشي، نظامي و رساندن آذوقه مشكلات متعدد مى توانسته است داشته باشد. تصور وجود پايتختي درين نقطه به دليل كم وسعت بودن محل، دور از ذهن است. حتى مناره هم به طور يقين دليل بر وجود مسجدی در كنار خود نيست.

در كنار ابنيه، تاريخي كه در بالا از آنها ياد شد ويرانه هاي ديگري در نزديكي شهر غور ديده ميشود كه كمترين توضيحي از آن در دست نسيبت ويا تحقيقي با وجود وسعت زياد در آن باره نشده است. البته بعضي از اين خرابه هاي بسيار كه در اطراف تيوره ديده ميشوند مدتها است كه كشف شده اند. توماس هولديش بر اين باور بود كه در سال ۱۹۱۰ در حدود خرابه هاي تيوره محلي براي فيروزكوه پيدا كرده باشد.

در اقامت كوتاهي كه در سال ۱۹۷۵ در تيوره و يامان داشتم، متوجه شدم كه بر روي زمين خرابه ها و ساختمانهاي همشكلي زراعت شده بود. دو سال بعد از آن سال بيش از ۱۴۵ بناي ويرانه در شاه جوي، دهانه بوم، پسا بند، نورك ودر اراضي جنوبي تيوره ثبت شد.

با بررسیها و تحقیقات و ثبت ویژگیهای (تاریخی) منطقه بر روی نقشه و بنابر برداشت آلفردجانانا آثار باستانی دیگری در اراضی بخش علیای فراه رود برای پژوهش های بعدی مشخص شده است.

بعد از کشف خرابه های دیگری در بین شهرک و تیوره در سال ۱۹۷۸، شکل بخشی مشخصی از شهر غور معین شده است. حال اگر دستاوردهای سه نفری را هم که به محل مورد نظر دشتیم بدین معلومات اضافه کنیم محدوده شهر غور مشخص و حدود آن تعیین میشود. خرابه های تاریخی بیشتری را می توان در بخشهای شمالی و جنوبی دهانه بوم، جنوب تیوره و یامان، غرب تیوره و در مسیر فراه رود پیدا کرد.

در نقشه برداری غور بیشتر ساختمانها را از استحکامات نظامی میدانند. از دلایل این نظر، سوراخ های دیواره، قطور دژها است که برای تیر اندازی پیش بینی شده بوده است. هیچ بنای بر جایی درین ویرانه ها وجود ندارد که بتوان بطور یقین آن را شناساند و یا مورد استفاده آنرا در قدیم نام برد. با وجودیکه دیواره هایی تا ۲۰ متر ارتفاع کشف شده است ولی هیچگاه نمی توان به ارتفاع و بلندی واقعی آنها پی برد. حتی پایه های ۹۰ درصد از ساختمانها که اکنون قابل تشخیص است، قاصر از توصیف شکل خود ساختمان است، یعنی معیار تشخیصی درین زمینه وجود نداشت. بنابرین در شروع کار سردرگمی عجیبی دیده میشد. شناخت ورده بندی هر بنایی مستلزم مطالعه، برداشتها و گزارشات متفاوت و گوناگون بوده و یا از طرح ها و شکلهای مختلف منتج میشد. پس از بررسی و نمونه برداری از بخش وسیعی از بناهای معمولی، به اشکال و معماری های نه چندان متنوعی رسیدیم. انواع و اشکال بناها محدود بود و کمتر تنوع و تفاوتی در شکل آنها پیش می آمد. در نقاطیکه دید بهتری داشتند و در کنار بناهای عظیم مناره های مربع القاعده و یا استوانه ای شکل دیده میشد. مساحت داخلی برجها بسیار کم و بمشکل، قابل اندازه گیری بود. ازین برجها تنها برای نگهبانی استفاده می شده است.

نسبت انواع بناهای که زیر بنای آن به شکل نیم دایره است زیاد است. علاوه اشکال دیگری از بناهای نیز مشاهده شده است که به شکل مدور دیده میشوند. در بعضی از موارد دیواره مجزایی (در این معماری) دیده نمی شود. هیچ دلیلی وجود ندارد که بناهای مورد نظر را از بیوتات پنداریم، بلکه بیشتر می توان آنها را از استحکامات قلعه به شمار آورد.

پهنای ساختمانهایی که در زیر بنای صلیبی شکل دارند محدود است، البته فرق است بین بناهای که شکل زیر بناهایی (مربعی با گوشه هایی که از طنین بیشتر صدا میکاهند) دارند و یا (صلیبی+ شکل) و (صلیبی شکل با دیواره های نیم دایره هستند).

تمام بناهای نظامی تا آنجا که پیدا بود چند طبقه بودند. پشت بام بیشتر ساختمانها پوشیده از کاه گل بود. سقف ساختمانها قرارگاهها بیشتر به شکل نیمه گنبدی دیده میشود. سقف اتاق های دیگر ساختمانهای صلیبی شکل را ضربی زده اند. اتاق های مرکزی با سقفهای گنبدی پوشیده شده بود. حصارهای ساختمان بویژه در گوشه ها با دیوارهای بلندی کشیده است. دیوار های خشتی را بعد از ساختن با گل و یا کاه گل می پوشانند. رومالی پایه های عمودی ساختمان که از سنگ ساخته شده و بروی آن کاه گلی کشیده شده است در اثر باران و رطوبت زمین از پایین ریخته است. نمای خارجی دیواره های دژ را مثلثهایی که کنده کاری شده اند تشکیل میدهد. این مثلثها در مجموع در محیط متوازی الاضلاع های که کنده کاری شده اند تشکیل میدهند و در مجموع در محیط متوازی الاضلاع های که بر روی دیوار های بلند دیده میشوند خود نمایی میکنند. همچنین نقش و نگار یاد شده بر روی اغلب نماهای بیرونی استحکامات و دژها در غور نمایان است در اطراف سوراخهای نورگیر نقشهای قدیمی تکه کاری و یا شکلهای هندسی یافت میشوند. در بعضی از موارد نقش را ست گوشه ای را می بینیم که در اطراف آن زایده های دایره ایی شکلی وجود داشت

در این جا شباهت به معرق کاری های سامره با این نقوش قابل اغماض نیست. البته نقشهای مزبور به معماری آسیای میانه میماند.

با بررسی و دقت در معماری استحکامات غور و در پستی و بلندی های شهر به نتیجه های ذیل میرسیم:

- ۱ - استحکامات محور های دره .
- ۲ - حصار کشی در دره ها به شکل دیواره .
- ۳ - محصور کردن بعضی از منطقه ها مانند اماکن مسکونی و قصرها.

برای مثال میتوان از آبادانی تنگه نورک نام برد، محلی که در روزگار دیرین هم مانند امروز ساختمانها چندان متراکم و در کنار هم نبودند و حصار ی به دور آن ها کشیده می شد. محله ها با وجودی که دیواره ها نسبتاً و یژگیهای بارزی نداشت، دفاع از ساختمانها با عده قلیلی ممکن بود. معاری داخلی اماکن مسکونی به طوری بود که ساکنان آن با استفاده از اطاقها و انبارهای متعدد قادر بودند که بدون اینکه به خارج نیازی داشته باشند مدت ها در آن بسر برده و استقامت کنند. امکان نفوذ به داخل استحکامات موقعی به وجود می آمد که متجاوزین مبادرت به محاصره میکردند و یا در دراز مدت راههای نفوذی در دیوار ها ایجاد میکردند. ساختمان ها و فاصله آنها با یکدیگر طوری تنظیم شده بود که در هیچ نقطه از تنگه نورک متجاوزین با تیر و کمان کاری از پیش نمی بردند. در جمعبندی که از مشاهده ها و تقسیم بندی ها و یا زمان نگاری ما نتیجه میشود، به نکته های ذیل میرسیم:

معماری حصار و دیواره های غور طبق دستورالعملی واحدی بوده است. چنین استنباط می شود که ایجاد و احداث دیواره های یاد شده، در یک مقطع زمانی بوده است. معماران و کار شناسان احداث دژها و استحکامات تنها می توانند غوریان باشند، زیرا در آن زمان یعنی پس از استیلای چنگیز خان هیچ حکومت جزء غوریان بر سر جای خود باقی نماند و قدرتش حفظ نشد. غوریان که در سر زمین خود حکومتی داشتند بعد از استیلای سلاطین غزنوی که ابر قدرت زمان بودند همه به اسلام گرویدند. بهمین مناسبت سلیقه معماران قبل از اسلام هم در معماری ابنیه غور دیده می شود. حال اگر بدین نظریه اعتماد باشد می توان معماری آن زمان را به سه بخش تقسیم کرد:

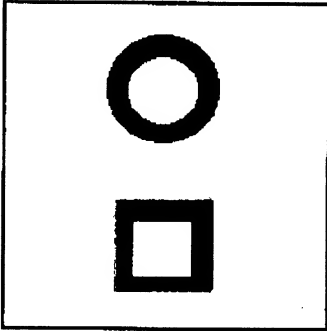
۱ - ابنیه فرهنگی جام، چشت شریف، شاه مشهد و لاروند همگی در خارج از اراضی محصور شده قرار دارند این ابنیه یادگار مناسبت های تاریخی، مذهبی و یا در اثر وقایعی بدون اینکه مستقیم تحت تاثیر غوریان باشند و یا در سر زمین آنها باشند به وجود آمده اند.

۲ - دیواره ها و دژ ها، به طوری کلی حافظ سر زمین و استحکامات غوریان بوده و بویژه حافظ اماکن مسکونی و قلاع بوده اند. منظور از قلعه درین جا دیواره ها و برج ها و باره هایی است که نزدیک به یکدیگر و در منطقه یی بسیار محدود ساخته شده اند.

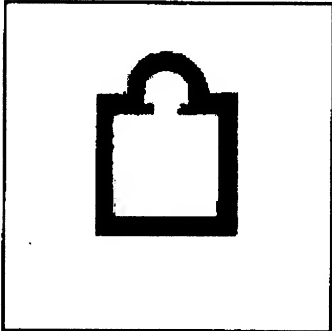
۳ - اماکن مسکونی، از ساختمان ها و آبادیهای آن زمان هیچ کدام پا بر جا و دایر نیست. اهالی و ساکنان غور می بایستی مانند امروز نیمه یکجا نشین بوده و زمستانها را در روستا ها گذرانده باشند. آبادیهایی بزرگ و یا شهرکها بسیار کم دیده شده است، یکی ازین آبادی ها به عنوان مثال شهر شیر بست بوده است. شهر شیر بست در بخش علیای فراه رود واقع است. دره شیر بست به وسیله دیواره های مستحکمی که بر پشت بلندی های آن احداث شده است، محصور است. در بخش جنوبی برج و با روی عظیمی دیده میشود که تا دیواره بلند دره کشیده شده است. در آن طرف رود خانه و در مقابل این استحکامات منطقه وسیع از ویرانه ها وجود دارد. طول این منطقه به صدها متر میرسد.

آثار و بقایای بسیاری از کاشیهای قدیمی و آجرهای کوره پزی که بر روی زمین پراکنده اند، حاکی از شهر ویا حداقل روستایی آباد است. شهر شیر بست نشانه های بسیاری از شهر فیروزکوه که جوزجانی آن جا را پایتخت غوریان می دانسته دارد. اما این نشانه ها دلایل صد در صد بر این ادعا نیست. آثار و بقایای تاریخی به فرضیه ما که وجود شهری در این نواحی و به قول جوزجانی با ویژگیهای فیروزکوه است نزدیک است، و اما با وجود آثار بالا، از نظر مریک که سلاطین غور در اطراف جام در چادر زندگی می کرده اند کمی دور می شویم.

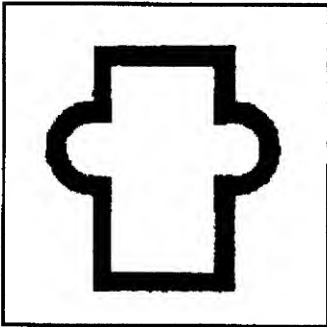
ملوک غور با همه نا آرامی هایی که در حیات سیاسی خویش داشتند باز هم همانند توجه به مسایل فرهنگی، آبادی و عمران سر زمین خود را از باد نبرده بودند و قلعه ها و شهر های زیادی عمار کردند که ذکر و معرفی همه آنها بحث را به درازا می کشاند. آنچه بایستی گفت این است که عمارات و کاخهای غوریان از مهندسی ممتاز و سبک خاصی بر خوردار بود که تعریف یکی از آن را منهاج سراج جوزجانی به این شرح بیان کند... (وان قصر بر کوشک عمارت نیست که در هیچ ملک و حضرت مثل آن قصر به ارتفاع و تندویر وارکان و منظره ها و رواقات و شرفات هیچ مهندسی نشان نداده است. بر بالای آن قصر کنگره زرین مرصع نهاده اند هر یک در ارتفاع سه گز و چیزی و در عرض دو گز و دوهمای زرین هر یک به مقدار شتر بزرگ نهاده، آن شرفات زرین و همای را سلطان غازی معز الدین از فتح اجمیر بوجه خدمتی و تحفه به حضرت سلطان غیاث الدین محمد سام فرستاده بود.) آنچه بیشتر در مهندسی غوریان باعث اعجاب و حیرت میشود. نمونه کار آنها است که به قول محترم (نصری) معین الدین اسفزاری در کتاب خود (روضات الجنات ص ۳۷۵) بدین طریق از آن وصف میکند... (و در غور مسجد (لویاچ) است از بقاع متبرکه است و از عجایب اینکه از بیرون مسجد از هر طرف دست مردم به بام رسد و از درون مسجد پنج گز ارتفاع دارد. و حال آنکه تهء مسجد با زمین بیرون مسجد مساوی مینماید و ستونهای او را چندان که میشمارند چهل عدد ویا یکی کم ویا یکی زیاده می آید و چنین گویند که تا حال غایت عدد آن تعیین نشده که چند ستون دارد. علاوه بر عمارات و ابنیه هایی که در بالانام بردیم، بسا مدارس و خانقاه ها و مساجد و عمارات دیگر نیز درین دوره اعمار گردیده که هر یک از مهارت خاص مهندسی و معماری نمایندگی می کند و بیانگر پیشرفت این دانش در زمان غوریان است.



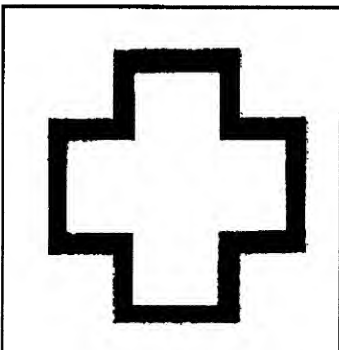
شکل (۱): زیر بنای برج مراقبت استوانه‌یی یا چهارگوش



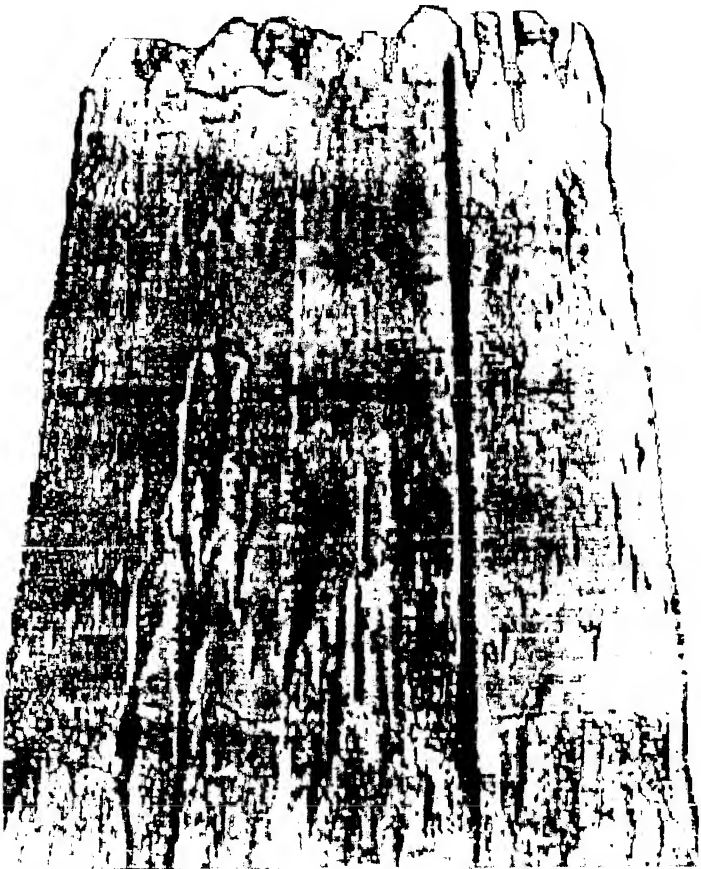
شکل (۲): زیر بنای برج چهارگوش قوس دار.



شکل (۳): تالار گنبد خشتی با باروهای استوانه‌یی



شکل (۴): ساختمانی با زیربنای صلیبی شکل



نمایی از برج مراقبت در غور

فصل سوم

کتیبه ها و کتابخانه های غوری

کتیبه های غوری:

تزیینات عصر غوری ها همه آجر تراشیده بوده که انواع نقوش و اسلیمی را به تیشه و سوهان می تراشیدند و به صورت منبت و پنجره به دیوار نصب می نمودند و اندک کاشی فیروزه ئی به آن ممزوج بکار می بردند. که بعضی ازین تزیینات تا چند سال قبل در درگاه گنبد ملک غیاث الدین باقی بود که متأسفانه به هیچ صورت نگهداشت آن ممکن نشد، که به مرور ایام، مردم بیدانش در جوار آن گنبد، خانه ساخته و زیر پایه های آنرا کاویده و خالی نموده بودند. چندانکه پایه ها مقدار یک متر به زمین پایان شده بود و در حال رکوع بود. چندانکه خانه های اطراف گنبد را (که مردم جهت نشیمن خویش ساخته بودند) برداشتند، پایه ایوان درگاه سر به سجده نهاد. به سال ۸۹۸ که سال آغاز تألیف روضات الجنات است، هنوز مسجد جامع هرات بهمان وضع بنای سلاطین غوری و کرتی و ترمیم عصر شاهرخی باقی بوده و بعضی از تزیینات و کتیبه های کوفی عصر سلطان غیاث الدین محمد بن سام از تاق و رواق آن به نظر میرسیده و ظاهراً مدروس و شکسته و ترمیم طلب بوده و پنج سال بعد ازین تاریخ، مرحوم امیر علیشیر نوایی به ترمیم اساسی آن کمر محکم بسته و در مدت یک سال تمام شکستگی های آنرا مرفوع ساخته و درو دیوار آنرا به کاشی های هفت رنگ آراسته و به سال ۹۰۴ مطابق جمله (مرمت کرد) کار ترمیم و تزیین آن به اتمام رسید.

درین ترمیم بعضی از کتبه های عصر سلطان غیاث الدین با بعضی از بقایای تزیینات آن در زیر کاشیهای رنگین و یا آستر کاری عصر امیر علیشیر مستور گردید. معین الدین محمد اسفزاری در کتاب نفیس خویش روضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات پس از توصیف و تعریف این مسجد می نویسد: (و تاریخ بنای این بقعه، معموره (یعنی مسجد جامع) که به روی ایوان مقصوره به خط کوفی مثبت شده، که سینه سب و تسعین و خمسمائه است تا اکنون که سنه سبع و تسعین و ثمانمائه میگذرد روز به روز آثار معموری و آبادانی و رواج امور شریعت و مسلمانی در تضاعف و تزاید است مصرع: چنین خود هست و تا بادا چنین باد)

ظاهراً القاب سلطان غوری و تاریخ بنای این مسجد در ایوان مقصوره و چند جای دیگر از رواق های مسجد نوشته بود. اکنون نیز یکی ازین القاب در داخل ایوان مقصوره بین تاقی که شبستانهای جنوبی را به ایوان مقصوره وصل می نماید، بالائی گچ و صنعت گچ بری باقی مانده که به خط کوفی عالی چنین نوشته است: (السلطان المعظم، شهنشاه الاعظم، ما لک رقاب الامم، مولی الملوك العرب العجم، سلطان ارض الله، حافظ بلاد الله، معین خلیفته الله، غیاث الدین والدین، معز الاسلام المسلمین، نظام العالم، ابوالفتح محمد بن سام قسیم امیر المومنین انار الله برهانه) بدین ترتیب کتبه های عصر غوریان را تاکنون در ولایت غور، هرات و دیگر حصص امپراطوری غوریان میتوان مشاهده نمود.

محترم داکتر (نصری) در مقاله، خویش تاریخ فرهنگ دوره های غور و ملوک کرت از خطاطی دوره غوریان چنین تعریف مینماید: خط و خطاطی درین دوره جلوه خاصی دارد که مجموعه از نمونه های آن چند سال قبل به کوشش آقای مایل هروی به چاپ رسیده است. علاقمندان میتوانند از روی آن به عظمت هنر خط درین دوره پی ببرند.

کتابخانه های غوری:

در آوانیکه دولت آل ناصر در غزنین و شمال هندوستان و از آل سلجوق در خراسان، فارس و ماوراءالنهر، نواخته میشد، در کوه پاره های غور، دودمان دیگری بنام آل شنسب اساس سلطنتی را پی انداخته بودند، که بعدها به حیث دولتی فاتح، مقتدر و قاهر عرض وجود کرد. تعیین تاریخ معینی برای تأسیس دولت آل شنسب، سخت دشوار است، زیرا خانواده غوری ها نفوذ محلی و تاریخی داشته از مدت ها قبل، به حیث رئیس قبیله و عشیره امور محل را اداره میکردند از آنجا که گستردن سلطه برای فاتحان، درین منطقه، کوهستانی و صعب العبور طاقت فرسا بود. گرچه فاتحان عرب در حواشی غور فتوحات کردند، لیکن به فتح کامل آن فایق نیامدند، یگانه فاتحی که درین راه پیروزی را به دست آورده غور را فتح و ابن سوری را مغلوب و محبوس کرده، حصار آهنگران را درهم کوفت، سلطان محمود غزنوی است. و ابن سوری بنأ به گفته جوزجانی، ملک محمد سوری، نام داشت. از فحوا بیبتهی معلوم میشود که سلطان دو بار یکی در سنه ۴۱۰ هجری و بار دیگر در سنه ۴۱۱ هجری غور و غوریان را مورد تاخت و تاز پیروزمندانه خود قرار داده است. اما رویهمرفته امارت غور در خاندان آل شنسب باقی ماند، تا اینکه با استفاده از ضعف و انحطاط دولت غزنوی، به قدرت سیاسی و نظامی خود افزودند و سرانجام بساط غزنیان را بر چیدند و خویشان را حاکم بر قلمرو آن دودمان کردند.

فرهنگ پروری و علم دوستی که سنتی از گذشتگان خراسان بود، از خصایص بارز غوریان شمرده میشود، ایشان ادبا، شعرا و دانشمندان را در دربار خود جلب و با بخش صلات گرانها ایشان را به گفتن شعر و تألیف کتاب ترغیب و تشویق می نمودند، از جمله کسانی که از عطایای غوری ها بهره مند شدند امام فخر رازی (۵۴۴-۶۰۶ هجری) بود که از اجله نویسندگان و فحول دانشمند و اندیشمندان شمرده میشود. علاوه بر امام رازی، دانشمندان دیگری مثل عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله، منهاج السراج جوزجانی، صاحب طبقاتی ناصری و ادبای چون ابوالقاسم رفیعی و ابوبکر جوهری و علی صوفی که صاحب چهار مقاله ایشان را از هم قطاران خود شمرده است ریزه خوار خوان کرم سلاطین غور بوده اند.

مدت سلطنت آل شنسب نسبت به سلاله های بزرگ خراسان کوتاه بود و آفتاب اقبال شان، در اثر حوادث متبادر زودتر افول کرد، لیکن در همین مدت اندک داعیه یی فرهنگ گستری خود را به کردند و به منصه اجرا گذاشتند. ایشان مدارس تأسیس کردند و مراکز بزرگ تدریس را در هرات، غزنه، بامیان و غور تقویه نمودند، و با وجود مشغولیت های نظامی و گرفتاری های جهانگشایی و لشکرکشی های متداوم بر هندوستان و اطراف و اکناف خراسان، در راه اشاعه دانش و علم و پروردن دانشمندان و عالمان و ایجاد کتابخانه ها و کانون های دیگری علمی و فرهنگی، توجه زیادی مبذول کردند، که همت جانشینان محمد سام غوری در پی انداختن این مراکز، کتب و آثار نقش سازنده داشته و بدرقه راه راهبایان و راهنمایان را که شایان مسیر فرهنگ و ادب خراسان بوده است.

مؤلف کتاب سیر تاریخی کتاب خانه ها در افغانستان مینویسد که هرات در زمان غوریان از داشتن پنجاه باب کتاب خانه برخوردار بوده و دانشجویان و دانش پژوهان از کتب محروسه آنها مستفیض می شدند. وی عمده ترین کتاب خانه های دوران غوریان را چنین معرفی می دارد:

کتابخانه علاءالدین جهانسوز:

این پادشاه نسبت آتش زدن شهر غزنه، که عروس البلادش میگفتند، ملقب به جهان سوز شد. وی در سال ۵۴۵ هجری غزنه، معمور راهفت روز متوالی سوختاند. پس از آن رهسپار غور شد، این پادشاه در فیروزکوه کتاب خانه، داشت که کتب نادر و در خور اهل دانش در آن گرد آورده شده بود. احتمال دارد کتب زیاد این کتابخانه را سلطان غوری از کتابخانه های غزنین، با خود برده باشد.

کتابخانه سلطان شهاب الدین غوری:

سلطان شهاب الدین غوری از شاهان بزرگ و پیرومند تاریخ این سر زمین است، وی در هندوستان علاوه بر قلمرو غزنویان مناطق وسیع دیگری را نیز فتح کرده و سرانجام در سال ۶۰۲ هجری قمری از طرف معاندین به عز شهادت فائز آمد. او کتاب خانه یی را پی انداخت که به نام خود او مسمی گردید و دانشمندان از کتب آن بیشتر بهره مند میشدند.

کتابخانه اکبر درزمینداور:

زمینداور نام قدیمی ایالتی است که امروز قندهار نامیده میشود. این خطه وسیع در آوان باستان و زمان آل ناصر و آل شنسب از بسا جهات مقام شاه مخ داشت. درین ناحیه کتابخانه، بنام اکبر فعال بوده و نیاز مندان را با عرضه کردن آثارش در خود میپذیرفت.

۱ کتابخانه مدرسه شهرافشین غرjestان:

این مدرسه در شهرافشین، که از شهرهای پر جمعیت و درین، غرjestان بود، دانشجو میپذیرفت و به قول صاحب طبقات ناصری امام صدرالدین علی هیصم نیشاپوری مدرس این مدرسه بود. وی را با سلطان غیاث الدین غوری، نسبت گرویدن آن سلطان به مذهب شافعی، میانه، نا خوش آیندی دست داد، از آنروست را در غرjestان برای خود مناسب ندیده به نیشاپور رفت. سپس خوبی رابطه و مهرورزی سلطان او را دوباره به غور آورد در مدرسه، مذبور کتاب خانه یی بود که جوزجانی از آن یادآور می شود.

۲ کتابخانه فخرالدین مبارکشاه:

فخرالدین مبارکشاه بن الحسن مروالرودی، از جهره های بزرگ سیاسی، علمی و ادبی زمان غوریان است. عوفی از وی سخت به نیکی یاد کرده و از جمله نبشته است: (مانده، انعام او برای غربا نهاده بود و در سرای او اصناف فضلاء کشاده فیروزکوه بوسیلت اکرام و انعام او کعبه، زوار و قبله، کبار شده بود، یکی از کرایم عادات و محاسن صفات او آن بود که بر درسرای او دربان نبود و بر مائده کرم او میان عفات و کفالتوصوفی و کوفی و گلدار و عمامه پوش و قلندر و زرق فروش تمیز نبود....) این مرد جواد و کریم، در بذل دانش نیز شیوه، جوانمردانه را دارا بود، به قول ابن اثیر در منزل او کتاب خانه و شطرنج بود، علما کتاب مطالعه میکردند و چهار شطرنج می باختند. و در سال ۶۰۲ هجری درست سه ماه بعد از شهادت سلطان شهاب الدین غوری داعی اجل را لبیک گفت.

۳ کتابخانه مدرسه هرات:

مسجد جامع هرات که امروز از مفاخر تاریخی ما محسوب است و به قول زمجی اسفزاری سلطان غیاث الدین غوری، این بنای مبارک را در سال ۵۹۷ هجری اعمار کرده و آنرا مرکز تدریس برای امام فخر

رازی قرار داد. امام فخرالدین رازی (محمد بن عمر بن الحسین الرازی) در پانزده رمضان سال ۵۴۷ هجری به قولی ۵۴۴ هجری در ری تولد شد و در دوم عید فطر ۶۰۶ هجری در هرات وفات کرد.

براون تاریخ تولدش را چار رجب ۵۴۳ هجری وانمود کرده و سی و سه اثر را، با استناد تاریخ ادبیات عرب از بروکلمان محصول اندیشه و خامه او میداند که در آن جمله دایرت المعارف امام رازی است، که به زبان دری در سال ۵۷۴ هجری تألیف کرده است. این مدرسه را کتابخانه بود که هم شاگردان از آن بهره مند می شدند، هم استاد در حل نیازمندی های علمی اش از آن مستفیض میشد.

سلاطین غور در هند مراکز بزرگ فرهنگی تأسیس کردند، که در واقع دنباله کارهای شمیری بوده که آل ناصر آغاز کرده و تا حدی به قوام رسانده بودند، جا نشینان آل شنسب در نیم قاره هند نعل بالنعل مشی فرمان دهان غوری را پیش از آنکه بساط سیطره غوری ها توسط خوارزم شاه از فیروزکوه و غزنین برچیده شد، تعقیب کردند. ایشان در آن سر زمین کتابخانه های را بوجود آوردند و در معرض استفاده اهل فضل و دانش قرار دادند.

از دود مان های که در بحبوحه چپاول و غارت مغول ها در این سر زمین به تأسیس سلطنت و امارت مؤفق شدند سلسله آل کرت بود، کرتها از اعقاب آل شنسب بودند، مؤسس این دود مان را قسماً میتوان امیر عز الدین مقدم مرغینی (متوفی ۶۳۶ هجری) دانست که در شهر سنه ۶۳۵ هجری از طرف اوکتای قاآن به حکومت هرات، و برای آباد کردن آن شهر ویران شده، فرستاده شد. و قسماً میتوان ملک شمس الدین کرت را شمرده که در سال ۶۴۳ هجری حکومت هرات را به دست گرفت. و در قوام بخشیدن و ثبات آوردن بر ارکان آن کوشید و مدت سی و سه سال با کمال صلابت و مهارت از این مرکز بر تمام خراسان و افغانستان حکومت خود را ساری و جاری کرد و فرمان درین باره از منگوقاآن (متوفی ۶۵۷ هجری) بدست آورد که مناطق ذیل را احتوا میکرد: (به ملکی شهر هرات حمیت عن الافات و توابع چون جام، باخرز و کوسویه و خره و فوشنج و آزاب و تولک و غور و فیروزکوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرجق تا آب آموی و اسفزار و فراه و سبستان و تکیانآباد و کابل و تیراه و سبستان و افغانستان تا شط سند و دهند....) در حکومت آل کرت باید بیشتر توجه به رشد ادب و فرهنگ کرد که به اثر مساعی دود مان های زیر حمایه مغول، صورت گرفت و گر نه به گفته عباس اقبال: (این سلسله ها هیچکدام اهمیت سیاسی، اقتدار ملکی مهمی بهم نرسانیده اند و غالب اعتنای که به احوال ایشان میشود بمناسبت دخالت است که در تاریخ ادبیات و تربیت اهل علم و ادب داشته اند و اگر آثار و نوشته های فضلا و شعرا نبود، نام غالب ایشان از میان رفته بود.) رویهمرفته سلسله کرت که زمان دولت شان در بخش های نامبرده تا ۱۴۰ سال به درازا کشید از آن دودمان های علم پرور و ادب دوستی است که در تاریخ نام نیک شان برای ابد مخلد میباشد، ایشان در احیاء کردن مراکز فرهنگی خراسان و ترغیب و تشویق نمودن ادبا، شعرا، دانشمندان، اهل فضل و هنر، مساعی جمیله به خرج دادند. و رونق از دست شده فرهنگی و ادبی خراسان را دوباره بدست آوردند و آنرا تا آنجاییکه امکانش میسر بود تقویه کردند و نیرو بخشیدند.

راجع به کلمه کرت مورخین را اتفاق نظر نیست. محترم الحاج محمد نسیم (پروانه) که مدت زیادی وقت خویش را به مطالعه تاریخ غوریان وقف کرده است می نویسد که: (کرت، در غور تیوره موضعیت که به مرور زمان بنام ته کرت تغییر یافته آثار تعمیرات و بروج اعصار قدیم زیاد دیده می شود و بعضی از مورخین کرت را بمعنی باردیگر ترجمه نموده اند که بعد مدتی یک کرت دیگر از نژاد آل شنسب در غور حکمروایی را آغاز نمودند، لیک صحیح آنست که کرت موضع است در غور) در زمان این خانواده کتابخانه های در هرات و دیگر شهرهای خراسان تأسیس شد که ذیلاً نگاشته میشود:

۱- کتابخانه ربیعی فوشنجی:

صدر الدین متخلص به ربیعی فوشنجی از شعرا و سخنوران چیره دست زمان فرمانروایی کرتهاى هرات است. وی در سال ۶۷۱ هجری تولد گردید. پس از آنکه شاعر شد در دربار ملک فخرالدین کرت، به سخنوری پرداخت. و احتمالاً در مدت شش سال کرت نامه را بر وزن و سبک شاه نامه، فردوسی سرود. وی را در هرات کتابخانه، بوده که از آثار آن خودش و اقبانش استفاده میکردند. زیرا ملک فخرالدین کرت همه، ضروریات مادی و معنوی این شاعر را تهیه دیده و برای فراغت خاطر وی آماده کرده بود، که ممکن است داشتن کتاب خانه بی نیز شامل مواد طرف ضرورت او باشد.

۲- کتابخانه ملک فخرالدین کرت:

ملک فخرالدین کرت (متوفی ۷۰۶ هجری) از شاهان فضل پرور، سخنور و سخن شناس، عالم دوست و شاعر پرور بود. وی علماً و شعرای زیاد را بدر بار خود جا داده، واز عطایا و تحایف و هدایای خویش ایشان را دلگرم میکردی. تشویق و ترغیب و ترجم این پادشاه، دانشمندان و دانش پژوهان را به کارهای فرهنگی، علمی و ادبی و امیدداشت. بنابر فرهنگ پروری های این ملک میتوان به داشتن کتابخانه هایی نیز در دربار او انگشت نهاد واز آن نام برد، و امکان دارد که از برای استفاده خود در کاخ سلطنتی کتابخانه را نیز پی انداخته باشد.

سیفی هروی از پروردگان خوان الطاف و کرم این پادشاه است وی در مدح این فرمانروایی هرات قصاید و غزلیات و قطعات زیادی سروده است.

۳- کتابخانه مدرسه غیاثیه:

این مدرسه منسوب است به ملک غیاث الدین پسر ملک شمس الدین کهین و برادر ملک فخرالدین کرت. وی یکسال بعد از مرگ برادر در سال ۷۰۷ هجری از طرف اولجایتو پادشاه ایلخانی مغول، به جای برادرش به امارت گیسل گردید. وی در زمینه رشد فرهنگی خراسان قدم بر قدم برادر نهاد. سیفی هروی از سجایای اخلاقی و امیال فرهنگی او توضیحات مزیدی میدهد و جلد اول کتاب خود را که همین تاریخنامه، هرات است، بنام همین پادشاه پایان داده مسجل میسازد و جلد دوم را که تا حال متأسفانه دیده نشده، وعده میدهد، درین دوره هرات از داشتن مدارس زیاد بر شهرهای دیگر خراسان می بالد و هر مدرسه دارایی کتابخانه بی مشحون از نفایس کتب بوده و مدرسه غیاثیه که ملک غیاث الدین آنرا در سال ۷۲۰ بنا کرده، یکی از آنها می باشد.

۴- کتابخانه سیفی هروی:

سیف بن محمد یعقوب الهروی متخلص به سیفی هروی، شاعر ادیب و مؤرخ چیره دست قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری می باشد. او شاعر توانایی است، و بنابه گفته خودش در سلک ممد و حین ملک فخرالدین شامل بوده و منظومه بی در بیست هزار بیت انشاء فرمود و بنام جمال الدین محمد سام، از بهادران و سپهداران پرتوان دوره سلطنت ملک فخرالدین آن منظومه را (سام نامه) نامیده است. این مؤرخ شهیر را در هرات کتابخانه بی بوده که با مراجعه با آثار آن نیازمندی های علمی خویش را مرفوع میکرد، علاوه بر آن آرشیف دولتی نیز در دسترس موصوف قرار داده شده بود.

۵- کتابخانه خانقاه ملک حسین کُرت:

ملک معزالدين حسين كُرت، پسر ملك غياث الدين كُرت است وى كامگارترين و پيروزمندترين فرمان دهان آل كُرت بود و بقول (اسفزاری) آنچه اورا در حین اقتدار آمدهیچ يك را از ملوك كُرت میسر نشده این ملك در سال ۷۳۰ سریر آرایى سلطنت هرات شد و به روز پنچشنبه ذی القعدة سال ۷۷۱ هجری جهان فانی را وداع كرد. او در هرات خانقاه های بناء كرد كه هر کدام مدرسه و كتابخانه یی داشت كه عبارت اند از: خانقاه سر خیابان و خانقاه جدید.

ادب دوستی و فرهنگ پروری از خصلت های مبرز همه ملوك كُرت، بوده و هر كدام بنوبه خویش در این راه گامهای محكم و استواری به جلو برداشته اند، گرچه بعد از مرگ سلطان ابوسعید واپسین ایلخان مقتدر در سال ۷۳۶ هجری، دودمان كُرت از قدرت دیگری تبعیت نه نموده، تا حدی دارای استقلال سیاسی بودند، لیكن این استقلال دیری دوام نكرده، بلکه در سال ۷۸۵ هجری آخرین پادشاه این دودمان به امر امیر تیمور گرفتار و با وابستگانش مقید به سمرقند فرستاده شده طومار خانواده ابوبكر كُرت برای همیشه از امارت و فرماندهی در پیچیده شد.

با اندوه بی پایان باید نوشت كه بعد از اضمحلال دولت غوریان و خانواده كُرت و سقوط شأن و شوكت غوریان قدیم، غور دیگر رونق و جلال خویش را از دست داد كه دوباره به هیچ وجهی احیاء نگردید. غور امروز مبتنی بر معلومات مؤلف كتاب (سیر كتابخانه ها در افغانستان) دارای يك كتابخانه عامه در شهر چخچران بوده كه در سال ۱۳۵۲ شمسی بنیاد آن گذاشته شد. تعداد كتب آن نیز معلوم نیست. مسلماً در پهلوی هر مكتب لیسه و متوسطه نیز كتابخانه های تأسیس شده بود كه مورد استفاده استادان و شاگردان قرار می گرفت. ممكن يك تعداد كتابخانه های شخصی نیز در غور امروزی وجود داشته باشد كه معلومات درباره در دست نیست و محترم غلام فاروق نیلاب رحیمی از كتابخانه مولوی محمد غوری نام برده است.

فصل چهارم

مشایخ و مزارات غور

بزرگان، مشایخ و علمای غور:

سرزمین غور علما، مشایخ و بزرگان زیادی را پرورانیده است، زیرا غور تاریخ کهن دارد و از شمار مراکز عمده و تاریخی کشور محسوب می‌شود. درین کتاب مشکل است که تمام بزرگواران غور را معرفی نمود، ولی تا حدود امکان سعی خواهیم کرد بطور خلاصه مشایخ مشهور این دیار را معرفی بداریم:

حضرت میرسید علی شاه:

متخلص به غریب مشهور به آقاصاحب شهید ابن میر عبدالعظیم ابن میر سید عبدالخالق، این شیخ بزرگوار و این سید تاجدار از صغر سن مجذوب الحال بوده و اکثر اوقات به لباس شاهی ملبس بوده و مشرب موسوی داشته و پیشه ملامتی. چنانچه خود آن بزرگوار درین ابیات اشاره فرموده اند.

می نماید مر شمایان را خبر
نه آنم واقف رمز ضمیرم

موسوی مشرب غریب و بینوا
ملامت مشربم در نزد هر کس

جناب شان ادای فریضه حج نموده و کرامات و خرق عادات ظاهری و باطنی زیاد داشتند، که در بین مردم شهرت دارند. دیوانه ها، مفلوج ها و مریض ها به اثر دعای شان و یا به ضرب عصایش علاج و شفاء می‌یابیدند. زمانی سفر هرات نمودند، نائب الحکومه وقت هرات، سعدالدین خان علالتی داشت و از اثر توجه آقا صاحب شهید شفا یابید. سپس مرید و معتقد شان شد چنانچه تا حال اولاده او با سلسله آقاصاحب مخلص بوده و عقیده منداند. دیوان غزلیات بغایت لطیف و دیگر کتب مملو از عشق و محبت از طبع سرشار شان به جا مانده است. راه سلوک و عرفان را از حضور والد بزرگوار خود و از طرف دیگر از حضور جامع کمالات حضرت شاه ولی الله صاحب پرچمی کسب نموده، تاب گفت و گویا اوشان را کس نداشته حکام، قضات و مامورین را تاب مجلس شان نبوده است. در ضمن گفتار شان از شهادت شان یادآوری نموده بودند. در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی بعمر ۷۳ سالگی شربت شهادت نوشیدند. مزارشان در قریه سرخ الوان مربوط پسبند غورات است. درینجا نمونه کلام شانرا نقل می‌کنم.

ملامت مشربم در چشم هر کس
در حقیقت چون لباس از حریرم
اگر مستم اگر شاهم اگر شیخ
باین طفلی و بیساکای وزیرم
غرض از گفته هایت ای (غریبی)

ولی در کار باطن چون امیرم
نیم کهنه پلاس سال خورده
رسد در ذروه ماه منیرم
نقیب وقت را بیشک عزیزان
جوانم نیز در این رمز بیرم
چه باشد گوی بر گوی فقیرم

به ظاهر بوریا پوش و حقیرم
نه آنم واقف رمز ضمیرم
نسب اندر نسب زین پشت در پشت
گناهیم نیست تا ایندم صغیرم
مرید من مساز از من کناره

آقا صاحب میر سید عبدالعظیم :

میر سید عبدالعظیم ابن میر سید عبدالخالق و پسر ارشد شان بوده است . طریقت را نزد پدر خود کسب نمود در جود و سخا و حلم حیا شهرت بسزای داشتند . در سال ۱۳۰۳ هجری قمری وفات نموده در جنب مرقد حضرت مولانا صاحبی صاحب در قریه سرخ سرای پسابند دفن گردیدند .

سید میر عبدالخالق مشهور به صاحبی صاحب :

حافظ کلام الله انیس محققین سید میر عبدالخالق مشهور به حضرت صاحبی صاحب ، متخلص به آثم ابن آخذ صاحب ملا محمد عیسی از جمله مشایخ بزرگ و معروف و محقق معرفت و مجدد راه سلوک و طریقت و پیشوای علم شریعت و از خاندان سادات حسینی غورات اند . مولانا صاحب محصل علم شرائع و جامع کمالات و حقایق بوده اند . سلوک و راه عرفان را به طریقه نقشبندیه مجدییه قدس الله اسرارهم از حضور جامع کمالات و حقایق آگاه شاه امان الله صاحب پرچمنی تحصیل نموده و به صحبت حاجی الحرمین جناب حاجی دوست محمد صاحب نیز مشرف شده اند . فرید وقت و مقتدای عصر بوده ، کتب مملو از علوم شرایع معارف و ادبیات سرشار فیض آثار شان که نمونه از عشق و محبت سرشار شان است باقی مانده و عبارت اند از : آلهی نامه (دارالمنظوم) گلشن العارفین ، گلشن التوحید ، مجموع الدوائر ، دیوان خورد ، دیوان کلان ، عشق نامه ، محبت نامه ، نصیحت نامه ، خضر نامه ، وعظ نامه ، مطلع الانوار ، مجموعه منتخب و صد موعظ . کتب شان مملو از راه سلوک ، معرفت و حقیقت است . گویند حضرت صاحبی صاحب چهار و پنج کاتب داشتند که هنگام بیخودی از سر شب الی آخر شب شعر می سرودند و نشر می گفتند و کاتبها به سرعت می نوشتند . هرگاه کاغذ خلاص می شد به روی ظرفها و چوبها نوشته می کردند و در هنگام روز جمع آوری و پاک نویس می کردند .

سبک و شیوه شعر شان به اشعار مولانا جلال الدین رومی بلخی شباهت دارد . صاحب خرق عادات بوده ، عمر گرانبهای شانرا صرف راه معرفت و عرفان نموده با سوز و عجز گریه عادت داشتند . چنانچه از مطالعه آثار شان این تاثیرات واضح می شود . در ولسوالی پسابند یک باب مکتب لیسبه به نام لیسبه صاحبی صاحب نام گذاری شده بود که بنده نویسنده این کتاب نیز از جمله فارغان این مکتب است . وفات صاحبی صاحب در سال ۱۲۹۱ هجری قمری اتفاق افتاده و مزار شان در قریه سرخ سرای پسابند زیارتگاه خاص و عام است . درینجا نمونه از کلام شانرا از کتاب گلشن العارفین تقدیم خواننده گان میسازم .

به نور فیض حق بنگر براه و روزن درویش
که فیض رحمت الله هست دایم برتن درویش
ز گوهرهای حکمت نیست خالی دامن درویش
ز دریا پرس چون انداخت از خود سوزن درویش
که سهام حوادث را بگیرد جوشن درویش
که سیف الله پنهان است در پیراهن درویش
خبر کن (آثما) بد بخت را از مسکن درویش

دلا عزت اگر خواهی بیا با دیدن درویش
همیشه صورت درویش را بنگر بچشم دل
به نقصانات چو فرماید بکن زود و مپرس از وی
ز نار غیرت ایشان نمی سوزی چرا ظالم
گراز آفات میترسی به درویشان پناه آور
مکن با حضرت ایشان دلیری ای جوان خوب
کسی منکر ز درویش است او منکر ز الله است

اخلاص باشندگان غور و حوالی آن به این شیخ بزرگوار به حدی بوده که زمینه ایجاد سروده هایی فلکلوریک را به بار آورده است که درینجا چند نمونه آنرا از رباعیات عاقل بر گزیده ایم :

به تن رنج و بدل مخمور تاکی
به درز آب و به آب شور تاکی

من از بزم وصال دور تاکی
ز آب سرخسرا دورم فگندی

قدم رنجه بسوی سرخسرا کن
بیآور توتیای چشم ما کن

صبا درد دل ما را دوا کن
ز خاک آستان حضرت غوث

حاجی الحرمین سید میر عبدالباقی:

مشهور به حاجی آقا ابن سید علی شاه غریب ابن میر عبدالعظیم ابن میر سید عبدالخالق، این سید بزرگوار از صغر سن تحت تربیه پدر بزرگوار خود قرار گرفت و از جانب دیگر کسب سلوک طریقه را از حضور جامع کمالات حضرت شاه ولی الله صاحب پرچمی و هم به صحبت حضرت مولوی غوث محمد صاحب مشرف شد و از حضور بزرگواران مذکور اذن خلافت و اشاعه طریقت حاصل نموده و پنج مراتب به زیارت بیت الله الکرام و به زیارت حضرت خیر الامم مشرف شده اند. به هرجا که تشریف می بردند، خورد و کلان بیخود و مستانه به رکاب شان میدویدند. از اهالی ولایت غور، بلخ، هلمند، قندهار و میمنه مخلصان و مُریدان زیادی دارند. گاهی در قریه بولدی ولسوالی پسابند غور موضع مولوف پدری شان و گاهی در قریه حاجی کوچه (اسکاوچه) بود و پاش و سkena داشتند. از هردو موضع لنگر ارثی آبا و اجداد خود را جاری داشته خانه گرسنه گان، بینوایان، آستانه، مستمندان و تکیه گاه یتیمان و فقیران بوده، مریضان و مفلوج ها به اثر توجه شان به امر او تعالی صحت یاب میگرددند.

حضرت خلیفه ملا محمد امین صاحب سرسبد (رح):

این بزرگوار از جمله خلفای حضرت مولانا صاحبی صاحب اند که نزد اوشان کسب طریقت نموده و اکثراً در خدمت اوشان بودند. از آنرو حضرت مولانا خلیفه ملا محمد امین را فرزند خویش خوانده بودند. صاحب تصرف و جذبه قوی بودند. کسی را طاقت و مجال گفت و گو با آنها نبود، مجذوب الحال و بیخود بودند، بی ادبی را تحمل نمی کردند. در وقت بیخودی میان آتش می نشست و هیچ تاثیری بر وی نمی کرد. همچنان خرق عادات زیاد از وی نقل کنند. همصحبان شان از وی فیض بسیار گرفتند. اصلاً به طایفه فیروز بودند. چنانچه گفته اند:

جناب حضرت صاحب امین است
(حاجی سید اکبر جان)

همان فیروزه در عالم نگیں است

جناب صاحبی سر سبب را
بگیری دست این سوخته کبد را
(نگار)

نسیمای گوی سلام لاتعداد را
تو که مخمور از جام الستی

**مگر فنگی شما شیخ ها همینه
تا مرید مقصد خود را به بینه
(یکی از مخلصین)**

**خلیفه نام تو محمد امینه
به جنبان سلسله تو پیری پیران**

موصوف در سال ۱۳۳۵ قمری فوت و مزار شان در قریهء سرسبد ولسوالی تیورهء غور میباشد. گویند در سال وفات شان قبلاً گفته بود که (امسال از جهان نقل می خورم)

حضرت حاجی ملا محمد صاحب سین (رح):

حاجی صاحب موصوف از سلسلهء خاندان جلیل القدر سادات حسینی غور بوده و به حج کعبته المکرمه و زیارت رسول اکرم (ص) مشرف گردیدند. محصل علوم متداوله و علوم باطنی بوده، اکثراً غورات از زبان و مجلس پر فیض شان بهره مند گردیده و در قرائت کلام الله یگانه، روزگار خود بودند. زهد و تقوایش نظیر نداشت. گویند تمام حرکات و اخلاق آن بزرگوار طبق طریقهء محمدی بمشاهده می رسید و در مجالس پر فیض شان عالم و فاضل، پیر و جوان مایل و شوق فراوان داشتند. خرق عادات از ایشان زیاد به ظهور رسیده. تاریخ فوت شان به سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مصادف بوده، مزار شان در قریهء پای مزار قریب مزار خواجه اسحاق ولی می باشد.

حضرت ابو حمزه خراسانی (رح):

این بزرگوار به خواجه وجهه الدین مشهور بوده و از سلسلهء خاندان سادات و یکی از مشایخ و متقدمین، صاحب علوم ظاهری و باطنی بوده و در زهد و مقام توکل یگانه، روزگار خویش بود. طریقت را از نزد مولانا شیخ احمد النامقی الجامی مشهور به شیخ احمد زنده فیل کسب نموده بودند. مزار این بزرگوار در قریه یی مسمی به خواجه وجهه الدین که مرکز ولسوالی پسابند غور است قرار دارد. حضرت مولانا صاحبی صاحب در کتاب گلشن العارفین احوال شان را به تفصیل بیان کرده، مرحوم فگار صاحب در کتاب راحت القلوب آنرا آورده، اما درینجا فقط چند مصرع آن بیان میشود:

حکایت کند راوی بسی ریا	ازان حال مرغوب مرد خدا	که منسوب اوهم خراسانی است
ابو حمزه مرد بیا بانی است	بخواجه وجهه الدین هست اورا لقب	ز سادات عالی است اورا نسب

حضرت خواجه محمود (رح):

لقب او رکن الدین، مشهور به شاه سنگان اصلاً از ده شنجان خاف است، لذا بنام شاه شنجان نیز شهرت دارد. این شیخ بزرگوار مرید حضرت سلطان العارفین خواجه مودود چشتی (رح) بودند. در کسب ادب فرزانه، روزگار شان بودند. وفات موصوف در سال ۵۷۵ اتفاق افتاده و مزار متبرکه اش در قریهء سنگان ولسوالی پسابند ولایت غور است. حضرت مولانا صاحبی صاحب در کتاب گلشن العارفین شرح حال وی را مفصل در یک قطعهء نظم بیان داشته که درینجا چند مصرع آغاز آن برای قارئین محترم تقدیم میدارم:

مریدیکه دارد ادب نزد پیر	جو آن شاه سنگان بود او امیر	که نام همان شیخ محمود بود
مرید او به سلطان مودود بود	لقب از شرف داشت اور کن دین	به دین نبی بود جبل المتین

میر حسین سادات (رح):

سید حسین ابن سید عالم ابن سید حسن اصلاً سادات و سکونت شان گریو غور که فعلاً به گرواسفور شهرت دارد می باشد. به علوم ظاهری و باطنی وارد بوده است. در شرح حال وی در کتاب نفحات آمده است که وی مرید شیخ بهاوالدین ذکریا است که در میان مردم نیز چنین شهرت دارد. اما در برخی از کتب دیگر آمده است که وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح است، و وی مرید پدر خویش صدرالدین و او مرید بهاوالدین ذکریا است.

میر حسین سادات را مصنفات بسیار است. بعضی منظوم چون کتاب کنزالرموز و زادالمسافرین و بعضی منثور چون سرخفه الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم. او دیوان بغایت لطیف دارد، سوالات منظوم و بنای گلشن نیز از اوست. گویند یکصد و هفده سال عمر نمودند و بالاخره در ششم شوال المکرم سال ۷۱۸ هجری قمری از دنیا چشم پوشیدند. قبر وی در مصرح هرات بیرون گنبد مزار عبدالله بن طیار است. موصوف در کتاب کنز الرموز خویش در مدحت پیر خود چنین فرموده اند:

شیخ هفت اقلیم قطب اولیا	واصل حضرت ندیم کبریا	مفخر ملت بهار شمع دین
جان پاکش منبع صدق یقین	از وجود او به نزد دوستان	جنت الماواشده هندوستان
منکه روی از نیک و بد بر نافتم	این سعادت از قبولش یافتم	رخت هستی چون بیرون
گرد و آواز آن همایش زاشیان	آن بلند آوازه عالم پناه	بر داز میمان
	صدر دین آن دولت مقبول حق	سرور عهد افتخار صدرها
	نه فلک بر خوان جودش چون طبق	

حضرت مولوی غوث محمد جان:

مولوی غوث محمد جان مشهور به حضرت صاحب تولى متخلص به لاشی ابن شاه ولی الله ابن پیر امان الله جامع علوم ظاهری و باطنی اند. کسب معرفت و طریقت را از حضور پدر بزرگوار خود حاصل نموده، صاحب کمالات شریعت و طریقت اند. حضرت شاه ولی الله وی را جهانگیر نام نهاده بودند. کتب زیاد در علوم تصوف و احکام تدوین و تألیف نموده و دیوان ابیات دارند. برخی از کتب موصوف به چاپ رسیده است. در ابتدای حال سفر بخارا و ترکستان نمودند. گویند زمانیکه به خاک روس داخل شدند، در هر جا اهالی مجذوب الحال به رکاب شان میدویدند و اوشان استقبال می نمودند. روسای ولایات کیفیت را به مرکز اطلاع دادند، که یک نفر ایشانی از افغانستان درینجا آمده مردم همه شیفته و گرویده او شده اند. مرکز شان هدایت داد که ایشانی مذکور را واپس به افغانستان اعزام نمایند. خرق عادات و کرامات زیاد از وی نقل کنند. در سال ۱۳۳۵ هجری شمسی چشم از جهان پوشیدند. نمونه کلام شان را درینجا مرقوم میدارم:

از تو نتواند بریدن کس به آسانی مرا	گر نمیداند کسی آخر تو میدانی مرا
غیر تو کس را ندارم چون روم من از درت	بی کس وزار حزنم کن تو درمان مرا
روز اول با تو کردم عهد غیر تو دیگر	هم نه بگزینم نه پیوندم تو چون جانی مرا
من ز عشاقان خاص آستانم ای شها	لطف باشد از سگان گوی خود خوانی مرا
همچو سگ در آستانت روز و شب غوغا کنم	بلکه تابد بر سرم آن ماه تابانی مرا
من سپردم خویش را بر تو نگار نازنین	دستگیرم شو را ده زین پریشانی مرا
عشق تو رسوای عالم کرد ای بدر منیر	دستگیر من بهر جا باش سلطانی ما

وارهان از قید حاسد چزن تو جانانی مرا
عاشقم دل داده ام برهان ز حیران مرا
گرچه عمری بگذرد ای دلبر جانی مرا

من اسیر عشق تو بنگر تواز لطف عمیم
هر چه آید در سری من سر نه پیچم از درت
سر نتابد ز آستان در گهت این (لاشی) ات

به نسبت وفات این بزرگوار مرثیه مخمس را مرحوم محمد رسول (فگار) نیز سروده است

حضرت محمد معصوم شاه (رح):

حضرت محمد معصوم شاه (رح) ابن شاه ولی الله ابن شاه امان الله، صاحب علم، معرفت، حقیقت و طریقت بوده، مرید، معتقد و خلفای زیاد دارند. راه سلوک را به طریقه نقشبندیه مجدديه از حضور والد بزرگوار خود کسب کرده اند. در علم تصوف و انشراح مکتوبات مجدد الف ثانی یگانه روزگار بوده است. مکتوبات به اسم خواجه محمد حکمران وقت غورات که در آن تمام سیروسلوک راه معرفت را بیان فرموده اند از آثار شان میباشد. در منطقه فیض آباد نورآباد و تحت پرچمن سکونت داشتند. مزار شان در نورآباد پرچمن است. مرحوم ملا عبدالهادی از مخلصان شان بوده ابیات ذیل را طور نامه به اوشان فرستادند:

صبا عرض منی ناشاد را گوی	جناب شاه فیض آباد را گوی	سلام بیعد چون ریک صحرا
مران ذولعز و الامجاد را گوی	سلام مشکسا چون مشک عنبر	مران سر حلقه اوتاد را گوی
به معصوم ولی آن شاه دوران	خرابی حال بی بنیاد را گوی	بشد عمرم نشد مقصود در جنگ
تو عمر رفته برباد را گوی	سراسر حال ساهی حزین را	مران سرو قد آزاد را گوی

اخلاص و ارادت مردم متدین غور به بزرگان، مشایخ، علما و اکابر دین و منجمله سادات زمینه بعضی اشعار مردمی و فلکلوریک را به میان آورده است. چنانچه در وصف این شیخ بزرگوار گفته اند:

برادر ها بیایید که هم سفر شیم	بریم از رود پرچمن گودر شیم
بشینیم به حضور شاه معصوم	اگر دیوانه ایم دیوانه تر شیم

حضرت شاه ولی الله (رح):

حضرت شاه ولی الله صاحب پرچمنی خلف الصدق حضرت پیر امان الله صاحب اند، که بعد از وفات پدر شان در راه توسعه و ترویج طریقه شان کوشش و زحمت زیاد کشیده و خلفای زیاد تربیه نمودند. صاحب استقراق و خرق عادات و کرامات بوده اند. در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی فوت نمودند. مزار شان مقابل ده پرچمن است. نسبت اخلاص و ارادت زیاد مردم غور به حضرت شاه ولی الله زمینه پیدایش این چهار بیت به میان آمده که سینه به سینه در بین اهالی نقل میشود:

زیارت میکنم اول ولی را	دوم پیر قوی گندم علی را
زیارت میکنم هر جا مزاری	به سرخ الوان آقای میر سید علی را

پیر امان الله صاحب پرچمنی (رح):

یکی از مشایخ بزرگ و معروف غورات اند. پیش از جناب شان طریقه، حضرت آخند صاحب ملاگندم علی در ولایت غور رواج داشت و اما حضرت پیر امان الله بعد از کسب طریقه، نقشبندیه مجدديه نزد حاجی الحرمین حاجی دوست محمد صاحب در سرهند به اجازه، شان از قندهار به پرچمن غور آمدند و به اجازه، آنها در ترویج طریقه، نقشبندیه سعی فراوان به خرج دادند که در نتیجه به اندک زمان تعداد زیاد مردم به وی مرید و معتقد شدند. گویند پیرش به وی نوشته بود که (در هر جا که تو باشی دیگر پیروی، پیروی کرده نمیتواند) به اثر توجه این بزرگوار در تمام اکناف و اطراف ولایت غور، برخی مناطق هرات، میمنه، مزار شریف و قندهار طریقه، نقشبندیه مروج شد.

وی در سال ۱۳۹۵ هجری قمری وفات نمودند. مزارشان در قریه، تولی پرچمن است. کتاب جامع سلوک مجدديه از تألیفات شان است که به طبع رسیده است. مناجات ذیل از آن حضرت است:

خالقاً بیچاره راه توام	همچو مور لنگ در راه توام	بی تن و بی دولتی بی حاصلی
بینوا و بی قرار و بیدلای	دین زدستم رفت و دنیا گم شده	صورتم مانده و معنی گم شده
من نه کافر نه مسلمان مانده ام	در میان هر دو حیران مانده ام	نه مسلمانم نه کافر چون کنم
مانده سرگردان و مضطرب چون کنم	یارب اشک و آه بسیاریم است	گر ندارم هیچ ایمن یاریم است
هم تنی زندانی ام آلوده شد	هم دلی محنت کشم فرسوده شد	مانده ام در چاه زندان پای بست
در چنین چاهم که گیرد جز تودست	پاک کن از راه صحن جان من	بس بشو از اشک من دیوان من
	گرچه بس آلوده در راه آمدم	
	غفو کن گر خبث از چاه آمدم	

حاجی ملا محمد غوث بر زوی (برزیری):

حاجی ملا محمد غوث متخلص به (خایف) بعلم متداول دسترسی داشت، طریقت را نزد شیخ محمد ابراهیم مسکونه، دامان سرهند که از سلسله، خلفای عثمانیه و حضرت حاجی دوست محمد صاحب بودند کسب نمودند. وجد و جذبه، قوی داشتند وعده، زیادی از مردم مرید و معتقد شان بودند. طبع روان داشتند، در عجز و شکستگی بی همتای روزگار خویش بودند. کتب سراج الطریقت، احسن المقاصد، مکارم الاخلاق و دیوان نهایت لطیف از تألیفات شان میباشد، که به طبع رسیده است. درین مردم پشتون مشهور به ژل آقا میباشد. در سال ۱۳۳۳ هجری قمری فوت نمودند و مزار شان در موضع مألوف شان است. درینجا یکی از منظومه های شانرا که در مذمت نفس گفته اند، نقل میشود:

وفا از نفس بد دانانجوید	ز سرگین بوی نسرين کس نبوید	نه بیند نور مه را کس به دیجور
ز زنگی کی سباهی میشود دور	چو باران بر زمین شوره بارد	بر آرد خار و خس گل بر نیارد
چه گویم وصف نفس پر بلارا	که با خود میخورد جور و جفارا	بر آرد ننگ و داور و وزن او
بلا میریزد از ممان او	به نعمت ها کند او خود حکایت	به زحمته ها ز حق دارد شکایت
شود از شومی او جذب حالات	بدل ها زورسد قبض خیالات	مکدر باطن از سواس نفس است
درونها ز خمی از سواس نفس است	سیه دله از ذکر کاسدا و سست	جگر بر خون ز ذکر فاسدا و سست
ز کید او فند انسان به خواری	از ویند همه کس غمگساری	از و مردم فتنه مردم به چاهی

نگهدارد مگر فضل الهی	بدست آتش و ندر خرمن خود	جا هر یزد اواز دامن خویش
زن دانی بیکدم کم کنده راه	به گمراهی خود هم نیست آگاه	بیا (خایف) به قتل نفسکوشیم
کفن رنگین بخون بروی بپوشیم	که موت قبل موت از مقبلان است	جهاد اکبر صاحب دلان است
فنا سازیمش از تیغ نهانی	زد کمر فکر تحصیل لسانی	بتوفیق خدا و همست پیر
	بر آید نفس از ظلمت به تدبیر	

مستوره غوری (رح):

این صبیبه پاک طینت از نژاد سادات بوده، نامش حور النساء و مشهور به بی بی سفیدپوش و متخلص به مستوره از پرچمن غور می باشد. عشق، جذبه و محبت شرشار داشته است. از گرفتن شوهر اباورزیده حیات شرین خود را وقف محبت، عجز و نیاز به درگاه بی نیاز نمود.

این شاعره نام آور کشور تقریباً ۱۷۳ سال قبل چشم بدنیا گشود اودختر میر سیداعظم در یکی از دهات غور زندگی میکرد. مستوره با زبان شرین شعر خودش را چنین معرفی مینماید:

نسب از خواجه زورم بود حور النساء نامم تخلص گشته مستوره به ملک غور ماوایم

مستوره طبع روان و شیوا داشت اغلب اشعارش حمد و نعت و حصه نیز عشقی میباشد. خود شاعره فقط اسم دیوانش را تحفته العاشقین و مفرح السلمین گذاشته است. مستوره در ۴۰ سالگی روز دوشنبه ۲۰ رجب در سال ۱۳۴۵ شمسی ندای ارجعی را لبیک گفت و در کوه زور دفن گردید. محترم استاد فگار در رساله گلزار سادات وفات شاعره را در سال ۱۳۰۴ هجری به عمر ۳۴ ساله گی ثبت کرده است. این چند سطر ذیل از اشعار اوست:

دل عشاق گرد عارضت مستانه میرقصد	بلی چون شمع روشن شد دودد پروانه میرقصد
به هر جا پرتو نور تو انوار خدا باشد	یکی در مسجد و دیگر در میخانه میرقصد
مگر نقاش در بت خانه زد نقش جمال تو	که از شوق تو می بینم بت و بتخانه میرقصد
مرا دیروز واعظ و عظم ترک عشق وی میکرد	شکست امروز پیمان و سر پیمانه میرقصد
دلیم چون دام زلف دانه خال تو می بیند	ز ترس دام می لرزد ز شوق دانه میرقصد
که باشد در پسی پرده لوای دلبری دارا	ز آزارش به بین مستوره را دیوانه میرقصد

مکتبی بنام مستوره غوری در گذر خوابگاه شهر کابل نام گذاری شده است.

حاجی سید محمد اکبر جان (رح):

حاجی سید محمد اکبر جان ابن میر عبدالعظیم ابن میر عبدالخالق صاحب مسکونه سنگان ولسوالی پسابند غور بودند. موصوف مجلس پر فیض و همیشه چشم گریان داشتند. تخلص شان اسیری بود مرید و معتقد زیاد داشتند. در سال ۱۳۳۰ هجری قمری فوت و مزار شان در محل سکونت شان قریه سنگان است.

حاجی ملا محمد عمر (رح):

سکونت شان قریه، یخن علیای ولسوالی تیوره، ولایت غور بوده و جهت تحصیل علوم متداوله بداخل کشور سفرها نموده است. همچنان برای ادای حج و زیارت رسول اکرم (ص) پای پیاده مسافرت کرده و مدتی را در آن خاک مقدس بود باش نموده و هفت بار به ادای حج مشرف شده است. بعداً به وطن مألوف خود برگشته است. در خط نستعلیق ید طولای داشت قطعات خط او نهایت زیباست. به لسان های غربی و فارسی فصاحت و بلاغت بسزای داشت. راه سلوک را کسب کرده بود. طبع روان داشت. دیوان با اشعار بس دلچسپ و نثرهای بغایت لطیف از وی به یادگار مانده است. بسا اشعار با حروفی بی نقطه و یا با نقطه و یک شعر به زبان گنگی دارد. در سال ۱۳۳۰ فوت شدند و در مقبره یخن علیا مدفون گردیدند. درینجا قطعه شعرشان نقل میشود:

شایسته شود بخت به ادراک مدینه
پاکیزه کند آب شرفناک مدینه
آغشته شود برخس و خاشاک مدینه
یارب به طفیل جرم پاک مدینه
تا روزپیشین گشته جگر چاک مدینه

یارب چه شود کز شرف خاک مدینه
در فضل چه نقص است که نا شسته رخی را
یارب چه شود کز مژه جاروب کند چشم
محروم مکن سائلی از درگاه امید
فارغ نشود این عمر از رابطه او

خلیفه ملا الف (رح):

سکونت اصلی شان قریه، جوز چهاردر بود. ابتدا کسب سلوک طریقت را از حضور ریس المحققین میر عبدالخالق صاحب حاصل نموده دارای خرق عادات و کرامات بودند، در سخاوت شهرت کافی داشتند. ازینرو حصرت صاحبی صاحب او را حاجی لنگر می گفتند. بعد از فوت حصرت صاحبی صاحب، نزد حضرت پیر امان الله صاحب کسب سلوک نمودند. در اطراف تیوره وزه، نوروز ارادتمندان زیاد داشتند. مزارشان در قریه، جوز چاردر زیارتگاه عام و خاص است و بنام زیارت خلیفه صاحب مشهور میباشد.

خلیفه ملا عبدالرحیم (رح):

پسر خلیفه ملا الف اند. در توسعه سلوک طریقت و تربیه مریدان پدر بزرگوارش سعی زیاد به خرچ دادند. صاحب جذبه بودند. کمالات را از حضور مولانا صاحب غوث محمدجان پرچمنی حاصل نمودند. در حلم و حیا و عجز و اخلاق شهرت بسزا داشتند.

آخند زاده ملا عبدالکریم (رح):

یکی از علمای متبحر غورات بوده، شاگردان زیادی از آنها در علوم متداول بهره گرفته اند. در علم تصوف و راه معرفت نیز کسب سلوک نموده بودند. طبع روان داشته دیوان غزلیات پرکیف دارند. اردتمندان زیادی داشتند و رجائی تخلص میکردند. علم باطنی را از حضور جامع کمالات شاه ولی الله صاحب تحصیل نمودند. مسکن اصلی شان پیشوره، غور بوده و در گرزوانک ترکستان فوت و در آنجا دفن شده اند.

حضرت مولوی حبیب الله (رح):

مولوی صاحب ملا حبیب الله مشهور به آخند صاحب کلان در قریه، یخن علیای تیوره غور تولد یافته اند. اکثراً در ولایت هرات به تحصیل علوم متداوله پرداخته بودند. چندی به خدمت حاجی ملا محمد صاحب سین شرفیاب بوده از برکت صحبت آن بزرگوار منور به نور عرفان بوده و کثرت اخلاص به خاندان سادات خاصتاً به اولاد حضرت مولانا صاحبی صاحب داشتند. دارای جذبه خاص و سوز و گداز بودند. در تلاوت کلام الله لهجه نهایت شیرین و سره داشتند. در تدریس علوم خصوصاً علم نحو دست بالایی داشتند. در مجالس و اجتماع علما و اهالی از قوت بیان موثر و موعظه های دینی باصلاحت بر خوردار بودند. وجد و بیخودی صوفیانه و عارفانه داشتند. در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی در قریه، یخن علیا فوت و تابوت شان را حاملین بحالت مجذوب الحال الی مقبره، یخن علیا انتقال دادند. شاگردان زیادی از برکت تدریس و تربیه شان بدرجه کمال رسیدند.

آخند ملا ابراهیم (رح):

این عالم بزرگوار متخلص به دونا از قریه، نرمی تیوره، غور بودند. ایشان مرید خلیفه ملا محمد امین صاحب سرسبد بودند. وی جامع محامد زهد و گوشه گیر از خلق بوده طبع روان داشتند. آثار پر کیف شامل نعت و ابیات عجز آور از ایشان باقی مانده. مقبره شان در شله، بلوچا قرار دارد.

سید عبدالله (رح):

از جمله مشایخ متقدمین بوده مزار شان در تحت ولسوای تولک قرار دارد. طوریکه در لوح مزار شان مطالعه شده است وی ابن سید فضل ابن سید جعفر ابن بسط الحسین ابن علی مرتضی (رض) است. تاریخ وفات شان سال ۴۸۱ هجری بوده و سید صلاح الدین پسر شان به تاریخ ۵۳۴ فوت و در جنب پدر خود مدفون اند.

شیخ ابواسحق (رح):

مزار این بزرگوار در قریه، تگاب اشنان (تگاب اشلان یا تگاب اوشان) تولک قرار داشته و یکی از مشایخ بسیار اسبق بوده و در میان مردم بنام ابواسحق شامی شهرت دارد. مزار شان زیارتگاه اهالی است.

شیخ محمد ساغری (رح):

وی یکی از مشایخ متقدمین غور بوده که با ابوالحسن سرکی و شیخ شیروانی و ابوالعباس سهروردی و شیخ ابو اسامه و ابوالخیر حبشی و ابوسعید شیرازی در مکه المکرمه و روضه رسول اکرم (ص) هم صحبت و مجاور بوده اند. در نفحات آمده است که حضرت خواجه انصار (رح) فرموده اند که شیخ محمد ساغری آنست که بر سر قبر مصطفی (ص) رفت گفت من مهمان تو ام آمده ام یا رسول الله! یا آنست که مرا سیر کنی و رنه قندیل ها را درهم شکنم. یکی به وی آمد او را دعوت کرد خرما و خوردنی ساخته بود او را سیر کرد بعد گفت رسول خدا را چه گفته بودی؟ وی می خندید آنچه گفته بود به وی گفت و پرسید تو از کجا می گویی؟ گفت خفته بودم مصطفی (ص) در خواب گفت مرا مهمان بس بد خوی می آید برو او را ببر و سیر کن و ویرا بگو که جای بدل کن که اینجا جای آرزو نیست. شیخ محمد ساغری با ابوالخیر حبشی ملقب به طائوس الحرمین هم صحبت بودند و در سال ۳۸۳ از جهان چشم پوشیدند.

گویند هر زمانیکه ابوالخیر موصوف به روضه رسول الله (ص) در آمدی گفתי اسلام علیک یا رسول الله! جوابش آمدی علیک اسلام یا طائوس الحرمین. مزار شیخ محمد ساغری در ده تیتان ساغر است. مزار وی زیارتگاه خاص و عام است.

محمد بصیر شاه (رح):

فرزند معارف آگاه حضرت محمد معصوم جان پرچمنی بوده ونهال تربیت یافته دست پدر بزرگوار شان بودند. این جوان مجذوب الحال بوده ودر عنفوان جوانی جهان فانی را پدرود گفتند. استاد فگار به مناسبت وفات شان مرثیه یی را سروده اند که مصرع اول آن این است:

ز داغ هجراو اینجا منی افکار میگیریم شب وروز از فراقش دامن کوهسار می گیریم

ملا عبدالهادی (رح):

ملا عبدالهادی ابن ملا الف متخلص به ساهی مسکونه یخن علیا در اوایل سن به تحصیل علوم متداوله پرداخت. بعد از فراغت چند سالی به تدریس علوم مشغول گردید و سپس به امور افتا در محاکم محلات غورات شامل کار شد. کسب سلوک طریقت را نزد محمد معصوم شاه حضرت صاحب پرچمن حاصل نمود. مجلس مملو از وعظ و نصیحت داشتند، وجد، گریه و عجز شامل حال شان بود. در ایجاد نظم و ادبیات طبع نهایت رسا داشتند. از آثار شان کتابی بنام منظومه ساهی وجود دارد. در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی چهاردهم ماه دلو بعمر نود سالگی فوت شدند. درینجا نمونه از شعر شان نقل میشود:

دلا برخیز اندر طاعت صبح که داری چند روزی فرصت صبح

ملا محمد یخنی (رح):

آخند صاحب ملا محمد ابن ملا عبدالهادی ابن ملا الف بعد از تحصیل علوم متداوله به تدریس اشتغال ورزیدند و در ضمن تدریس علوم، جهت کسب طریقت به حضور جامع کمالات و حقایق حضرت صاحب مولوی غوث محمد جان شنافت و مرید و معتقد شان گردید و از نزد شان اذن خلافت یافت. جذبه شان قوی بود، زهد و ریاضت خاص داشتند. اکثرأ شبها را به نماز و روزها را به روزه سپری می نمودند، از خلق کناره جویی میکردند. طبع روان داشتند و از آثار شان کتاب موجود است. بعمر ۵۷ سالگی در دهم جدی سال ۱۳۴۵ هجری شمسی دنیای فانی را پدرود گفتند و مزار شان در مقبره یخن علیا زیارتگاه عام و خاص است. نامه یی را که به طور منظوم به حاجی آقا فرستاده بودند، مصرع اول آن چنین است:

ای قاصد خوش خرام دانا برگو به جناب حاجی آقا

استاد محمد رسول فگار (رح):

این نویسنده و شاعر در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی در قریه، یخن علیای ولسوالی تیوره، ولایت غور در یک خانواده متدین و بهره مند از علم و دانش چشم به جهان گشود. پدرش آخند ملا عبدالهادی متخلص به ساهی و مشهور به مفتی صاحب مدت زیادی را محاکم ولایت غور بحیث کفیل قضا و مفتی اجرای وظیفه نموده بود. محمد رسول فگار در سن هفت سالگی تحت تربیه و آموزش قرار گرفت. وی نزد استادان خویش آخند صاحب ملایار محمد، آخند صاحب ملا محمد یخنی، آخند صاحب ملا حبیب الله مشهور به آخند کلان،

مولوی صاحب ملا محمد اکبر و رایبی و مولوی ملا عبدالله ساغری که همه شان اشخاص متقی، زاهد و پرهیزگار، عالم و خدا پرست بودند کسب تحصیل نمود. از خواندن و نوشتن کتابهای دری شروع تا تعلیم کتب عربی، علم فقه، صرف، نحو، منطق، تفاسیر و احادیث را نزد همین استادان خویش به پایان رسانید. از سال ۱۳۱۴ هجری شمسی به بعد برای اولین بار در مربوطات ولایت غور که در آن وقت مربوط ولایت هرات بود به تعداد چهار مکتب رسمی تأسیس و شروع به فعالیت نمودند. در سال ۱۳۱۶ هجری شمی فگار صاحب رسماً بحیث معلم در مکتب تگاب اشنان ولسوالی تولک مقرر شد. از آن به بعد بحیث معلم واکثراً سر معلم عمدتاً در مکاتب تیوره، لیسه ساغر، لیسه یخن علیا و لیسه صاحبی صاحب اجرای وظیفه نمودند. در تأسیس و عمار تعداد زیادی از مکاتب در ولایت غور فگار صاحب نقش و سهم خویش را ایفاء نمودند. مجموعاً طی ۳۶ سال خدمت در معارف کشور به تعلیم و تربیه فرزندان هموطنانش مصروف بودند که از برکت تربیه و تدریس سالم شان بسا جوانان و مردان صالح، عالم و وطن دوست تقدیم جامعه گردیدند. موصوف شش رساله منشور و منظوم را در سالهای مختلف حیات شان به رشته تحریر و تألیف در آورده است. در نهم حمل ۱۳۷۴ هجری شمسی بعمر ۷۶ جهان فانی را وداع گفت و بجوار رحمان شتافت. روحش شاد و مدفنش روضه رضوان باد. آمین.

مزارات غور:

در ولایت غور مزارات و زیارات زیاد وجود دارد، که با کمال تأسف باید گفت که تا هنوز شرح حال و سوانح آنها به طور مفصل بدست نیامده و ما ناگزیر فقط به نام بردن آنها اکتفاء میکنیم و عبارت اند از:

مزارات پرچمن:

مزار شیخ نعمت الله، مزار سلطان ابراهیم قتال، مزار حضرت سید کمینه کرک، مزار شیخ شهاب الدین مشهور به حضرت شیخ، مزار حسین صاحب ابدال، مزار حضرت سید تاجدار، مزار حضرت سلطان باهوش سادات، مزار خواجه گل محمد، مزار میر اقبال صاحب، مزار خلیفه ملا احمد مشهور به پای لق.

مزارات تیوره:

مزار خواجه محمد گنجان، مزار خواجه محمد درویش مشهور به خواجه بزرگ، مزار سید عبدالحمید یادگار مشهور به پیر مندیل سفید در قریه سین، مزار ملا اعلی، مزار مولانا صاحب ملا عبدالکریم، مزار آخند ملا جانی، مزار خواجه ابدال ذکریا در یخن سفلی، مزار مولوی ملا محمد دراز در آنه، مزار ملا ملهم در استوان، مزار حاجی ملا عبدالواحد در زه نوروز، مزار آخند زاده ملا عبدالله، مزار آخند زاده ملا ابراهیم در پشوره، مزار میر محمد صدیق، مزار حاجی عبدالواحد دریگین، مزار خلیفه ملا عبدالخالق در عباس سلطان، مزار ملا شهاب الدین از خلفای صاحبی صاحب در قریه تکه سقل.

مزارات تولک و فارسی:

مزار شش یاز، مزار خواجه محمد سبز پوش، مزار خواجه محمد در بر پل، مزار اقه محمد راه خشک، مزار خواجه معین الدین در چد رود (رح).

مزارات ساغر:

مزار شیخ محمود، مزار شیخ محمد شجاع، مزار شیخ مهرالدین کامل، مزار شیخ شهاب الدین، مزار سید مصطفی پای لوچ، مزار میر مصطفی سرلوچ، مزار ملنگ رحیم (رح).

فصل پنجم

زیربنای اقتصادی و وضع امنیتی غور

زیر بنای اقتصادی غور:

از لحاظ اقتصادی مردمان غور امروزی مشکلات ویژه خود را دارند، زندگی مردم نهایت رقت بار است، مردم وسایل معیشت ناچیزی در اختیار دارند. اکثریت مردم در حالت بخور و نمیر بسر میبرند. زیربنای اساسی اقتصادی این مرز و بوم را زراعت و مالداري تشکیل میدهد. علاوه بر پیشبرد صنایع دستی نیز یکی از مدارک عمده عایداتی برای هرفامیل بشمار می آید. بافت قالین، قالینچه، گلیم، جاینماز، جرابهای نخی، دستکش های پشمی، نمد و برکهای کُرکی رواج داشته و مدرک عایداتی است، لیکن این حرفه ها خصلت خانوادگی داشته و از کیفیت نهایت پایین برخوردار است. چنانچه قالین بافته شده در ولایت غور در مارکیت های کشور بنام کار تایمنی شهرت داشته و از جمله کم ارزشترین بافت بشمار میرود، با وصف زحمت زیادی که در تهیه آن بعمل می آید. چون مردم نحوه رنگ آمیزی تارها را ندانسته، قالین ها درست دیزاین نگردیده و به معیارهای مارکیت امروزی برابر نمی باشد.

صنعت خامک دوزی، گنددوزی نیز از جمله منابع درآمد فامیلها حساب شده میتواند، صنایع دستی فوق زیادتدر بین اناث مروج بوده، ۸۰ درصد زنان درین امور مهارت داشته و مصروف کار اند. قرار احصائیه های بدست آمده ۶۰ درصد مردم توان و قدرت خریدن وسایل کار و مواد مورد نیاز را ندارند و بشکل اجوره فی واحد کار مینمایند. مزد کار بطور اوسط فی متر مربع قالین مبلغ دوصد هزار افغانی برآورد گردیده است.

یکی دیگر از منابع مهم عایداتی ساکنان ولایت غور که اکثراً زراعت پیشه اند جمع آوری حاصلات تریاک نظر به موسم در ولایت هلمند، قندهار و ارزگان است. در موسم جمع آوری حاصلات اکثریت مردان جوان به ولایات متذکره رفته و از مدرک جمع آوری تریاک مزد خوبی بدست می آورند.

قرار احصائیه های اخذ شده از اهالی به وسیله سرویران مؤسسه هم آهنگی کمکهای انسانی امور زرع، خیشاوه و شیر گیری تریاک ولایات متذکره خیلی زیاد مربوط به دهاقین ولسوالی های تیوره و پسابند ولایت غور میباشد.

صادرات عمده ولایت غور را قالین، گلیم، زیره کوهی، میوه خشک، خسته زردآلو، بادام، محصولات حیوانی چون روغن زرد، قروت، پشم، پوست و روده تشکیل میدهد. علاوه بر یکمقدار تولیدات مازاد گندم، جواری، تخم شبدر، چوب دستک نیز به ولایات همجوار چون قندهار، هلمند و زیادتدر به هرات صادر میگردد.

واردات عمده عبارت از تکه باب، پاپوش، چای، شربنی، شکر، صابون، گوگرد، تیل، روغن نباتی و غیره مواد وارداتی است. در تجارت باشندگان غور کمتر عادت داشته و دارند، اکثریت دکانداران و تاجران که مصروف فعالیتهای تجارتی اند از ولایات همجوار و همچنان مردم ولسوالی پغمان ولایت کابل اند. تقریباً ۸۰ درصد تاجران و دکانداران باشندگان اصلی ولایت غور نبوده از سایر مناطق کشور اند.

پیداوار محل به قیمت ارزان جمع آوری گردیده و صادر میگردد. مگر اشیای وارداتی به قیمتهای بلند بالای مردم به فروش میرسد. این پروسه تاثیرات ناگواری بالای سطح زندگی خانواده ها بجا میگذارد.

جدول شماره ۲: صنایع رایج دستی را در ولایت غور نشان میدهد.

نام محل	نوع صنایع
چخچران	تارریسی، قالین بافی، گلیم بافی، برک بافی، دستکش بافی، خیاطی، بنائی، آهنگری، مسگری
لعل و سر جنگل	تارریسی، قالین بافی، گلیم بافی، برک بافی، دستکش بافی، خیاطی، بنائی، تهیه کرک
پسابند	قالین بافی، گلیم بافی، گند دوزی، خامک دوزی، لحاف دوزی، آهنگری، نمد سازی، خیاطی و اسپار سازی
تیوره	مسگری، آهنگری، قالین بافی، گلیم بافی، کلالی، جوراب بافی، دستکش بافی، خیاطی، نجاری
ساغر	قالین بافی، گلیم بافی، جاینماز بافی، گلدوزی، گند دوزی، خیاطی، نجاری، اسپار سازی
تولک	قالین بافی، گلیم بافی، نمد سازی، گلکاری، خیاطی، مهره دوزی و جوراب بافی
شهرک	قالین بافی، گلیم بافی، جوراب بافی، گند دوزی، خیاطی، بنائی، مسگری، آهنگری و اسپار سازی

درخور تذکر است که صنایع فوق الذکر بشکل بسیار ابتدائی در بین مردم مروج بوده و تعداد کمی از مردم به استثنائی قالین بافی و گلیم بافی به آن اشتغال دارند.

وضع قوای بشری:

غوردارای نیروی بشری مناسب است. اشخاص ماهر و غیر ماهر در سراسر ولایت غوردستیاب میگردد. ولسوالی تیوره و ساغراز لحاظ نجاری، بنائی، آهنگری، و مسگری جای خوبی در سطح ولایت دارد. ولسوالی تولک، پسابند و شهرک در بافت قالین، گلیم، دستکش و جورابهای نخی در سطح ولایت غور از شهرت خوبی بر خوردار است چخچران و ولسوالی لعل و سر جنگل در صنعت برک بافی، خیاطی، آهنگری، مسگری و تارریسی مقام خوبی را داراست. نسبت هوای سرد و برفباریهای زیاد مردان در شش ماه زمستان بیکار مانده به ناچار راهی ایران میشوند. بدین ترتیب غرض کاریابی بهتر بعضی کسبها و مهارتها را در بخش گلکاری، نجاری و سایر حرفه ها کسب کرده اند. لکن این همه نیرو کار آزموده جوابگوی نیاز مندی های مردم منطقه نمی باشد.

قلت داکتران، قابله ها، دایه های محلی، دریوران، معلمان، میخانیکها، ساعت سازان، رادیو سازان، معماران کاملاً ماهر و تعلیم یافته در سراسر ولایت کاملاً محسوس است.

سهم زنان در فعالیت های اقتصادی و اجتماعی خانواده های غور:

در جامعه غور و خانواده های آن داشتن اولاد زیاد یکی از علایم وقار و حیثیت اجتماعی خانواده به حساب می آید. والدین خانواده های بزرگ در مقابل خانواده های کوچک با وصف هر گونه مشکلات اقتصادی و محدودیت ها، خود را خوش و قنتر و با رسوختر تصور می نمایند. بنابراین تمایل و گرایش تبعیضی به ارتباط جنس دختر و پسر ریشه ها و شاخه های عمیق دارد. ترجیح دادن پسر نسبت به دختر یکی از ویژه گیهای درونی جامعه غور را وانمود می سازد. در تعامل خانواده گرائی قوت دفاعی خانواده وابسته به تعداد مردهای فامیل است. علوآ مرد نان آور خانواده و وارث عمده و اساسی فامیل به حساب می آید. بنابراین خانمهای حامله اکثراً دوره حاملگی خود را به امید و آرزوی بدنیا آوردن پسر سپری می نمایند. و قتیکه طفل به دنیا می آید. هرگاه از جنس پسر باشد در آن صورت دنیای پدر و مادر پر از مسرت و خوشی می گردد و قناعت طبیعی و اجتماعی والدین حاصل می شود. در چنین حالت به اقارب و دوستان مرده های تولدی انتقال می یابد و خبر دهنده شیرینی دریافت می دارد، مراسم خوشی، تقسیم شیرینی و فیر تفنک برپا می شود. هرگاه کودک نتولد دختر باشد، در چنین حالت عواطف والدین خاصاً مادر در تضادهای دوگانگی قرار می گیرد: از یک طرف بدنیا آوردن یک کودک برای پدر و مادر یک موفقیت و لطف خداوند (ج) تلقی میگردد و باعث خوشی همه اعضای فامیل می شود. از سوی دیگر والدین در نا آرامی روانی قرار می گیرند، زیرا دختر وارث بالفعل نام و نشان، ثروت و دارائی والدین شده نمی تواند، از نگاه زور و قوت قومی دارای اهمیت خاصی خانوادگی در آینده بوده نمی تواند. در جوانی دختران در کنار مادران شان یک جزء مهم از نیروی کار زنانه فامیلها به حساب می آیند. رعایت حجاب، حیا، آداب و روش اجتماعی، آموزش احکام دینی، مهارتهای فنی و صنایع دستی از خصوصیات مطلوب شخصیت یک دختر محسوب می گردد.

در نامزدی دختر، پول طویانه و مصارف گزاف عروسی که به معیار مهر شرعی هیچ ارتباط ندارد، یکی از شرط های مهم رضایت والدین دختر محسوب می شود. مطابقت سن، صحت، تعلیم و تربیه و اخلاق پسر معمولاً معیارهای است که بعد از پول و شرایط مطلوب طویانه حایز اهمیت می باشد.

در دوره زندگی زن در خانه شوهر مکلف به اجرای وظایف ذیل است:

- تولد و پرورش طفل
 - تغذیه کودک با شیر مادر و مواد غذایی معمول
 - مواظبت از صحت، پاکی، و ضرورت های استراحت و آرامی اطفال
 - تربیه دینی کودکان
 - اجرای تمام امور منزل و کمک در کارهای خارج از منزل با شوهر
- از گفتار فوق بدین نتیجه میرسیم که زنها در غور نقشهای عنعنوی خویش را در جامعه قرار آتی حفظ نموده اند:
- در عرصه کار و تولید: زن منحصراً رکن قوی محور اقتصادی خانواده های غور نقش خویش را حفظ نموده است.
 - در عرصه روابط اجتماعی: زنهای غور در جشن های عروسی، تولد و سایر مناسبت ها با پوشیدن لباس های نو و تازه و خواندن آوازهای محلی و نواختن دایره به صورت خاص و جدا از جشن مردها اشتراک می ورزند. درین مراسم معمولاً تبادلء تحفه ها صورت می گیرد، سنت و عرف تبریک گفتن ها نیز بجا می شود.

- در حالات غم و مرده داری: زنها در مراسم تسلیت به بازمانده گان میت به شکل یک جمعیت جداگانه از فاتحه داری مردها اشتراک می ورزند. درین اشتراک زن ها برخلاف مردها به صورت مبالغه آمیز با آواز بلند گریه نموده و اظهار غم شریکی می نمایند و همچنان با بردن غذا به خانه متوفا غم شریکی خویش را نشان میدهند.
- در عرصه آگاهی از اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زندهای غور خیلی عقب مانده تر از زندهای شهری می باشند، همچنان سطح آگاهی زندهای غور از علل امراض و معیار های بلند مرگ و میر اطفال و مادران به مقایسه با زندهای شهری خیلی پایین می باشد.



تصویری از یک خانواده در غور

وضع امنیتی غور:

ولایت غور که در قسمت مرکز افغانستان واقع است، باهیچ کشوری خارجی و همسایه مرز مشترک ندارد و منطقه یی است صعب العبور، لذا در دهه های اخیر مورد توجه زمامداران سیاسی کشور چندان قرار نداشته است. هکذا مورد توجه خارجیان نیز نبوده است. با وصف آنهم مردم این ولایت در دوران جهاد علیه قوای شوروی و حکومت وقت به صفوف مجاهدین بسیج بوده و تمام تنظیمهای جهادی به شکلی از اشکال درقرا و دهات حضور داشته و دارند.

تاکنون مردم غور خصلت تنظیمی خویش را کم و بیش حفظ نموده اند. بابمیان آمدن تحریک طالبان در افغانستان بخش نا رضاء مردم که نسبت به تنظیم های جهادی ناامید شده بودند. بدور تحریک گرد آمده و سلطه طالبان را در سال ۱۳۷۵ در ولایت غور تاءمین نمودند.

اکنون که طالبان عنان حکومت را در ولایت غور بدست دارند. نیروهای مخالف نیز وجود دارد که بصورت مسلحانه در ساحه موجود بوده و سرگرم فعالیتهای سیاسی و نظامی علیه امارت اند. در ولسوالی تیوره ولایت غور قریه جات ذیل تاکنون که سنه ۱۹۹۸ میلادی است در مخالفت با امارت اسلامی قرارداد. قریه سرتای، چشمه، میران، ده تایی، اوتای، پای حصار، سرچنگل، حوض سیاه، عاشقان، پشتای، سیب تلخ، لازغه، زرگرگ، ورجه، خذبه گگ، دوکشک قریه های متذکره تاکنون تحت اداره تنظیم جمعیت اسلامی قرارداد. شخصی بنام داکتر محمد ابراهیم که یکی از قوماندانان جمعیت بوده، به امارت تاکنون مخالفت داشته و اداره قریه های متذکره را در دست دارد.

ولسوالی لعل و سرچنگل که اکثریت مطلق نفوس آن مردم هزاره و اهل تشیع اند بصورت کل تحت کنترل حزب وحدت اسلامی قرار دارد. در سایر واحدهای اداری ولایت غور تسلط طالبان قایم است. بصورت کل وضعیت امنیتی راههای مواصلاتی خوب است. چون تحریک طالبان سلاح را جمع آوری نموده اند.

از لحاظ امنیتی ۹۰ درصد امنیت غور تأمین است و شرایط کار برای احیای مجدد فعلاً آماده است.

فصل ششم

نفوس

خصوصیات نفوس:

میتنی بر معلومات الحاج محمد نسیم (پروانه) که از کتاب طبقات ناصری مولفه، مولانا منهاج سراج جوزجانی که در مورد سلاطین غور و غوریها، از آن عمده ترکتاب در تواریخ نیست اقتباس کرده مینگارده: برای اینکه موصوف از پدر و پدر کلان بدربار سلاطین با ایمان و علم و دوست و عالم پرور غورات بسربرده و بیشتر واقعات مهم و تاریخی آن عصر و زمان را که موصوف به چشم سر دیده از مشاهدات خود می نویسد: در مقدمه، طبقه (۱۷) بحث خاندان اهل شنسب که سوابق و سوانحات آن دود مان را توضیح و بیان داشته در صفحه (۳۱۹) جلد اول طبقات ناصری طبع مطبوعه، دولتی کابل که در سال ۱۳۴۲ شمسی نشر گردیده مینگارده، که دود مان سلاطین غوری در زمان خلافت حضرت خلیفه، چهارم [حضرت علی رضی الله تعالی عنه] مشرف به دین مبین اسلام شده اند، و از حضور حضرت خلیفه چهارم عهدی و لوایی به آنها اعطا گردید که در خزانه غور موجود بوده و هر یک ازین خاندان که در سریرامارت جلوس میکرد، آن عهد و لوا تمیناً و تفاولاً بوی سپرده میشد، چنانچه تاریخ روضه الصفا، فرشته، طبری، سیفی و غیره نیز برآن متفق اند و تاریخ جلالی (ص ۲۰۰) جلد دوم علاوه کرده، اینکه زمانی که حضرت خلیفه چهارم (رضی الله عنه) از اسلام غور مستمع گردید بر زبان مبارک آمد که [هم متیا من] بسوی راستی میل کننده گان اند، بعد از آن تمیناً و تفاولاً این قوم غبور غورات را بنام قوم تایمنی ها یاد میکردند، تا اینکه اثر کثرت استعمال و مرور زمان تایمنی ها بنام تایمنی ها تبدیل گردیدند. بعضی از مورخین تایمنی ها را یک قوم جداگانه یاد کرده اند چنانچه تاریخ روضه الصفا تایمان را یک طایفه دیگر دانسته که آنها از جمله آل شنسب نیستند، در آن صورت آل شنسب از نژاد ضحاک عرب و قوم تایمان شاید یک قوم دیگر باشند، و الا عموماً به افتخار کلمه (هم متیا من) راه راست گیرنده گان و یک وجود ندارد. نسب نامه سلاطین غازی و مجاهد غور که از طرف شاعر و مؤرخ مشهور وطن مبارک شاه مروزی غوری به لباس نظم پوشیده شده بیان میدارد که بوقت خلافت بنی امیه خلفای بنی امیه برای اینکه خاندان نبوت مبادا خلافت را از اوشان تصرف نمایند، اشخاص زنده سر و اهل بیت را قتل و حبس دوام میکردند، و همواره در پی استیصال اوشان بودند، و از برای قطع و بوجود آمدن تنفر بین اهل بیت و اهل اسلام که در آن وقت و زمان در تحت اثر خلفا بودند و امارت و سلطنت را بدون امر و اجازه خلفای بنی امیه صحیح نمیدانستند امر صادر کردند که همه واعضین و خطبا در روزهای جمعه و عیدین در منابر به اهل بیت لعنت بگویند، نعوذ بالله منها، همه دول دنیا این امر شنیع را قبول کردند تنها و تنها سلاطین با دین و داد غورات بودند، که از اثر غیرت و دین داری و ایمان قوی و خلل ناپزیر خود قبولدار چنین امر شنیع نگردیدند، چنانچه فخرالدین مبارکشاه درین باره چند بیت گفته که قول او گواه این مقال است:

بیت

که بر وی خطیبی همین خطبه خاند
نکردند لعنت فصیح و مریح
که از دست هر ناکسی شد بیرون
نه در آشکار و نه اندر نهفت
ازین بر همه عالمن فخر دان
ازین فخر دارند بر هر نژاد

اسلام بر هیچ منبر نمآند
که بر آل یسین (ص) بلفظ قوی
دیوار بلندش از آن شد مصکون
ازین جنس هرگز کس از وی نکفت
نگفتند کس لعنت خاندان
مهمین پادشاهان با عدل و داد

۱- استبداد و غلظت، استیلا و عظمت، تمرد و گردن کشی در طبیعت و مزاج تماماً قوم و قبایل غوریان مرکب بود، مدام در بین دو قبیله خصومت و قتال بودی و هر سال طرفی از اطراف غور مخالفت نموده، از ادای واجبات سر تافتی، (و تا بدین عهد که اخیر دولت سلاطین است حال آن طوایف بدین قرار مشاهده می شود) مولانا منهاج سراج جوزجانی از ملاحظه معلومات خودش که از سوابق قبایل و طبایع غورات معلومات داشته تا عصر و زمان خود واز مشاهدات خود تحریر داشته درست است اکنون نیز وضع عموماً قبایل غورات را میتوان بدین قرار مشاهده کرد وحدت واتحاد در سرتاسر غورات دیده نمی شود.

غورامروزی مانند سایر ولایات افغانستان ولایت کثیر المیت است. اقوام مختلف درین ولایت سکونت دارند، عادات، رسوم و رواج های مختلف درین منطقه رایج است. لهجه، صحبت مردم زیادتر به لهجه، مردم و باشندگان هرات مشابه است، اقوام عمده که درین ولایت سکونت دارند تاجک ها، مغل ها، پشتون ها و هزاره ها است.

مورخین معاصر ساکنین غور را چهار ایماق نامیده اند به ترتیب ایکه ایماق زوری، ایماق جمشیدی، ایماق فیروزکوهی و ایماق تایمنی، اما عوام مردم غور را بنام تایمنی ها یاد مینمایند. قرار احصائیه های قبلی چار ایماقان فقط ۴ فیصد نفوس افغانستان را تشکیل میدهند.

اکثریت مطلق مردم غور به زبان دری تکلم مینمایند و پیرو سنت اند. تنها ولسوالی لعل و سرجنگل بصورت کل قوم هزاره بوده و از اهل تشیع هستند. از لحاظ نفوس غورنزد همین ولایت افغانستان است. طور اوسط تعداد اعضای هر خانواده متشکل از ۷ تا ۹ نفر است. نظر به مناطق مختلف از سه تا نه نفر در هر کیلومتر سکونت دارند.

جدول شماره ۳: موقعیت، مساحت، تعداد نفوس، قراء و کثافت نفوس غور را نشان میدهد

نام محل	مساحت به کیلومتر مربع	تعداد نفوس		تعداد قراء		تراکم نفوس در فی کیلو متر مربع		سال
		وزارت داخله	وزارت زراعت	وزارت داخله	وزارت زراعت	وزارت داخله	وزارت زراعت	
چخجران	۱۱۷۶۴	۲۶۳۱۶	۵۵۳۷۰	۱۱۲	۱۵۵	۲،۵	۴،۷	۱۹۵۹
لعل و سرجنگل	۵۵۱۱	۱۷۶۵۲	۲۴۲۲۷	۱۱۴	۴۴۴	۳،۴	۴،۷	۱۹۵۹
شهرک	۸۵۰۶	۱۳۰۹۴	۳۸۲۶۵	۸۰	۹۹	۱،۵	۴،۴	۱۹۵۹
تولک	۲۹۵۶	۹۳۶۲	۲۱۰۵۰	۵۹	۷۷	۳،۱	۷،۱	۱۹۵۹
نیوره	۲۹۲۱	۱۹۶۶۸	۲۸۳۰۵	۴۶	۷۹	۶،۷	۹،۶	۱۹۵۹
ساغر	۲۷۷۱	۶۴۱۸	۱۵۷۲۲	۳۰	۳۳	۲،۳	۵،۶	۱۹۵۹

علاوه از منابع وزارت داخله و وزارت زراعت و آبیاری منابع دیگری نیز نفوس افغانستان و منجمله ولایت غور را احصائیه نموده است.

معلومات جدول زیر از منابع مختلف دیگر است که از احصائیه نفوس غور بیانگر است و همچنان رشد نفوس رادر سالهای مختلف نشان میدهد.

جدول شماره ۴: رشد نفوس در بین سالهای ۱۹۵۸-۱۹۹۰-۱۹۹۶

نام محل	۱۹۵۸	۱۹۹۰	۱۹۹۶
جفجران	۲۶۳۱۶	۱۱۰۴۴۱	۱۰۴۰۰۰
شهرک	۱۳۰۹۴	۵۱۵۵۰	۵۴۷۰۰
ساغر	۶۴۱۸	۲۳۲۷۷	۲۴۷۰۰
تیوره	۱۹۶۶۸	۵۹۹۶۴	۶۳۶۰۰
لعل و سر جنگل	۱۷۶۵۲	۸۱۰۶۲	۸۶۰۰۰
تولک	۹۳۶۲	۳۵۰۷۲	۳۷۲۰۰
پسابند	۱۲۹۵۹	۵۶۶۳۷	۶۰۱۰۰
مجموع	۱۰۵۴۶۹	۴۱۸۰۰۳	۴۳۰۳۰۰

(اطلس افغانستان چاپ سال ۱۹۷۵، نفوس افغانستان چاپ UNDATA سال ۱۹۹۱، احصائیه نفوس افغانستان چاپ احصائیه مرکزی سال ۱۹۹۶)

اثرات جنگ بالایی نفوس و محیط:

جنگ و رویاروی دو دهه اخیر ویرانی و خرابی زیاد بجا گذاشت، آبادی های اندکی که در غور وجود داشت از بین رفت. وضع خرابی که داشت خرابتر شد، زیرا در دوران جهاد مردم بدور تنظیم های جهادی جمع شدند و تا کنون در بعضی از قریه ها و قصبه ها تنظیم های جهادی سابق بشکلی از اشکال موجود است. در محاذات علیه پوستانه های دولتی و همچنان جنگ های ذات البینی تنظیم ها تعداد زیاد مردم کشته شد. در تعداد یتیم ها و بیوه ها افزایش به میان آمد. تعداد معینی از جوانان و نوجوانان معلول و معیوب گردیدند، تمام ولسوالی ها مکاتب کلینیک ها و دیگر تاسیسات عام المنفعه دولتی که وجود داشت تخریب گردید و یا شدیداً خساره مند گردیده اند.

بدین ترتیب تمام برنامه های تعلیمی و تربیتی از بین رفت. جوانان امروز تا سن سی سالگی و پایتیر از آن ۹۹ درصد بی سواد مانده اند. تعداد محدودیکه با سواد اند تنها سواد حیاتی داشته و در کنج حجره مسجد آنرا فرا گرفته اند.

جنگ های تنظیمی سبب ایجاد کینه و کدورت در بین مردم گردیده است. اثرات این دشمنی و دشمن داری اکنون قابل لمس است و تا دیر مدتی باقی خواهد ماند.

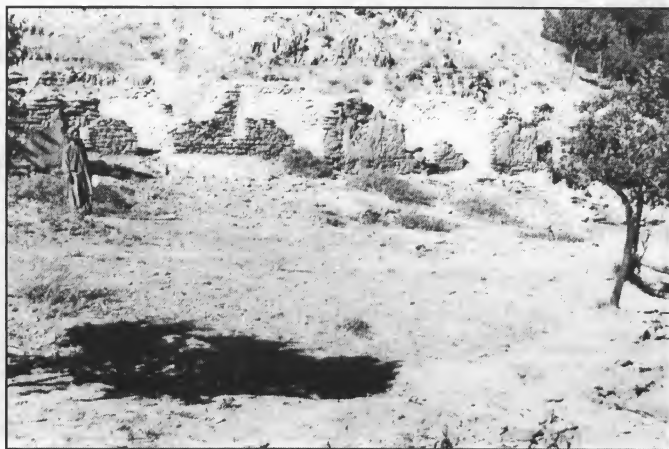
جدول شماره ۵: اثرات جنگ را بالایی نفوس منطقه نشان میدهد.

نام محلات	فیصدی تعداد کشته شده گان	فیصدی تعداد معیوبین	فیصدی تعداد بیوه ها
چغچران	۵	۲	۲
تولک	۴	۳	۳
تیوره	۳	۴	۲
شهرک	۳	۳	۱
ساغر	۲	۱	۱
پسابند	۲	۱	۱
لعل و سر جنگل	۲	۲	۱

موقعیت ماین ها:

جنگ چهارده ساله افغانستان در حقیقت جنگ ماینها بوده است. زیرا در سراسر افغانستان بیشتر از ۳۰ میلیون ماین ضد وسایط و پرسونل کشت گردیده است. خوشبختانه که نسبت صعب العبوری و کوهستانی بودن منطقه، دور بودن موقعیت غور از مسیر ترانزیت عمومی سبب گردیده است که ماین ها به پیمانه وسیع در آن کشت نگردد، فقط در مرکز ولایت شهر چغچران که مرکز اداره دولت بود یک تعداد ماینها در محلات معین فرش گردیده بود، چون موقعیت و نقشه آن برای ارگانهای ذیربط معلوم بود بعد از سقوط حکومت دکتور نجیب الله پاک کاری گردیده است. اکنون در مربوطات ولایت غور قرار معلومات از سروی های اجراء شده اثری از ماین ها دیده نشده است.

تصاویر زیر خرابیهای ناشی از جنگ های دو دهه اخیر را در ولایت غور نشان میدهد







فصل هفتم

تهیه و تدارک مواد غذائی

وضع تهیه مواد غذائی:

شغل عمده باشندگان غور را زراعت و مالداري تشکیل میدهد، بیشتر از ۸۰ درصد مردم مصروف کشت حبوبات و سبزیجات اند، در کنار کشت و زراعت، دام پروری نیز مروج بوده و به درجه دوم قرار دارد، لذا غذای مردم را زیاده تر نان گندم، جواری، جو، عدس، نخود، کچالو، پیاز، برنج، و سبزیجات تشکیل میدهد.

در ولایت غور میوه جاتی چون انگور، سیب، زردآلو، بادام، خربوزه، تربوز و سایر میوه جات پیدا میشوند، که در تغذیه و خوراک مردم کمک میکند. مالداري مصروفیت درجه دوم است، روی این ملحوظ یک بخش غذای مردم را شیر، ماست، قیماق، روغن زرد، مسکه، پنیر، قروت و گوشت تشکیل میدهد. مگر گوشت همه وقت برای مردم میسر نیست، زیرا در قرا و قصبات غور قصابی و جود ندارد و صرف در مرکز ولایت و مرکز و حدهای اداری آن چند قصابی موجود است. اما در فصل خزان و زمستان تقریباً اکثریت مردم گوسفند و یا گاو لادی را نگهداری مینمایند و در موسم زمستان از گوشت خشک شده آن استفاده میکنند.

استفاده از گوشت مرغ و تخم آن در غور به پیمانه وسیع مروج است، زیرا هر فامیل بطور اوسط ۵-۱۰ قطعه مرغ را غرض تخم گیری نگهداری مینمایند. در سطح هر ولسوالی ولایت غور ۲-۳ مارکیت (بازار) وجود دارد که مواد خوراکی در آن یافت میشود. تولیدات مازاد مردم نیز در همین بازارها به فروش میرسد. آنچه از جمله پیداوار غور نیست، از مارکیت های عمده ولایات همجوار چون هرات هلمند و قندهار بازارهای ولایت غور انتقال میگردد و ضروریات مردم ازین طریق تا جایی مرفوع میشود.

مشکلات زیاده تر مردم غور در قسمت اشیای وارداتی آنها در فصل زمستان و خاصاً ۴-۵ ماه ایست که نسبت برفباری، هوای سرد و آب خیزیها، راههای مواصلاتی جهت عبور و مرور بروی ترافیک مسدود است، درین موقع مردم به قلت اشیای وارداتی چون تکه باب، پاپوش، چای، شکر، نمک، تیل خاک، تیل دیزل، شیرینی باب و غیره اشیای ضروری دچار میشوند، غذاهای معمولی و مروج مردم عبارت از شوربا، آش، قروتی، شیر روغن میباشد. در فصل زمستان خلاوک و قلور از غذاهای عمده محلی شمرده میشود.

بعد از رفع حاصل در فصل خزان، غوریان را رواج بر این است که تمام حاصلات بدست آمده خویش را به بخش های مختلف مطابق ضرورت خویش تقسیم میکنند که یک بخش آنرا برای کشت فصل آینده به قسم تخمینه برداشته و نگهداری میکنند و بخش دیگر آنرا برای آرد نمودن جدا نموده برای بهار آینده نگهدارند و قسمت زیاده تر آنرا بعد از رفع حاصل در آسیاب برده آرد مینمایند و در کندو های گلین و آهنین و زیاده تر اوقات در جوالهای مخصوص جا بجا نموده که به آن (قنار) گفته میشود. در فصل سرما و زمستان آرد تهیه شده را خمیر نموده و نان پخته مینمایند. ذخیره کردن آرد در جوالها و کندو ها از سببی است که در فصل زمستان هوا سرد است، امکان آسیاب کردن گندم میسر نیست، مردم از آرد تهیه شده و ذخیره کرده خویش استفاده میکنند.

جدول شماره ۶: قلت مواد خوراکی (میوه جات و سبزیجات) رادرولایت غور نشان میدهد

نام محل	کمیاب بودن میوه ها و سبزیجات
چغچران	میوه جات: انگور، سیب، زردآلو، انجیر، توت و غیره سبزیجات: پالک، گلپی، گندنه، بادنجان رومی، بادنجان سیاه، و سایر
لعل و سرچنگل	میوه جات: انگور، سیب، انجیر، انار، توت، چارمغز و غیره. سبزیجات: پالک، گندنه، بادنجان سیاه، گلپی، پیاز، و سایر سبزیجات.
شهرک	میوه جات: انار، خربوزه، تربوز، انجیر، پسته، بادام. سبزیجات: گلپی، گندنه، پیاز، مولی سرخک، بادرنگ، پالک. حبوبات: نخود، لوبیا، عدس، برنج، ماش.
تولک	میوه جات: انگور، چهارمغز، سیب، انار، پسته، بادام، تمام انواع میوه های خاندان سیتروس. سبزیجات: پالک، گندنه، پیاز، بادنجان رومی و سیاه، بامیه، مولی سرخک، مولی سفید و غیره
تیوره	میوه جات: ناک، انار، پسته، بادام و تمام انواع میوه های خاندان سیتروس. سبزیجات: پالک، مولی سرخک، مولی سفید، کرم، کاهو، بامیه، گلپی.
ساغر	میوه جات: پسته، بادام، تمام انواع میوه های خاندان سیتروس. سبزیجات: کرم، کاهو، گلپی، مرچ.
پسابند	میوه جات: انگور، انار، ناک، پسته، بادام، تمام انواع میوه های خاندان سیتروس سبزیجات: کرم، کاهو، بامیه، مولی سرخک، مولی سفید، گلپی.
نوت: اکثریت مردم غور به میوه های خاندان سیتروس مانند: کینو، مالت، سنتره، لیمو، چکوتره، نارنج و غیره آشنائی ندارند، زیرا درختان خاندان سیتروس در منطقه زمینه آن مساعد نمی باشد.	

نرخ مواد غذایی درولایت غور:

قیمت ونرخ مواد خوراکی و غذایی در سطح ولایت غور اندکی تفاوت دارد. زیرا پیداوار تمام مناطق یک نواخت بوده و فقط ولسوالی ساغر نسبت به دیگر ولسوالی های مربوط ولایت غور، زمین کمتر داشته و میوه جات مثل: انگور، سیب، زردآلو، چارمغز، انجیر و غیره را به ولسوالی های دیگر در مقابل گندم فروخته و گندم مورد نیاز خود را تأمین مینمایند. (به جدول صفحه بعدی مراجعه شود)

جدول شماره ۷: نرخ اشیای مختلف را در ولسوالی های مختلف ولایت غور نشان میدهد (۱۹۹۸ میلادی)

نرخ اشیا و مواد خوراکی به اساس کیلو گرام / افغانی							
جنس	چغچران	نیوره	شهرک	تولک	ساغر	لعل و سرچنگل	پسابند
گندم	۳۲۰۰	۶۶۶۶	۴۸۸۸	۶۰۰۰	۷۵۰۰	۳۰۰۰	۴۸۸۸
روغن نباتی	۳۸۳۳۴	۳۸۴۰۰	۳۸۳۳۴	۳۸۳۰۰	۳۸۴۰۰	۴۰۰۰۰	۳۸۲۰۰
برنج	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰
نمک	۷۰۰۰	۷۰۰۰	۱۵۰۰	۷۰۰۰	۷۰۰۰	۹۰۰۰	۱۰۰۰
گوشت کوسفند	۲۰۰۰۰	۳۵۰۰۰	۲۵۵۶۰	۲۵۰۰۰	۲۳۰۰۰	۲۰۰۰۰	۲۵۰۰۰
چای سیاه	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰
شکر	۱۸۰۰۰	۲۰۰۰۰	۱۸۰۰۰	۱۸۰۰۰	۱۴۰۰۰	۲۲۰۰۰	۱۴۰۰۰
نیل خاک / دیزل	۱۴۰۰۰۰	۱۷۵۰۰	۱۷۰۰۰	۱۷۰۰۰	۱۷۵۰۰	۲۲۰۰۰	۱۷۰۰۰
کرایهء انتقالات	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵
کچالو	۱۶۰۰	۳۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	—	۳۰۰۰
پیاز	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰
خربوزه تربوز	۳۱۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰

فصل هشتم

زراعت و مالداري

منابع و سیستم های زراعتی غور:

ولایت غور کوهستانی و در عین زمان زراعتی است. اکثریت مطلق مردم غورد هقان و زارع اند، اما زراعت درین ولایت نهایت ابتدائی است. باشندگان غور زمین های زراعتی خویش را بوسیله گاو قلّه مینمایند. در طی دو دهه اخیر که رشد نفوس تقریباً در ولایت غورد و برابر گردیده است، ساحه زمینهای قابل کشت به نسبت کوهستانی بودن منطقه کم است. ۹۵ درصد باشندگان ولایت غور مالک زمین اند و بالای زمین خویش کار مینمایند، مگر مقدار زمینداری هر خانوار کم است، ازینکه استعمال کود کیمیای رایج نیست و پاروی حیوانی (کود حیوانی) نیز کمتر دستیاب میگردد، لذا سطح حاصلدهی زمینهای زراعتی بسیار کم است. بصورت عموم حدود ۶۰ درصد زمینهای مردم را مزارع للمی و ۴ درصد آنها زمینهای آبی احتوا مینماید. کشت در زمینهای للمی یک سال در میان و در زمینهای آبی با تناوب گندم، جو، جواری، شبدر، کچالو، پیاز، فالیز (خربوزه و تربوز) صورت میگیرد. قلّه زمین توسط گاو، اسب و گاهی مرکب انجام میشود. تراکتور و استفاده از آن تا هنوز رایج نیست. کشت عمده و اساسی در ولایت غور گندم بوده، جو، جواری، رشقه، شبدر، شاخل، کچالو، پیاز، کدو، خربوزه و تربوز نیز کشت میگردد. کشت سبزیجات رواج نداشته صرف بعضی اقلام ناچیز کشت میشوند.

در ولایت غور بصورت عموم در دو فصل سال غله جات کشت میگردد، بهاری و خزانی یعنی ماههای (حمل و ثور - عقرب و قوس).

تخمهای اصلاح شده بذری تا کنون در غور انتقال نیافته و ترویج نگردیده است و استفاده از کود کیمیای رایج نیست. چون ۶۰ درصد زمینهای زراعتی للمی است، اختلاف مقدار بارندگی در سالهای مختلف تأثیرات زیادی بالای مقدار محصولات دارد.

کمبود آب و موجودیت آفات زراعتی به نامهای سیاقاق، سرخی، پوچک، و سرمازدگی علت عمده کاهش حاصلاتی زراعتی در غور بحساب می آید. ولایت غور در مجموع دارای ۳۶۴۲۴۰ جریب زمین (۷۲۸۴۸ هکتار) آبی و ۴۹۱۸۵۰ جریب زمین للمی است.

مجموع زمین های تحت کشت سالانه، در غور ۸۵۶۰۹۰ جریب زمین برآورد شده است، علفچرهای غور شامل ۱۶۳۵۵۰۰ جریب زمین تخمین گردیده است. با وجود اشتغال اکثریت مردم به پیشه زراعت غذای کافی برای مردم تهیه نميگردد، زیرا:

- ۱- اکثریت زمینهای غور للمی است و وابسته به موسم سال و سطح بارندگی میباشد. در صورتیکه بارندگی زیاد و به موقع باشد حاصلات مردم خوب و در غیر آن حاصلات خوب نمی دهد.
- ۲- موجودیت امراض مختلف و گوناگون نباتی از قبیل سیاقاق، سرخی، پوچک، سرمازدگی همچنان لایزال بودن زمینهای زراعتی سبب تقلیل حاصلات زمینها می گردد.
- ۳- فقدان ماشین و آلات زراعتی در منطقه سبب گردیده تا قلّه بوسیله حیوانات صورت گیرد، واضح است که قدرت قلّه مزارع زراعتی بوسیله حیوانات پایین بوده و از طرف دیگر کشت و کار ناوقت شده در فصل خزان دچار سرمازدگی میشود و از طرف بهار کشت به قدر کافی صورت نمی گیرد.

۴- چون در ولایت غور وقت و زمان کشت کردن محدود است (۲۱ مارچ - ۲۱ اپریل) از طرف بهار موجودیت بر فها و بارانهای سنگین و متواتر بهاری مانع عمده کشت است و از طرف خزان چون غور زمستان زود رس دارد، لذا سبب سرمازدگی حاصلات مردم میگردد. چنانچه در سال ۱۳۷۶ در حدود ۴۰ درصد حاصلات آبی وللمی مردم زیریرف گردیده بود.

جدول شماره ۹: مجموعه یی از ساحه زمین داری رادر غور نشان میدهد

شماره	ساحه زمینداری به اساس (جریب)
۱	مجموع زمینهای قابل استفاده ۲,۴۹۱۵۹۰
۲	مجموع زمینهای آبی ۳۶۴۲۴۰
۳	مجموع زمینهای للمی ۴۴۱۸۵۰
۴	مجموع زمینهای که سالانه تحت کشت قرار میگیرد ۸۵۶۰۹۰
۵	مجموع علفچرها ۱,۶۳۵۵۰۰

خشکسالی و قحطی از خصوصیات عمده غور بشمار میرود، زیرا اقلیم غور در ساحات مختلف فرق دارد. در صورت عدم بارندگی و بروز خشکسالی نه تنها قحطی و کمبودی در بخش موادغذائی و خوراکی برای انسان ها به میان میآید، بلکه منابع آبی خشک گردیده، علفچرها تخریب شده، سبب بمیان آمدن قحطی برای حیوانات نیز میگردد، بنابراین مردم مجبور میشوند تا حیوانات خویش را به قیمتهای بسیار نازل به فروش برسانند، قحطییکه در سال ۱۹۷۳ در ولایت غور رخ داد یکی از خطرناکترین قحطی در تاریخ غور امروزی بشمار رفته است، زیرا عمده از مردم و اهالی غور اولادهای خورد سال خود را برای دیگران در مقابل اعاشه و اباطه آن بخشش نمودند.



گوشه از زراعت در ولایت غور

سیستم های آبیاری:

سیستم آبیاری در ولایت غور یکی از فاکتور های عمده زراعت است، بصورت عموم در آبیاری زمینهای زراعتی از آب چشمه ها، کاریزها، جویها (کانالها) استفاده میگردد. در غور غرض آبیاری زمین های زراعتی نیروی انسانی زیادی بکار میرود، زیرا ساحه غور کوهستانی و سرد بوده و از جانبی هم برف باری زیاد صورت گرفته که سبب از بین رفتن جویها، پر شدن کاریزها و حتی لمبش و لغزش کوه ها شده سبب تخریب منابع آبی کانالها، بندها شده و گاهی هم سیلابها بسته شدن و حتی کور شدن چشمه ها را باعث میگردد، لذا همه ساله نیروی زیاد انسانی مصروف پاککاری، چشمه ها، کانالها و بسته نمودن بندهای آب گردان میگردد. بطور اوسط در ولایت غور هر فامیل دارای ۴ - ۵ جریب زمین بوده و در چغچران هر فامیل ۱۷ تا ۱۸ جریب زمین را آبیاری مینمایند. بزرگترین زمیندار در ولایت غور تا ۱۶۰ جریب زمین داشته و مشغول آبیاری آن است.

جدول شماره ۱۰: اوسط ساحه تحت آبیاری خانواده ها را در غور نشان میدهد

تعداد اعضای فامیل	۵-۲	۹-۶	۱۰-۱۳	۱۳ >	اوسط	اعظمی
چغچران	۹,۰۹	۲۳-۹	۱۰,۳۱	۴۳,۹۲	۱۶,۷۶	۱۶۰
ساغر	۴,۸۸	۲۶-۴	۶,۹۵	۳,۶۱	۵,۰۶	۵۰
تیوره	۳,۲۶	۳	۵,۸۹	۵,۶	۳,۷۳	۲۰,۵

جدول شماره ۱۱: اراضی للمی تحت کشت را در غور نشان میدهد

تعداد اعضای فامیل	۵-۲	۹-۶	۱۰-۱۳	۱۳ >	اوسط	اعظمی
چغچران	۱۰	۱۷,۳۲	۱۴,۶۲	۳۲,۶۳	۱۸,۶۹	۱۰۰
ساغر	۱,۱۲	۲,۶	۷,۸۸	۳,۸۹	۱۴,۱۹	۴۰
تیوره	۲,۲۲	۷,۶۴	۳,۷۱	۵,۸	۵,۰۶	۲۰

توزیع آب و آبیاری ارضی به مناطق مختلف غور فرق میداشته باشد.

بزرگترین منابع و ساختمان جهت آبیاری در چغچران جوی (کانال) و آب باران و برفهاست که از ارتفاعات بلند کوه ها به سوی زمینهای زراعتی سرازیر میشوند که اغلباً ۶۵ درصد زمینهای زراعتی را آبیاری میکند. تقریباً در هر قریه ۲۸۰ جریب زمین بوسیله آب باران آبیاری می شود.

در ولسوالی ساغر تعداد چشمه ها زیاد بوده و زمینهای زراعتی بوسیله آب چشمه ها آبیاری میگردد. طوری که از سر چشمه ها جوی مستقیم بالای زمینهای زراعتی کشیده شده و امتداد دارد.

حدود ۱۳۵ جریب زمین در هر قریه ساغر بوسیله آب چشمه آبیاری میشود. در تیوره آبیاری زمین های تحت کشت زیادتر از طریق جوی (کانال) که از دریا بسته میشود، صورت میگیرد و یک قسمت زمینها بوسیله کاریز نیز تحت آبیاری قرار دارد.

مؤثریت استفاده از آب در تیوره به سطح پائینتر قرار داشته و فقط ۱۲۳ جریب زمین در هر قریه تحت آبیاری قرار دارد.

جدول شماره ۱۲: وضعیت زمین های آبیاری شده در ساحه های مختلف

تیوره	ساغر	جفجوران	
کانال / کاریز	چشمه	کانال	منابع عمده آبیاری
۱۸۷	۴۰۷	۳۱۱	اوسط زمین های آبیاری شده در هر قریه (جریب)
۴۱	۶۴	۱۵	فیصدی اراضی متروکه
۳۴	۵۰	۶۵	فیصدی مؤثریت آب





تولیدات تریاک:

کشت و تولید تریاک در سرزمین غوردربین دهاقین تاکنون مروج نیست، اما مردم و زارعین غورد ر قسمت کشت، خیشاوه و جمع آوری حاصلات تریاک در ولایات هلمند، قندهار و ارزگان سهم فعال دارند، زیرا از موقع کشت تا جمع آوری حاصلات مناطقی که فوقاً ذکر شده همه ساله دهاقین تیوره و پسابند را بخود جلب مینماید.

ازینکه دهاقین ولایت غور به نحوه کشت و جمع آوری تریاک بلدیت حاصل نموده اند و از سوی دیگر چون زمینهای زراعتی غور کم حاصل بوده غله مورد نیاز را تهیه کرده نمی توانند، در صورت عدم مساعدت به مردم غور و کمک به آنها و مصروف نمودن آنها بکارهای مفید دیگر احتمال قوی ترویج کشت تریاک در ولایت مذکور متصور است.

تخمیانه و کود کیمیای:

توزیع و تکثیر تخمهای اصلاح شده بذری و کود کیمیای در ولایت غور تاکنون از طرف دولت و یا از جانب کدام مؤسسه صورت نگرفته است، اگر چه در مرکز ولایت غور اداره بنام مدیریت ترویج زراعتی وجود داشت این اداره فقط بشکل نام نهاد موجود بوده و عملاً کدام فعالیتی را در مربوطات ولایت غورد زیمینه انجام نداده است. بصورت عموم مردم از تخمهای معمول ایکه در طی سالها تجربه خودی دهاقین به دست آمده کشت می نمایند.

شکل تهیه گندم زراعتی طوری است که هرگاه زمینی یکی از زارعین حاصل بهتر داد دهقانان قریه، گندم آنرا در مقابل گندم دیگری تبادل نموده، مقدار مورد نیاز کشت خویش را برای فصل آینده تهیه مینمایند.

استفاده از کود کیمیای بکلی تاکنون رواج نیافته است، حتی عده از اهالی بدین عقیده اند که استعمال کود کیمیای زمین را خراب نموده و رشوت خور میسازد، یعنی اینکه اگر سال آینده کود کیمیای میسر نشد زمین حاصل نمیدهد. مردم جهت بهتر نمودن حاصلات خویش، صرف از کود حیوانی استفاده مینمایند. چون سطح مالداری مردم رو به کاهش است و از جانب دیگر قلت و نبودن چوب سوخت و هیزم باعث گردیده تا یک قسمت از پاروی حیوانات را در عوض چوب سوخت و هیزم به منظور پخت و پز و تسخین منازل در فصل سرما بکاربرند، ازین سبب است که کود حیوانی نیز برای زمین های مردم غور به حد کافی وجود ندارد، پس سطح حاصلدهی زمینهای باشندگان غور پایین است. غرض بلند بردن حاصلات زمینهای مردم و مستعد نمودن زمینهای زراعتی لازم پنداشته میشود تا مردم به تخمهای اصلاح شده بذری و کود کیمیای آشنا شوند.

طرز برداشت محصولات زراعتی (غله) در غور:

درو و برداشت محصول:

در غور فصل درو معمولاً از ماه اسد و سنبله شروع می شود. چون هوای منطقه سرد است، بنا براین کشت در هر موقع سال قبل که صورت گرفته باشد، یعنی چه در ماه عقرب و قوس و چه در ماه حمل و ثور خواهی نخواهی از ماه اسد فصل درو آغاز میگردد. معمولاً کشت جو قبل از کشت گندم درو میشود. زیرا جو ذاتاً دود رس است و هرگاه آن را هنگامیکه هنوز ساقه اش مرطوب است درو نکنند، حاصلش نقصان می پزیرد و

خوشه ها کله شکن شده بزمین میریزند. کشاورزان بعد از درو مزارع جو به درو مزارع گندم می پردازند. غالباً فصل درو گندم به ماه سنبله مصادف میباشد.

چگونگی درو:

عمل درو توسط داسهای مخصوص که در غوربه آن (منگال) گفته می شود صورت می گیرد. سه شکل (منگال) یاد داس درغور مروج است. داس للمی درو، داس آبی درو، داس چمن درو که آنرا (اولنک درو) نیز گویند. داس ها بصورت عموم به شکل هلال وسیعی است، که دارای دسته کوتاه و نوک باریک و تیغ پهن و تیز که غالباً در دست راست گرفته می شود، میباشد و با دست چپ (قوده) (قبضه) های گندم و جو را از قسمت پایین ساقه آن قطع میکنند، هرچار ویا پنج (قوده) که به طرز خاصی روی زمین بافت می خورد (دسته) گفته میشود. در حالات که مزارع گندمزار خیلی وسیع و کاملاً پخته شده، و امکانات درو کامل آن از توان یک نفر بدر باشد و بیم آن برود که با وزش ملایم باد خوشه ها کله شکن شده و ضایع می شود، عمل دروگری از طریق دروگران به طور (حشر) یعنی درو دسته جمعی نیز انجام میشود. درین حالت سه وقت غذا برای دروگران داده می شود. چون درو گندم و جو در گرمای تابستان اتفاق می افتد معمولاً کار درو از ساعت چهار و یا پنج صبح آغاز می شود و تا ساعت دوازده قبل از ظهر ادامه می یابد و پس از یک وقفه، دوساعته مجدداً ساعت دوی بعد از ظهر شروع شده و تا ساعت شش شام ادامه می یابد.

دسته برداری و خرمن:

پس از ختم درو و دسته نمودن گندم زارعین درصدد جمع آوری محصولات بر می آیند. ابتدا محل خرمن از لحاظ نزدیکی به قریه و محافظت آن تعیین می شود. معمولاً یک قسمت زمین را آبیاری نموده بعداً لگد مال می نمایند که آنرا بنام (ته خرمن) میگویند. سپس جمع آوری محصولات از جایی آغاز می شود که درو آن اول آغاز شده بود. طرز دسته برداری گندم و جو طوری است، که دسته ها از زمین با ابزار مخصوص که آنرا (منگال قوده ئی) میگویند برداشته شده بالای ریسمان می گذارند و بعداً آنرا بوسیله همان ریسمان بسته می نمایند که به آن پشته (پشتاره) میگویند. زارعین پشتاره را پشت نموده الی خرمن جا انتقال میدهند. بعد از انتقال گندم درو شده به محل قبلاً تعیین شده، عملیه انباشتن و شکل دادن خرمن به صورت دایروی و یا مستطیل و مربع آغاز می شود که آنرا خرمن میگویند. هرگاه خرمن جا از محل درو و دسته دور واقع شده باشد عملیه انتقال گندم و جو، شکل دیگری به خود میگیرد، یعنی اینکه گندم و جو دسته شده در داخل ابزار مخصوص که بنام (قونج) یاد می شود جا بجا نموده بعداً بوسیله گاوهای قلیه ئی و یا مرکب به خرمن جا انتقال داده می شود. این عملیه در قسمت انتقال محصولات للمی زیادتر صدق نموده و معمول است.

خرمن مدت مدیدی در شعاع آفتاب قرار داده می شود و یومیه پشتاره ها یعنی گندم و جو جمع آوری شده در خرمن جا بالای یکدیگر انداخته می شود که آنرا (کوت) میگویند. بعداً کوت بشکل دایروی دو باره ترتیب می شود و یک راه و یا محور عبوری در آن باز گذاشته می شود، تا هنگامیکه مالک خرمن مطمئن شود که خرمنش کاملاً خشک شده و آماده کوبیدن و مید کردن است. در صورت حصول اطمینان چند راس گاو از همسایه ها طلب نموده ترتیبات (جغل) را گرفته یک و یا دو نفر دیگر را نیز در کار خرمن کوبی حشر می نماید تا در عملیه خرمن کوبی کمک نمایند.

طرز خرمن کوبی:

پس از آنکه تمام محصولات از زمین جمع آوری و در یک محل مطمئن و نزدیک به دیه گرد آورده می شود، که این پروسه را بنام خرمن نمودن یاد می نمایند. خرمن برای مدتی در شعاع آفتاب قرار داده می شود تا پخل آن خشک گردد. بعداً به تدریج همه روزه خرمن بشکل حلقه، (دایره) کلان ترتیب گردیده تا آنکه آن مقدار پخل که در زیر قرار دارد خشک شود تا وقتی که زمینه، خرمن کوبی مساعد شود. طرز خرمن کوبی طوری است که توسط پای گاو، اسب و مرکب صورت می گیرد. عملیه، خرمن کوبی کار آسان نبوده و نیست. موافقه، مالک و یا صاحب گاو باید پیش از پیش گرفته شود. پس از حصول موافقه، صاحب گاوها به بستن (جغل)، کوبیدن خرمن آغاز می شود. از میان جغل (مجموعه، گاوان خرمن کوب) همان گاویکه در مرکز خرمن می ایستد و به دور خود می چرخد بنام گاو (گال) یاد می شود و گاویکه در انجام جغل قرار می گیرد و دایره، حرکت و گردش آن وسیعتر است (سرگال) گفته می شود. سرگال از میان جوانترین و چاق ترین گاوهای جغل انتخاب می شود. ولی گاو (گال) بر عکس از مسن ترین گاوان جغل انتخاب می شود. البته گاو سرگال در مدت خرمن کوبی چندین بار تبدیل و به اصطلاح محلی (آلش) می شود، تا از هستی بکلی ساقط نشود. پخل (ساقه، گندم و جو) در وقت گردش جغل سبب ساییدن سم گاو و در نتیجه، لنگ شدن گاوان جغل و مخصوصاً گاو سرگال زودتر می شود.

عمل میدة کردن خرمن طوری است که یک ویا دو نفر دهقان توسط ابزار مخصوصی که بنام (چک) ویا دو شاخ که از آهن ویا چوب ساخته شده است، دسته های گندم یا جو را مسلسل گرفته زیر پای جغل می اندازند. جغل با گردش مداوم خود که یک نفر دهقان آنرا به جلو میراند، خرمن را در زیر پای خود میدة می کنند. در جریان گردش جغل یک ویا دو نفر قسمت میدة شده، خرمن را زیر و روی میکنند تا عمل خرمن کوبی به زودی و به خوبی صورت گیرد.

کاه کوی (خرمن کوفته شده، کاه و دانه):

کاه کوی در اصطلاح کشاورزان غور به معنای کوفتن و میدة کردن خرمن، جدا کردن دانه از کاه بوسیله، باد است. کشاورزان پس از عمل خرمن کوبی به مرحله، دیگری از پروسه، تولید میرسند. برای جدا نمودن کاه از دانه ابتدا بمنظور ذخیره کردن کاه، در جهت مقابل وزش باد به فاصله، تقریباً ده متر دورتر چند اصله خاده چوب به روی زمین نصب و بر پا میشود. سپس از دو قسمت خرمن به عمل (چک زدن) یعنی جدا کردن کاه از دانه توسط چار شاخ مبادرت می ورزند. در هر باریکه چار شاخ بالا میشود، مقدار کاه و دانه به هوا پرتاب میشود و باد هم کاه را از دانه جدا نموده، در پای کاه بندی برده می خواباند.



بدین ترتیب عمل جدا کردن کاه از دانه ادامه می یابد تا آنکه بکلی دانه از کاه جدا شده ودانه در جایش وکاه در جایش خرمین گردد.



سرخ کوی (کوبیدن بار دوم خوشه های نا میده شده):

با وجود آنکه کاه بوسیله کاه کوی از دانه جدا می شود، ولی هنوز هم خوشه های شکسته و دانه دار و بندکهای ساقه، گندم و جو در محصول دیده میشود که آنرا (کفه) می گویند. اکنون لازم است تا زارع این کفه را از دانه گندم و یا جو جدا کند. پس اینبار نیز نظر به مقدار گندم و خرمین تعدادی از گاوها را به شکل چغل بسته نموده بالای خرمین می گردانند. جهت جلوگیری از ضایعات گندم و خطرات ناشی از آن برای گاوها، دهن گاو را با ابزار مخصوص که از خمچه های درختان بافته می شود و بنام (لوشه) یاد می شود بسته می نمایند. در جریان چرخاندن گاوها بالای خرمین جهت جلوگیری از ملوث و آلوده شدن گندم با پاروی حیوانات از ابزار دیگری که از خمچه های درختان بید تهیه شده (چولی) گویند، استفاده می شود که به وسیله آن سرگین گاوها را گرفته دورتر از خرمین پرتاب می نمایند. بعد از ختم سرخ کوی خرمین را باد می نمایند تا گندم از کاه جدا گردد، بعداً گندم را بشکل دراز ترتیب می نمایند که آنرا (ماهی یا ماین) گویند. سپس غله را توسط ابزار دیگری محلی که بنام (چغل) مشهور است بیخته می شود. پس از بیخته شدن به شکل دایروی روی هم توده و انباشته می شود که آنرا (راش) می نامند. محصولی که اکنون به شکل راش در آمده، مهر مخصوصی می خورد و از چند جای نشانی می شود.

طبق سنت خرمین کشی از طرف شب و معمولاً به شب چهاردهم ماه که آسمان صاف و مهتابی باشد صورت می گیرد. طبق معمول یک مقدار گندم را در پیش روی راش قرار میدهند که آنرا (حق الله) می نامند و برای ملا امام و یا یکی از اقارب نزدیک و یافقرا میدهند. خرمین بوسیله چغل پیمانه می شود، به چغل اول یک هزار برکت گفته می شود و به چغل دوم دو هزار برکت گفته شده و به همین ترتیب ادامه می یابد. عشر و حق بزرگ در سر خرمین داده می شود.

باغداری:

سرزمین غور برای باغداری مساعد است. اما نسبت نبودن مارکیت مساعد و نزدیک و همچنان نسبت عدم آشنائی دهاقین محل با نحوه تربیه، تکثیر و نهال پروری، باغداری تاکنون درین ولایت طور لزم رشد نیافته است.

تنها در ولسوالی ساغر، قسماً تیوره و ناوه، کمنج شهرک تا حدودی مردم به باغداری آشنائی دارند. درختان مشر درین ولایت را چارمغز، زردآلو، شفتالو، سیب، انگور، بهی، بادام، توت، انجیر، انار دربر میگیرد. از زردآلو معمولاً کشته ساخته شده به مندوی های هرات بفروش رسانیده می شود. فروش خسته زردآلو نیز منبع عاید پول نقد برای باغداران آن محسوب میگردد.

در سایر نقاط ولایت، باغداری چندان رایج نبوده چنانچه در شهر چغچران، قراء و قصبات مربوط آن غرس درختان غیر مشر نیز کم صورت گرفته است.

در بخش باغداری نیز مانند سایر بخشها مردم کدام تعلیمات در هیچ زمان و دوران ندیده اند. آنچه را که اعمار کرده اند، فقط نتیجه، فعالیتهای اماتوری و ابتکاری خود مردم بوده است، آشنائی مردم به ایجاد قوریه به حداقل است، پیوند و شاخه بری را نمیدانند. شاخه بری فقط هنگام صورت میگیرد که شاخه خشک شده باشد.

گوشه، از باغداری
در ولایت غور





مالداری:

مالداری از زمانهای بسیار قدیم در سرزمین غور رواج داشته است. زیرا غور منطقه کوهستانی بوده دارای وادی های وسیع و مملو از علف است، که زمینه خوبی را برای دام پروری مساعد ساخته است. هر قریه یک یا دو رمه گوسفند و یا بز داشته و از هر ۱۰ خانوار حدود ۹ خانوار آن یک گاو شیری، هر فامیل بصورت اوسط یک الاغ برای حمل و نقل محصول و رسیدن به بازار، تقریباً از جمله هر ۱۰ خانوار، ۳ خانوار آن یک راس اسب برای مسافرت دارند. بطور اوسط هر خانوار ۱-۲ گاو قلبه ئی، ۴-۸ قطعه مرغ خانگی دارند.

پشم، کرک، قروت، روغن زرد، گوشت، و پوست محصولات قابل ذکر است که از ناحیه مالداری به عواید فامیلها کمک میرساند، البته معمولاً پشم بصورت نخ و قالین بفروش میرسد، همچنان یک بخش غذا های معمولی مردم را محصولات حیوانی در بر می گیرد. علوفه حیوانات در فصل بهار و تابستان علوفه کوهی و در فصل زمستان کاه، علف، رشقه، شبدر، گیاهان خشک شده و بسیار کم، جوتشکیل میدهد. زمستانی های طولانی معمولاً مشکل کمبود ذخیره علوفه و کاه را بمیان می آورد.

امراض معمول حیوانات در غور کرم های Enterotxemia و Arthrax میباشد.

چون مالداری به سیستم عنعنوی بوده، حیوانات در مقابل امراض وقایه و تداوی نمیگردند، گرچه بعضی کلینیکهای حیوانی مربوط کمیته هالند درین اواخر در بعضی مناطق ولایت غور مصروف فعالیت است، نظر به وسیع بودن ساحه غور و موجودیت راه های صعب العبور همه مالداران دسترسی به این کلینیکها را ندارند و نتیجه سروی ها نشان داده است که میزان مرگ و میر در بین حیوانات به پیمانه وسیعی گسترش دارد.

همچنان امراض دیگری در بین حیوانات به اصطلاح محلی موجود است که سبب مرگ و میر حیوانات میگردد، در بین گوسفندان مرض بنام ترقک و در بین گاوها امراض بنامهای گاو مرگی و طبع و در بین مرغها امراض بنام های شلک و چیخک سالانه ۲۵ تا ۳۰ درصد حیوانات را از بین می برند. درین رابطه ایجاد کلینیکهای و ترنری و قایه حیوانات در مقابل امراض اهمیت بسزائی برای مالداری و عواید فامیلها دارد.

جدول شماره ۱۳: سطح دام پروری را در غور به اساس خانوار نشان میدهد.

به سطح فامیل	گاو شیری	گاو قلبه ئی	الاغ	اسب	گوسفند	مرغ
هر ۱۰ خانوار	۹	-	-	-	-	-
هر فامیل	-	-	۱	-	-	-
هر ۱۰ فامیل		-	-	۳	-	-
هر فامیل		۱-۲	-	-	۵-۱۰	۴-۸

نرخ حیوانات نیز در سطح ولایت غور و واحد های اداری آن اختلاف و تفاوت های معین میباشد، زیرا در بعضی از ولسوالی های ولایت غور مانند چخچران، لعل و سر جنگل نسبت قلت و فقدان (کاه) در موسم زمستان حیوانات خویش را ارزانتر نسبت به سایر ولسوالی ها به فروش میرسانند.

جدول شماره ۸: اوسط و اختلاف قیمت مویشی را در غور نشان میدهد (سال ۱۹۹۸ میلادی)

نام محل	گاو	گوسفند	بز	مرغ	مرب
جفجران	۴۰۰۰۰۰	۶۰۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰	۳۵۰۰۰	۶۰۰۰۰۰
شهرک	۴۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰	۴۵۰۰۰۰	۴۰۰۰۰	۶۰۰۰۰۰
لعل و سرچنگل	۳۵۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰	۳۰۰۰۰	۴۵۰۰۰۰
تولک	۴۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰	۴۷۰۰۰۰	۴۰۰۰۰	۴۵۰۰۰۰
ساغر	۴۵۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰	۴۵۰۰۰۰	۳۵۰۰۰	۵۵۰۰۰۰
تیوره	۵۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۷۵۰۰۰۰
پسانند	۶۷۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰	۳۵۰۰۰	۷۵۰۰۰۰

نوت: قابل ملاحظه است که قیمت اسب‌های یابو در ولایت غور به طور اوسط ۸۰۰۰۰۰۰۰ است و قیمت اسب‌های چابک و نک رفتار به طور اوسط ۳۰۰۰۰۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ افغانی می‌باشد.



نمونه از مالداري در غور

مارکیت، تجارت و مزد کار در غور:

قسمت مرکزی افغانستان را جبالی تشکیل میدهند که ارتفاع آنان از سطح بحر ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ متر است و محصور بین چند سلسله کوه است، دره های بسیار پریچ و خم دارد که مشکلات عبور و مرور فروان را ایجاد می کنند. راهها و موانع صعب العبور طبیعی همراه با فقدان امنیت درست همواره بزرگترین مشکل مردمان این سرزمین بوده است.

ولایت غور تا اوایل دهه ۶۰ به ولایت هرات مربوط میشد و راه ارتباطی آن، جاده مرکزی خیلی مناسب هرات - شیندند و کابل بود. در آن زمان مرکز ولایت غور ولسوالی تیوره امروزی بود، که از هرات دستور میگرفت. این محل دارای بازار کوچک بود و اکنون دور از جاده اصلی و در نزدیکی مرز غربی ولایت غور قرار دارد. مرکز فعلی ولایت غور چخچران است، این نام به نواحی شمالی بند باین "بایان" گفته میشود که این مرکز بعد از تاسیس به این نام مسمی شد تا اواخر دهه ۵۰ در محل کنونی شهر چخچران تنها قلعه کاسی که مرکز حکومت بود قرار داشت. این قلعه شامل چند دوکان و مسافر خانه هم بود، که در دهه ۳۰ ساخته شده بود. بنای شهر در سال ۱۹۶۳ گذاشته شد. در سال ۱۹۷۱ از ۳۰۰ دوکان در دست ساختمان ۲۰۰ تای آن تمام شده بود. اوج معاملات و داد و ستد زمانی است، که عشایر پشتون برای کوچ تابستانی خود بدین نواحی روی میآورند. بیشتر اهل کسبه و صنعت کاران بازار چخچران از اطراف (کابل-هرات-میدان) بدین محل آمده اند، با وجودیکه چخچران مدت ها در زمینه های مختلف با هرات ارتباط داشته است، کابل هم که فاصله مشابهی را با این مرکز دارد. در دهه های اخیر روابط نزدیک و رو به افزایشی در کار داد و ستد و تجارت با آن برقرار کرده بود. چنانچه در زمینه ساختمان تجارتی دو طبقه یی و اپارتمانی چخچران به تجار کابل تعلق داشت. در خانه های پراکنده مناطق مسکونی که در بخش غربی و ناحیه شرقی بازار قرار دارد، کارمندان و کسبه کاران بازار زندگی میکنند در حالیکه اهالی محل که از کمی در آمد در مضیقه هستند در روستاهای کاسی که در شمال شهر کنونی واقع است روزگار میگذرانند.

بدین ترتیب در ولایت غور از زمانهای سابق تا کنون مارکیت اساسی و رشد یافته یی وجود نداشته و اکنون هم موجود نیست. زیرا منطقه غور کوهستانی- صعب العبور بوده و زمستان آن نهایت سرد و طاقت فرساست. چون تقریباً زمستان شش ماه طول میکشد، لذا سبب کم رشد بودن مارکیت ها (بازار) گردیده است. ازینکه غور راه های مواصلاتی نهایت خراب دارد، این مسئله نیز تاثیرات منفی خویش را بالای رشد مارکیتها به جا گذاشته است. چون ولایت غور سرحد مشترک به کشورهای همسایه نداشته و ندارد، لذا از لحاظ رشد مارکیت عقب مانده است.

چونکه پیداوار ولایت غور تقریباً یک نواخت است، بنابراین پیداوار مذکور در داخل ولایت کمتر در بین خودی اهالی بفروش میرسد. اکثریت این پیداوار در مارکیت های عمده هرات، هلمند و قندهار بوسیله تاجران جمع آوری و صادر میگردد. مواد مورد نیازیکه از بیرون باید وارد شود به وسیله تجار محلی و یا بیرونی وارد می شود.

در شهر چخچران حدود ۳۰۰ باب دکان در بازار موجود است که مواد مورد ضرورت اولیه در آن قابل دریافت میباشد و مرکز عمده تجارت و تبادل در ولایت غور محسوب میگردد. مرکز ولایت یعنی شهر چخچران از دیگر واحدهای اداری چون: شهرک، تولک، تیوره و پسابند و ساغر بدور افتاده است. علت دیگری است که سبب رشد کم مارکیت در غور و خاصاً شهر چخچران گردیده است، در شهر چخچران فقط یک خبازی موجود است.

تعداد زیادتر ولسوالی ها نسبت نزدیک بودن به هرات و هلمند اکثراً مواد صادراتی خویش را به آن ولایت ها میفرشند.

در ولسوالی ساغر فقط ۵۰ باب دوکان وجود دارد که مواد مورد ضرورت اولیه در آنها قابل دریافت است. این مارکیت مرکز عمده داد و ستد و تبادل جنس به جنس و همچنان خرید و فروش بشمار می آید. مواد مورد نیازیکه در ساغر یافت نمی شود از مارکیت های عمده شهر هرات وارد میگردد. در ولسوالی تیوره حدود ۱۰۰ باب دکان در دو بازار تیوره موجود است که مواد مورد ضرورت اولیه اهالی و باشندگان در آنها قابل دریافت میباشد.

قابل ذکر است که این دو بازار متذکره یکی آن در مرکز ولسوالی موقعیت داشته و دومی آن در قریه یورسمه ۹ کیلومتری مرکز ولسوالی تیوره موقعیت دارد. بازار مذکور در بین اهالی بنام بازار (قیوم خان) مشهور است.

ولسوالی پسابند ولایت غور با داشتن دو مارکیت (بازار) که یکی آن در قریه کاکری (رنو) واقع است و بازار مذکور در حدود ۴۰ باب دکان است، اکثریت مواد مورد ضرورت اهالی در آن یافت میگردد، آنچه در محل پیدا نمی شود چون به هلمند نزدیک است از مارکیت های ولسوالی موسی قلعه-باگران (پای سنگ) و پلاخره مارکیت عمده قندهار وارد میگردد. بازار کاکری سابقه نداشته و فقط بعد از سال ۱۳۶۰ هجری شمسی ایجاد گردیده است.

بازار دومی این ولسوالی در مرکز سابق ولسوالی ناوه خواجه وج الدین موقعیت دارد، این مارکیت نیز حدود ۴۰ باب دکان مختلفه دارد، مارکیت مذکور سابقه بیشتر دارد، قابل ذکر است که بعد از سقوط رژیم در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی تعداد از دوکانداران به محل دیگری که بنام نورک یاد می گردد، دکان های خویش را انتقال داده تاکنون در همان جا مصروف فعالیت های تجاری می باشند. اکنون تعداد دوکان های نورک تا ۱۰۰ باب دوکان رسیده است، درین اواخر مارکیت مرکز ولسوالی نیز دوباره احیا و در خدمت مردم قرار دارد.

در ولسوالی شهرک ولایت غور نیز دو مارکیت (بازار) موجود است. مرکز ولسوالی شهرک در عین زمان مارکیت عمده تجارتی، مرکز دادوستد و خریدوفروش به سطح ولسوالی است. این مارکیت تقریباً ۷۰ دکان داشته اشیائی مورد ضرورت مردم بصورت عموم در آن یافت میگردد، آنده اشیاء و سامانیکه از جمله پیداوار محل نبوده زیادتر آن از مارکیتهای شهر هرات وارد میگردد. مارکیت یا بازار دومی ولسوالی شهرک در منطقه دولینه موقعیت دارد. این مارکیت دارای حدود ۳۰ دکان بوده مانند سایر بازارها فعالیت مینماید.

ازینکه این مارکیت در منطقه دولینه موقعیت دارد نقش گدام را نیز ایفا مینماید، زیرا تعداد دکانداران که بشکل انفرادی در قریه جات دور افتاده از مراکز تجارتی و بازار قرار دارند و سرک موتور نیز در قریه جات وجود ندارد، اموال تجارتی خویش را از مارکیت های هرات - قندهار و هلمند تا دولینه رسانیده و در دکانهای موجود در دولینه گدام نموده و بعداً به قریه جات بوسیله حیوانات انتقال داده میشود، همچنان اموال صادراتی خویش را الی دولینه آورده از آنجا به شهرهای هرات - قندهار انتقال میدهند.

در ولسوالی تولک نیز یک مارکیت (بازار) در مرکز ولسوالی وجود دارد. بازار مذکور حدود ۶۰ باب دوکان مختلفه دارد این بازار بزرگترین بازار در سطح ولسوالی بشمار میرود. اشیائی مورد ضرورت مردم بصورت عموم درین بازار یافت شده میتواند. آنچه که پیداوار محل نیست مانند سایر ولسوالی های ولایت غور از مارکیت های دیگر عمدتاً از هرات وارد میگردد. پول فزیک و بانکوت های مروج افغانی در ولایت غور کم یافت است، تا هنوز درین ولایت بیشتر تبادل جنس به جنس صورت میگیرد. بطور مثال یک رأس

گاو شیری در مقابل ۵۴۰ کیلوگرام گندم خرید و فروش میگردد به عبارت دیگر یک رأس گاو شیری در مقابل ۷۷ سیر کابل گندم خرید و فروش و تبادل می شود.

چون گندم پیداوار عمده غور را تشکیل میدهد، بناً واحد قیاسی در اکثریت نقاط ولایت غور گندم قرار دارد. گندم در مقابل چای، صابون، شکر، تکه، پاپوش و غیره تبادل میگردد. قالینچه و جاینماز بافته شده در غور به دکانداران در مقابل اشیائی مصرفی و ضروری دیگر تبادل می شود. علاوه بر مارکیت های فوق ذکر یک تعداد دوکانهای متفرقه نیز در بین قریه های ولایت غور موجود است، اما این دکانهای کوچک تمام ضروریات اهالی قریه را رفع کرده نمی توانند، زیرا این دوکانهای پراکنده به سرمایه نهایت کم مصروف کار است.

جدول شماره ۱۵: بیانگر تعداد مارکت ها (بازار) در ولایت غور است.

شماره	محل موقعیت	نام مارکت (بازار)	تعداد مارکت	تعداد دکان
۱	چغچران	شهر چغچران	۱	۳۰۰
۲	شهرک دولینه	مرکز ولسوالی بازار دولینه	۱	۷۰ ۳۰
۳	تیوره	بازار مرکز	۱	۴۰
۴	قریه یورسمه	بازار قیوم خان	۱	۴۰
۵	خواجه وهاج الدین قریه کارکری	بازار پسابند نورک	۱	۴۰ ۴۰
۶	ساغر	بازار ساغر	۱	۵۰
۷	لعل و سرجنگل	معلومات حاصل نگردیده	-	-
۸	تولک	بازار مرکز تولک	۱	۶۰

مزدکار روزانه، در سطح ولایت غور فرق مینماید. شیوه پرداخت مزد در اکثریت نقاط غور تقریباً مشابه است. اما در بین اهالی غور ضرب المثل است که میگویند (مزدور بی حق (بی مزد) شده مگر بی نان نه) بدین ترتیب مزدکار روزانه توأم با سه وقت نان همراه است. زیادت در کارها بین اهالی رواج روز، یک من گندم و سه وقت نان و غذا معمول است. اما در بعضی از مناطق پرداخت پول نقد نیز مروج است. به اجاره گرفتن کار نیز در بین اهالی تا حدودی مروج است. در عرصه کار در بین اهالی ولایت غور رواج های دیگری نیز معمول است. غرض اجرای کارهای عمده مانند: درو کردن، خرمن کوبیدن، گلکاری، علف درو کردن، قله کردن، مردم حشورار کار مینمایند. یعنی اینکه به تعداد ضرورت مردم بکار دعوت گردیده و بدون مزد و اجرت یک روز و یا بیشتر از آن به شکل داوطلبانه کار مینمایند. مالک کار فقط سه وقت نان یعنی ناشتای صبح، نان چاشت و شام مردم را (بنام حشری) گفته میدهد.

رواج دیگری نیز در عرصه کار در بین اهالی مروج است و آن اینکه کار در مقابل کاری یعنی یک روز بکنفر همراهی شخصی کار نموده و روز دیگر برعکس شخص اول به نفر دوم در کارهایش اشتراک مینماید.

بدین ترتیب روحیه کار رضا کارانه زیادت از کار در مقابل مزد در بین روستائیان غور مروج است. این نوع همکاری سبب همبستگی، اتحاد و اتفاق مردم و حسن نیت آنها نسبت به یکدیگر میگردد. بدین ترتیب پنج نوع رواج کار در بین اهالی و باشندگان غور زمین مروج است.

۱- کار به شکل حشر، اتحاد دواطلبانه، که خیلی معمولیت دارد.

۲- کار بشکل اجاره .

۳- کار در مقابل کار .

۴- کار در مقابل مزد یعنی اخذ پول نقد .

۵- کار در مقابل جنس گندم، جواری وغیره .

جدول شماره ۱۶: اجرت و مزد کارکارگر را درغور نشان میدهدسال ۱۹۹۸ میلادی.

نام محل / موقعیت	مزد روزانه کار	حقوق اضافی
چغچران	۳۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
ساغر	۵۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
نیوره	۵۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
شهرک	۴۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
پسابند	۴۵۰۰۰ - ۴۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
تولک	۵۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا

فصل نهم

خطوط مواصلاتی، ترانسپورت و ارتباطات

خطوط مواصلاتی و ساختمان راه ها:

از لحاظ خطوط مواصلاتی و ساختمان راه ها ولایت غور نهایت عقب مانده است، زیرا غور ساحه کوهستانی و سرد بوده که در قسمت مرکزی افغانستان واقع است، با هیچ کشوری همسایه مرز مشترک ندارد، لذا در اتوار گذشته و اکنون چندان مورد توجه دولت های مرکزی قرار نداشته است. تنها در زمان ریاست جمهوری سردار محمد داود پلان گردیده بود، تا سرک، هرات، غور، بامیان و کابل بشکل اساسی ترمیم و اسفلت گردد که متأسفانه با کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ این پلان تحقق نیافت. سرک ها و راه های مواصلاتی عمده ای که به ولایت غور منتهی میگردند عبارت اند از:

سرک هرات - چشت شریف - چغچران:

این سرک که از مناطق کوتل مشهور (یمه گگ) که یکی بلندترین و خطرناکترین کوتل ها است، عبور می نماید. طول این سرک خامه و کم عرض به ۳۰۰ کیلومتر میرسد. از هرات الی چغچران ۲-۷ روز مسافرت را دربر میگیرد. علاوه در مسیر راه دو کوتل دیگر بنام های اساله گگ و تلخ آب نیز قرار دارد. این کوتلها بصورت کل در ولسوالی شهرک ولایت غور موقعیت دارند. قابل ذکر است که در مسیر سرک هیچ نوع پل و پلچک اعمار نگردیده است.

سرک فارسی - چغچران:

طول این سرک نسبت به سرک یمه گگ زیادتر بوده، ۴۲۰ کیلومتر امتداد دارد. مسافرت از طریق این سرک ۳-۴ روز را دربر میگیرد. این سرک نیز نهایت صب العبور است. سرعت وسایط به طور اوسط میتواند ۱۵-۱۰ کیلو متر در ساعت باشد. در مسیر این سرک نیز پل و پلچک اعمار نگردیده است، لذا وسایط به بسیار مشکلات از دریاها و سیلبرها عبور مینمایند.

سرک - فراه - غور

این سرک بنام سرک دلا آرام شهرت دارد از منطقه دلا رام ولایت فراه به سوب غور به طول بیشتر از ۴۰۰ کیلو متر امتدا داشته، البته این فاصله از طریق ولسوالی پرچمن ولایت فراه-تیوره غور الی شهر چغچران است. این سرک نیز از جمله سرکهای کم عرض، خامه، بدون اعمار پل و پلچک بوده و نهایت خطرناک است. سفر درین سرکها بوسیله موتوهای لاری نوع ذیل و گاز ۶۶ روسی صورت گرفته و برای مسافرت از طریق این سرک ۴ تا ۵ روز را دربر میگیرد.

سرک هلمند - غور:

این سرک که بنام سرک (کوندلان) نیز یاد میگردد، اساساً ولایت غور را با هلمند و قندهار وصل میسازد. یکی از جمله سرکهای است که جدیداً بوسیله اهالی غور احداث گردیده است. از جمله کوتاه ترین راه ها بین ولایت غور و هلمند محسوب میگردد.

طول این سرک در حدود ۳۰۰ کیلومتر است. این سرک بالاخره از طریق ولسوالی پسابند - منطقه دو لینه به شهر - چغچران میرسد.

کوتل کوندلان و دره تنگ سوخته و سگاب از مشکلترین نقاط در مسیر سرک جدید محسوب میگردد. عرض این سرک کم بوده، پلهای اساسی و پلچکهای مسیر سرک احداث نشده است. در موسم باران ها و برفباریها و همچنان آب خیزی ها اکثراً سرک تخریب میگردد، لذا مشکلات زیادی را برای مسافری به بار آورده و هم سگتگی زیادی را در پروسه انتقال مواد مورد نیاز مردم بمیان آورده است.

سرک بهسود:

این سرک که از کابل - ولایت میدان (وردک) به ولایت غور شهر چغچران میرسد و بسیار به ندرت مورد استفاده مردم قرار میگیرد.

سرک متذکره برای ولسوالی لعل و سرچنگل و شهر چغچران مورد بهره برداری است. این سرک از کابل الی شهر چغچران مسافه مشابهی با سرک هرات و چغچران دارد، زیرا فاصله این سرک نیز حدود ۴۵۰ کیلومتر است. چون غور سرد سیر است. لذا نسبت سردی، برفباری و آب خیزی ها مدت ۵-۶ ماه (فوس-ثور) عبور و مروره روی ترافیک بسته است.

جدول شماره ۱۷: محلات- فواصل و زمان طی مسیرها را نشان می دهد.

Km \ اوسط سرعت	زمان \ ساعت	فاصله به کیلومتر \ km	محلات	
			از	الی
۳۴	۳،۵	۱۲۰	هرات	شیندند
۲۴	۹،۵	۲۳۳	هرات	فارسی
۲۰	۱۴،۵	۳۰۰	هرات	تولک
۱۸	۱۹،۵	۳۶۷	هرات	شهرک
۱۸	۲۳،۵	۴۲۴	هرات	دولینه
۱۸	۲۷،۵	۴۹۷	هرات	چخچران
۱۸	۳۰،۵	۵۴۹	هرات	نبوره
۱۸	۷۸،۴۴	۱۴۱۲	کابل هرات	چخچران

ضمن تشریح خطوط مواصلاتی و ساختمان راه ها از یک سلسله کوتلهای موجود در ولایت غور نام برده شد. علاوه بر آن یک سلسله کوتلهای دیگری نیز وجود دارد که سبب ایجاد مشکلات در ساختمان سرکها و راه ها گردیده است.

این کوتلهها بشکل پراکنده در سرتاسر ولایت غور و ولسوالی های مربوط آن موقعیت دارد. همچنان کوتله مانع عمده عبور و مرور برای اهالی منطقه نیز محسوب میگردد. بنابراین درینجا لازم دانسته شد تا تصویر کلی تری از کوتلهای ولایت غور ارائه گردد.

جدول شماره ۱۸: تعداد، ارتفاع و موقعیت کوتلهای عمده ولایت غور نشان میدهد.

نام کوتل	ارتفاع	موقعیت کوتلهای
کوتل زار مرغ	-	این کوتل در بین ولسوالی ساغر و ولسوالی تیوره ولایت غور موقعیت دارد.
کوتل لخت	-	موقعیت این کوتل در ولسوالی تیوره ولایت غور است.
کوتل دربند سفید	-	این کوتل در نزدیکی دولت یار قریب شهر چخچران واقع است.
کوتل غوک	-	موقعیت این کوتل در ولسوالی شهرک ولایت غور است.
کوتل گدک	-	این کوتل نیز در ولسوالی شهرک ولایت غور است.
کوتل گنبد	۲۷۴۰ متر	این کوتل در بین مرکز شهرک و قریه جام ولسوالی شهرک موقعیت دارد.
کوتل جام	-	موقعیت این کوتل در قریه مشهور جام ولسوالی شهرک است.
کوتل صدبرگ	۳۴۰۰ متر	این کوتل در بین ولسوالی لعل و سر جنگل ولایت غور و ولسوالی یکا و لنگ ولایت بامیان قرار دارد.
کوتل درواز	۲۳۰۰ متر	این کوتل در بین علاقه داری فارسی ولایت هرات و ولسوالی تولک ولایت غور موقعیت دارد.
کوتل تلخاب	-	این کوتل در بین ولایت غور و هرات در مرز مشترک واقع است.
کوتل خوک کشته	-	این کوتل نیز بین ولسوالی لعل و سر جنگل ولایت غور و ولسوالی یکا و لنگ ولایت بامیان موقعیت دارد.
کوتل غالک	-	این کوتل در شمال شرق جام بین دهانه بیدان و بره خانه واقع است.
کوتل فرنگی	-	این کوتل در ۵ کیلومتری چشمه سنگزار و ۲۲ کیلومتری قریه در زاب و ۴۷ کیلومتری محله یامان تاریخی موقعیت دارد.

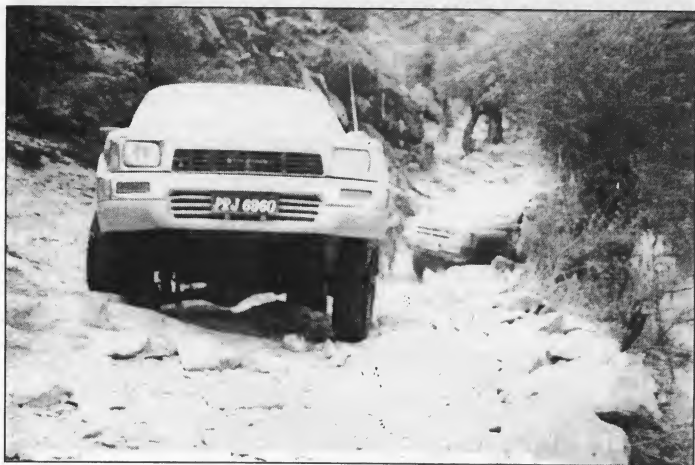
نظام ترانسپورتی:

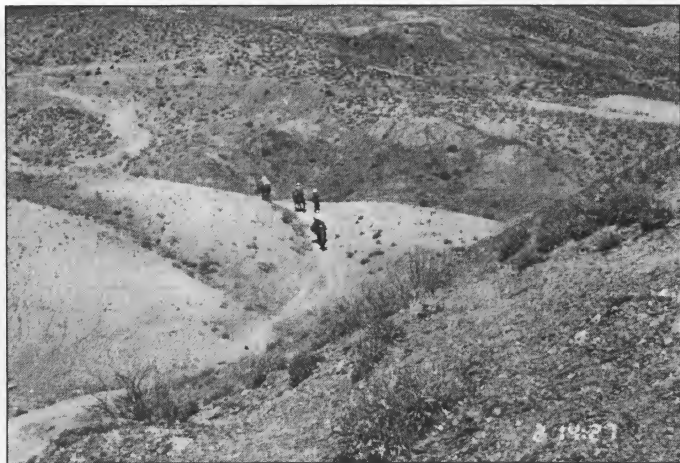
در ولایت غور قبلاً نیز کدام ترانسپورت منظم وجود نداشت و اکنون هم ترانسپورت منظم وجود ندارد. در مدت شش ماه ایکه عبور و مرور بر روی ترافیک باز است، بطور اوسط روزانه یک عراده لازمی باربری درین ولایت وارد و یا خارج میگردد. مسافری را نیز سرباری با خود گرفته انتقال میدهد.

خطوط مواصلاتی و انتقالی صرفاً چخچران را با ولسوالی ها و ولایات هم جوار چون هرات- فراه - هلمند ارتباط میدهند. از ولسوالی ها به سوی قریه ها تعداد سرکهای موجود بسیار کم است. کرایه، انتقالات بوسیله همین لازمی ها بطور مثال از هرات الی چخچران و واحدهای اداری آن فی من ولایت غور مبلغ شش هزار افغانی میباشد. کرایه فی نفر بوسیله همین موترهای لازمی مبلغ دوهزار افغانی است. باید خاطر نشان نمود که، من ولایت غور = ۴,۵ کیلو گرام است.

بدین ترتیب کرایه فی کیلو گرام اموال تجارتی مساوی است به مبلغ ۱۳۳۳ افغانی.

نمایی از خط مواصلاتی در ولایت غور





وضع وسایل ارتباط جمعی:

ولایت غور از لحاظ داشتن وسایل ارتباط جمعی از سابق چندان وضعیت خوبی نداشت. یک اداره بنام مدیریت مخابرات به سطح ولایت در شهر چخچران موجود بود که در رابطه به خدمات ارتباط جمعی کما بیش فعالیت می نمود.

در سابق یک دستگاه مخابره در مرکز ولایت وجود داشت که ارتباط مخابراتی ولایت را با مرکز یعنی کابل تأمین می نمود. هکذا دستگاه مذکور ارتباط غور را به هرات و سایر ولایات افغانستان که در جوار غور بوده برقرار می کرد.

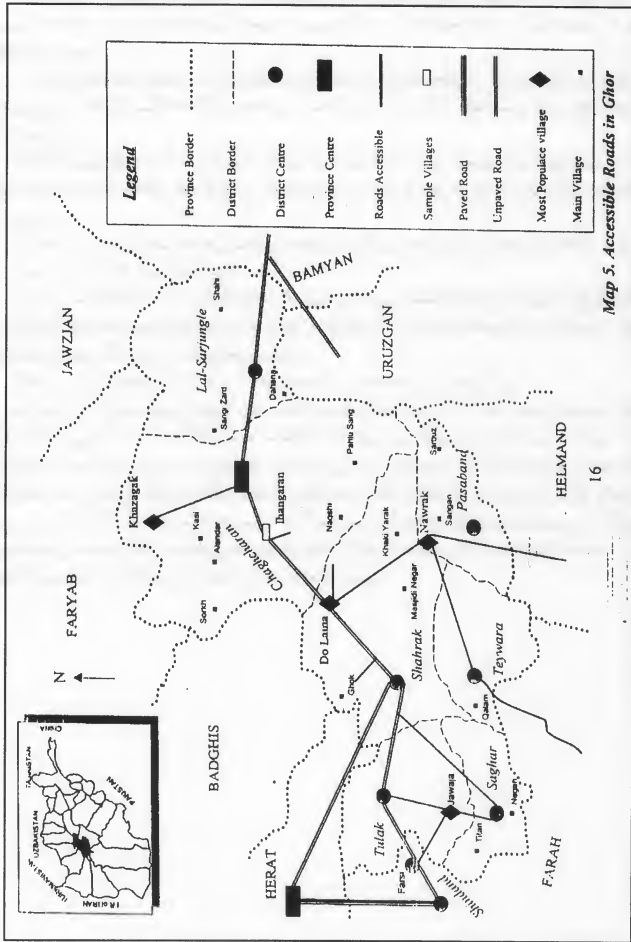
علاوتاً لینهایی تلفون به تمام واحدهای اداری غور فرش گردیده بود، در مسیر لین های فرش شده نقاط اتصال وجود داشت و اشخاص بنام گوشی دارتوظیف بود و ارتباط ازین طریق با سایر مراکز و ولسوالی ها تأمین می شد.

در قسمت پُست باید گفت که در هر ولسوالی شخص بنام داک (پسته رسان) از جانب دولت مقرر بود و خط ها را به آدرس های ذکر شده انتقال میداد.

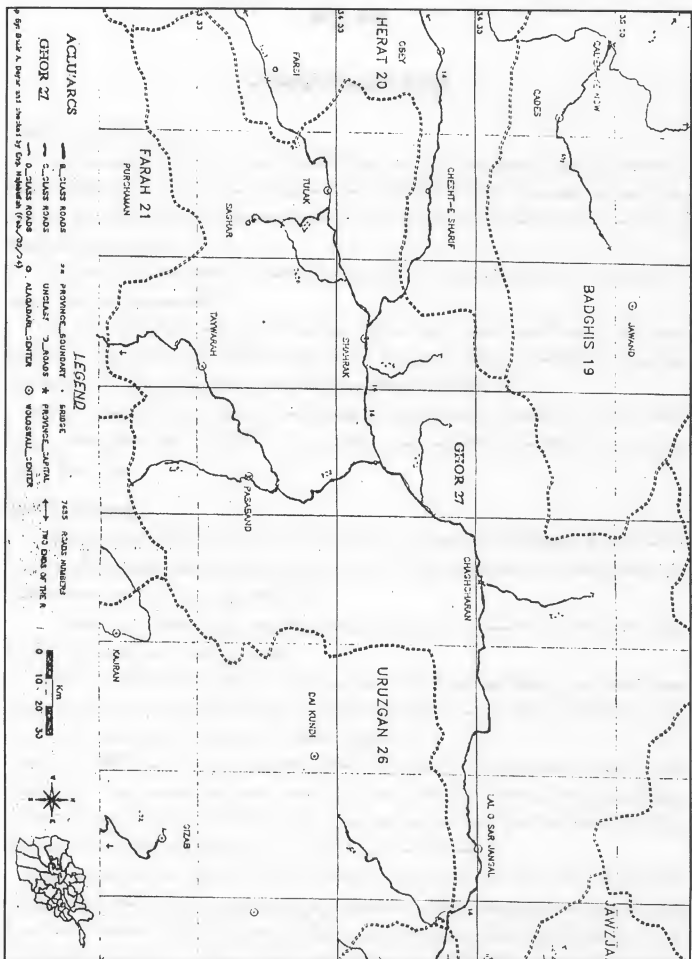
در اواخر سال ۱۳۵۸ تعدادی از واحدهای اداری ولایت غور از تسلط حکومت مرکزی خارج گردید که در اثر جنگها و تصادمات مسلحانه تمام پایه ها و لین های تلفون از بین رفتند. همچنان دستگاه های کوچکی سنترالهای تلفون که وجود داشت نیز تخریب گردید.

اکنون در تمام واحدهای اداری غور نه تلفون وجود دارد و نه مخابره، و نه هم داک.

صرف در مرکز ولایت (شهر چخچران) یک دستگاه مرسله و آخذه وجود دارد که در اختیار کارمندان نظامی امارت اسلامی قرار دارد. آن هم اکثراً نسبت مشکلات تخنیکی و نبود انرژی غیر فعال است. در عرصه نشرات باید گفت تاکنون کدام نشریه یی در ولایت غور به نشر نمی رسد. تلویزیون و نشرات تلویزیونی در غور تأسیس نگردیده است. تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله فقط یک دستگاه کوچک آخذه رادیویی در مرکز ولایت فعال بود، که روزانه ۲-۳ ساعت نشرات می نمود که اکثراً نشرات آن پخش آهنگهای موسیقی بود. اکنون این دستگاه نیز نسبت مشکلات تخنیکی و عدم موجودیت افراد فنی و مسلکی از نشرات بازمانده است. نقشه های خطوط مواصلاتی را در صفحات بعد ملاحظه نمایید.



Map 5. Accessible Roads in Ghor



Dr. Bruce A. DeYar and checked by Eric M. Johnson (10/22/24)

فصل دهم

ساختمانها و تاسیسات موجود

تهیه انرژی و قوه برق:

دروایت غور برق وجود ندارد، تنها یک دستگاه کوچک حرارتی در شهر چخچرن وجود داشت که بعد از اضمحلال حکومت داکتر نجیب الله نسبت کمبود مواد سوخت از فعالیت باز مانده است. بصورت عموم اهالی و ساکنان غور منازل خویش را به وسیله چراغ های ارکین (الکین) و یا به اصطلاح عام به وسیله چراغ های (موشک) تنویر مینمایند.

انرژی مواد سوخت جهت پخت و پز و همچنان تسخین منازل از هیزم های جمع آوری شده کوهستانات و چوب درختان غیر مشمر تهیه میگردد.

درین او اخر مشکل تهیه مواد سوخت خاصاً هیزم دروایت غور از جمله مشکلات خیلی مهم شمرده می شود. زیرا غور نهایت سرد و جنگلات کوهی بصورت عموم از بین رفته است. ملاحظات و سروی های اخیر نشان داده است که مردم این دیار از ناحیه قلت هیزم شکایت داشته اند.

در پروژه سلما در نظر گرفته شده بود تا تمام قسمتهای مرکزی افغانستان و منجمله غور را نیز از لحاظ انرژی برق تأمین نماید. بعد از سال ۱۳۵۸ کار پروژه سقوط نمود. متأسفانه که امورات انجام شده پروژه نیز تخریب گردیده است.

تهیه آب آشامیدنی:

غور کوهستانی است که در آن برف و باران زیاد میبارد، این برف و باران منابع خوبی تهیه آب بشمار میروند. دریا های مشهور افغانستان چون هریروند - فراه رود - خاش رود - مرغاب رود و قسماً هلمند رود از کوهستانات پر برف و بلند غور سرچشمه میگیرد.

آب آشامیدنی و آب جهت آبیاری زمین های زراعتی این سرزمین را آب چشمه ها - کاریزها - دریاها - جوی ها و کانال ها و آبهای ایستاده تشکیل میدهند.

استفاده از آب چاه ها در ولایت غور بندرت دیده می شود. دریای هریروند شهر چغچران را بدو حصه تقسیم نموده است و تعداد زیاد مردم و باشندگان غور در اطراف دریای هریروند و سایر دریاها دریاچه ها بود و باش دارند، ازینرو اکثریت مردم از آب همین دریاها استفاده می نمایند.

قبل از سال ۱۳۵۷ شبکه آبرسانی شهر چغچران تکمیل گردیده بود. آب آشامیدنی شهریان چغچران از یک چشمه دورتر از شهر بوسیله نلها به شهر رسیده بود و شهر نیز نلدوانی گردیده بود. اما در اثر جنگهای دو دهه اخیر مخزن آب تخریب، شبکه نل داوانی از بین رفته و پروسه آبرسانی به شهر چغچران بطور کلی قطع گردیده است. اکنون شهریان چغچران از آب دریای هریروند استفاده مینمایند.

مطابق توضیحات داکتر غلام نبی (یگانه) که به حیث مسئول صحت عامه ولایت غور ایفای وظیفه می نماید، اکثر اوقات بستردن مریضی های قی، اسهالات و امراض پرازیتی چون آمیب، جاردیا، انواع کرم ها، ملاریا، محرقة و دیگر امراض انتانی از آلوده بودن آب های مورد استفاده مردم تعریف کرده است. سایر باشندگان ولسوالی ها و قریه های ولایت غور نیز که از آب جوی ها، کانالها و دریاها استفاده مینمایند

نیز دارای مشکلات فوق ذکر هستند. تنها عده اندکی از مردم که در مغاره های کوه ها در جوار چشمه ها بود و باش دارند، از آب چشمه ها استفاده مینمایند.

مشکلات شهر چغچران از ناحیه آب آشامیدنی نهایت زیاد است، زیرا در موسم زمستان که هوا سرد میشود، یخ روی دریا ضخیم شده و اهالی همه روزه یخ را شکستاده و یا سوراخ نموده آب مورد نیاز خویش را بدست میآورند. این یک مشکل بزرگ برای باشندگان شهر و خاصاً طبقه، اناث به حساب میآید، زیرا اکثر طبقه، اناث در قسمت انتقال آب به خانه موظف اند.

سرپناه و ساختمان های عامه:

از لحاظ سرپناه باشندگان غور بدو شکل (شیوه) زندگی مینمایند. یعنی زندگی قشلاقی و زندگی صحرایی (خیمه). خانه های مردم غور بصورت عموم از خشت خام ساخته شده و یاد یوارهای آن پخسه نی میباشد. این دیوارهای پخسه نی را بنام (دای) یاد مینمایند. پوشش خانه ها بصورت عموم از چوب است نصب کلکین عموماً بسیار کم رواج دارد، زیرا از یک طرف مردم چندان به صنعت ساخت کلکین و دروازه های کلان و خوب آشنائی ندارند و از سوی دیگر چون غور زمستان بسیار سخت را سپری مینماید، لذا مردم تصور دارند که کلکین ها باعث سردی خانه میگردد، پس برای هراتاق فقط یک سوراخ خورد مانده و آنرا با شیشه مسدود مینمایند تا شعاع آفتاب بداخل خانه شده بتواند.

تمام باشندگان ولایت غور بصورت عموم دارای سرپناه گلی میباشد. به کرایه دادن خانه رواج نیست، چون اکثریت مردم مالک خانه اند.

خانه های باشندگان برق ندارد، اتاقهای داخل حویلی ها اکثراً در مساحت کم آباد گردیده و سبب ازدهام اعضای خانواده میگردد. بگونه مثال در هر اطاق قرار معلومات بدست آمده از ۳ - ۶ نفر بود و باش مینمایند. خانه های مردم با قالین، گلیم، سترنجی، نمد فرش میباشد. دیگدان فلزی که بنام سه پایه یاد میگردد تقریباً در هر خانه نصب است، بکمک این دیگدان فلزی پخت و پز صورت میگیرد، اکثریت خانواده ها آشپز خانه جداگانه ندارند، بلکه در همان اطاق ایکه استراحت میکنند و نان می خورند، پخت و پز نیز مینمایند. خانه های تعدادی از مردم که بنام خانه های قدیمی یاد میگردند، چون مساحت اش زیاد است دارای یک و یا دو ستون در داخل خانه میباشد تا باعث ثابت و استوار نگهداشتن خانه گردد. در زاویه های چنین خانه های کلان ۱ - ۲ محل غرض نگهداری چوپه های گوسفندان (بره ها و بزغاله ها) در زمستان تهیه گردیده است. در موسم زمستان مردها برف پاک و زن ها مصروف پخت و پز - قالین بافی و دوخت میباشند.

در تابستان اکثریت مردم از قشلاق ها به صحرا رفته خیمه های پلاسی خویش را برپا مینمایند. رفتن و کوچیدن مردم به صحرا سه علت دارد:

۱- چون در تابستان در قشلاق ها کیک و انواع دیگری حشرات را پیدا میشود.
۲- مردم سعی مینمایند تا از جوار و همسایگی زمین های زراعتی خویش دورتر قرار گیرند، تا کشت و کار از گزند حیوانات بدور باشد.

۳- در تابستان چون تمام بندها و نهرها جهت آبیاری زمین های زارعتی بسته میگردد اکثراً رود خانه ها خشک میشوند، لذا مردم در صحرا در جائیکه چشمه وجود داشته باشد و آب صحتی آشامیدنی موجود و میسر باشد کوچ مینمایند.

بدین ترتیب باشندگان غور مدت ۶ ماه را در سرپناه زمستانی و مدت ۶ ماه دیگر را به سرپناه تابستانی سپری مینمایند.

تعداد ساختمانهای عامه در ولایت غور قبل از سالهای جهاد بسیار کم بود. متأسفانه در جریان دو دهه، اخیر داشته های اندک این سرزمین از تهداب ویران گردید. تمام تعمیرهای مکاتب، کلینیکها، تعمیرهای مربوط ولسوالی و ادارات دولتی بصورت کل، طوری ویران گردیده که گمان از بودن تعمیر در آن ساحات به ذهن نمیرسد. از جمله، ۱۵۳ مکتب در سرا سر غور فقط ۳ مکتب تعمیر آن تاکنون قسماً باقی است که در شهر چغچران موقعیت دارد. متباقی آن بصورت کل صدمه دیده و یا از بین رفته است. تنها در شهر چغچران ۳ باب مکتب، یک باب شفاخانه، ترمینل میدان هوایی تعمیر ولایت، تعمیر شاروالی و بعضی تعمیرات خورد و کوچک دیگری که موجود است که آنها در اثر جنگهای دو دهه، اخیر خساره مند گردیده است.



تصاویری از سرپناه های زمستانی در غور



تصاویری از سرینگاه‌های تابستانی در غور

فصل يازدهم

صحت و حفظ الصحة

حفظ الصحة محيطي و امراض معمول:

ارايه، خدمات صحي در ولايت غور از سابق چندان وضعيت خوبي نداشته، مردم اکثراً مريضان خویش را جهت تدای به ولايات هلمند و هرات انتقال میدهند و گاهی به کابل جهت تدای نیز می بردند. حفظ الصحة، محيطي و خانوادگي رعايت نمیگردد، آب صحي آشامیدنی برای همه مردم میسر نیست که این مسایل اثرات ناگوار خود را بالای صحت مردم به جا گذاشته و می گذارد. در ولايت غور امراض شکل موسمی دارند. در تابستان امراض چون محرقه، ملریا، قی، اسهالات، بیشتر شیوع دارد، مگر در زمستان امراض، سینه تنگی، سیاه سرفه، سرمازدگی امراض تنفسي حاد، سینه بغل دامن گیر مردم اعم از خورد و بزرگ میگردد. بصورت عموم امراض معمولیکه سبب مرگ و میر خورد سالان میگردد عبارتند از سرخکان، سیاه سرفه، تیتانوس نوزادان، سینه بغل و اسهالات. همچنان در بین بزرگ سالان امراض تنفسي، توبرکلوز علت عمده مرگ ها میباشد. علاوهً امراض روماتیزم، شب کوری به پیمانه وسیع در بین مردم شیوع دارد.

سهولتها و امکانات صحي در غور:

چغچران که مرکز ولايت غور است فقط یک شفاخانه دارد، شفاخانه مذکور گنجایش ۵۰ بستر را دارد که اکنون ۲۰ بستر در آن موجود و فعال است. در شفاخانه فعلاً یک نفر داکتر داخله، یک نفر داکتر جلدی، یک نفر نرس انستیزی دو نفر فارمسیت، یک نفر معالج دندان و ده نفر کارکن صحي (که از شش ماه تا سه سال ترننگ شده اند) کار مینمایند. روزانه درین شفاخانه بین ۴۰ - ۸۰ مريض معاینه و تدای می شود. ادویه ایکه از طرف یونیسف هرات بصورت غیرمنظم برای شفاخانه اکمال می گردد برای مريضان توزیع مینمایند. لابراتوار در شفاخانه وجود ندارد، امکاناتی نگهداری خون موجود نیست. بخش X-Ray سابقه با یک ماشین در شفاخانه موجود است، که در حال حاضر غیرفعال میباشد. عملیاتخانه، شفاخانه از نظر فرنیچر و وسایل ناکافی بوده و روشنی برق در آن موجود نمیشد. ادویه، خدمات در داخل کلینیک رایگان است. معاش پرسونل توسط صحت عامه ماهانه سه صد هزار افغانی بصورت غیرمنظم پرداخته میشود. علاوه بر شفاخانه، ۵۰ بستر، یک تعداد نهاد های دیگری نیز در عرضه خدمات صحي وجود دارد که ذیلاً نام میبریم:

الف- کلینیک سره میاشت (IRC):

درین کلینیک یک نفر داکتر مردانه، یک نفر داکتر زنانه، یک نفر نرس پانسمان و کمک های اولیه، یک نفر فارمسیت، یک نفر مبلغ صحي مردانه و یک نفر مبلغ صحي زنانه مصروف فعالیت میباشد. بطور اوسط روزانه حدود ۴۰ نفر مريض در اتاق معاینه، زنانه و ۴۰ نفر مريض در اتاق معاینه، مردانه معاینه و تدای میگردد. ادویه، این کلینیک از طریق اداره سره میاشت هرات بصورت غیر منظم اکمال میگردد. تمام خدمات درین کلینیک برای مريضان بصورت رایگان عرضه میگردد.

جدول شماره ۱۹: کارمندان صحتی و مراکز صحتیه در سطح ولایت غور را نشان میدهد.

نام \ تعداد	چغچران	شهرک	تولک	ساغر	تیوره	پسابند	لعل و سر جنگل
شفاخانه	۱	-	-	-	-	-	-
کلینک	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
دکتوران ذکور	۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱
دکتوران اناث	۱	-	-	-	-	-	-
نرس	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
فارمیست	۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱
داکتور دندان	۱	-	-	-	-	-	-
مبلغین صحتی	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
کارمندان صحتی	۱۰			۲	۳		
مراجعات روزانه	۷۰۰	۱۵۰۰	۱۰۰۰	۵۰۰	۴۰۰	۲۰۰	۴۰۰

ب - دواخانه های شخصی:

در شهر چغچران به تعداد ۸ دواخانه (ادویه فروشی) شخصی وجود دارد، که چهار ادویه فروشی آن نسبتاً دواخانه های بهتری اند. دواهای اساسی اکثراً درین دواخانه ها موجود بوده و تمام این دواخانه ها از مارکیت عمده هرات و قسماً قندهار اکمال میگردند. ادویه مختلفه، چنایی، ایرانی و پاکستانی در بازار قابل دریافت است.

جدول شماره ۲۰: تفاوت نرخ ادویات را بین شهر هرات و شهر چغچران نشان میدهد.

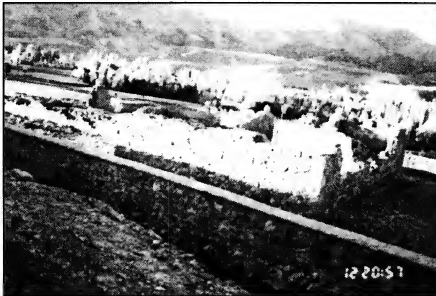
اسم ادویه	قیمت فی تابلیت در شهر چغچران	قیمت فی تابلیت در شهر هرات
Cap. Ampicilin – 500 mg	1500	1500
Tab. Cotrimozalze – 480 mg	800	600
Tab. Raracetamol – 500 mg	400	400
500 mg-Cap. cheoramphenocl	1000	900

منبع: سروی ۱۹۹۸ هم آهنگی کمک های انسانی

قیمت تمام انواع دیگری ادویه جات با مارکیت عمده، هرات فرق و تفاوت کلی ندارد. قیمت ادویه در سطح ولایت غور و تمام ولسوالی های آن بصورت عموم مانند نرخهای شهر چغچران است و اختلاف کلی در تفاوت نرخهای ادویه موجود نیست

ج - معاینه خانه های شخصی :

دکتوران موجود در شهر چغچران و ولسوالی های آن بعد از وقت رسمی معاینه خانه شخصی دارند که مراجعین را معاینه نموده، ادویه ای که در اختیار دارند به مریضان تجویز مینمایند. هر داکتر از خود دواخانه، شخصی نیز دارد، فیس بصورت عموم برای هر معاینه ۵۰۰۰ افغانی مشخص شده است. در تمام مراکز واحدهای اداری غور تا سال ۱۳۵۷ مراکز صحنه ایجاد گردیده بود که توسط دولت حمایه میگردد. این مراکز صحنه در اثر جنگهای دو دهه اخیر بصورت کل از بین رفته است که حتی در بعضی از ولسوالی ها آثاری از آن باقی نمانده است. در جریان سال ۱۳۷۷ از طرف اداره، یونسف مراکز کوچک صحنه در تمام ولسوالی های غور و مرکز آن ایجاد گردیده است. لیکن این مراکز صحنه کوچک جوابگوی نیازمندیهای صحنه منطقه نمیشد. بنأ باشندگان غور به ایجاد و توسعه، مراکز صحنه اشد ضرورت دارند



تصاویری از کلینیک های ویران شده به اثر جنگها در غور

فصل دوازدهم

معارف در غور

وضع تعلیم و تربیه در غور:

در عرصه تعلیم و تربیه، ولایت غور یکی از جمله ولایات فقیر افغانستان بشمار میآید. تعلیم و تربیه عنصر مهم در پروسه آماده نمودن کادر های محلی در کشور حساب میشود. از تمام احصائیه های حاصله از سروی های اجرا شده بوسیله هم آهنگی کمک های انسانی و سایر مؤسسات خیریه و مؤسسات ملل متحد نشان میدهد که اکنون ولایت غور در عرصه تعلیم و تربیه یکی از جمله ولایت های پسمانده افغانستان است.

بصورت مجموع در سراسر ولایت غور ۱۵۸ مکتب موجود بوده است (مطابق ارقام سال ۱۳۵۷)، از جمله ۵ مکتب آن لیسه، ۹ مکتب آن متوسط، ۱۳۸ باب آن مکاتب ابتدائیه و دهاتی بوده اند. در سال ۱۳۵۷ مجموع شاگردانی که مصروف فراگیری دروس بوده اند، تعداد شان به ۲۲۰۰۰ نفر میرسید. اما اکنون در سراسر ولایت غور فقط یک مکتب در شهر چغچران با تعداد ۷۰ نفر شاگرد فعال میباشد.

تمام مکاتب ایکه تا سال ۱۳۵۷ در غور وجود داشت دارای تعمیر، میز، کتب، و در سطح لیسه ها و متوسط ها دارای لابراتور کیمیا و بیولوژی بودند. در جریان دو دهه اخیر و در نتیجه جنگ های خونین و تباہ کن اندکی دست آوردهایی که در عرصه تعلیم و تربیه وجود داشت، بصورت کل تخریب گردید و از بین رفته است. فعلاً در سطح ولسوالی های ولایت غور و قریه های مربوط آن کدام تعمیر، میز، چوکی و لابراتوار از مکاتب باقی مانده است. دو دهه میشود که پروسه تعلیم و تربیه در ولایت غور متوقف است.

جنگ و بی نظمی های ۲۰ ساله اثرات نهایت ناگوار بالای پروگرام های تعلیمی و تربیی در سطح ولایت غور بجا گذاشت، زیرا ۹۹ درصد جوانان تا سن ۲۷ سالگی بی سواد باقی مانده اند. این پروسه تراژیدی بزرگ برای اطفال، جوانان و بالاخره محیط و منطقه بشمار میآید. این جوانان بی سواد همه مصروف مزدوری و غریب کاری در هلمند، قندهار و هرات و بیرون از مرزهای کشور اند. بدین ترتیب از لحاظ تعلیم و تربیه ولایت غور بزرگترین فاجعه را متحمل گردیده است.

جدول شماره ۲۱: تعداد مکاتب و شاگردانرا تا سال ۱۳۵۸ هجری شمسی نشان میدهد.

مجموع تعداد مکاتب	۱۵۸
لیسه	۵
متوسطه	۹
ابتدائیه	۱۳۸
مکاتب نسوان	۴
مجموع تعداد شاگردان	۲۲۸۰۰۰

از سال ۱۳۵۷ بدینسو مکتب های فوق کاملاً از بین رفته و تخریب گردیده اند و فقط از آنجمله دو لیسه و یک متوسطه در مرکز ولایت شهر چغچران به شکل خساره مند موجود است.

جدول شماره ۲۲: تعداد لېسه های فعال غور را تا سال ۱۳۵۷ را نشان می دهد .

موقعیت لېسه ها	نام لېسه ها	نام لېسه نسوان	تعداد
شهر چغچران	لېسه علاوالدين غوري	لېسه نسوان مرکز	۲
ولسوالی ساغر	لېسه شيخ احمد ساغری	لېسه نسوان ساغر	۲
ولسوالی تیوره	لېسه یخن علیا و چادر	-	۲

از لېسه های فوق تنها لېسهء سلطان علاوالدين غوري و لېسهء نسوان مرکز الی سقوط حکومت داکتر نجيب الله قسمأ فعال بود ، چون شاگردان این دو لېسه را شاگردان مکاتب ولسوالی ها تشکیل میدادند لذا نسبت برهم خوردن برنامه های تعلیم و تربیه ، از ختم سال ۱۳۵۸ بدینسو تعداد شاگردان این لېسه ها نیز به حداقل رسید .

بعد از سقوط رژیم کمونستی دو لېسهء مذکور نیز در شرف سقوط شد و اکنون فقط لېسهء علاء الدین غوری قسمأ فعال است و تعداد شاگردانش فقط ۷۰ نفر میباشد ، این لېسه یگانه مکتب فعال در شرایط کنونی در سطح ولایت غور است . قابل ذکر است که در سال ۱۳۵۸ فرمان ارتقاء مکاتب متوسطه به لېسه ، مکاتب ابتدائی به متوسطه و مکاتب دهاتی به ابتدائیه از طرف حکومت وقت صادر گردید ، اما در همین سال مکاتب در تمام ولسوالی های ولایت غور به استثنای مرکز ولایت (شهر چغچران) مسدود شدند .

وضع اداری مکاتب:

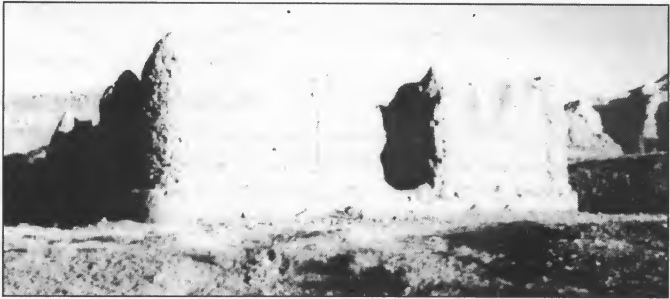
ادارات مکاتب و حمایهء مکتبها در ولایت غور مانند سایر ولایات افغانستان از طریق دولت تحقق میافت ، نصاب تعلیمی دولتی در تمام مکاتب بصورت توجیدی و یکنواخت جریان داشت . میز ، چوکی و سایر لوازم ضروری چون تباشیر ، تخته سیاه ، لایراتوار و غیره از جانب وزارت معارف تهیه و از طریق مدیریت معارف به اختیار استادان و شاگردان مکتب قرار داده می شد .

کتاب برای شاگردان مکتب از جانب ادارهء مکتب تهیه و توزیع میشد . کتب بصورت عموم رایگان به اختیار شاگردان گذاشته میشد . تایم تدریس در تمام مکاتب غور یکسان و یک تایمه بود . که از ساعت ۸ صبح درس آغاز و به ساعت ۱۲ بجه روز درس ختم میگردد .

تنها شاگردان دوره دهاتی یعنی از صنف اول تا سوم به ساعت ۱۱ نیم بجه قبل از ظهر رخصت میگرددند . تعداد داخلهء هر صنف تا ۴۰ نفر شاگرد میرسید .

در لېسهء مدیر لېسه ، معلمین ، ملازمین و اجیران ، تحویل دار از جملهء کارمندان اداری مکتب به شمار میرفتند و هر صنف دارای یک نفر نگران بود . در مکاتب متوسط ، ابتدائی و دهاتی سر معلم ، معلمین ، ملازمین ، تحویل دار کارمندان اداری مکتب بشمار میرفتند . معاشات هیئت اداری مکاتب از جانب دولت تادیه میگردد .

اکنون که فقط یک مکتب در شهر چغچران با داشتن ۷۰ نفر شاگرد فعال است ، معاش معلمین را که بطور اوسط سه صد هزار افغانی بطور ماهوار میشود بصورت غیر منظم از جانب امارت اسلامی پرداخته می شود . فعلاً مضامین که زیاده تر تدریس میگردد . علوم دینی است .



تصاویری فوق مکاتب ویران شده غور را نشان میدهد

خلاصه از موارد مهم پیرامون ولایت غور

موقعیت جغرافیایی:

ولایت غور از شرق با ولایات بامیان و ارزگان و از غرب با ولایت هرات و فراه و از شمال با ولایات جوزجان - فاریاب و بادغیس و از جنوب با ولایات ارزگان - هلمند و فراه در ارتباط است. مساحت این ولایت ۳۵۱۱۰۰ کیلو متر مربع بوده و در حدود ۳۳۳۸۰۰۰ نفر نفوس دارد. مرکز آن شهر چغچران است که از کابل از طریق ولایت هرات ۱۱۴۱۲ کیلو متر فاصله دارد.

ولسوالی ها و مراکز اداری:

ولایت غور دارای ۶ ولسوالی و ۴۹۵ قریه میباشد که ولسوالی های آن عبارت اند از: شهرک - ساغر - تولک - غوروتیوره - پساند - لعل و سرچنگل.

ترکیب جمعیت و ساحه ولسوالی ها:

- ۱- **چغچران:** دارای ۱۱۷۶۳ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۴۶۶ قریه واقع شده و در حدود ۱۰۳۴۰۰ نفر نفوس دارد (مطابق آمار امریکائی ها ۷۹۱۸۵۴ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت می کنند.
- ۲- **شهرک:** دارای ۸۵۰۶ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۲۵۲ قریه واقع شده و در حدود ۴۸۲۰۰ نفر نفوس دارد (مطابق آمار امریکائی ها ۳۸۱۹۸۴ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت می کنند.
- ۳- **ساغر:** دارای ۲۷۷۱ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۱۰۳ قریه واقع شده است و در حدود ۱۸۰۰ نفر نفوس دارد. مردم آن به زبان دری صحبت می کنند.
- ۴- **تولک:** دارای ۲۱۹۵۵ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۱۹۲ قریه واقع شده است و در حدود ۱۸۰۰ نفر نفوس دارد. مردم آن به زبان دری صحبت می کنند.
- ۵- **غوروتیوره:** دارای ۲۱۹۲۱ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۱۹۳ قریه واقع شده و در حدود ۱۰۰۰ نفر نفوس دارد (مطابق آمار امریکائی ها ۴۵۱۶۸۴ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت می کنند.
- ۶- **لعل و سرچنگل:** دارای ۵۱۱۵ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۴۳۴ قریه واقع شده و در حدود ۱۸۰۰ نفر نفوس دارد. مردم آن به زبان دری صحبت می کنند.
- ۷- **پساند:** دارای ۴۱۷۲۴ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۲۸۶ قریه واقع شده و در حدود ۵۳۱۰۰۰ نفر نفوس دارد (مطابق آمار امریکائی ها ۴۰۱۳۸۵ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت می کنند.

زراعت:

ولایت غور دارای ۲۱۶۰۳۰۰۰ جریب زمین قابل کشت بوده که از آن جمله ۲۸۴۸۰۰۰ جریب آبی - ۲۴۱۸۰۰۰ جریب للمی، برای حبوبات - ۱۷۸۰۰۰ جریب، برای سبزیجات - ۳۸۰۰۰ جریب، برای نباتات - ۸۱۰۰۰ جریب، برای میوه جات ۱۱۲۰۰۰ جریب، برای جنگلات - ۱۱۶۳۵۰۰۰ جریب، برای علفچرها ۳۰۳۸۰۰۰ جریب متفرقه اختصاص یافته است.

خصوصیات آبیاری:

ساحه ۳۶۴۱۰۳۲ جریب آبی این ولایت توسط ۸۰۴ کانال ونهر - ۵۷۰ چشمه - ۴ کاریز - و ۳۶۳ حلقه چاه آبیاری می گردند .

خصوصیات زمینداری:

درین ولایت ۳۹۱۰۰۰ نفر سند مالکیت زمین داشتند ، اوسط زمینداری ۲۱/۹ جریب بوده .

مالداری:

ولایت غوردارای ۴۳۴/۰۰۰ راس گوسفند عادی - ۱۱/۰۰۰ راس گوسفند قره قل - ۱۷۷/۰۰۰ راس بز - ۱۸۵/۰۰۰ راس گاو و گاو میش - ۴۱/۰۰۰ مرکب - ۹/۰۰۰ راس اسب و ۱۱۴/۰۰۰ قطعه طیور بوده است .

اطلاعات و کلتور:

تاحال نشریه ئی درین ولایت منتشر نمی شود .

معارف:

در سال ۱۳۴۹ درین ولایت ۱۲۱ مکتب - ۳۱۷ / ۱۱ متعلم و ۳۰۷ نفر معلم وجود داشته که از جمع ۵۵/۲۰۰ طفل بین ۷ الی ۱۲ سال ۲۱ درصد شان شامل مکتب بودند .

خصوصیات صحی:

در سال ۱۳۴۹ در ولایت غور برای هر ۳۳۳/۰۰۰ نفر یک داکتر و برای هر ۲۲/۲۰۰ نفر یک تخت خواب شفاخانه وجود داشته . یعنی در کل ولایت ۱ داکتر و ۱۵ بستر بوده .

خصوصیات شهری:

چخچران: بناهای این شهر پس از سال ۱۹۶۳ شروع به آباد شدن نهاده و در سال ۱۹۷۳ میلادی بازار شهر فقط ۲۰۰ در بند دکان داشته است . قبل از اینکه چخچران مرکز غور شود . مربوط ولایت هرات بود . غور با وجود قدامت تاریخی خود که روزگاری مرکز تمدن منطقه بود و پادشاهان سلسله غوری از این دیار برخاسته اند . باز هم منطقه محروم و دور افتاده در کشور به حساب می آید . ولایت غور تا اوایل دهه ۶۰ میلادی وجود نداشت و تابع هرات بود و در آن زمان مرکز ولسوالی غور تیوره بود . ولایت غور را میتوان در قطار عقب مانده ترین ولایات کشور قرداد چراکه نه صنعت در این ولایت رشد نموده و نه زراعت در آن رونق داشته است . ارتباط غور با مرکز بیشتر توسط طیاره صورت می گیرد و چخچران هنوز هم از سرک پخته و حتی راه های ارتباط زمینی محروم است . به نسبت محرومیت بیش از حد خصوصیات غور معلومات چندانی وجود ندارد .

جدول شماره ۲۳: مساحت و چگونگی نفوس غور را نشان میدهد.

ولایت	مساحت به کیلو متر مربع	نفوس تخمینی در سال ۱۹۹۰	تعداد مهاجرین کل ولایت		نفوس موجود در سال ۱۹۹۰
			مقیم پاکستان	مقیم ایران	
غور	۳۸۷۵۷۱۹	۳۱۸۱۳۷۸	۱۵۱۵۰۰	۳۸۲	۳۰۲۱۴۹۷
چخچران	۱۱۷۶۳۱۸	۷۹۱۸۵۴	۳۱۹۰۰	۳۸۲	۷۵۱۵۷۲
شهرک	۸۵۰۶۱۲	۳۸۱۹۸۴	۱۱۹۰۰	-	۳۷۱۰۸۴
ساغر	۲۷۷۱۱۳	۱۷۱۷۶۶	۸۰۰	-	۱۶۱۹۶۶
تولک	۲۹۵۵۱۹	۲۶۱۴۴۰	۱۱۳۰۰	-	۲۵۱۱۴۰
غوروتیوره	۲۹۲۱۱۲	۴۵۱۶۸۴	۲۱۲۰۰	-	۳۴۱۴۸۴
لعل و سر جنگل	۵۱۱۵۱۲	۶۹۱۲۶۶	۳۱۴۰۰	-	۶۵۱۸۶۶
پسابند	۴۷۲۴۱۳	۴۰۱۳۸۵	۲۱۰۰۰	-	۳۸۱۳۸۵

فصل سیزدهم

معرفی مختصر ولایت غور

Ghor Province Summary

اسم مرکز ولایت: چغچران	شمارهء کود: ۲۷	اسم ولایت: غور
Centre Name: Chaghcharan	Code No: ۲۷	Province Name: Ghor
مساحت (کیلو مترمربع)	۲۸۷۵۸	Area (Sq. Km ^۲)
مجموع ولسوالی های ولایت:	۶	Total No of Wols.in the Province
تقسیمات ولسوالی ها به اساس درجه اداری:		
Distrabution of Wols. by Admin. Grades		
No of Woleswalis	Grade ۱	Grade ۲
	Grade ۳	Grade ۴
	Total	
تعداد ولسوالی ها:	درجه ۱	درجه ۲
	درجه ۳	درجه ۴
	مجموع	
	۱	۲
	۳	۶
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۲۰۷۴۸۷	Total Popolation (MAI)
نفوس به اساس معلومات وزارت داخله	۱۰۵۴۶۹	Total Population (MAI)
نقشه های مشتمل:	۴۰۵ F/ ۴۰۶ E/ -	Maps Inclusive:
۴۱۰ E -F / ۴۱۱ B - C - D -E -F / ۴۱۲ A - B C - D - E - F ۴۱۶ A - B - C - D - E / ۴۱۷ A - B - C - D - E -F ۴۱۸ A - B - C - D - E / ۵۰۱ E / ۵۰۷ A- B-C-D-E -F		
این ارقام مربوط است به مجموع نفوس واحد های اداری ولایت ، البته سال اساس تخمین نفوس هر یکی از واحدهای اداری متفاوت است.		
This is the total of woluswali population for alol Minor Civil Divisions in the province. Individual MCD's have different year base for these figures		

معرفی مختصر ولسوالی مرکز ولایت
Woluswali Summary for Markaz-I-Walayet

اسم مرکز:	چخچران	شمارهء کود: ۲۷۰۱	اسم ولسوالی:	مرکز ولایت
Centre Name:	Chaghcharan	Code No: ۲۷۰۱	Woluswali Name:	Markaz Walayet
مساحت (کیلومتر مربع)	۱۱۷۶۴		Area (Sq. Km ^۲)	
ارتفاع از سطح بحر (متر)	۲۲۵۰		Altitude of the MCD Center.	
طول و عرض البلد مرکز	۳۴° ۳۱' N ۶۵° ۱۵' E		Lat. and Log. of the MCD Center.	
نقشه های مشتمل: ۵۰۵ F / ۴۰۶ -E / ۴۰۶ F ۴۱۱-A / ۴۱۱ B / ۴۱۲-A / ۴۱۲-B ۴۱۱-C / ۴۱۱-D / ۴۱۲-C / ۴۱۲-D ۴۱۱ -C / ۴۱۱-D / ۴۱۲- C / ۴۱۲-C ۴۱۱-F / ۴۱۲ -E / ۴۱۲ -F				
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۵۵۳۷۰		Total Population (MAI)	
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله:	۲۶۳۱۶		Total Population (MAI)	
سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)	۸۸ - ۱۹۵۸		Year and basis for Wol. Pop	
مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۱۵۵ (۱۱۲)		Total No of villages according to Woleswal's list	
تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس:		Distribution of Village by Wol. Pop.size:		
مجموع:	۲۵۰ - ۰	۵۰۰-۲۵۱	۱۰۰۰-۵۰۱	۱۰۰۱ - و اضافه از آن
۱۵۵ (۱۱۲)	۷۸ (۶۸)	۵۵ (۳۳)	۲۲ (۱۱)	تعداد قریه ها ---
۲۶۳۱۶	۸۸۱۶	۱۱۳۰۱	۶۱۹۹	نفوس ---

ولسوالی مرکزولایت
Woluswali-Markaz-i-Wilayat

نمبر مسلسل Serial No.	Village Name	اسم قریه	نفوس - Population		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی Dir. from Wol. Cent.	نمبر نقشه - Map No.
			معلومات و زراعت و آبپاری MAM	معلومات و زراعت داخله Wol.		
۱	Dara-i-Takht	دره تخت	۴۰۰	۹۱	NE	۴۱۲B
۲	Jandak	جنداک	۲۵۰	۲۸۹	NE	۴۱۲B
۳	Asfarman	اسفرمان	۲۵۰	۱۸۳	NE	۴۱۲B
۴	Shoraba	شورابه	۴۰۰	۱۵۷	NE	۴۱۲B
۵	Jeha (Jahd)	جهه (جهد)	۱۹۰	۷۶	NE	-
۶	Dahwar	دهور	۸۰۰	۳۷۲	NE	۴۰۶F
۷	Wajan	واجان	۷۰۰	۲۲۷	NE	۴۰۶F
۸	Naik Saidan (Naik Saidal)	نیک سیدان (نیک سیدال)	۱۲۰۰	۵۱۱	NE	۴۱۲D
۹	Saldaiz	سالدیز	۴۰۰	۱۸۴	NE	۴۰۶F
۱۰	Sarjanganl	سر جنگل	۵۰۰	۲۱۱	NE	۴۰۶F
۱۱	Shamak-i-Shorah Kan	شمک شوره کن	۶۰۰	۲۸۵	NE	۴۱۲B
	۱. Paloye	پالوی	*	*	-	-
۱۲	Shorab	شوراب	۱۰۰	۶۶	E	۴۱۲D
۱۳	Mayel	مایل	۳۰	۷۰	E	-
	۱. Siyah Kharak	سیاه خارک	۱۰۰	*	E	۴۱۲D
۱۴	Taht-i-Dawlatyar (Dawlatyar)	تحت دولتیار (دولتیار)	۱۰۰	۳۵۸	E	۴۱۲D
	۱. Qala	قلعه	۳۰	*	E	۴۱۲D
	۲. Sangar	سنگر	۴۰	*	E	۴۱۲D
	۳. Dahan Dew Kan	دهن دیو کن	۴۰	*	E	-
	۴. Sang-i-Qashqa	سنگ قشقه	۳۰۰	*	E	۴۱۲D
	۵. Tail-i-Jalali	تیل جلالی	۱۰۰	*	E	۴۱۲D
	۶. Tail-i-Baye Nazar	تیل بی نظر	۱۰۰	*	E	۴۱۲D
	۷. Gari Imdad	گری امداد	۱۰۰	*	E	۴۱۲D
	۸. Dahan Gharak	دهن غارک	۵۰	*	E	-

	۹. Sang Shorah	سنگ شوره	۱۰۰	*	E	-
	۱۰. Darwazah	دروازه	۵۰	*	E	۴۱۲ E
	۱۱. Jeera Gak	جیره گک	۴۰	*	E	۴۱۲ D
	۱۲. Nar m Ta	نرم تا	۱۰۰	*	E	۴۱۲ D
	۱۳. Dahan Keshroad	دهن کشرود	*	*	-	۴۱۲ D
۱۵	Tukhman	تخمان	۴۰	۱۴۸	N	۴۱۲D
۱۶	Korak	کورک	۸۰	۱۴۴	E	۴۱۲D
۱۷	Gari Chashti	گری چستی	۲۰۰	۱۶۵	E	۴۱۲D
۱۸	Tablak	تبلک	۴۰	۱۶۱	E	۴۱۲E
	۱. Sokhta	سوخته	۵۰	-	EW	۴۱۲D
	۲. Tanor Taq	تنورطاق	۲۰	-	E	-
	۳. Zard Qal	زردقال	۲۰	-	E	۴۱۲D
۱۹	Sad Siyah	صاد سیاه	۴۰۰	۲۱۸	E	۴۱۲D
	۱. Chapar	چپری	-	-	-	۴۱۲D
۲۰	Tasraqa-i-Ulya	تسرقه علیا	۱۲۰۰	۵۳۶	E	-
۲۱	Si-Ab	سی آب	۸۰۰	۳۰۸	N	۴۱۲B
۲۲	Basha Kharanj (Kharan Pay)	بیشه خرنج (خرنجپای بیشه)	۴۰۰	۱۴۷	NW	-
۲۳	Char Qadoq	چارقدوق	۲۰۰	۹۱	NW	-
۲۴	Luch Wardak Pooza	پوزه لچ وردک	۵۰۰	۱۵۷	E	۴۱۲C
۲۵	KhunukBadqol	خنک باد قل	۴۰۰	۲۹۶	N	۴۰۶E
	۱. Bad Qal(Yad qol	باد قل (یاد قل)	۴۵۰	*	N	۴۰۶E
۲۶	Akhta khana-i-sufila	اخته خانه سفلی	۳۶۰	۲۸۷	W	۴۱۲C
	۱. Akhta khana-i-ulya	اخته خانه علیا	۲۵۰	*	W	۴۱۲C
۲۷	Ghal Hawzi- Showeech(Khal Hawz)	غال حوض شویج (خال حوض)	۱۹۰	۵۱	NW	-
۲۸	Showeech Paye -i- Drogh	شویج پای دروغ	۱۰۰۰	۱۵۴	NW	۴۱۱B
۲۹	Asbarf Showeech	اسبرف شویج	۳۲۰	۱۲۷	NW	-
۳۰	Kasi Ulia	کاسی علیا	۱۳۰۰	۵۰۲	N	۴۱۲C
	۱-DahanTelKasiUlia	دهن تیل کاسی علیا	۸۰	*	N	-
۳۱	Qudsi -i- Ulia	قطسی علیا	۶۵۰	۱۹۰	N	۴۱۲C
۳۲	Qutsi -i-Sufila	قطسی سفلی	۶۹۰	۳۱۰	N	۴۱۲C
	۱-DahanQutsi Sufila	دهن قطسی سفلی	۱۲۰	*	N	-
۳۳	Pooza -i-Leech	پوزه لیچ	۳۲۰	۱۱۶	E	۴۱۱D
۳۴	Aqa Gunbad	اقا گنبد	۱۲۰۰	۵۴۴	NW	۴۱۱C
۳۵	Deh Surkh	ده سرخ	۲۵۰	۸۸	NW	۴۱۱C
۳۶	Rakhak	رخنه	۲۵۰	۱۸۶	NW	۴۱۱C

۳۷	Gash Sangi	گاش سنگی	۲۲۰۰	۵۰۵	NW	۴۱۲C
	۱-Paye Kamar	پای کمر	*	*	-	-
۳۸	Maidan -i-Bara Khana	میدان بره خانه	۹۰۰	۴۰۶	NW	-
	۱-Siyah Khak	سیاه خاک	*	*	-	۴۱۲C
۳۹	Shah Biadak	شاه بیدک	۶۰۰	۲۷۰	NW	۴۱۲D
۴۰	Alsandar	السنندر	۲۰۰	۶۲	W	۴۱۲C
۴۱	Sangobar	سنگبار	۳۰۰	۱۲۰	W	۴۱۲C
۴۲	Miyana Bam	میانه بام	۲۲۰	۱۵۲	E	۴۱۲C
۴۳	Naqa Taimur	نقه تیمور	۹۰۰	۵۳۳	S	۴۱۲C
	۱-Dahak Naqa Taimur	دهک نقه تیمور	۲۲۰	*	SW	-
۴۴	Khwaja Sabz Posh	خواجه سبز پوش	۱۰۰۰	۴۲۹	NW	۴۱۲D
۴۵	Bahari Ulia	بهاری علیا	۵۰۰	۱۵۴	S	۴۱۲C
۴۶	Bahari Sufi	بهاری سفلی	۲۰۰	۱۸۶	S	۴۱۲C
۴۷	Dahan Akhta Khana	دهن اخته خانه	۱۰۰	۱۳۱	W	۴۱۲C
۴۸	Kundakh	کنداخ	۳۲۰	۱۳۰	N	-
۴۹	Kankaiwal	کندیوان	۴۰۰	۲۲۳	S	۴۱۲C
۵۰	Shaikh Almand	شیخ المند	۲۰۰	۱۴۴	S	۴۱۲C
۵۱	Sokhta Sufi	سوخته سفلی	۲۰۰	۲۰۱	W	۴۱۲C
۵۲	Ghar Qand	چهار قند	۱۳۰۰	۵۹۶	S	-
۵۳	Gandah Ab	گنده آب	۴۰۰	۱۰۸	E	۴۱۲D
۵۴	Sheena	شیننه	۲۰۰	۳۹۸	E	۴۱۲D
۵۵	Shar Shar Qaziha	شرشر قاضی ها	۵۵۰	۲۵۸	E	-
	۱-Mahi Khan	ماهی خان	*	*	-	۴۱۲D
	۲-Sarab	سراب	*	*	-	۴۱۲D
۵۶	Tukhman(Shaikhman)	تخمان (شیخمان)	۳۵۰	۱۴۸	NW	۴۰۶E
	۱.Bagh-i- Mulunj	باغ ملنج	*	*	-	-
۵۷	Gul Tapa	گل تپه	۳۰۰	۱۱۵	NW	-
	۱. Dahan Ab	دهن آب	*	*	-	۴۰۶E
۵۸	Gul khanj	گل خنج	۱۵۰	۶۴	NW	-
۵۹	Bad Gar	باد گار	۱۲۰۰	۳۹۳	E	-
۶۰	Deh Murdah	ده مرده	۹۰۰	۶۶۵	E	-
	۱.Talak	تلک	*	*	-	۴۱۲D
	۲.Kala Munar	کله منار	*	*	-	-
	۳.Joy Surkh	جوی سرخ	*	*	-	-
۶۱	Samak	سمک	۳۵۰	۳۰۸	E	۴۱۲D
۶۲	Laka Mazar	لکه مزار	۵۰۰	۵۰۵	E	۴۱۲D
	۱.Baraki	باریکی	*	*	-	۴۱۲D

۶۳	Pusht Lor	پشت لور	۳۵۰	۲۹۰	E	-
۶۴	Lashkar Rah	لشکر راه	۶۰۰	۳۹۹	W	۴۱۲D
۶۵	Miyanji	میانجی	۳۵۰	۱۷۷	W	۴۱۲C
۶۶	Gardana-i-Kabood	گرد نه کبود	۵۰۰	۱۹۱	W	۴۱۱B
۶۷	Khawaja Ghar	خواجه غار	۱۸۰	۱۰۵	W	۴۱۲C
۶۸	Qarya-i-Messen	قریه مسین	۲۰۰	۲۸۷	N	-
۶۹	Qala -i-Guhar	قلعه گهر	۲۰۰	۲۷۶	N	۴۱۲C
۷۰	Nau Wared	نو وارد	۴۰۰	۳۶۳	N	-
۷۱	Safaidark-i- Hazara	سفیدارک هزاره	۷۰۰	۱۲۹	N	۴۰۶E
۷۲	Qala-i-Falakhar-i-Siyah Dara	قلعه فلاخر سیاه دره	۳۰۰	۲۶۵	N	-
۷۳	Shamraq	شمرق	۲۰۰	۲۷۵	N	-
۷۴	Gurdeen	گرگین	۲۹۰	۱۶۴	N	۴۰۶E
	۱. Bulday z	بلدیز	*	*	-	۴۰۶E
۷۵	Soofk	صوفک	۵۰۰	۳۵۹	N	۴۱۲C
	۱. Ssygoshak	سیگوشک	*	*	-	-
۷۶	Bandar-i-Ghunak	بندر غنک	۳۰۰	۱۰۴	N	۴۱۲C
۷۷	Badgah-i-Showeech	بادگاه شویچ	۵۰۰	۴۶۸	NW	۴۱۲B
	۱. Ushtur Bagh-i-Showeech	اشتر باغ شویچ	۶۰۰	*	-	۴۱۲C
۷۸	Laghra (Nazra)	لغرا (نظرا)	۱۲۰۰	۳۵۶	NW	-
۷۹	Pahlou Sang	پهلوسنگ	۸۰۰	۳۴۸	SE	-
۸۰	Amrootak _i-U'shtur Khan	امروتنک اشتر خان	۷۰۰	۲۸۱	SW	۴۱۲C
	۱. Qalq-i-Sar-i-Sang	قلعه سر سنگ	*	*	-	-
۸۱	Sadiqali	صادق قلی	۲۰۰	۷۶	SW	۴۱۲C
۸۲	Sar Tagab-i-Ghalmeen	سرتگاب غلمین	۹۰۰	۴۶۸	N	-
۸۳	Miyana Tagab Ghalmeen	دشتک	۸۰۰	۵۲۰	N	-
	۱. Dashtak	تیمنی	*	*	-	۴۱۲A
	۲. Taimani	جلنگ	*	*	-	۴۱۲A
	۳. Jakang	رودک	*	*	-	۴۱۲A
	۴. Rodak	پلوسرخ	*	*	-	-
۸۴	Pulo Surkh		۲۲۰	۷۵	NW	۴۱۲A
۸۵	Chah Ab-i-Bara Khana	چاه آب بره خانه	۴۵۰	۱۹۱	NW	۴۱۱D
۸۶	Laqak	لفک	۳۰۰	۱۱۹	Nw	-
۸۷	Gurgi	گرگی	۱۸۰	۷۰	W	۴۱D
۸۸	Dahan Kosai-i-Sufia	دهن کوسی سفلی	۲۵۰	۱۹۸	N	-
۸۹	Tasraqa-i-Sufia	تسرقه سفلی	۲۰۰	۲۶۳	E	۱۲C
	۱. Fala Tasraqa	تله تسرقه	۲۰۰	*	N	۴۱۲C

۹۰	Madrasa	مدرسه	۹۰۰	۳۷۱	E	۱۲D
۹۱	Shai ha-i-Kosai	شیخ های کوسی	۳۰۰	۱۱۱	NW	-
۹۲	Deh H adjji	ده حاجی	۴۰۰	۱۹۵	NW	۴۰۶E
	V.Kank	کنک	*	*	-	-
۹۳	Kharanj-i-Seyah Baid	خرنج سیاه بید	۳۰۰	۱۳۲	NW	-
۹۴	Ahangaran	آهنگران	۱۰۰۰	۴۵۷	W	۴۱۲C
۹۵	Takhundi Fataq	تخندی فیاق	۱۹۰	۸۱	NW	-
۹۶	Sarsami	سرسمی	۱۷۰	۶۶	NE	-
۹۷	Surma Fayaq	سرمه فیاق	۲۰۰	۸۳	N	-
۹۸	Hawz Baid Fayaq	حوض بید فیاق	۲۰۸	۱۰۴	N	-
۹۹	Sar Asp	سر اسپ	۲۸۰	۱۵۷	S	-
۱۰۰	Khak -i-Mula	خاک ملا	۲۹۰	۱۴۰	S	-
۱۰۱	Daiwal-i-Safaid	دیوال سفید	۳۰۰	۱۴۶۰	WS	۴۱۲E
۱۰۲	Dehak-i-Sokhta	دهک سوخته	۹۰	۴۲	S	-
۱۰۳	Qala-i-Naqshi	قلعه نقشی	۹۹	۴۷	S	-
۱۰۴	Ghal Gerdak	غال گردک	۱۰۰	۵۰	W	۴۱۲D
	Walan Qol	ولن قل	۲۰۰	۵۰	E	-
۱۰۶	Sharshar-i-Suflla	شر شر سفلی	۳۶۰	۴۷۰	E	۴۱۲D
۱۰۷	Sharsha-i-Ulya	شر شر علیا	۱۹۰	۳۳۸	E	-
۱۰۸	Khoyna	خونه	*	۱۳۵	NW	۴۰۶E
۱۰۹	Flanj Wa Kurpi	فلنج و کرپی	*	۱۴۸	NW	۴۰۶E
۱۱۰	Asbarf-i-Murghab	اسبرف مرغاب	*	۷۸۲	NE	۴۰۶E
۱۱۱	Kabulak	کابلک	*	۸۶	W	۴۱۲C
۱۱۲	Jar Chuqor	جر چقر	*	۹۸	N	۴۱۲A
۱۱۳	Fayaq	فیاق	۱۳۰۰	*	NW	-
۱۱۴	Kaychak	کیچک	۱۶۰	-	E	-
۱۱۵	Nmak Shorah kun	نمک شوره کن	۶۰۰	-	E	-
۱۱۶	Taizak	تیزک	۲۰	-	E	۴۱۲D
۱۱۷	Siyah Sang	سیاه سنگ	۵۰	-	E	۴۱۲D
۱۱۸	Murchkhor	مرچ خور	۲۰۰	-	W	-
۱۱۹	Khoyak	خویک	۳۵۰	-	N	-
۱۲۰	Nawai Qabool	نوی قل	۵۰	-	E	۴۱۲D
۱۲۱	Kaychak	کیچک	*	-	E	۴۱۲C
۱۲۲	Khwaband Band	خوابند بند	۲۲۰	-	E	-
۱۲۳	Lafar (Laghar)	لفر (لغر)	*	-	-	-
۱۲۴	Nabad Sha	نیاد شه	*	-	-	-
۱۲۵	Ayer	ایر	*	-	-	۴۰۶A
۱۲۶	Malik	ملک	*	-	-	۴۰۶E

۱۲۷	Jandawak	جنداوک	*	-	-	۴۱۲۸
۱۲۸	Band-i-Kamab	بند کاماب	*	-	-	۴۱۱B
۱۲۹	Jarmtoo	جرمتو	*	-	-	۴۱۲C
۱۳۰	Far Munj	فر منج	*	-	-	-
۱۳۱	Samruq	سمرق	*	-	-	-
۱۳۲	Dahsn Koor	دهن کور	*	-	-	-
۱۳۳	Yam Gang	یم گنگ	*	-	-	-

معرفی مختصر ولسوالی شهرک

Woluswali Summary for Shahrak

اسم مرکز: -----	شمارهء کود: ۲۷۰۲	اسم ولسوالی: شهرک
Center Name:-----	Code No: ۲۷۰۲	Woluswali Name: Shahrak
مساحت (کیلو متر مربع)	۸۵۰۶	Area (Sq . Km)
ارتفاع مرکز از سطح بحر (متر)	۲۳۵۰	Altitude of the MCD Center(m):
طول و عرض البلد مرکز	۳۴ ۰۶ N _ ۶۴ ۱۸ E	Lat. and Long. of the MCD Center
نقشه های مشتمل:		Inclusive Maps:
۴۱۱ C / ۴۱۱ D ۴۱۰ F / ۴۱۱ E / ۴۱۱ F / ۴۱۲ E ۴۱۷A/ ۴۱۷ B/۴۱۸ A		
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۳۸۲۶۵	Total Pop (MAL):
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۱۳۰۹۴	Total Pop (Wol)
سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)	۸۸ - ۱۹۵۸	Year and basisfor Wol Pop
مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۹۹ (۸۰)	Total No of villages according To Woluswals List
تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس:		Distribution of Vills.by Wol. Pop size :
مجموع:	۲۵۰۰۰	۵۰۰-۲۵۱
	۱۰۰۰-۵۰۱	۱۰۰۱ و اضافه از آن
۹۹ (۸۰)	۷۸ (۶۵)	۱۹ (۱۳)
	۵ (۲)	تعداد قریه ها ---
۱۳۰۹۴	۷۳۸۸	۴۳۸۲
	۱۳۲۴	نفوس ---

ولسوالی شهرک
Woluswali Shahrak

نمبر مسلسل - Serial No	Village Name	اسم قریه	نفوس - Population		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی wol center Dir from	نمبر نقشه - Map No
			معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	معلومات وزارت داخله Wol		
۱	Leech	لیچ	۲۰۰	۷۷	N	۴۱۱C
۲	Paish Nawah	پیش ناوه	۱۲۰	۸۵	N	۴۱۱E
۳	Fagab Mazar	تگاب مزار	۲۵۰	۱۰۶	NW	۴۱۱E
۴	Murgha	مرغه	۴۴۰	۱۷۹	N	۴۱۱C
۵	Kundah Sokhta	کنده سوخته	۲۲۰	۱۷۱	N	۴۱۱E
۶	Kamemj	کمنج	۹۰۰	۴۲۵	N	۴۱۱C
۷	Ghok	غوک	۶۰۰	۴۶۹	NE	۴۱۱C
	۱. Yaka Sang	یکه سنگ	۲۰۰	*	N	-
	۲. Ghok Gul	غوک گل	۲۴۰	*	N	-
	۳. Beland Ghok	بلند غوک	۷۵۰	-	N	-
	۴. Pye Kotal	پای کوتل	۱۲۰	*	N	-
۸	Sar-i- Chshma	سر چشمه	۷۴۰	۳۴۹	E	۴۱۱E
۹	Oshan	اوشان	۱۷۵۰	۷۵۰	NE	۴۱۱D
۱۰	Zerqan	زرقان	۸۵۰	۳۸۳	NE	-
	۱. Poy	پوی	*	*	-	۴۱۱D
۱۱	Baland Oshan	بلند اوشان	۴۳۰	۲۶۶	-NE	-
۱۲	Sstwa	استوه	۴۲۰	۲۴۳	NE	۴۱۱D
۱۳	Jam	جام	۵۳۰	۱۹۰	NE	۴۱۱C
۱۴	Sherecja	شریجه	۳۱۰	۱۰۸	N	۴۱۱C
۱۵	Gharak -i- Suflla	غارک سفلی	۴۸۰	۱۸۵	SE	۴۱۱F

۱۶	Dozdan	دزدان	-	۹۳	SE	-
	۱. Dozdan -i-Ulya	دزدان علیا	۱۵۰	*	SE	۴۱۱F
	۲. Dozdan i-Sufla	دزدان سفلی	۳۰۰	*	SE	-
۱۷	Tang Zoo (Tang Azoo)	تنگ زو (تنگ ازو)	۳۰۰۰	۱۷۹	W	۴۱۱E
	۱. Zard Nawah	زرد ناوه	*	*	-	۴۱۱E
۱۸	Jorah(Jadrah)	جوره (جدره)	۲۱۰	۲۵۷	NW	-
۱۹	Sarzoo	سرزو	۲۵۰	۱۱۸	N	۴۱۱C
۲۰	Dahak	دهک	۲۲۰	۶۷	NW	۴۱۱E
۲۱	Nasfanj	نا سفنج	۶۵۰	۲۰۷	NW	۴۱۱E
۲۲	Lashwa (Shawa)	لشوه یا شوه	۱۵۰	۶۶	W	۴۱۱E
	۱. Ab Rawa	آب روه	*	*	W	۴۱۱E
۲۳	Kohan Basta	کهن بسته	۲۰۰	۱۱۶	W	-
۲۴	Showrak	شورک	۳۲۵	۱۵۶	W	۴۱۱D
۲۵	Wajar (Waja)	واجر (واجه)	۵۰	۱۲۹	NW	-
۲۶	Hesarak	حصارک	۲۲۰	۱۴۲	NW	۴۱۱C
۲۷	Ghaldak-i-Ulya (Gharak-i-Ulta)	غلدک علیا (غارک علیا)	۴۹۰	۱۴۲	SE	۴۱۱D
	۱. Garm Abak	گرم آبک	*	*	-	۴۱۱F
۲۸	Safaidarak (Safaid Lak)	سفیدارک (سفید لاک)	۱۵۰	۳۱	SE	۴۱۱F
۲۹	Qala-i-Ahan	قلعه آهن	۳۱۰	۵۸	SE	۴۱۱F
۳۰	Hoot Broot	هوت بروت	۹۵۰	۱۷۶	E	۴۱۱F
	۱. Berenji	برنجی	*	*	-	۴۱۱F
۳۱	Sangi	سنگی	۳۷۰	۲۵	E	۴۱۱F
۳۲	Seerzar-i-Ulya	سیرزار علیا	۴۵۰	۱۰۱	E	۴۱۲E
۳۳	Seerzar-i-Sufla	سیرزار سفلی	۳۸۰	۱۲۴	E	-
۳۴	Chehal Gazi	چهل گزی	۵۰۰	۱۱۴	SE	۴۱۱F
۳۵	Jadariyan (Jawariyan)	جداریان (جواریان)	۲۹۰	۵۰	SE	-
۳۶	Qarqatak (Qorghatak)	قرقتک (غرقتک)	۲۵۰	۹۸	SE	-
	۱. Chashma-i-Surkh	چشمه سرخ	*	*	-	۴۱۷B
۳۷	Khaja Gan	خواجه گان	۸۰۰	۲۷۹	NE	۴۱۱D

۳۸	Salmeen	سلمین	۷۰۰	۴۵۱	NE	۴۱۱D
۳۹	Tar Bulaq	تر بلاق	۵۰۰	۷۱	E	۴۱۱F
۴۰	Chshma-i-Safaidd	چشمه سفید	۳۶۰	۱۱۵	E	۴۱۱F
۴۱	Joy -i-Sabz	جوی سبز	۴۰۰	۷۹	S	۴۱۱F
۴۲	Shah Joye	شاه جوی	۳۲۰	۱۱۱	S	۴۱۱F
۴۳	Shheedan	شهیدان	۲۱۰	۵۲	S	۴۱۱F
۴۴	Sar Malan	سرملان	۴۵۰	۲۷۷	SW	۴۱۱E
۴۵	Zanoo	زانو	۴۰۰	۱۶۵	SE	-
۴۶	Dhan -i-Chel Gazi	دهن چهل گزی	۵۰۰	۴۶	SE	-
۴۷	Garmab	گرم آب	۳۰۰	۱۴۱	SE	۴۱۱F
۴۸	Ghjoorak	غجورک	۶۰۰	۱۱۲	SE	-
	۱.Nau Tala (Nau Qala)	نو تله (نوقله)	*	*	-	۴۱۱VB
۴۹	Garddalang	گرد اولنگ	۳۰۰	۹۲	E	۴۱۱E
۵۰	Khwaja Noor (Khwaja Bor)	خواجه نور (خواجه بور)	۴۵۰	۱۲۵	S	۴۱۱A
۵۱	Band Bor	بند بور	۱۶۰	۱۷۶	S	-
۵۲	Anja Ali Ghor	انجه اعلی غوری	۲۷۰	۳۵۱	S	۴۱۱VB
	۱.Surkhak	سرخک	*	*	-	۴۱۱VB
۵۳	Baid-i-Ghorijan	بید غوریان	۲۱۰	۳۰	S	۴۱۱A
۵۴	Zuhran-i-Mirzada	ظهران میرزاده	۲۹۰	۱۰۶	SE	۴۱۱A
۵۵	Zair Tangi-i-Barkhol	زیر تنگی برخول	۳۱۰	۶۳	E	۴۱۱F
۵۶	Karaiz-i-Shogan	کاریز شوگان	۱۲۰۰	۱۶۱	W	۴۱۱E
۵۷	Band Bor	بند بور	۲۱۰	۷۰	S	-
	۱.Daiwal Surkh	دیوال سرخ	۳۰۰	*	SE	۴۱۱A
۵۸	Kotah	کوتاه	۱۸۰	۴۷	W	۴۱۱E
۵۹	Malmanj	ملمنج	۳۵۰	۱۷۶	N	۴۱۱C
	۱.Siyah Kala	سیاه کله	۱۳۰	*	NE	-
۶۰	Jelga-i-Mazar	جلگه مزار	۱۷۰۰	۵۷۴	N	-
	۱.Barzaw	برزاو	*	*	-	-
۶۱	Ghar	غار	۸۹۰	۲۳۸	N	۴۱۱D

۶۲	Ghal Mooshak	غالموشک	۱۳۵۰	۸۲	NE	۴۱۱B
۶۳	Sabz Zeyarat	سبز زیارت	۶۰۰	۱۶۱	SE	۴۱۱F
۶۴	Sartaida (Sartashida)	سرتایده (سرتاشیده)	۳۲۰	۷۲	S	۴۱۷B
۶۵	Ispuszoo	اسپس زو	۱۵۰	۱۸۸	NW	۴۱۱E
	\.Sar-i- Takht	سر تخت	*	*	-	-
۶۶	Asgha Jan	آغه جان	۲۰۰	۵۳	W	-
	\.Falaizak	فالیزک	*	*	-	۴۱۱E
۶۷	Qaghanoo	قرغنو	۹۰	۲۴	E	۴۱۱F
	\.Siya Khak	سیاه خاک	*	*	-	-
۶۸	Shorabak	شورابک	۵۰	۳۱۴	S	۴۱۱E
۶۹	Karaiz-i- Moh.d Shah	کاریز محمد شاه	۳۰	۳۹	SE	-
۷۰	Faqir Abad	فقیر آباد	۴۰۰	۱۷۴	S	۴۱۱E
۷۱	Masjed -i- Nagar	مسجد نگار	۷۰۰	۱۶۲	S	۴۱۱E
۷۲	Berkhola	برخوله	۲۱۰	۲۸۴	E	۴۱۱F
۷۳	Bedan	بیدان	۲۱۰	۸۷	N	۴۱۱D
۷۴	Shabori	شاه بوری	۲۰۰	۲۲	W	-
۷۵	Dahan -i- Hessar	دهن حصار	۲۵۰	۱۲۷	W	۴۱۱E
۷۶	Samarghak	ثمرغک	۴۵۰	۱۵۹	NE	۴۱۱C
۷۷	Bibi Yan	بی بی یان	*	۲۷	NE	۴۱۱D
۷۸	Hawz-i-Bangi	حوض بنگی	*	۶۵	E	۴۱۱F
۷۹	Khara Sang	خره سنگ	*	۱۲۴	S	۴۱۱F
۸۰	Karaiz -i- Is- hag	کاریز اسحاق	*	۱۲۶	S	۴۱۱E
۸۱	Del-i-Pareeyan	دل پریان	۵۰۰	-	NE	-
۸۲	Ma za Sang	مزه سنگ	۴۵۰	-	S	-

معرفي مختصر ولسوالي تيوره
Woluswali Summary for Taywara

اسم مرکز: -----	شماره کود: ۲۷۰۵	اسم ولسوالی: تیوره
Center Name: -----	Code No: ۲۷۰۵	Woluswali Name: Taywarah
مساحت (کیلو متر مربع)	۲۹۲۱	Area (Sq Km)
ارتفاع مرکز از سطح بحر (متر)	۲۱۵۰	Altitude of the MCD Center (m) :
طول و عرض البلد مرکز	۳۳ ۳۱ - ۶۴ ۲۵ E	Lat. and Long. of the MCD Center :
نقشه های مشتمل	۴۱۷ A / ۴۱۷ - B ۴۱۶ -D / ۴۱۷- C / ۴۱۷- D ۴۱۷-E / ۴۱۷ - F	Inclusive Maps :
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۲۸۳۰۵	Total Pop . (MAI) :
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله	۱۹۶۶۸	Total Pop (Wol) :
سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)	M ۱۹۵۸	Year and basis for wol . Pop :
مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۷۹ (۴۶)	Total No of villages according to Woluswal.s List
تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس		Distribution of vills. By Wol . Pop size :
مجموع :	۲۵۰۰۰	۵۰۰-۲۵۱
	۱۰۰۰-۵۰۱	۱۰۰۱ و اضافه از آن
۷۹ (۴۶)	۱۷ (۱۴)	۲۴ (۱۵)
	۳۷ (۱۶)	۱- (۱)
	۱۸۶۰	۱۱۵۳
	۵۷۰۰	۱۰۹۵۲
	۱۹۶۶۸	نفوس

ولسوالی تیوره Woluswali Taywara

نمبر نقشه Map No	سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی Dir-from wol center	نفوس - Population		اسم قریه	Vilage Name	نمبر مسلسل Serial No
		معلومات وزارت داخله Wol	معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI			
۴۱۷C	W	۶۰۹	۱۱۰۰	زه نوروز	Zeh Nau Roze	۱
-	W	۴۸۱	-	یخن قبه و او بیدک	Yakhan Quba Wa Awbaidak	۲
-	W	*	۹۰۰	یخن	۱.Yakhan	
۴۱۷C	W	*	۱۹۰	قبه	۲.Quba	
-	W	*	۱۱۰	او بیدک	۳. Awbaidak	
۴۱۷C	W	۴۱۴	-	یگین و ورث	Yagin wa Waras	۳
-	W	*	۴۵۰	یگین	۱. Yagin	
۴۱۷C	W	*	۱۵۰	ورث	۲. Waras	
-	W	۱۱۳	۱۲۰	راغمشت	Raghmesht	۴
۴۱۷C	W	۵۶۱	۹۰۰	زرد بید (زربید)	Zard Baid (Zar Baid)	۵
۴۱۷C	W	۱۹۴	۴۰۰	سین	Seen	۶
۴۱۷C	NW	۲۹۱	۴۲۰	ورجه	Warja	۷
۴۱۷C	NW	۹۲۷	۱۳۰	اسپرمان (اسفرخان)	Asparman (Asferkhan)	۸
-	W	*	۴۰۰	لارغه سيب تلخ	۱.Largha Saib-i-Talakh	
۴۱۷C	W	*	۳۵۰	لاروغه	۲. Larogha	
۴۱۷C	NW	*	۲۸۰	خزبه گگ	۳.Khuzbagak	
۴۱۷C	NW	*	۳۲۰	یورمه	۴.Yorma	
۴۱۷C	NW	۵۷۸	-	پای حصار	Paye Hessar	۹
-	NW	*	۶۵۰	پای حصار	۱.Paye Hessar	
-	NW	*	۵۰۰	سرتنگی	۲.Sar Tangi	
۴۱۷D	NW	۲۰۰	-	زرگرک و دهن آب	Zargarak wa Dahan Ab	۱۰
-	NW	*	۲۰۰	دهن آب	۱.Dahan Ab	
۴۱۷C	NW	*	۲۱۰	زرگرک	۲.Zargarak	

۱۱	Ulutoo	التو	۲۵۰	۱۰۰	E	-
۱۲	Chashma-i-Khoo-i-Sarpanak	چشمه خونی سرپنک	۱۲۰	۴۲۳	E	-
	۱. Dahan Tangi Sarpanak	دهن تنگی سرپنک	۴۰۰	*	E	۴۱۷D
	۲. Sarpanak-i-Kursayah	سرپنک کورسیاه	۲۲۰	*	E	۴۱۷D
۱۳	Guldoom	گلدوم	۱۵۰	۷۲	SE	-
۱۴	Pushkran	پشکران	۹۹۰	۵۰۵	S	۴۱۷D
	۱. Chahardar	چهار در	*	*	-	-
۱۵	Surkh Dewar	سرخ دیوار	۶۲۰	۳۳۵	SE	۴۱۷D
۱۶	Yaman	یامان	۱۲۰۰	۶۱۰	SE	۴۱۷D
۱۷	Gharak	غارک	۷۰۰	۴۳۱	SE	۴۱۷D
۱۸	Otaye	اوتای	۲۵۰	۱۵۶	NW	۴۱۷C
۱۹	Khar nak	خرنک	۹۰۰	۴۷۵	SE	۴۱۷D
۲۰	Joy Faqir	جوی فقیر	۲۰۰	۸۶	SE	-
۲۱	Mula Ala	ملا علا	۳۵۰	۱۹۷	N	۴۱۷C
۲۲	Chashma-i-Miran	چشمه میران	۱۱۰	۴۶	-	۴۱۷C
	۱. Naye Safaid	نای سفید	*	*	SE	-
۲۳	Jawz Chardar	جوز چاردر	۵۵۰	۲۸۷	S	۴۱۷D
۲۴	Zarni	زرنی	۹۰۰	۶۶۸	SE	-
۲۵	Lal-i-Surkh -i-Bayen	لعل سرخ باین	۴۰۰	۸۶	E	۴۱۷C
۲۶	Yakhan Ulya(Yakhan Ula-i- Narmi Soor)	یخن علیا (یخن علیا، نرمی وسور)	۶۰۰	۲۸۹	E	۴۱۷D
۲۷	Deh Tai	ده تای	۱۰۰۰	۷۷۹	NW	۴۱۷C
۲۸	Galiko Saadat.Bayaen.Zeh Afghan	گلیکو سعادت باین، زه افغان	۴۲۰	۸۵۶	NE	-
	۱. Soofi (Safaidarak)	صوفی (سفیدارک)	۳۰۰	*	NE	۴۱۷C
۲۹	Dahan Yakhan-i-Ulya wa Soor	دهن یخن علیا وسور	۶۰۰	۶۲۳	E	۴۱۷C
	۱. Sang-i-Miyan Ab	سنگ میان آب	۱۰۰	*	NE	۴۱۷D
	۲. Joy Soorakh	جوی سوراخ	۷۰	*	E	-
	۳. Soor Soorakh	سور سوراخ	۵۵۰	*	SE	-
۳۰	Samochak	سموچک	۳۰۰	۱۱۲	NE	۴۱۷D
۳۱	Lal Surkh Kursiya	لعل سرخ کورسیا	۳۰۰	۱۳۰	E	۴۱۷C

۳۲	Sarabad	سرسید	۹۲۰	۴۷۲	E	۴۱۷D
	۱.Dahan sarsabad	دهن سرسید	۱۳۰	*	E	-
۳۳	Saibak	سبیک	۴۵۰	۱۷۸	SE	۴۱۷D
۳۴	Qochi (kursiyah)	قوچی (کرسیا)	۲۳۰	۹۲۱	E	۴۱۷D
	۱.Koyan-i-sarsiyah ya kursiah	کویان سرسیاه ویا کرسیا	۱۲۰	*	E	-
	۲.Pusht-i-Tangi- Sarpanak	پشت تنگی سرپنک	۱۵۰	*	E	۴۱۷D
۳۵	Khawajai Ganjan	خواجه گنجان	۳۵۰	۱۹۰	E	-
	Noorak	نورک	۲۵	۴۳۸	E	۴۱۷D
۳۶	۱.Zair Tangi- Noorak	زیر تنگی نورک	۲۸۰	*	E	۴۱۷D
	Shaikhlayee (Ana Saadat wa Taimani)	شیخ لایی (انه سعادت و تایمنی)	۹۰	۹۰۲	SW	-
۳۷	۱.Panj Charagh	پنج چراغ	۱۴۰	*	SW	۴۱۷C
	۲.Warayeen	وراعین	۱۴۰	*	S	-
	۳.Kharmin	خرمین	۲۸۰	*	S	-
	۴.Kali	کالی	۱۰۰	*	SW	-
	۵.Saray Kusha Bani (Bali)	سرای کشه بانی (بالی)	۱۰۰	*	SW	۴۱۷E
۳۸	Zirgak	زیره گک	۴۰۰	۳۷۷	SW	-
	Daraz-i-Nili wa (Khanzada)	ادراز نیلی و خان زاده	-	۵۷۰	SW	۴۱۷C
	۱.Mahala -i-Darzab	محلہ درزاب	۱۵۰	*	SW	-
۴۰	sang i Lach	سنگ لچ	۳۰۰	۴۳۷	SW	۴۱۷E
۴۱	Ustowan	استوان	۹۰۰	۵۸۷	SW	۴۱۷E
۴۲	Taiwara(Taht -i- Taiwara-i-Khawaja Ghar)	تیوره (تحت تیوره خواجه غار)	۱۲۰۰	۱۱۵۳	Center	۴۱۷E
	Ashughan wa Parjamlan	عاشقان ویرجملان	۷۰۰	۵۴۶	NW	۴۱۷C
۴۳	۱.Pushtayee	پشتای	۴۰۰	*	NW	۴۱۷C
	۲.parchamdan	پرچمدان	۳۰۰	*	NW	۴۱۷C
۴۴	Kaj Joy	کچ جوی	-	۲۷۰	-	-
۴۵	Pashwarah	پشوره	-	۲۳	-	-
۴۶	Asfoor(Asfoor Mahiki -Qarya)	اسفور (اسفور ملک قریه)	-	۷۱۰	W	-
۴۷	Warayeen Pahlawan	وراعین پهلوان	۱۲۰	-	S	-

معرفي مختصر ولسوالي لعل و سر جنگل

Woluswali Summary for Lal - Sar Jangal

اسم مرکز : -----	شمارهء کود: ۲۷۰۶	اسم ولسوالی : لعل و سرچنگل
Center Name:-----	Code No: ۲۷۰۶	Woluswali Name: Lal-o Sarjangal
مساحت (کیلو متر مربع)	۵۱۱۵	Area (Sq Km)
ارتفاع مرکز از سطح بحر (متر)	۲۸۰۰	Altitude of the MCD Center (m)
طول البلد و عرض البلد مرکز	۳۴ ۳۰ N-۶۶ ۱۶ E	Lat.and Long.of the MCD Center :
نقشه های مشتمل	۴۰۶ F/ ۵۰۱ E ۴۱۲ B/ ۵۰۷ A/۵۰۷ B ۴۱۲ D/ ۵۰۷ C/ ۵۰۷ D ۴۱۲ F/ ۵۰۷ E / ۵۰۷ F	Inclusive Maps
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۲۴۲۲۷	Total Pop . (MAH)
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۱۷۶۵۲	Total Pop (Wol)
سال وساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)	۱۹۵۸	Year and basis for Wol Pop :
مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۴۴۴ (۴۱۴)	Total No .of villges according to Woluswal.s List
تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس:		Distribution of Villages.by Wol Pop size:
مجموع :	۲۵۰۰۰	۵۰۰-۲۵۱
	۱۰۰۰-۵۰۱	۱۰۰۱- اضافه از آن
۴۴۴ (۴۱۴)	۴۴۱ (۴۱۲)	۲ (۲)
۱۷۶۵۲	۱۶۹۵۲	۷۰۰

ولسوالی لعل و سرجنګل

Woluswali Lal- Sarjangal

نمبر مسلسل - Serial No	Vilage Name	اسم قریه	نفوس - Population		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی wol center Dir:from	نمبر نقشه Map No
			معلومات وزارت داخله Wol	معلومات وزارت زراعت MAI و آبیاری		
۱	Sar Bughandi Sarjangal	سر بښندی سرجنګل	۵۱	۴۰	N	۵۰۷C
۲	Nau Joy	نوجوی	۹۲	۵۰	N	۵۰۷A
۳	Sang Pulak	سنگ پلک	۵۴	۴۰	N	۵۰۷A
۴	Sokhta Gaifanak (Sokhta Ghfnana)	سوخته غیفانک (سوخته غفنا نه)	۴۸	۳۵	N	۵۰۷A
۵	Khwaja Josh	خواجه جوش	۵۲	۸۹	NE	۵۰۷D
۶	Babaja Sar Kamaran	بابه جی سر کامران	۵۱	۴۰	NE	۵۰۷C
۷	Teka Ghal-i-Joghuk	تکه غال جو قلک	۹	۳۵	N	۵۰C
۸	Dahan Ssqaba -i-Joqulak	دهن سقابه جو قلک	*	-	-	-
۹	Sar gharak-i-sarjangal	سر غارک سرجنګل	۲۴	۴۰	NE	۵۰C
۱۰	Nawai Arg	نوی ارګ	۲۹	۶۰	NE	۵۰۷C
۱۱	Qala-i-NauRoghani Qol	قلعه نوروغنی قل	۳۵	۳۰	E	-
۱۲	Awrak Roghani Qol(Awrak Sufla)	اورک روغنی قل (اورک سفلی)	۳۳	۶۲	E	-
۱۳	Nau Awraak Sarjangal (NauAwraak)	نو اورک سرجنګل (نو اورک)	۴۸	۸۰	E	-
۱۴	Kajak -i-Ghaifanak (Kajak sufla-i-Ghaifanak)	کجک عیفانک (کجک سفلی عیفانک)	۲	۲۵	N	-
۱۵	Nau Utaq Sarjangal	نوا طاق سرجنګل	۴۷	۴۰	N	۵۰۷C
۱۶	Haigal -i-Sufla	هیکل سرجنګل	۹۳	۱۰۰	N	-
۱۷	Sheena Siyah Khwala	شینہ سیاہ خوله	۴۳	۶۰	N	-

۱۸	Siyah Chashma	سیاه چشمه	۲۵	۲۱	SE	-
۱۹	Geero-i-Sar Asiyagak (Gerdi Wa Siyagak)	گیروسر آسیا گک (گردی و سیا گک)	۲۰	۴۹	N	-
۲۰	Qala-i- Qatlash(Qala-i- Fasash)	قلعه قتلش (قلعه فسش)	۳۵	۴۳	N	-
۲۱	Qala-i-Sar Asiyagak	قلعه سر آسیا گک	۱۰	۶۲	N	-
۲۲	Karah Sarjantal	کره سر جنگل	۳۰	۱۷	N	۵۰۷۸
۲۳	Shah Malik	شاه ملک	۱۳	۱	N	۵۰۷۸
۲۴	Zardi Sar Asiyagak	زردی سر آسیا گک	۲۲	۷۸	N	-
۲۵	Qala-i-Sar Asiyagak	قلعه سر آسیا گک	۲۵	۶۲	N	-
۲۶	Dangak	دنکک	۴۰	۶۷	N	-
۲۷	Sar-i-Pul-i- Siyahlakhak(Sar- i-Pul-i-Lakhak)	سرپل سیا لڅک (سرپل لڅک)	۴۰	۲۳	N	-
۲۸	Dahan-i-Char Asiyab	دهن چار آسیاب	۶۰	۸۸	N	۵۰۷۸
۲۹	Sar Boghundi Safaidab	سر بغندی سفیداب	۲۸	۱۷	N	-
۳۰	Zair Qash-i- Safaidab	زیر قاش سفیداب	۴۰	۱	N	۷۰۷۸
۳۱	Geero Safaidab	گیرو سفیداب	۲۴	۳۱	N	-
۳۲	Shaikh Nawa-i- Safaidab	شیخ ناوه سفیداب	۲۹	۲۹	N	۵۰۷۸
۳۳	Jar-i-Afghanan	جر افغانان	۲۳	۱۷	N	۵۰۷۸
۳۴	Sheena-i-Safaidab	شیننه سفیداب	۴۲	۱۸	N	۵۰۷۸
۳۵	Sang Parah	سنگ پاره	۳۵	۱۸	N	۵۰۷۸
۳۶	Samail-i- Sarjantal(Samail- i-Qatlash)	سمیل سر جنگل (سمیل قتلش)	۶۰	۱۷	N	-
۳۷	Chalawak-i- Suflla(Chalawak-i- Qatlash)	چلاوک سفلی (چلاوک قتلش)	۷۰	۵۵	N	۵۰۷۸
۳۸	Tazar (Tazar Qatlash)	تزار (تزار قتلش)	۳۰	۴۰	N	۵۰۷۸
۳۹	Dahan Boom-i- Kamran	دهن بوم کامران	۱۸	۱۶	N	۵۰۷۸
۴۰	Bala-i-Koh	بالای کوه	۲۰	۱۲	N	-
۴۱	Malmorak Kushk	مال مورک کشک	۳۰	۵۰	N	۵۰۷۸
۴۲	Zaghcha Khan	زاغچه خان	۲۵	۲۶	N	۵۰۷۸
۴۳	Noor Maghan	نور مغان	۲۹	۲۸	N	-

۴۴	Shaikh Naw-i-Kushkak	شیخ نا و کشکک	۶۰	۲۴	N	-
۴۵	Dahan Gharak Wa Chlawak Shahr	دهن غرکوچلاوک شهر	*	۴۲	NE	-
	۱. Chlawak Shahr	چلاوک شهر	۱۸	*	NE	-
	۲. Dahan Gharak	دهن غارک	۲۷	*	NE	۵۰VC
۴۶	Sar Sang Khalil Sarjangal	سر سنگ خلیل سر جنگل	۴۲	۴۳	NE	-
۴۷	Shini Chapari Qol	شینې چپرې قل	۲۶۰	۳۷	NE	۵۰VC
۴۸	Chapari Qol Ulya	چپرې قل علیا	۱۱۰	۹۸	NE	-
۴۹	Karaiz Abak (Karaiz Shahr)	کاریز آبک (کاریز شهر)	۱۲	۹	NE	-
۵۰	Sangtoo Sargangl	سنگتو سر جنگل	۸۰	۵۸	NE	۵۰VC
۵۱	Gardanak Geero - i-Sarjangal	گردنک گیر و سر جنگل	۸۲	۹۷	NE	۵۰VC
۵۲	Roghani Gul Sufla	روغنی گل سفلی	۳۳	۳۳	NE	-
۵۳	Sar Jelaw Garak	سر جلو گیرک	۲۶	۱۶	NW	۵۰VC
۵۴	Qash Safaid	قاش سفیداب	۲۷	۴۰	N	۵۰VC
۵۵	Baikh Sang Shahr	بیخ سنگ شهر	۱۸	۱۴	N	۵۰VC
۵۶	Naw Asman	نا وه اسمان	۱۹	۲۰	NE	۵۰VC
۵۷	Dahan Nau Naika	دهن نو نیکه	۱۶	۳۱	NE	۵۰VC
۵۸	Wata Poor-i-Sarjangal Shahr	وته پور سر جنگل شهر	۲۷	۱۹	NE	-
۵۹	Safaid Raig	سفید ریک	۳۲	۲۱	NE	-
۶۰	Dahan Sang-i-Khlil-i-Sufla	دهن سنگ خلیلی سفلی	۲۸	۳۴	NE	۵۰VC
۶۱	Qala-i-Shahr	قلعه شهر	۳۵	۳۵	NE	-
۶۲	Majo Shahr	منجو شهر	۴۰	۳۵	NE	۵۰VC
۶۳	Nau Shukoor	نو شکور	۲۰	۱۲	NW	-
۶۴	Dahan Taka Ghal -i-Sarjangal	دهن تکه غال سر جنگل	۱۰۰	۱۰۶	NW	۵۰VC
۶۵	Kharah Sang	خره سنگ	۲۲	۴۰	NW	-
۶۶	Dahan-i-Kola Sang	دهن کوله سنگ	۳۲	۲۵	NW	-
۶۷	Dahan Nau Miyana	دهن نو میانه	۲۹	۳۲	NW	-
۶۸	Kola Shafa Baig	کوله شفا بیگ	۷۰	۸۰	NW	-
۶۹	Chashma -i-Siyah	چشمه سیاه	۴۰	۳۳	NW	۴۱۲D

۷۰	Shah Ghaghak	شاه غاغبک	۵۵	۷۰	NW	۴۱۲D
۷۱	Qash Teka Ghal – i-Sar jangal	قاش تکه غال سرچنگل	۹۰	۸۵	NW	-
۷۲	Khokushta-i-Suflla	خو کشته سفلی	۱۱۰	۵۴	NE	۵۰۷D
۷۳	Nau Kami Kho Kushta	نو کمی خو کشته	۲۷	۲۴	E	-
۷۴	Gharak-i-Kamran (Gharak)	غارک کامران (غارک)	۱۲	۵	NE	۵۰۷C
۷۵	Warahoo-i-Suflla (Warahoo)	وراهو سفلی (وراهو)	۲۸	۲۲	NE	۵۰۷C
۷۶	Sawar Ahoo (Sadar Ahoo)	سر وراهو (سرداراهو)	۱۹	۱۳	NE	-
۷۷	Kar Mazar –i-Sarjangal	کر مزار سرچنگل	۳۰	۲۹	NE	۵۰۷C
۷۸	Gardolang –i-Sarjangal	گردولنگ سرچنگل	۸۰	۷۴	NW	-
۷۹	Dangalak-i-Shah Bunyad(Dangalak -i-Sarjangal)	دنگلک شاه بنیاد (دنگلک سرچنگل)	۲۵	۶۷	N	۵۰۷A
۸۰	Siyah Khola-i-Sarjangal	سیاه خوله سرچنگل	۴۲۰	۵۳	NW	-
۸۱	Kho Kushta-i-Ulya (Kho Kushta)	خو کشته علیا (خو کشته)	۶۰	۲۹	E	۵۰۷D
۸۲	Sar Band	سر بند	-	۱۹	-	-
	۱. Sar Band –i-Ulya	سر بند علیا	۶۵	*	NE	-
	۲. Sar Band –i-Suflla	سر بند سفلی	۵۰	*	NE	۵۰۷D
۸۳	Safaid Sang	سفید سنگ	۵۰	۱۶	NE	-
۸۴	Mul Taigh (Nail Taigh)	مل تیغ (نیل تیغ)	۲۵	۱۰	NE	-
۸۵	Band Qala-i-Sarjangal	بند قلعه سرچنگل	۳۰	۱۴	NE	-
۸۶	Shahi-i-Sarjangal (Shahi)	شاهی سرچنگل (شاهی)	۹۰	۳۰	NE	۵۰۷D
۸۷	Surkh Joy –i-safaid Chashma (Surkh Joy)	سرخ جوی سفید چشمه (سرخ جوی)	۴۰	۳	SE	۴۱۲D
۸۸	Jala Sar Jaw qol	جله سر جو قل	۴۵	۶۰	SW	-
۸۹	Sitah Sang –i-Jow Qol Lal	سیانگ جو قل لعل	۵۳	۶	SW	۵۰۷C
۹۰	Pash Band-i-Jaw Qol	پیش بند جو قل	۴۰	۴۰	SW	۵۰۷D

۹۱	Jazeera-i-Jaw Qol (Jazeera)	جزیره جو قل (جزیره)	۳۵	۳۱	SW	۵۰۷C
۹۲	Wari Maish (Warisheen)	واری میش (وارشین)	۲۵	۲۴	SW	۵۰۷C
۹۳	Mal Morak Jaw Qol	مال مورک جو قل	۴۰	۲۵	SW	-
۹۴	Pam-i- Sufla	پام سفلی	۶۰	۷۱	SW	۵۰۷C
۹۵	Pam-i-Ulya	پام علیا	۴۰	۴۴	SW	-
۹۶	Pakhal Jaw Qol	پخل جو قل	۶۰	۶۷	SW	۵۰۷C
۹۷	Takht -i-Mazar-i- Kerman	تخت مزار کرمان	۷۰	۷۰	E	۵۰۷C
۹۸	Dara-i-Kerman	دره کرمان	۵۰	۱۳		-
۹۹	Faraman Kerman (Farash)	فرمان کرمان (فراش)	۴۰	۱۸	E	۵۰۷C
۱۰۰	Chambar Qala-i- Kerman	چمبر قلعه	۳۰	۸	E	-
۱۰۱	Nau Jaw-i- Kerman	نو جوی کرمان	۷۰	۱۷	E	۵۰۷C
۱۰۲	Pash Band-i- Kerman	پیش بند کرمان	۲۰	۴۰	NE	۵۰۷C
۱۰۳	Jangalak-i- Kerman	جنگلک کرمان	۱۴۰	۲۷	NE	۵۰۷D
۱۰۴	Nau Ghola-i- Kerman	نو غوله کرمان	۲۵	۱۶	NE	۵۰۷D
۱۰۵	Sar Teka Ghal	سر تکه غال	۱۵۰	۱۰۷	NW	۵۰۷C
۱۰۶	Jalaso Masafar	جله سو مسافر	۸۰	۲۹	SW	-
۱۰۷	Khok Kushta(Khok Kushta-i-Jaw Qol)	خوک کشته (خوک کشته جو قل)	۵۰	۳۷	SW	۵۰۷C
۱۰۸	Al-i- Qurban	ال قربان	۴۵	۱۰۴	SW	-
۱۰۹	Acha Bazar	اچه بازار	۸۰	۳۹	SW	۵۰۷C
۱۱۰	Kaj Naw	کچ نا و	۳۰	۹	SW	۵۰۷C
۱۱۱	Dahan-i-saqaba	دهن سقا به	۸۰	۲۴	SW	۵۰C
۱۱۲	..Siyah Chashma Wa Nau Robah	سیاه چشمه و نوروباه	-	۱۲	E	-
	۱. Siyah Chashma -i-Sufla	سیا چشمه سفلی	۴۰	*	NE	۵۰۷C
۱۱۳	Daiwalak -i- Ulya	دیوالک علیا	۵۰	۱۲	SE	۵۰۷C
۱۱۴	Khoshkicha Kerman	خشکچه کرمان	۱۸۰	۱۷۶	E	-
۱۱۵	Siyah Khak-i- Kerman	سیا خاکی کرمان	۶۰	۵۸	E	۵۰۷D

۱۱۶	Tamboot-i-Kerman	تمبور کرمان	۹۰	۴۱	E	۵۰۷C
۱۱۷	Sharstan-i-Kerman	شارستان کرمان	۳۸	۱۹	E	۵۰۷D
۱۱۸	Abtoo-i-Kerman	ابتو کرمان	۴۰	۳۰	E	-
۱۱۹	Naw ghjar-i-Kerman	نو غو جر کرمان	۵۵	۵۴	E	۵۰۷D
۱۲۰	Dahan Qomgh-i-Kerman	دهن قومغی کرمان	۳۲	۳۵	E	-
۱۲۱	Notori-i-Kerman	نو توری کرمان	۶۰	۲۱	E	۵۰۷D
۱۲۲	Sang -i-Soorakh	سنگ سوراخ	۳۳	۳۵	E	۵۰۷E
۱۲۳	Nau Ghlcha	نو غلچه	۱۲۰	۱۸	S	۵۰۷C
۱۲۴	Kushkak	خشکک	۱۵	۱۲	S	-
۱۲۵	Gandah Joye Talkhak (gandah Joye)	گنده جوی تلخک (گنده جوی)	۱۶۰	۳۵	S	۵۰۷C
۱۲۶	Siyah Chashma - i-talkhak (Siyah Chashma)	سیاه چشمه تلخک (سیاه چشمه)	۳۰	۱۷	S	-
۱۲۷	Chardehi-i-Ulya	چهاردهی علیا	۱۵	۲۴	S	۵۰۷C
۱۲۸	Jalso Talkhak (Jalso)	جلسو تلخک (جلسو)	۱۸	۵	S	۵۰۷C
۱۲۹	Miyana Tala-i-Talhak	میانه تاله تلخک	۴۵	۷	S	-
۱۳۰	Nawai Joye (Nau Joye)	نوی جوی (نو جو)	۲۵	۹	S	۴۱۲D
۱۳۱	Sharestan-i-Qolani Tal	شارستان قولانی تل	۸۰	۵۴	SW	۵۰۷C
۱۳۲	Ab Bareek -i-Sarjantal	آب باریک سر جنگل	۵۰	۶۳	N	۵۰۷C
۱۳۳	Sokhtagi	سوختگی	۳۰	۱۳	N	۵۰۷C
۱۳۴	Baikh Sang	بیخ سنگ	۱۵	۲۷	N	۵۰۷C
۱۳۵	Qala -i-Qhaifanak	قلعه غیفانک	۴۰	۷۹	N	۵۰۷C
۱۳۶	Dahan Shorabak	دهن شورابک	۲۰	۳۶	N	۵۰۷C
۱۳۷	Qarya-i-Chel (Chel Sarjantal)	قریه چل (چل سر جنگل)	۵۰	۶۷	N	۵۰۷C
۱۳۸	Sang-i-Zard	سنگ زرد	۶۰	۱۲۵	N	-
۱۳۹	Munar-i-Sarjantal (Munar-i-Sar Shorabak)	منار سر شورابک (منار سر جنگل)	۴۰	۳۲	N	-
۱۴۰	Gor ghalak-i-Ulya wa Sufla (Gor Ghlak-ha)	گور غالک علیا و سفلی (گور غالک ها)	۸۵	۸۸	N	۵۰۷C

۱۴۱	Rashk-i-Talkhak	رشک تلخک	۵۰	۶۶	SE	-
۱۴۲	Shorabak-i-Talkhak (Shorabak)	شورابک تلخک (شورابک)	۲۰	۱۶	SE	-
۱۴۳	Kata Darakht	کنه درخت	۳۰	۳۵	SE	۵۰VC
۱۴۴	Paye-Boom-i-Talkhak (PayelBoom)	پای بوم تلخک (پای بوم)	۳۵	۲۱	SE	۵۰VC
۱۴۵	Sar Bughudi-i-Zar Yafta	سر بغندی زریا فته	۲۵	۱۵	SE	-
۱۴۶	Kohna Deh-i-Zaryafta Talkhak	کهنه ده سر یافته تلخک	۳۰	۲۲	SE	-
۱۴۷	Dast-i-Rast-i-Zaryafta	دست راست زریا فته	۳۰	۵	SE	۵۰VC
۱۴۸	Dast-i-Chap-i-Zaryafta	دست چپ زریا فته	۳۵	۲۵	SE	۵۰VC
۱۴۹	Saiwak-i-Talkhak	سیوک تلخک	۶۰	۴۷	S	۵۰VC
۱۵۰	Nomyana Sarjantal(Nomya na Sarjantal wachi Qol)	نومیانه سر جنگل (نومیانه سر جنگل چی قل)	۱۰۰	۷۵	E	-
۱۵۱	Ustayan -i-Sarjantal	استایان سر جنگل	۶۰	۵۳	NE	۵۰VC
۱۵۲	Nau Wa Tar (Nau Do Tar)	نو و تار (نو دو تار)	۳۰	۲۲	NE	۵۰VC
۱۵۳	Talatoo-i-Sarjantal (Talatoo)	تاله تو سر جنگل	۲۵۰	۸۹	NE	۵۰VC
۱۵۴	Abak Shahr -i-Sarjantal	آبک شهر سر جنگل	۳۰	۳۳	NE	۵۰VC
۱۵۵	Deh Paitab-i-Sarjantal	ده پیتاب سر جنگل	۵۰	۴۵	NE	-
۱۵۶	Sar Toap-i-Suflla	سر توب سفلی	۵۰	۲۲	NE	۵۰VD
۱۵۷	Dahan Shor Qol	دهن شور قل	۴۰	۳۱	E	-
۱۵۸	Kohna Deh-i-Sarjantal	کهنه ده سر جنگل	۵۰	۱۷	E	۵۰VD
۱۵۹	Sokhtai -i-sarjantal	سوخته سر جنگل	۴۵	۳۲	E	۵۰VD
۱۶۰	Jar Surkh-i-Sarjantal	جر سرخ سر جنگل	-	۳۱	N	-
	۱.Jar -i-Surkh-i-Mirza Ali	جر سرخ میرزا علی	۳۵	*	N	-
	۲.Jar Surkh-i- Ali Panah	جر سرخ علی پناه	۳۰	*	N	-
	۳.Jar Surkh-i-Moh,d Eessa	جر سرخ محمد عیسی	۴۰	*	N	-

۱۶۱	Jar Surkh-i- Char Asiyab	جر سرخ چار آسیاب	۱۶	۱۸	N	-
۱۶۲	Pashband -i-Siya Lakhak	پیش بند سیاه لک	۱۵	۲۱	N	-
۱۶۳	Siya Lakhak	سیاه لک	۱۲	۴۰	N	۵۰۷C
۱۶۴	Deh Dawud	ده داود	۱۵	۱۰	N	۵۰۷C
۱۶۵	Siyah Sang-i- Safaid Chashma	سیاه سنگ سفید چشمه	۳۵	۱۶	SW	-
۱۶۶	Sangar -i- Sarjantal	سنگر سر جنگل	۲۵۰	۵۴	NW	-
۱۶۷	Talkhak Nau -i- Bala Gunbad	تلخک نو بالا گنبد	۳۵	۲۰	NS	-
۱۶۸	Sar Kajak-i- Qafghanak	سر کجک غفغانک	۴۰	۷۹	N	۵۰۷C
۱۶۹	Deh Jaafara (Deh Jaafar-i- Sarjantal)	ده جعفر (ده جعفر سر جنگل)	۱۳۵	۴۸	N	۵۰۷A
۱۷۰	Siyah Bomak -i- Kerman	سیاه بومک کرمان	۷۰	۴۶	N	۵۰D
۱۷۱	Kharzar-i-Kerman	خار زاری کرمان	۳۰	۴۰	E	-
۱۷۲	Zard Sang	زرد سنگ	۱۰	۲۷	NW	۵۰۷C
۱۷۳	Kantal Too	کنتل تو	۳۰	*	N	-
۱۷۴	Qash Kerman	قاش کرمان	۴۰	۲۱	E	-
۱۷۵	Tala Too-i- Kerman	تاله توی کرمان	۲۰	۳۷	E	-
۱۷۶	Sar Bughandi-i- Qolan	سر بغندی قولان	۶۰	۲۴	SW	۵۰۷C
۱۷۷	Sar Dash (Sar Dasht-i- Qolani)	سر دشت (سر دشت قولانی)	۵۰	۱۱	SW	۵۰۷C
۱۷۸	Nawai Qadam Qolani	نوی قدم قولانی	۵۵	۳۱	SW	۵۰۷C
۱۷۹	Dahan qolani	دهن قولانی	۱۰۰	۳۰	EW	۵۰۷C
۱۸۰	Majo Noorghana (Manjo)	منجو نورغنه (منجو)	۸۰	۴۴	E	۵۰۷C
۱۸۱	Deh Paitab Sufia (Deh paitab)	ده پیتاب سفلی (ده یتاب)	۱۸	۴۰	N	۵۰۷C
۱۸۲	Paye Kotal -i- Manjo	پای کوتل منجو	۹۰	۵۱	NW	۵۰۷C
۱۸۳	Deh Kalan-i- Manjo	ده کلان منجو	۴۰	۸۹	N	۵۰۷C
۱۸۴	Qala -i- Ghulamak	قلعه غلامک	۳۹۰	۱۴۶	N	۵۰۷A
۱۸۵	Sar Ghulamak	سر غلامک	۶۰	۳۲	N	۵۰۷A
۱۸۶	Dahan Ghulamak	دهن غلامک	۵۰	۴۰	N	-

۱۸۷	Sar Tala-i-Sarjangal	سر تاله سر جنگل	۱۰۰	۴۷	NE	۵۰۷D-
۱۸۸	Munar-i-Char Asiyab	منار چار آسياب	-	۶۹	N	-
	۱. Munar-i-Dar Khana -i-Asiyaab	منار در خانه آسياب	۸۰	*	N	۵۰۷C
	۲. Munar-i- Sufla	منار سفلي	۶۰	*	N	۵۰۷C
۱۸۹	Char Asiyab	چار آسياب	۸۰	۸۸	N	۵۰۷C
۱۹۰	Sharastan-i-Sarjangal	شهرستان سر جنگل	۵۰	۱۷	NE	۵۰۷D
۱۹۱	Siyah Chashma -i-Sarjangal	سيا چشمه سر جنگل	۷۰	۳۲	NE	۵۰۷D
۱۹۲	Sheen Shor Qpl	شینه شور قل	۴۰	۲۷	E	۵۰۷D
۱۹۳	Surkh Sang	سرخ سنگ	۵۰	۳۰	NE	۵۰۷D
۱۹۴	Nawai Lashkar (Noor Shakar)	نوی لشکر (نور لشکر)	۴۵	۳۹	NE	۵۰۷C
۱۹۵	Hawz-i-Sarjangal	حوض سر جنگل	۳۰	۱۱	E	۵۰۷E
۱۹۶	Sarband -i-Sarjangal	سر بند سر جنگل	۸۰	۱۹	E	-
۱۹۷	Kamab	کماپ	۵۰	۴۹	E	۵۰۷F
۱۹۸	Deh Mir Ali	ده میر علی	۱۵۰	۸۶	NE	۵۰۷D
۱۹۹	Mushki	مشکی	۶۵	۲۵	NE	۵۰۷C
۲۰۰	Rashak-i-Noorgha (Ashak Lal)	رشک نورغه (اشک لعل)	۱۰۰	۳۷	NE	۵۰۷C
۲۰۱	Dahan Nawai Noorgha	دهن نوی نورغه	۵۰	۳۲	E	۵۰۷C
۲۰۲	Khosh Nau -i-Norrgha waDahan Khosh Nau	خوش نو نورغه و دهن خوش نو	-	۵۸	E	-
	۱. Khosh Nau	خوش نو	۱۰۰	*	E	۵۰۷C
۲۰۳	Mohamad Qadam	محمد قدم	-	۶۰	E	-
	۱. Qala -i-Mohamad Qadam	قلعه محمد قدم	۲۵	*	E	۵۰۷C
	۲. Nau Abad Qala-i- Moh,d Qadam	نو آباد محمد قدم	۴۰	*	E	-
	۳. Siyah Chashma Ulya	سیاه چشمه علیا	۲۹	۲۶	E	۵۰۷C
۲۰۴	Kandoogak	کندوگک	۷۰	۳۴	S	۵۰۷C
۲۰۵	Joye Badal	جوی بدل	۵۰	۴۳	W	۵۰۷C

۲۰۶	Sar Surkhak -i-Talkhak	سر سرخک تلخک	-	*	-	-
	۱. Sar Surkhak Miyana	سر سرخک میانه	۲۰	*	S	۵۰۷C
	۲. Sar Surkhak-i-Ulya	سر سرخک علیا	۲۰	*	S	۵۰۷C
۲۰۷	Sar War Borgoach (Sardari Koch)	سروار بورگوچ (سرداری کوچ)	۱۰	۱۴	S	۵۰۷C
۲۰۸	Sar Qorjak-i-talkhak (Sarghocharak)	سر غورجک تلخک (سرغورچک)	۲۰	۹	S	۵۰۷C
۲۰۹	Jam Dad-i-Talkhak (Jam Dad-i Dast-i-Chap)	جمع داد تلخک (جمع داد دست چپ)	۱۵	۶۰	S	۵۰۷E
۲۱۰	Dumshan	دهمشان	۱۰	۱۴	S	۵۰۷C
۲۱۱	Kajak-i-Zair Darakht Talkhak (Kajak Zairyafta)	کجک زیر درخت تلخک (کجک زیر یافته)	۲۵	۵	S	-
۲۱۲	Zair Darkht Talkhak (Zair Darakhta)	زیر درخت تلخک (زیر درخت)	۳۰	۱۸	S	-
۲۱۳	Kajaki Daha-i-Ghochorak	کجک دهن غوچورک	۱۵	۱۵	S	-
۲۱۴	Dahan Ghochorak	دهن غوچورک	۴۰	۱۸	S	-
۲۱۵	Daraki Safaid Chashma	درک سفید چشمه	۴۰	۱۸	S	۵۰۷C
۲۱۶	Masjed i Paitab-i-Safaid Chashma (Masjed Paitab)	مسجد پیتاب سفید چشمه (مسجد پیتاب)	۵۰	۱۵	S	-
۲۱۷	Siyako Siya Sang-Safaid Chashma (Siyakoti Safaid Chashma)	سیاکوه سفید سنگ سیاه چشمه (سیاکوت سفید چشمه)	۶۰	۱۵	S	-
۲۱۸	Khalki Safaid Chashma	خلک سفید چشمه	۴۲	۳۶	S	-
۲۱۹	Nau Shora-i-Safaid Chashma	نو شوره سفید چشمه	۳۸	۱۵	S	-
۲۲۰	Jalso Safaid Chashma	جلسو سفید چشمه	۸۵	۱۹	S	-
۲۲۱	Hawzi Safaid Chashma	حوض سفید چشمه	۹۰	۲۷	-	-
	۱. Hawzi Ulya	حوض علیا	۵	*	S	-
	۲. Hawzi Sufla	حوض سفلی	۱۰۰	*	S	-
۲۲۲	Kata Darakht-i-Talkhak	کته درخت تلخک	۴۰	۳۹	SE	۵۰۷C
۲۲۳	Nawai Ghaljan	نوی غلجن	۳۰	۱۸	SE	-

۲۲۴	Khoshkak-i-Talkhak (Khoshkak)	خشکک تلخک (خشکک)	۲۵	۱۲	SE	-
۲۲۵	Nawai Fateh Talkhak (Nawai Fateh)	نوی فتح تلخک (نوی فتح)	۸۰	۲۵	SE	۵۰۷C
۲۲۶	Safaid Baid Talkhak	سفید بید تلخک	۸۵	۱۹	SE	۵۰۷E
۲۲۷	Chardah Sufla-i-Talkhak	چهار دهی سفلی تلخک	۴۰	۲۴	SE	-
۲۲۸	Shaikh-i-Nau Goon Gaw	شیخ نکون گا و	۴۵	۲۸	S	۵۰۷E
۲۲۹	Sar Bughand-i-Sang-i-Shandeh(Qala-i-Sang-i-Shandeh)	سر بغندی سنگ شانده (قلعه سنگ شانده)	۴۰	۳۷	W	-
۲۳۰	Sar Nau Sang-i-Shandeh	سر نو سنگ شانده	۳۵	۲۵	W	-
۲۳۱	Siyah Sang-i-Sarjantal (Siyah Sang)	سیا سنگ سر جنگل (سیا سنگ)	۶۲	۱۰	W	۴۱۲D
۲۳۲	Tamborak-i-Kerman (Tamborak)	تمبورک کرمان (تمبورک)	۱۴۰	۴۸	E	۵۰۷D
۲۳۳	Safaid Daiwar-i-Kerman (Safaid Dewar)	سفید دیوار کرمان (سفید دیوار)	۱۰۰	۳۵	E	-
۲۳۴	Deh Sayedan-i-Kerman (Deh Saidan)	ده سیدان کرمان (ده سیدان)	۲۸	۱۷	E	۵۰۷C
۲۳۵	Baresh Tokalak (Tawakalak)	بارش توکلک	۱۰۰	۷۴	E	۵۰۷C
۲۳۶	Mosh Khordah Lal (Mosh Khordah)	موش خورده لعل (موش خورده)	۸۲	۲۵	E	۵۰۷C
۲۳۷	Dahan Safarak (Dahan Boom)	دهن سقرک (دهن بوم)	۳۵	۹	S	۵۰۷C
۲۳۸	Ghar Sang Wa Tar (Ghar Sang wa Sar)	غار سنگ و تار (غار سنگ و سار)	۱۴۰	۱۸	S	-
۲۳۹	Zangi Dad (Rangi Dad)	زانگی داد (رنگی داد)	۱۴	*	NE	-
۲۴۰	Shaikh Sangak	شیخ سنگک	۲۶	۵۱	NE	-
۲۴۱	Siyah Sang-i-Nawaghaa (Siyah Sang)	سیا سنگ نواغه (سیاه سنگ)	۳۰	۲۴	NE	۵۰۷C
۲۴۲	Shaikh Nau Moh.d Talkhak	شیخ نو محمد تلخک	۳۰	۱۶	S	-

۲۴۳	Sang-i-Sangar(Sangak)	سنگی سنگی(سنگک)	۳۰	۶	S	-
۲۴۴	Abpran-i-Talkhak (Abdara-i-Talkhak)	آبپران تلخک (آبدره تلخک)	۱۸	۱۸	S	-
۲۴۵	Miyana Dasht-i-Talkhak	میانه دشت تلخک	۳۲	۵	S	-
۲۴۶	Sar Bughand Mohmod-i-Daimoshn Talkhak (BughandiTalkhak)	سر بغندی محمود دیموشان تلخک (بغندی تلخک)	۱۵	۲۲	S	-
۲۴۷	Wata poor-i-Mohmood Talkhak (Watapoor)	وته پور محمود تلخک (وته پور)	۱۲	۱۰	S	-
۲۴۸	Pusht-i-Qala	پشت قلعه	۱۸	۸	S	-
۲۴۹	Dahan Surkhak – i-Mohmood Talkhak	دهن سرخک محمود تلخک	-	۲۸	S	-
	۱.Dahan Sukhak Sufla	دهن سرخک سفلی	۲۶	*	S	۵۰۷D
	۲.Dahan Surkhak Ulya	دهن سرخک علیا	۱۹	*	S	۵۰۷D
۲۵۰	Sar Surkhak –i-Sufla	سرخک سفلی	۴۰	۳۵	S	-
۲۵۱	Jaw Qalak Wa Dahan Jaw Qalak	جوقلک ودهن جوقلک، جوقلک	-	۸۸	W	۵۰۷C
	۱.Jaw Qalak	جوقلک	۱۶۰	*	W	۵۰۷C
۲۵۲	Qala-i-Chaka	قلعه چکه	۲۵	۴۹	SW	۵۰۷C
۲۵۳	Nau Bareck	نوباریک	۵۰	۲۷	NE	-
۲۵۴	Jar Badal	جر بدل	۱۰۰	۴۷	NE	۵۰۷C
۲۵۵	Kaji Mazar-i-Safaid Chashma (Kaji Mazar)	کجی مزار سفید چشمه (کجی مزار)	۱۰۰	۲۴	SW	۵۰۷C
۲۵۶	Nau Rah-i-Safaid Chashma (Nau Rah)	نوراه سفید چشمه (نوراه)	۴۰	۲۳	SW	۵۰۷C
۲۵۷	Miyana Deh-i-Safaid Chashma (Miyana Deh)	میانه ده سفید چشمه (میانه ده)	۵۰	۱۳	SW	-
۲۵۸	Siyah Khak-i-Ulya Safaid Chashma (Siyah Khar Ulya)	سیا خاک علیا سفید چشمه (سیا خار علیا)	۸۲	۹	SW	۵۰۷D
۲۵۹	Zar Yafta-i-Shahi	زر یافته شاهی	۳۱	۸	NE	۵۰۷D
۲۶۰	Abak Shahi	آبک شاهی	۳۶	۲	NE	۵۰۷D

۲۶۱	Shaiga	شیگه	۲۵	۹	NE	-
۲۶۲	Shaikh Sang	شیخ سنگ	-	۲۱	NE	-
	۱. Shaikh Sang Ulya	شیخ سنگ علیا	۴۰	*	E	-
	۲. Shaikh Sang-i-Sufla	شیخ سنگ سفلی	۲۰	*	E	-
۲۶۳	Qala-i-Roghan Qol	قلعه روغن قل	۳۰	۳۳	E	-
۲۶۴	Ab Qol-i-Roghan Qol	آب قل روغن قل	۳۵	۱۷	E	۵۰۷D
۲۶۵	Sheeng-i-Roghan Qol	شینگ روغن قل	۲۲	۳۷	E	-
۲۶۶	Nau Joy-i-Roghan Qol	نوجوی روغن قل	۱۸	۱۸	E	-
۲۶۷	Shahrestan Roghan Qol	شهرستان روغن قل	۲۵	۲۳	E	۵۰۷C
۲۶۸	Siyaha Kharak	سیا خارک	۴۵	۴۵	NW	۴۱۲D
۲۶۹	Siyah a Sang Sarjantal (Siyah Sang)	سیا سنگ سر جنگل (سیا سنگ)	۱۵	۱۰	NW	۵۰۷C
۲۷۰	Dahan Ali Baig	دهن علی بیگ	۱۴۰	۳۸	NW	۴۱۲D
۲۷۱	Baig Ali Sufla Sarjantal	بیگ علی سفلی سر جنگل	۱۵۰	۷۰	NW	۵۰۷C
	۱. Baig Ali Sufla	بیگ علی علیا	۱۸۰	*	NW	۴۱۲D
۲۷۲	Kola Ali Baig (Kola Koor)	کوله علی بیگ (کوله کور)	۱۲	۲۵	NW	-
۲۷۳	Sar Kushkak -i-Sarjaangala (Sarkushkak-i-Saydan)	سر کشک سر جنگل (سر کشک سیدان)	۹۰	۱۱۲	NW	۵۰۷C
۲۷۴	Jar Surkh -i-Sukhta	جر سرخ سوخته	۵۰	۱۳	NW	-
۲۷۵	Daiw Koh	دیو کوه	۲۲۰	۷۹	NW	-
۲۷۶	Masjed-i-geero-i-Safaid Chashma (Masjed Geero)	مسجد گیر و سفید چشمه (مسجد گیر)	۴۰	۱۴	S	۵۰۷C
۲۷۷	Qash Safaid Chashma	قاش سفید چشمه	۵۰	۱۲	S	-
۲۷۸	Khar Baid Koon Gaw (Khar Baid)	خار بید کون گا و (خار بید)	۶۵	۱۱	S	۵۰۷C
۲۷۹	Sheenay Ulya Koon Gaw (Sheenay Ulya)	شینای علیا کون گا و (شینای علیا)	۶۰	۱۰	S	-
۲۸۰	Sheenay Bakad-i-Chashma (Sheenay Sufla)	شینیه بلدی سفید چشمه (شینای سفلی)	۷۲	۲۰	S	۵۰۷C

۲۸۱	Dahan Koon Gaw	دهن کون گا و تلخک	۳۰	۳۹	S	۰C
۲۸۲	Shaikh Nau Koon Gaw -i-Talkhak	شیخ نو کون گا و تلخک	۴۰	۳۵	S	۵۰۷C
۲۸۳	Khagak	خگک	۱۵۰	۹۵	NW	۵۰۷C
۲۸۴	Pushta Manjo	پشته منجو	۱۲۰	۱۳	NW	-
۲۸۵	Gulpanja (Qol Panja)	گل پنجه (قل پنجه)	۳۵	۳۷	NW	-
۲۸۶	Dahan Manjo -i-Sarjantal	دهن منجو سر جنگل	۱۰	۵۶	NW	۵۰۷C
۲۸۷	Dahan Daiwalak	دهن دیوالک	۱۸۰	۷۲	NW	۵۰۷C
۲۸۸	Manjogak	منجوگک	۶۰	۵۷	NW	۵۰۷C
۲۸۹	Mir Hazaran	میر هزاران	۸۰	۹۷	NW	-
۲۹۰	Nazaran	ناظران	۶۰	۸۱	NW	۵۰۷C
۲۹۱	Sar Lashkarak-i-Miyana Lal	سر لشکرکی میانه لعل	۱۵۰	۵۰	E	۴۱۲D
	۱. Sar Lashkarak-i	سر لشکرکی	-	*	-	-
۲۹۲	Deh Paitab (Deh Paitab-i-DahanQursi lali Ulya)	ده پیتاب (ده پیتاب دهن قرسی علیا)	۳۵۰	۵۱	SE	۵۰۷C
۲۹۳	Kogak (Kola Gak)	کوگک (کوله گک)	۲۰۰	۴۸	NW	۵۰۷C
۲۹۴	Nawai Jalal Lal-i-Ulya	نوی جلال لعل علیا	۹۰	۱۹	SE	۵۰۷C
۲۹۵	Sar Kushkak Sarjantal	سر کشک سر جنگل	۱۳۰	۱۱۲	N	-
۲۹۶	Hakht Abad	هخت آباد	۹۰	۲۲	N	۵۰۷C
۲۹۷	Qala-i-Kushkak	قلعه کشکک	۲۰۰	۹۶	N	۵۰۷C
۲۹۸	Zard Sang	زرد سنگ	۹۰	۲۷	E	۵۰۷D
۲۹۹	Chagari Too	چگری تو	۹۲	۲۹	N	۵۰۷C
۳۰۰	Dahan Zanboor Khan	دهن زنبور خان	۱۵۰	۵۶	NE	۵۰۷C
۳۰۱	Sar Toop Ulya	سر توپ علیا	۱۲۰	۳۲	NE	۵۰۷C
۳۰۲	Siyah Farukh Kerman	سیا فرخ کرمان	۹۰	۱۵	E	۵۰۷D
۳۰۳	Deh Paitab -i-Kerman	ده پیتاب کرمان	۵۰	۲۰	E	-
	۱. Deh Paitab Sufla	ده پیتاب سفلی	۲۰	*	Center	۵۰۷C
۳۰۴	Bad Asiyab	باد آسیاب	۵۰	۲۱	W	۴۱۲D
۳۰۵	Qorugh Lali Sufla	قورغ لعل سفلی	۶۰	۵۰	W	-
۳۰۶	Qalacha-i- Ulya	قلعه علیا	۶۰	۲	W	۵۰۷C

۳۰۷	Bariki Lal-i-Sufla	باریکی لعل سفلی	۲۰۰	۱۰۶	SW	-
۳۰۸	Miyana Boom	میانه بوم	۲۵	۲۷	SW	۵۰۷C
۳۰۹	Siyanaw Lal -i-Ulya	سیا نو علیا	۶۰	۲۸	S	۴۱۲D
۳۱۰	Baced Nau Lal-i-Ulya (Baed Nau -i-Qolani)	بعید نو لعل علیا (بعید نوقولانی)	۸۰	۱۶	SW	۵۰۷C
۳۱۱	Noor Qadam (Noori Qadam)	نور قدم (نری قدم)	۵۶	۱	SW	-
۳۱۲	Qarabaghi—Ulya wa Sufla . Wacha Bazar	قرباغی علیا و سفلی واچه بازار	-	۷۳	SW	-
	۱. Qarabaghi	قره باغی	۳۰۰	*	SW	۵۰۷C
۳۱۳	Sar Saqaba	سر سقابه	۴۰۰	۸۹	S	۵۰۷C
۳۱۴	Haft Nawor -i-Sar Chashma	هفت ناور سر چشمه	۵۰	۹	S	۵۰۷C
۳۱۵	Hesar Lal-i-Ulya wa Qala -i-Hesar	حصار لعل علیا و قلعه حصار	-	۲۴	-	-
	۱. Hesar Lal	حصار لعل	۶۵	*	SE	۵۰۷C
۳۱۶	Qala -i-Mod.d Qadam	قلعهء محمد قدم	۵۲	۶۰	SE	۵۰۷C
۳۱۷	Qala -i-Shkaraki Lal-i-Ulya	قلعه شکر کی لعل علیا	۷۳	۳۸	SE	۵۰۷C
۳۱۸	Dahan Boom	دهن بوم	۶۳	۱۶	E	۵۰۷C
۳۱۹	Nau Bazak Kerman	نوبازک کرمان	۵۵	۲۹	E	۵۰۷C
۳۲۰	Hesari Kerman	حصار کرمان	۸۲	۳۳	E	۵۰۷C
۳۲۱	Dahan Manjo	دهن منجو	۶۰	۵۶	N	۵۰۷C
۳۲۲	Sar Bughandi-i- Manjo -i- Sarjantal	سر بغندی منجو سرچنگل	۴۰	۱۰۶	N	۵۰۷C
۳۲۳	Chabal Nau Jaw Sarjantal	چیل نوجو سرچنگل	۶۲	۶۷	N	۵۰۷C
۳۲۴	Nau Jo (Nawai Joyi - Ghabghanak)	نوجو (نوجوی غیبغانک)	۲۹۰	۵۴	N	۵۰۷C
۳۲۵	Baig Ali -i- Ulya	بیگ علی علیا	۹۲	۷۰	N	-
	۱. Baig Ali-i- Suflla	بیگ علی سفلی	۱۲۰	*	NW	-
۳۲۶	Dahan Lak Sang	دهن لک سنگ	۹۰	۶	W	۴۱۲D
۳۲۷	Mukhtar (Mukhtar Sarjantal)	مختار (مختار سرچنگل)	۲۵	۵	W	۴۱۲D

۳۲۸	Wazi	وزی	۵۰	۴۲	NW	۵۰۷C
۳۲۹	Khalifa	خلیفه	۹۲	۷۷	NW	۵۰۷C
۳۳۰	Sar -i-Sang Wazgana Joy	سر سنگ وز گنه جوی	۲۰	۶۶	W	-
۳۳۱	Baid Nau (Baid Nau Lal)	بید نو (بید نولعل)	۵۰	۳۱	W	۵۰۷C
۳۳۲	Garmzad (Karmzar Lal)	گرم زد (کرم زار لعل)	۱۵۰	۱۱۱	W	-
۳۳۳	Bariki (Bariki Lal)	باریکی (باریکی لعل)	۱۰۰	۱۰۶	W	۵۰۷C
۳۳۴	Alah Too	الله تو	۲۰۰	۲۱۹	W	۵۰۷C
۳۳۵	Pam Hussain	پام حسین	۲۰	۱۱	W	۵۰۷C
۳۳۶	Sokhta -i-Sufla (Sokhta-i-Sufla Lal)	سوخته سفلی (سوخته سفلی لعل)	۳۰	۴۶	W	۵۰۷C
۳۳۷	Shaikh Sangaki Sangi Shanda	شیخ سنگی سنگ شانده	۴۰	۵۱	W	۴۱۲D
۳۳۸	Sar Bughandi Sangi Shanda	سر بغندی سنگ شانده	۳۰	۳۷	W	-
۳۳۹	Kushk-i-Ulya wa Sufla	کشک علیا	۱۰۰	۸۶	W	-
۳۴۰	Dalak Lal	دلک لعل	۱۵۰	۹۵	W	۴۱۲D
۳۴۱	Gurgak	گرگک	۲۰۹	۱۱۹	W	۴۱۲D
۳۴۲	Garmab-i-Sufla	گرماب سفلی	۳۰۰	۴۴۸	W	۴۱۲D
۳۴۳	Garmab-i- Ulya	گرماب علی	۲۰۰	۱۵۰	W	۴۱۲D
۳۴۴	Sahib-i-Ikhtiyar Lal	صاحب اختیار لعل	۱۷۰	۸۳	W	-
۳۴۵	Nau Qabresta n Lal	نو قبرستان لعل	۱۵۰	۱۰۵	W	۵۰۷C
۳۴۶	Sar Sokhta-i- Sarjanganl	سر سوخته سر جنگل	۲۰۰	۱۷۰	NW	۵۰۷C
۳۴۷	Dahan Sokhta-i- Sarjanganl	دهن سوخته سر جنگل	۸۰	۱۰۰	W	۵۰۷C
۳۴۸	Nau-i-Abdula	نو عبدالله	۵۰۰	۷۳	W	۵۰۷C
۳۴۹	Yakhak-i-Lal	یخک سر جنگل	۱۰	۱۴۴	W	۵۰۷C
۳۵۰	Jangalak Lal	جنگلک سر جنگل	۵۰	۴۰	W	۵۰۷C
۳۵۱	Sheberak	شبرک	۲۰۰	۱۰۱	W	۵۰۷C
۳۵۲	Shahrestan	شهرستان	۶۰	۵۴	W	۵۰۷C
۳۵۳	Chashma -i- Padsha h	چشمه پادشاه	۳۰	۳۰	W	-
۳۵۴	Paitab -i-Shor	پیتاب شور	۱۰۰	۷۲	W	۵۰۷C
۳۵۵	Barikak-i- Ulya	باریکک علیا	۸۰	۱۴۹	W	۵۰۷C

۳۵۶	Baisarak-i-Sufla-i- Lal	بی سرک سفلی لعل	۲۰۰	۸۰	W	۵۰۷C
۳۵۷	Wazgata Joye	وزگنه جوی	۶۰	۲۴	W	۵۰۷C
۳۵۸	Sar Kola Sang (Koa sang)	سر کوله سنگ (کوله سنگ)	۳۰	۱۶	W	-
۳۵۹	Qezel (Qezel-i-Sarjantal)	قزل (قزل سر جنگل)	۲۵۰	۲۵۲	W	۵۰۷C
۳۶۰	Sar Kaichak I Sarjantal	سر کیچک سر جنگل	۴۰	۶۰	W	-
۳۶۱	Qalachai—Sufla –i-Lal	قلعه سفلی لعل	۸۰	۶۱	W	۵۰۷C
۳۶۲	Qarya –i-Kushkak-i-Ulya Lal	قریه کشک علیا لعل	۱۰۰	۷۵	W	-
۳۶۳	Sokhta-i-Ulya Lal	سوخته علیا لعل	۱۰۰	۳۲	W	۵۰۷C
۳۶۴	Qalacha-i-Ulya Lal	قلعه علیا لعل	۸۰	۴۸	W	۵۰۷C
۳۶۵	Dewalak Sufla (Dewalak)	دیوالک سفلی (دیوالک)	۴۰	۲۴	W	۵۰۷C
۳۶۶	Barik-i-Sufla (Barik-i-Lal Sufla)	باریکی سفلی (باریکی لعل سفلی)	۲۰۰	۱۴	W	-
۳۶۷	Sabz Guli	سبز گل	۵۰	۳۷	W	۵۰۷C
۳۶۸	Ashk-i-Lal –i-Sufla	اشک لعل سفلی	۱۹۰	۵	W	-
۳۶۹	Qoreeq-i-Lal	قوریق لعل	۱۰	۵۰	W	-
۳۷۰	Hawzak-i-Lal	حوضک لعل	۹۰	۴	W	۵۰۷A
۳۷۱	Qala-i-Jantal (Qala-i-Sarjantal)	قلعه جنگل (قلعه سر جنگل)	۶۸	۱۶	-	۵۰۷A
۳۷۲	Salbinak (Sool Beenak)	سیلینک (سول بینک)	۳۶	۳۶	W	۴۱۲D
۳۷۳	Sar Nau Qayak	سرنو قیا ق	۴۰	۵۱	NW	۵۰۷C
۳۷۴	Qarya-i-Nau-i-Daikundi Sarjantal	قریه نو دیکندی سر جنگل	۸۰	۵۹	W	-
۳۷۵	Qash-i-Taka Ghal	قاش تکه غال	۸۰	۸۵	NW	۵۰۷A
۳۷۶	Taka Ghal Lal Ulya	تکه غال لعل علیا	۴۰	۷۳	N	۵۰۷C
۳۷۷	Siyah Chasshma i-Asiya Gak	سیا چشمه آسیاگ	۱۲۰	۶۱	Nw	۵۰۷C
۳۷۸	Sar Haikal	سرهیکل	۵۰	۷۲	Nw	۵۰۷C
۳۷۹	Baikh –i-Sang Taka Ghal	بیخ سنگ تکه غال	۳۰	۴۷	Nw	۵۰۷C
۳۸۰	Sar Shorabak	سر شورابک	۵۰	۹۶	Nw	۵۰۷C

۳۸۱	Daiwalak Suflla	دیوالک سفلی	۱۰۰	۶	SE	۵۰۷C
۳۸۲	Chehil Oba	چهل اوبه	*	۱۴	NE	-
۳۸۳	Dahan Gunbad	دهن گنبد	*	۷	SW	۵۰۷C
۳۸۴	Nau Shora-i-Safaidd Chashma	نو شوره سفید چشمه	*	۴	W	۵۰۷E
۳۸۵	Sar Qamaghi Kerman	سر قومغی کرمان	*	۴۲	E	۵۰۷D
۳۸۶	Nau Miyana (Nau miyana Taka Ghal)	نومیانه (نومیانه تکه غال)	*	۲۵	NW	۵۰۷C
۳۸۷	Chapar Nuql Ulya	چپر نقل علیا	*	۹۸	NE	-
۳۸۸	Chlawak	چلاوک	*	۱۱	NE	۵۰۷C
۳۸۹	Talab Kushta	طلب کشته	*	۲۱	NE	۵۰۷C
۳۹۰	Jelaw Gurg	جلو گرگ	*	۱۲۹	N	۵۰۷C
۳۹۱	Kharah Sang	خره سنگ	*	۴۰	NW	۵۰۷C
۳۹۲	Aloo Dal	علو دال	-	۲۱	S	-
۳۹۳	Khoshoo-i-Jaw Qol	خشو جو قل	-	۸	S	-
۳۹۴	Gabrestan-i-Talkhak	قبرستان تلخک	-	۴	S	-
۳۹۵	Sairak-i-Kerman	سیرک کرمان	-	۳۴	E	-
۳۹۶	Sang-i-Raheem-i-Khwaja	سنگ رحیم خواجه	-	۱۵	E	-
۳۹۷	Sar Dasht-i-Shahr Sarjangal	سر دشت شهر سر جنگل	-	۱۵	NE	-
۳۹۸	Qala -i-Kamrani Sarjangal	قلعه کامران سر جنگل	-	۱۶	NE	-
۳۹۹	Sar-i-Pul-i-Qatlash-i-Sarjangal	سر پل قتلش سر جنگل	-	۱۵	NE	-
۴۰۰	Qala -i-Qatlash-i-sarjangal	قلعه قتلش سر جنگل	-	۴۳	NE	-
۴۰۱	Paye Kotal-i-Sar Kamarani Sarjangal	پای کوتل سر کامران سر جنگل	-	۳۲	N	-
۴۰۲	Hawzak-i-Sar Asiya Gak Sarjangal	حوضک سر آسیا گک سر جنگل	-	۱۹	N	-
۴۰۳	Kola Maidan	کوله میدان	-	۲۷	W	-
۴۰۴	Dahan -i-Qabrestan DehSoostani Talkhak	دهن قبرستان ده سوستان تلخک	-	۲	S	-

۴۰۵	Bay Sar Ulya Lal	بی سر علیا لعل	-	۵۵	N	-
۴۰۶	Daahn-i-Daiwalak Sarjantal	دهن دیوالک سر جنگل	-	۱۵	N	-
۴۰۷	Khok Kushta Miyana	خوک کشته میانه	-	۲۴	SE	-
۴۰۸	Sar Toop -i- Ulya	سر توپ علیا	-	۳۲	SE	-
۴۰۹	Ghulamak -i-sarjantal	غلامک سر جنگل	-	۴۳	N	-
۴۱۰	Sar Siyah Khwala	سر سیا خوله	-	۱۴۸	W	-
۴۱۱	Ko Sang-i-sarjantal	کو سنگ سر جنگل	-	۲۳	N	-
۴۱۲	Nau Kola-i- Lal	نو کله لعل	-	۵۶	W	-
۴۱۳	Lal -i-Mushki wa Sarjantal	لعل مشکي و سر جنگل	-	۱۲	N	-
۴۱۴	Dahan Nau Qayaq	دهن نو قیا ق	۳۲	۳۷	NW	-
۴۱۵	Dahan Roghani Qol	دهن روغنی قل	۲۶	-	E	۵۰۷A
۴۱۶	Aikchak	ایکچک	۱۴	-	N	۵۰۷A
۴۱۷	Kaji Joye	کجی جوی	۱۰	-	E	-
۴۱۸	Chehil Bulaq	چهل بلاق	۲۶	-	N	۵۰۷C
۴۱۹	Teka -i-Nau Dahan-i-Gharak	تکه نو دهن غارک	۹	-	NE	-
۴۲۰	Deh Mirdad	ده میر داد	۱۸۰	-	NE	۵۰۷D
۴۲۱	Sang Darah (Tangak Dara)	سنگ دره (تنگک دره)	۲۵	-	NE	۵۰۷D
۴۲۲	Qala-i- Qaroon	قلعه قارون	۲۶	-	NE	-
۴۲۳	Shawarah -i-Sarjantal	شواره سر جنگل	۳۰	-	NE	-
۴۲۴	Sheen Jaw Qol	شین جو قل	۵۰	-	SW	-
۴۲۵	Push Guli	پوش گلی	۱۵	-	E	-
۴۲۶	Sar Qol-i- Sufla	سر قل سفلی	۵۰	-	SE	-
۴۲۷	Murad Dasht	مراد دشت	۷۰	-	S	-
۴۲۸	Faqeeran	فقیران	۱۰	-	N	۵۰۷C
۴۲۹	Sar Qol Talkhak	سر قل تلخک	۴۰	-	SE	۵۰۷D
۴۳۰	Geero Char Asiyab	گیرو چار آسیاب	۱۵۰	-	N	۵۰۷C
۴۳۱	Jangalak -i-Sarjantal	جنگلک سر جنگل	۲۰	-	N	۵۰۷C
۴۳۲	Guzirak	گزیرک	۲۰	-	N	۵۰۷C

۴۳۳	Sheena Sufla Talkhak	شینہ سفلی و تلخک	۶۰	-	S	۵۰۷C
۴۳۴	Sangi Talkhak	سنگ تلخک	۴۰	-	S	-
۴۳۵	Kajak-i-Moh,d Dost	کجک محمد دوست	۲۰	-	N	۵۰۷A
۴۳۶	Kajak-i- Sufla	کجک سفلی	۳۰	-	N	۵۰۷A
۴۳۷	Qala-i- Miyana	قلعه میا نه	۴۰	-	N	۰۷A
۴۳۸	Burdah	برده	۸	-	S	-
۴۳۹	Char Qash	چهار قاش	۸۰	-	SW	۵۰۷C
۴۴۰	Dahan-i-Siya Sang	دھن سیا سنگ	۵۰	-	NW	-
۴۴۱	Shaikh Nawai Miyana	شیخ نا و میا نه	۲۰	-	S	-
۴۴۲	Dahan Sokhta	دھن سوخته	۲۲۰	-	E	۴۱۲D
۴۴۳	Qara Oba -i-Lal U	اوبه لعل علیا	۲۹۰	-	SE	۵۰۷C
۴۴۴	Shaikh Naw -i- Qoreeq Sufla	شیخ نا و قوریق سفلی	۲۵	-	W	۵۰۷C
۴۴۵	Sangar-i- Lal Sufla	سنگر لعل سفلی	۳۰	-	W	۴۱۲D
۴۴۶	Nau Qala -i- Sufla	نو قلعه سفلی	۱۳۱	-	W	۵۰۷C
۴۴۷	Nau Qala-i- Ulya	نو قلعه علیا	۱۴۰	-	W	۵۰۷C
۴۴۸	Dahan Barikak	دھن باریکک	۲۰	-	W	۵۰۷C
۴۴۹	Shaikh Nau Qoreeq-i Ulya	شیخ نا و قوریق علیا	۲۵	-	W	۵۰۷C
۴۵۰	Siyah Dasht	سیا دشت	۴۲	-	N	۵۰۷A
۴۵۱	Siyah Khar-i- Sufla	سیا خار سفلی	۱۲	-	SW	-
۴۵۲	Zardak Boom-iroghani Qol	زردک بوم روغنی قل	۲۲	-	E	۵۰۷D

معرفی مختصر ولسوالی پسابند

Woluswali Summary for Pasaband

اسم مرکز: -----	نمبر کود: ۲۷۰۷	اسم ولسوالی : پسابند
Centar Name: -----	Code No: ۲۷۰۷	Woluswali Name: PasaBand
ارتفاع مرکز از سطح بحر (متر)	۴۷۲۴	Area (sq. Km)
مساحت (کیلو مترمربع)	۲۵۰۰	Altitude of MCD Center (m)
طول البد و عرض البد مرکز	۳۴°۴۱'N- ۶۴°۵۱'E	Lat.and Long of the MCD Center
نقشه های مشتمل ۴۱۲ E/ ۴۱۲ -F ۴۱۲-B/ ۴۱۸-A/ ۴۱۸-B ۴۱۷-D/ ۴۱۸-C/ ۴۱۸-D ۴۱۷-F/ ۴۱۸-E		
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۲۴ ۵۴۸	Total Pop . (MAI)
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله	۱۲۹۵۹	Total Pop . (Wol)
سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)	۱۹۵۸	Year and basis for Wol . Pop
مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله	۶۸ (۶۲)	Total No of vilage According To woluswali List
تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس		Distribution of vills.by Wol Pop size.
مجموع: ۲۵۰۰۰	۵۰۰-۲۵۱	۱۰۰۰-۵۰۱ ۱۰۰۱-واضافه از آن
۶۸(۶۲)	۴۶(۴۶)	۱۴(۱۱) ۴(۴) ۳(۱) تعداد قریه ها
۱۲۹۵۹	۴۶۸۰۳	۴۱۰۷ ۲۹۰۵ ۱۱۴۴ نفوس

ولسوالی پسابند

Woluswali Pasaband

شماره مسلسل Serial.No	Village Name	اسم قریه	نفوس Poplution		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی Dir.from Wol. center	شماره نقشه Map No
			معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	معلومات وزارت داخله WOL.		
۱	kakari	کا کری	۱۷۵۰	۸۵۳	SE	-
۲	Dahan-i-Atkal (Atkal-ha)	دهن اټکل (اټکل ها)	۳۰۰	۲۶۲	SE	۴۱۷D
	۱. Sar Atkal	سر اټکل	۳۵۰	*	SE	۴۱۷D
۳	Ghar Ghar Ab	غر غر آب	۱۰۰۰	۴۲۴	SE	۴۱۷D
۴	Khateeb	خطیب	۱۶۰	۸۲	SW	-
۵	Chashma Safaid-i- Khateeb	چشمه سفید خطیب	۲۰۰	۶۷	SW	۴۱۷D
۶	Askoch Chashma-i- Safaid	اسکوچه چشمه سفید	۴۸۰	۲۳۵	SW	۴۱۷D
۷	Abparan	آب پران	۹۰۰	۴۱۵	S	۴۱۷F
۸	Khwaja Rauf	خواجه روف	۴۵۰	۱۲۵	S	۴۱۷F
۹	Peerak	پیرک	۳۰۰	۱۵۰	SE	۴۱۷F
۱۰	Teera Too (Tarah Too)	تیره تو (تره تو)	۱۵۰	۷۷	S	۴۱۷D
	۱. Dahan-i- Tarah Too	دهن تره تو	*	*	S	۴۱۷D
۱۱	Alonjak (Anjak)	الونجک (انجک)	۱۲۰	۵۲	SE	۴۱۷D
۱۲	Khanbegi	خانبگی	۱۰۰۰	۴۴۳	W	۴۱۷D
۱۳	Angoorak	انگورک	۳۰۰	۱۲۵	E	۴۱۸A
۱۴	Jamal	جمال	۲۵۰	۱۱۶	E	۴۱۸A
۱۵	Khasa (Khwaja Wajudin)	خاسه (خواجه وجهه الدین)	۸۴۰	۵۸۴	E	۴۱۸C
۱۶	Khusrawi (Khwaja Wajudin)	خسروی (خواجه وجهه الدین)	۱۰۰۰	۸۷۰	W	-
۱۷	Seh Bagh (Siya Bagh)	سه باغ (سیا باغ)	۲۰۰	۱۶۶	SE	۴۱۸C

۱۸	Karamzar-i-Koghani	کرم زار کوغنی	۶۰۰	۱۲۵	S	-
۱۹	Sini	سینی	۹۰۰	۱۱۴۴	SE	-
	۱. Taht-i-Sini	تخت سینی	*	*	S	۴۱۸C
	۲. Pashat	پاشات	*	*	SW	-
۲۰	Khum Bulaq	خم بلاق	۲۲۰	۱۳۶	E	۴۱۸A
۲۱	Sar Bam	سر بام	۳۰۰	۱۹۷	NE	۴۱۸A
۲۲	Gunbad	گنبد	۲۵۰	۱۰۲	E	۴۱۸A
۲۳	Saibak-i-Taji (Saibak)	سیبک تجی (سیبک)	۱۵۰	۹۵	NE	۴۱۸A
۲۴	Ghaljatoo	غلجتو	۳۰۰	۶۱	E	۴۱۸A
۲۵	Ghaghara-i-Aqa Jan,	غرغرا آقا جان	۱۳۰	۸۷	NE	۴۱۸A
۲۶	Bargeega (Bajee ga)	برجیگه (بجیگه)	۱۹۲	۱۰۲	E	-
۲۷	Sharah Ban	شره بان	۱۰۰	۵۳	NE	۴۱۸A
۲۸	Dahan Sharaban	دهن شرابان	۸۰	۲۶	NE	۴۱۸A
۲۹	Barni	برنی	۱۲۰	۵۰	NE	-
۳۰	Chaghan	چاقان	۷۰۰	۳۶۷	NE	۴۱۸A
	۱. Turma	ترمه	*	*	E	۴۱۸A
۳۱	Chashma Safaid	چشمه سفید	۴۰۰	۲۰۸	E	۴۱۷B
۳۲	Palangan	پلنگان	۳۰۰	۲۰۷	E	۴۱۸A
۳۳	Ghal Rama	غال رمه	۲۰۰	۱۴۵	E	۴۱۸A
۳۴	Surkhak	سر خک	۸۰۰	۴۰۸	SE	۴۱۸C
	۱. Pushtrooq	پشتروق	*	*	E	۴۱۸A
۳۵	Talkhak	تلخک	۷۸۰	۳۸۴	E	۴۱۸C
۳۶	Matak	متک	۸۵۰	۴۱۹	SE	۴۱۸C
						۴۱۸C
۳۷	Qala -i-Siyah Chob	قلعه سیا چوب	۲۴۰	۱۱۷	E	۴۱۸C
۳۸	Ghaghara-i-Siya Chob	غرغرا سیا چوب	۵۰	۲۱	E	۴۱۸C
۳۹	Sar Sini	سر سینی	۲۹۰	۱۲۴	S	۴۱۸A
۴۰	Khajar (Khajar-i-Taji)	خنجر (خنجر تاجی)	۱۵۶	۷۲	NE	۴۱۸A
۴۱	Siyah Noor (Siyah Nawranji)	سیا نور (سیا ناورنجی)	۱۲۰	۵۴	NE	۴۱۸E
۴۲	Surkh Nau	سرخ نو	۱۵۰	۱۰۰	E	-
۴۳	Sang-i- Surkh	سنگ سرخ	۱۱۰	۴۵	E	-
۴۴	Joye Surkh	جوی سرخ	۲۵۰	۵۴	E	۴۱۸A
۴۵	Qar Qata	قر قطع	۲۵۰	۱۲۴	NE	۴۱۸A

۴۶	Saqaba	سقا به	۳۰۰	۱۴۷	NE	۴۱۸A
۴۷	Khwala	خوله	۲۶۰	۱۴۲	NE	-
۴۸	Maqsood (Maqsood Amla)	مقصود (مقصود امله)	۲۹۰	۱۱۰	E	۴۱۸C
۴۹	Daiwalak	دیوالک	۳۵۰	۶۱	E	۴۱۸A
۵۰	Raof	رووف	۴۰	۱۸	E	-
۵۱	Patiyaw	پیتاو	۱۲۰	۵۳	SE	۴۱۸A
۵۲	Aspi Buz	اسپی بز	۲۰۰	۳۴۱	SE	۴۱۸A
۵۳	Talmistan	تلمستان	۷۰	۳۱	E	۴۱۸A
۵۴	Or mangan	اور منگان	۶۰۰	۲۹۴	E	-
۵۵	Mohamad Aghan (Mad Aghan)	محمد اغان (مد اغان)	۱۲۰۰	۵۹۸	E	-
۵۶	Surkh Saraye	سرخ سرای	۴۰۰	۱۷۴	SE	۴۱۷C
۵۷	Maqsood Siyah Chob	مقصود سیا چوب	۳۰۰	۳۹	S	-
۵۸	Taht-i-Sangan	تحت سنگان	۵۰۰	۲۴۷	SE	۴۱۷D
۵۹	Surkh Bulaq	سرخ بلاق	۱۶۰	۷۶	SE	۴۱۸C
۶۰	Sad Barg	صد برگ	۳۲۰	۱۵۵	SW	۴۱۷D
۶۱	Taht-i-Sangan-i- Fairoz	تحت سنگان فیروز	۷۰۰	۳۵۰	SE	-
۶۲	Qashang Kakori	قشنگ کا کری	-	۴۵	-	-

معرفی مختصر ولسوالی ساغر

Wouswali Summary for Saghar

اسم مرکز:-----	نمبر کود: ۲۷۰۳	اسم ولسوالی: ساغر		
Center Name:-----	Code No: ۲۷۰۳	Woluswali Name: Saghar		
مساحت (کیلومتر مربع)	۲۷۷۱	Area (Sq. Km.)		
ارتفاع مرکز از سطح بحر (متر)	۲۱۰۰	Altitude of the MCD Center (m):		
طول البلد و عرض البلد مرکز	۳۳-۴۱ N - ۳۶-۵۱ E	Lat. and Long. of the MCD		
نقشه های مشتمل	۴۱۶ - A / ۴۱۶ - B / ۴۱۷ - A ۴۱۶ - C / ۴۱۶ - D / ۴۱۷ - C ۴۱۶ - E	Inclusive Maps:		
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۱۵۷۲۲	Total Pop. (MAI):		
نفوس به اساس معلومات وزارت داخله	۶۴۱۸	Total Pop. (Wol.):		
سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)	M - ۱۹۵۸	Year and basis for Wol. Pop:		
مجموع قریه به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۳۳(۳۰)	Total No. of villages according to Woleswali list		
تقسیمات قریه ها با اساس تعداد گروههای نفوس:		Distribution of Villages by Wol. Pop. Size:		
مجموع:	۲۵۰۰۰	۵۰۰-۲۵۱	۱۰۰۰-۵۰۱	۱۰۰۱- و اضافه از آن
۳۳(۳۰)	۲۳(۲۳)	۸(۵)	۲(۲)	تعداد قریه ها
۶۴۱۸	۳۴۰۲	۱۹۱۴	۱۱۰۲	نفوس

ولسوالی ساغر Woluswali Saghar

نمبر مسلسل - Seria No	village Name	اسم قریه	نفوس - Population		سمت و قریه از مرکز ولسوالی Dir: from wol cent	نمبر نقشه Map No.
			معلومات وزارت داخله Wol	معلومات وزارت زراعت و آبپاشی MAI		
۱	Taitan	تیتان	۵۶۶	۱۵۰۰	SE	۴۱۶B
۲	Tagab-Manak	تگاب منک	۱۲۳	۴۰۰	SE	۴۱۶C
۳	Mank-I-Sufia	منک سفلی	۱۴۰	۳۹۰	E	۴۱۶B
۴	Jarf	جرف	۱۷۷	۴۵۰	E	۴۱۶D
۵	Dah-I-Tajudin	ده تاج الدین	۴۸۰	۱۳۰۰	W	۴۱۶B
۶	G ahar	گوهر	۲۳۷	۵۰۰	W	۴۱۶B
۷	Nedaye-Gahar (Tarzi-Gahar)	ندای گوهر (ترزری گوهر)	۷۷	۲۰۰	W	۴۱۶D
۸	Dah Qazi	ده قاضی	۵۳۶	۱۶۰۰	SW	۴۱۶B
۹	Deh Sheer	ده شیر	۲۴۶	۶۰۰	W	۴۱۶D
۱۰	Akhri (Akheri)	آخری	۴۱۴	۱۰۰۰	W	۴۱۶D
۱۱	Tagab Baloochi	تگاب بلوچی	۱۷۶	۳۵۰	W	۴۱۶D
۱۲	Nal Zair Tangi	نله زیر تنگی	۲۹۱	۳۰۰	W	۴۱۶D
	۱ Lakhak.	لاخک	*	۴۰	W	۴۱۶C
	۲. Mir Ziyadi.	میر زیادی	*	۱۰۰	W	-
	۳. Ziri	زیری	*	۲۰۰	W	-
۱۳	Sabghan	صباغان	۱۴۴	۳۵۰	SW	۴۱۶D
۱۴	Jailan	جیلان	۱۳۳	۳۰۰	SW	۴۱۶D
۱۵	Asiya Sang (Aspiya Sang)	آسیا سنگ (ا سپیا سنگ)	۹۵	۲۵۰	SW	۴۱۶D
۱۶	Hoti (honi)	هوتی (هونی)	۲۱۲	۵۰۰	SW	۴۱۶D
۱۷	Naga	نگه	۱۰۰	۲۵۰	SW	۴۱۶D
۱۸	Manak-I-Ulya	منک علیا	۲۹۹	۷۰۰	E	۴۱۶B
۱۹	Tarzi Sadat (Tazri Sadat)	ترزری سادات (ترزری سادات)	۱۲۸	۳۰۰	E	۴۱۷-A B

۲۰	Abdokan	آبدوکان	۳۸۰	۱۶۱	W	۴۱۶D
۲۱	Deh Lor	ده لور	۱۵۰	۷۴	W	۴۱۶C
۲۲	Sholej (Solej)	شولج (سولج)	۵۰۰	۲۰۹	W	۴۱۶C
۲۳	Ag aj (Agil)	اگیج (اگیل)	۲۰۰	۱۰۰	W	۴۱۶C
۲۴	Rubat	رباط	۳۰۰	۱۴۵	W	۴۱۶C
۲۵	Daila	دیلہ	۱۲۰	۶۹	W	۴۱۶C
۲۶	Marah	مراح	۵۰۰	۲۲۹	W	۴۱۶D
۲۷	Jawaja Merzadah	جواجه میرزاده	۸۸۲	۴۳۰	NE	-
۲۸	Khair kunak -I- Jawaja	خیر کنک جواجه	۲۶۰	۱۲۵	NE	-
۲۹	Kanan	کنان	۵۰۰	۲۰۶	W	۴۱۶B
۳۰	Kushk	کشک	۲۴۰	۹۶	W	۴۱۶B
۳۱	Shardi	شردی	۶۰	-	W	-

معرفی مختصر ولسوالی ټولک
Woluswali Summary for TOLAK

اسم مرکز:-----	شماره کود: ۲۷۰۴	اسم ولسوالی: تولک
Center Name:-----	Code No: ۲۷۰۴	Woluswali Name: Tolak
مساحت (کیلومتر)	۲۹۵۶	Area (Sq km)
ارتفاع مرکز از سطح بحر(متر)	۲۲۵۰	Altitude of the MCD Center(m)
طول البلد و عرض البلد مرکز	۳۳.۵۸N - ۶۳.۴۴E	Lat. and Long. of the MCD Center:
نقشه های مشتمل:	۴۱۰ E / ۴۱۰ F/ ۴۱۱ E ۴۱۶ A / ۴۱۶ B / ۴۱۷ A	Inclusive Maps:
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری	۲۱۰۵۰	Total Pop (MAI)
مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله	۹۳۶۲	Total Pop. (Wol):
سال و اساس تخمین نفوس و زادت داخله (ولسوالی)	M ۱۹۶۸	Year and basis for Wol . Pop:
مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)	۷۷_ (۵۹)	Total No of villages according to Woluswalis list
مجموع:	۲۵۰۰۰	۵۰۰-۲۵۱
	۱۰۰۰-۵۰۱	۱۰۰۱ - و اضافه از آن
۷۷ (۵۹)	۵۲ (۴۸)	۲۰ (۱۰)
۵ (۱)	---	تعداد قریه ها
۹۳۶۲	۲۵۱۰	۳۶۲۵
۵۲۷	---	نفوس

ولسوالی تولک

Woluswali Tolak

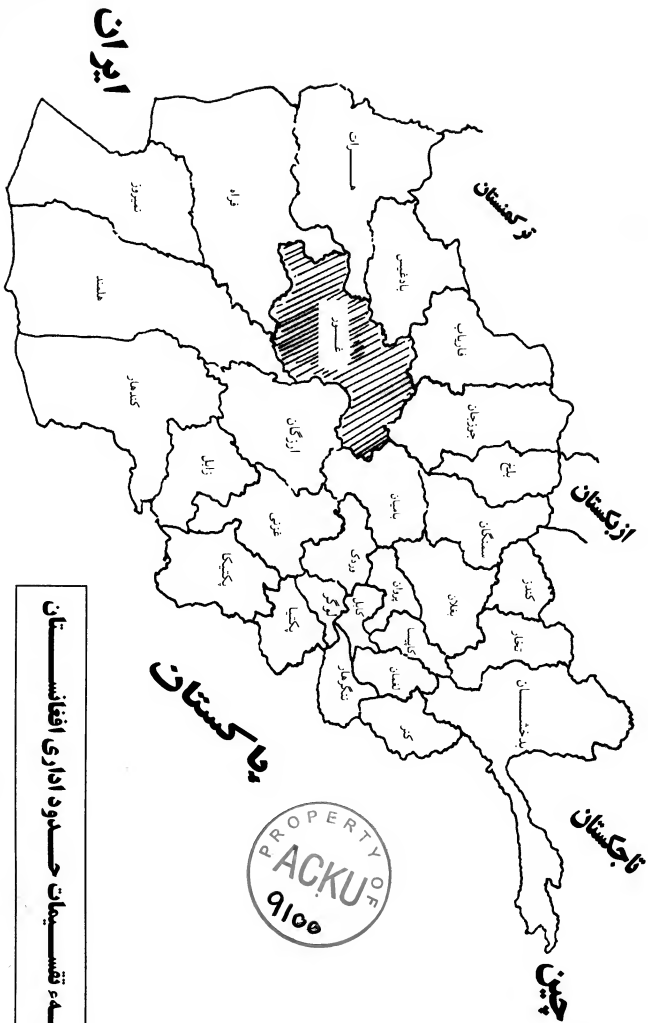
Serial No - نمبر مسلسل	Vilage Name	اسم قریه	Population - نفوس		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی wol centerDir: from	نمبر نقشه - Map No
			معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	معلومات وزارت داخله Wol		
۱	Sar Dara	سر دره	۱۲۰	۸۰	W	۴۱۶B
۲	Takhreed	تخرید	۶۰۰	۱۰۴	N	-
۳	Kushkak	خشکک	۳۰۰	۴۸	N	۴۱۶B
۴	Chashma-i-Surkhak (Chshma-i-Surkhak- Sar Darah)	چشمه سرخک (چشمه سرخ سر دره)	۳۵۰	۴۰	NW	۴۱۶B
۵	Rubat-i-Guzar	رباط گذر	۴۲۰	۳۲	NW	۴۱۰F
۶	Chashma-i -Kham (Chashma-i-Makh)	چشمه خم یا چشمه مخ	۲۰۰	۵۶	NW	۴۱۰F
۷	Dahan Kabootar Khan	دهن کبوتر خان	۶۰۰	۳۱۱	SW	۴۱۶B
	۱.Kabootar Khan	کبوتر خان	۱۶۰	*	Sw	۴۱۶B
۸	Shorab	شوراب	۲۰۰	۲۴۶	SW	۴۱۶B
۹	Sang-i-Masheena	سنگ میشینه	۱۲۰۰	۵۲۷	SW	۴۱۶B
	۱.Andarash	اندراش	۱۰۰	*	SW	۴۱۶B
	۲.Magul	ما گل	۱۱۰	*	SW	۴۱۶B
	۳.Darah-i-Magas	دره مگس	۲۰۰	*	W	۴۱۶B
	۴.Marghzar	مرغزار	۵۰	*	NW	۴۱۶B
۱۰	Khakcha	خاکچه	۶۰۰	۲۱۰	SW	۴۱۶B
۱۱	Iskeewan	اسکیوان	۲۴۰	۳۳۵	SW	۴۱۶B
	۱.Sarab Iskeewan	سراب اسکیوان	۳۶۰	*	SE	-
۱۲	Chashm-i-Miran	چشمه میران	۲۷۰	۱۲۵	S	۴۱۶B
۱۳	Kadro	کادرو	۱۲۳۰	۱۱۵	S	۴۱۶B
۱۴	Khwaja Seemīn	خواجه سمین	۱۲۰	۹۶	E	۴۱۶B
۱۵	Kushgar	کشگر	۱۶۰	۷۹	E	۴۱۶B
۱۶	Sang Kar	سنگ کر	۲۰۰	۱۲۷	SE	۴۱۶B

۱۷	Sang Khalq	سنگ خلق	۱۴۵۰	۲۳۲	SE	۴۱۶B
۱۸	Usttur Abad (Astur Abad)	اشتر آباد (استر آباد)	۲۵۰	۱۲۱	E	-
	۱. Rubat Zai	رباط زائی	۱۳۰	*	NE	۴۱۰F
۱۹	Guldan	گلدان	۶۰۰	۱۲۶	E	۴۱۶B
۲۰	Gazak (Gazak-i-Char Rah)	گزک (گزک چارراه)	۱۳۳۰	۲۵۸	NE	۴۱۰F
۲۱	Ɖaroona (Daroonae)	رونه (درونی)	۱۴۰۰	۱۶۶	E	۴۱۰F
۲۲	Sar Qol,	سرقل	۱۳۰	۴۸	NE	۴۱۰F
۲۳	Absh ekan	آبشکن	۲۵۰	۲۴۶	NE	۴۱۰F
	۱. Dahan Zargi	دهن زرگی	۳۰۰	*	NE	-
۲۴	Dahan Rubat Khwaja	دهن رباط خواجه	۱۲۰	۸۵	NE	۴۱۶B
۲۵	Warqa-i-Jawaja	ورقه جواجه	۳۰۰	۴۵۴	NE	۴۱۶B
۲۶	Gawkush	گاو کش	۱۰۰	۴۰۶	-	-
۲۷	Zarqa	زرقا	۷۰	۶۱	S	-
۲۸	Kotah	کوتاه	۲۰۰	۴۳۳	S	۴۱۰F
	۱. Dahan Kotah	دهن کوتاه	۴۰	*	NW	-
۲۹	Marghazar Zai (Marghzye Dace)	مرغزار زائی (مرغزار دائی)	۵۰	۲۴۳	N	۴۱۰F
۳۰	Balooch	بلوچ	۱۰۰	۱۰۶	N	۴۱۰F
۳۱	Tagab Wa Ushnan (Tagaw Ashtan)	تگاب واشنان (تگاب واشان)	۵۰	۱۷۷	NW	۴۱۰F
	۱. Dar Band-i- Hazarah (Dara-i-Hazara)	در پند هزاره (دره هزاره)	۱۵۰	*	NW	۴۱۰F
	۲. Benafshan Gazak (Benafshaw Gazak)	بنفشان گزک (بنفشان و گزک)	۶۰۰	*	NW	۴۱۰F
۳۲	Khwaja Baimar (Khwaja Sayardye)	خواجه بیمار (خواجه سیار دای)	۳۰	۶۲	NW	۴۱۰F
۳۳	Khwaja Jang-i-Jaye Khwaja	خواجه جنگ جای	۱۸۰	۱۵۵	SE	۴۱۶B
۳۴	Char Rah	چهار راه	۷۰	۴۴۸	E	-
	۱. Nalo	نالو	*	*	SE	۴۱۶B
	۲. Char Khana	چار خانه	۸۵	*	E	۴۱۶B
	۳. Awyan-i-Chahar Rah (Adyan-i-Char Rah)	اویان چار راه (ادیان چار راه)	۷۰	*	E	۴۱۰F
	۴. Sang-i-Warasta	سنگ ورسته	۱۲۵	*	NE	-

۳۵	Khwaja Sar Khameen	خواجه سر خمین	۲۰۰	۳۸	S	-
۳۶	Nahala-i-Char Rah	ناله چار راه	۱۷۰	۱۴	NE	-
۳۷	Taht-i- Tolak	تحت تولک	۴۰۰	۱۹۹	Center	۴۱۶B
	\.Khwaja-ha	خواجه ها	۴۲۰	*	W	۴۱۶B
۳۸	Tangi Nabat	تنگی نبات	۱۶۰	۷۰	N	۴۱۰F
۳۹	Khameen khwaja	خمین خواجه	۵۰	۱۲۵	SW	۴۱۶B
۴۰	Klor Dai (Klor Dari)	کلور دای (کلور داری)	۱۳۰	۸۸	N	۴۱۰F
۴۱	Qandi	قندی	۱۲۰	۶۱	N	۴۱۰F
۴۲	Soofi-ha	صوفی ها	۱۵۰	۶۲	NW	۴۱۰F
۴۳	Darband Gazak	در بند گزک	۱۵۰	۱۷۸	NW	۴۱۰F
۴۴	Mashkola	مشکوله	۲۰۰	۹۰	NW	۴۱۰F
۴۵	Resh Buzan	ریش بزان	۲۲۰	۱۸۶	NW	۴۱۰F
۴۶	Kujaee Darah (Kuja-ee Dai)	کجائی-دره (کجائی دای)	۳۰۰	۲۸۵	NW	۴۱۰F
	\.Karaiz Dai	کاریز دای	*	*	N	-
۴۷	Kushk Amin Dai	کشک امین دای	۷۰	۶۴	NW	۴۱۰F
	\.Raizan	ریزان	*	*	N	-
۴۸	Shaj (Shakh)	شاج (شاخ)	۱۰۰	۱۰۸	N	۴۱۰E
۴۹	Ghar Dai	غار دای	۸۰	۶۴	N	-
۵۰	Ispi Farz (Ispi Seh Farz)	اسپی فرز (اسپی سه فرز)	*	۱۸۱	N	-
۵۱	Lahrak Dai	لهرک دای	*	۱۲۱	N	-
۵۲	Sam Sangi (Sam Langi)	سم سنگی (سم لنگی)	*	۷۲	N	-
۵۳	Khwaja Murad-i-Ganji (Khwaja Murad)	خواجه مراد گنجی (خواجه مراد)	*	۶۲	NW	۴۱۰F
۵۴	Guloo Gaw	گلو گاو	*	۸۸	N	۴۱۰F
۵۵	Dai Hazara (Dai)	دای هزاره (دای)	*	۱۶۱	N	۴۱۰F
۵۶	Dastasak	دستاسک	*	۶۴	N	۴۱۰F
۵۷	Oqab Khana	عقاب خانه	*	۷۲	E	۴۱۶B
۵۸	Kohna Char Rah (Kohna)	کهنه چار راه	*	۳۳	E	۴۱۰F
۵۹	Zargi	زرگی	۱۰۰۰	۴۱۸	N	-
۶۰	Sairak	سیرک	۶۰	-	N	-

کتابی که در نگارش این اثر از آن استفاده شده است:

۱. منهاج سراج جوزجانی ، طبقات ناصری .
۲. عتیق الله پژواک غوریان، انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۹ .
۳. گویا اعتمادی ، تجمل و تمدن غوریان
۴. نجیب الله توروایانا، آریانا افغانستان .
۵. علی احمد (جلالی) مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری . جلد اول ، مدیریت عمومی نشرات ستر درستیز وزارت دفاع ملی دلو ۱۳۴۳ .
۶. جغرافیایی تاریخی غور ، اثر پوهنمل عزیز احمد پنجشیری ، چاپ پوهنتون کابل .
۷. حبیبی عبدالحی ، تاریخ مختصری افغانستان ، جلد اول ، انجمن تاریخ ۱۳۴۶ .
۸. دائرة المعارف آریانا، جلد پنجم ، مطبوعه دولتی کابل ۱۳۴۸ .
۹. اروین گروتس باخ ، جغرافیای شهری افغانستان، ترجمه سید محسن محسنیان چاپ ایران ۱۳۶۸ .
۱۰. میر غلام محمد غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ چاپ ایران ۱۳۵۹ .
۱۱. غلام فاروق نیلاب رحیمی ، سیر تاریخی کتابخانه ها در افغانستان، ۱۳۶۱ کمیته دولتی کلتور .
۱۲. اعظم سیتانی . مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی ، مرکز علوم اجتماعی ، اکادمی جمهوری دموکراتیک افغانستان ۱۳۶۲ .
۱۳. بخش از تاریخ هرات باستان ، تألیف استاد فکری سلجوقی ، جدی و حوت ۱۳۶۲ .
۱۴. اطلس قریه های افغانستان ، معرفی واحد های اداری محلی ، جلد دوم ، پروژه مطالعات دیموگرافی اداره صدارت اعظمی حوت ۱۳۵۳ کابل .
۱۵. راپور سروی افغان اید در باره غور ، از سروی مشترک هکا ، افغان اید و کریشن اید ۱۹۹۸ میلادی .
۱۶. هکا ، -راپور سروی ولایت غور ۱۹۹۸ میلادی .
۱۷. راپور سروی UNIDATA در باره ولایت غور ۱۹۹۶ میلادی .
۱۸. کتاب احصائیه مرکزی ، تخمین نفوس کشور ۱۹۹۶ میلادی .
۱۹. ACBAR DATA BASE OF NGO ACTIVITIES جنوری ۱۹۹۹ میلادی .
۲۰. اطلس افغانستان ، اداره سروی و کارتوگرافی ، چاپ جیو کارت پولیند .
۲۱. اطلس تاریخی و سیاسی افغانستان چاپ ۱۹۷۵ میلادی .
۲۲. شناسنامه افغانستان ، چاپ قم ایران اثر عزیز احمد دولت آبادی ۱۳۷۱ .
۲۳. روزنامه سهار ، شماره ۹۸۳ مورخ ۱۲ مارچ ۲۰۰۰ میلادی .
۲۴. وزارت اطلاعات و کلتور ، نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی .
۲۵. الحاج محمد نسیم ، پروانه ، تاریخ غوریان ۳ جوزا سنه ۱۳۵۲ .
۲۶. استاد محمد رسول ، فگار ، راحت القلوب شامل شش رساله ، مجموعه آثار و تالیفات نسخه قلمی ۱۳۵۸ .
۲۷. انسیتوت هوا شناسی ، نشریه ریاست ملکی هوائی ، کابل ۱۹۷۱ به زبان فرانسوی .
۲۸. سالنامه کابل ، انجمن ادبی کابل، سال ۱۳۱۵ هجری شمسی .



نقشه تقسیمات اداری افغانستان

هم آهنگی کمک های انسانی موسسه غیر دولتی ایست که از تأسیس آن بیشتر از دوازده سال می باشد (مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکي) یکی از بخشهای آنست که در سال ۱۹۹۴ میلادی تحت نام (دفتر مشترک) گردید، هدف از ایجاد این اداره آن بود تا کمک های تخنیکي را برای موسسات عضو چون CHA, Afrane, CoAR فراهم نماید.

در سال ۱۹۹۸ میلادی نام این اداره از دفتر مشترک به (مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکي) تبدیل گردید که در چوکات آن بخشهای ذیل شامل شدند:

- واحد تربیه و یا ترنینگ
- واحد تحقیق و ارزیابی
- واحد سروی
- واحد ایجاد و انکشاف سیستمها
- واحد ذخیره، معلومات

این اداره از آوان تأسیس تا کنون به اجرای فعالیت های ذیل نایل آمده است:

- دایر نمودن شبکه یا نتورک کمپیوتر در دفتر مرکزی هم آهنگی کمک های انسانی.
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم محاسبه (AIS)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم پرسونل (ERMS)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم دارایی های جنسی (Asset Module)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم معلومات مدیریت (MIS)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم تنظیم مکاتیب (CoMS)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم ذخیره، معلومات اساسی پیرامون نفوس و لایات، و لسلوایها و قریه های کشور (ADIS)
- مشکل زدائی (تربیل شونتنگ) دوامدار کمپیوترها
- بسته بندی یا اسمبلی کمپیوتر
- سروی های منظم و بر وقت با اساسات علمی
- تربیه و یا ترنینگ افراد در بخشهای مختلف
- تجزیه و تحلیل اسناد مالی
- نشر کتب و رسالات:

به نشر رسیده:

زیرکار:

۱. کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی ساغر
۲. کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی غور
۳. رهنمای سیستم معلومات محاسبه به زبان دری
۴. رهنمای سیستم معلومات محاسبه به زبان انگلیسی
۵. رهنمای سیستم تنظیم مکاتیب (CoMS)
۱. کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی تیوره
۲. کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی شیندند
۳. رهنمای سیستم معلومات مدیریت برنامه به زبان دری
۴. رهنمود تعلیمات حرفوی

اداره در نظر دارد تا در آینده تمام سیستمهای تهیه شده را از زبان انگلیسی به زبانهای ملی ترجمه نماید.

عبدالناصر "رحیمی"

مسول مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکي